

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

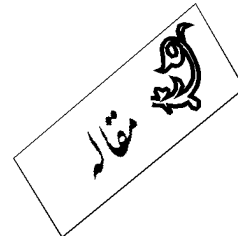
فهرست

۳	نامه عیلامی نو کشف شده از روستای مریجه شهرستان رامهرمز - حمید رضایی صدر و گلفام شریفی	مقاله
۹	تماس زبانی و دگردیسی فارسی باستان محمد دبیرمقدم، مجتبی منشی زاده و حامد باشه آهنگر	
۴۱	ویژگی های متن های اوستایی، زند و سنسکریت یسن سی و یکم سیده فاطمه موسوی	
۵۹	بررسی قطعه M33 (recto)، از دست نوشته های متون تورفانی مانوی محسن میرزایی	
۷۷	قواعد واژه سازی در فارسی میانه زردشتی: وندهای اشتقاقی جمیله حسن زاده	
۹۷	لوئر آسیایی (زبان ساختگی آسیایانان سعديه) احمد طحان و فرزانه فهندژ سعدي	
۱۱۹	نظام صرف فعلی در گویش آهاری الهه گل بستان	
۱۳۷	تعیین مرزهای زبانی: از اطلس گویشی تا گویش سنجی آتوسا رستم بیک نفرشی و احمد رضائی	
۱۶۳	هویت زبانی-قومی به مثابه هویت ملی (بررسی میزان گرایش به آشکارسازی هویت زبانی ترک زبانان ساکن تهران) زهرا ابوالحسنی چیمه و ملیحه مالمیر	
۱۹۳	واژه ها و اصطلاحات ویژه باغداری در گویش کوهمره نودان، جروق و سرخی فارس عظیم جباره ناصرو	داوه های گویشی
۲۰۷	واژه های ویژه برنج و برنج کاری در گویش رودسر میترا فریدی	
۲۱۹	واژه ها و اصطلاحات مربوط به نخل و خرما در گویش بلوچی مه گسی (مهرستان) محمد اکبر سپاهی	
۲۳۳	واژه ها و اصطلاحات مربوط به درخت بنه، سقز و سقز کاری در هورامی سید مهدی سجادی	
۲۴۵	هلموت هومباخ	یادگه شتخان

۲۵۵	فرهنگ گویش‌های کاشان؛ واژه‌نامه گویش مردم اوز؛ گنجینه گویش‌های ایرانی (استان اصفهان ۳)؛ واژه‌نامه گویش ایبانه؛ زردشت و گاهان؛ واژه‌نامه موضوعی زبان‌های باستانی ایران (۱-۳)؛ مطالعات فقه‌اللغه ایرانی: یادنامه گرادو نیولی؛ ارجاع به مشارک‌ها در سه گویش بلوچی، روایت‌های زنان و مردان از قصه‌های عامیانه و شرح حال‌نامه‌ها؛ آواشناسی تاریخی فارسی میانه.
-----	---

۲۷۱	مطالعات مانوی در کمبریج: همایشی یک‌روزه درباره مطالعات مانوی
۲۷۲	نخستین همایش دوسالانه فرهنگ و زبان‌های باستانی
۲۷۳	هفتمین همایش بین‌المللی زبان‌شناسی ایرانی
۲۷۵	برگزاری هفتمین مدرسه تابستانی انجمن زبان‌شناسی ایران

Table of Contents	1
Summary of Articles in English	3



نامهٔ عیلامی نو کشف‌شده از روستای مربچه شهرستان رامهرمز*

حمید رضایی صدر (کارشناس زبان‌های باستانی پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری)
گلفام شریفی (عضو هیئت علمی پژوهشکدهٔ مردم‌شناسی پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی)

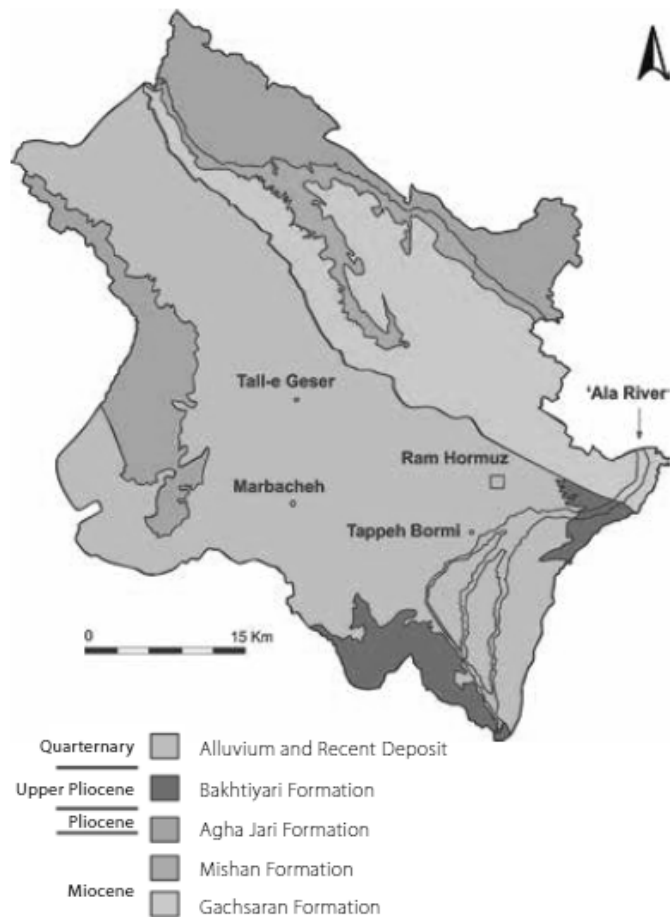
چکیده: در سال ۱۳۸۹ در محدودهٔ تپهٔ تاریخی حسینیّه در روستای مربچه از توابع شهرستان رامهرمز به‌طور تصادفی کتیبه‌ای کشف شد. این کتیبه در نه سطر به خط میخی و به زبان عیلامی بر روی تکه‌سفال‌ی جداشده از یک خمره نوشته شده است. تاکنون نوشتن نامه بر روی خمره به خط میخی و به زبان عیلامی گزارش نشده بود. نام‌های آمده در نامه و جای نام ذکرشده تا پیش از کشف این کتیبه ناشناخته بودند.

کلیدواژه‌ها: سفال‌نوشته، خط میخی، عیلامی نو، مربچه، رامهرمز

روستای مربچه در ۱۷ کیلومتری شهر رامهرمز، بر سر راهی که امروزه این شهر را به اهواز وصل می‌کند قرار دارد. در این روستا دو تپهٔ تاریخی شناسایی شده است. تپهٔ گورستان مربچه، تپهٔ بیضی‌شکلی است که ارتفاع آن از سطح دریاهای آزاد ۱۱۲ متر است. دوره‌های فرهنگی شناسایی‌شده بر سطح این تپه عبارتند از شوشان میانی و

* از همکاران گرامی آقای سید محسن حسینی، مسئول وقت واحد پژوهشی میراث فرهنگی استان خوزستان، و آقای سروش، باستان‌شناس و رئیس وقت موزهٔ رامهرمز، برای در اختیار گذاشتن کتیبه سپاسگزاریم.

جدید، آغاز نگارش، سوکل مخ‌ها، اشکانی و اسلامی. سطح وسیعی از این تپه در دوره‌های بعد تبدیل به گورستان روستا شده است. به فاصلهٔ چند صد متری تپهٔ گورستان، تپهٔ تاریخی دیگری به نام تپهٔ حسینیه در سوی دیگر روستا قرار دارد. ارتفاع این تپه از سطح دریاها ۱۰۰ متر است. دوره‌های فرهنگی شناسایی شده بر سطح این تپه عبارتند از آغاز نگارش، سوکل مخ‌ها و عیلام میانه (علیزاده ۲۰۱۴). وجه تسمیهٔ این تپه به دلیل حسینیه‌ای است که در سال‌های اخیر بر روی تپه ساخته‌اند.



در سال ۱۳۸۹، چوپانی در فاصله حدود چهل متری جبهه جنوب غربی تپه حسینیه تکه‌سفال نقش‌داری را یافت، و آن را به آقای قدرت‌الله محمدیان، دبیر بازنشسته اهل روستا، و برادرش فرهاد محمدیان سپرد. نامبردگان نیز تکه‌سفال را به اداره میراث فرهنگی رامهرمز تحویل دادند. هم‌اکنون این تکه‌سفال در موزه رامهرمز نگهداری می‌شود.

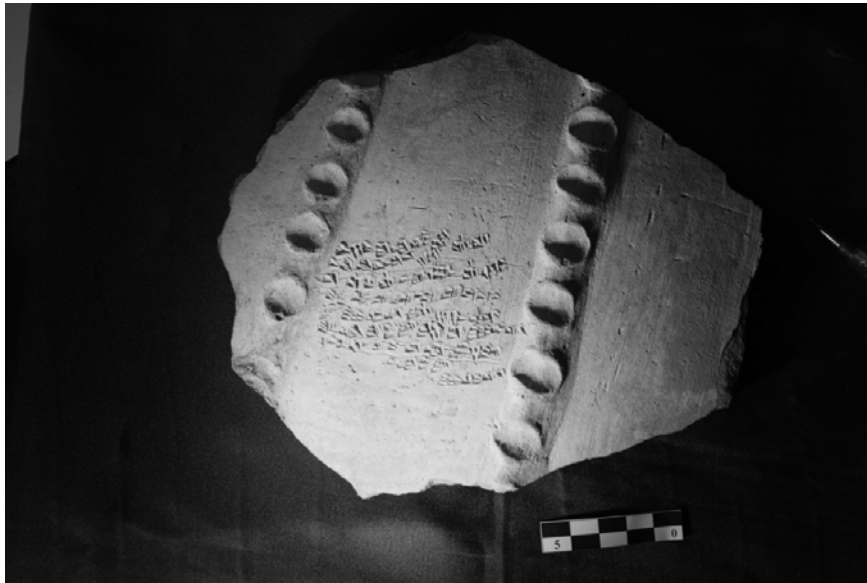


نمای جنوب غربی تپه حسینیه

کتیبه بر روی تکه‌سفالی در ابعاد $۱۶/۵ \times ۱۸/۵$ با قطری نزدیک به $۲/۵$ سانتیمتر نوشته شده است. این تکه‌سفال بخشی از یک خمره بوده که اثری از آن به دست نیامده است. اندازه کتیبه $۷ \times ۵/۴$ سانتیمتر است و نه سطر بر روی آن نوشته باقی مانده و قالب نوشتاری آن مانند نامه‌های دوره عیلامی نو است. نوشتن نامه بر روی خمره نامعمول است و مشابهی در تمدن عیلام ندارد. اما در دنیای باستان‌شناسی همیشه می‌توان منتظر اتفاقات غیرمنتظره بود.

نویسنده نامه فردی لینیو (Lalinu) نام است که احتمالاً صاحب‌منصبی عالی‌مقام یا

تاجری ثروتمند بوده که کاتبی به نام هبلیکی (Habaliki) و سفالگری را به خدمت گرفته بود. شناسایی کالای ارسال‌شده به سواره (Suele) ناممکن است، زیرا با ضمیر/ صفت اشارهٔ /e/ به معنی «این» معرفی شده است. به دیگر سخن به نظر می‌رسد که این واژه اشاره به محتوی خمره‌ای دارد که کتیبه بر روی آن نوشته شده است.



حرف نویسی

- 1) Ha-ba-li-kí tu₄-ru-iš
- 2) ^{BE}La-li-nu na-an KI.MIN
- 3) ½ QA ^{MES}e^{AS}Su-el-e ul-
- 4) lak-kí e-tá-na dub ?--me[!]-me
- 5) 2/3 in ti-ri-ia 5 ME mu-ri
- 6) ú maz_e ?-zi ?-man-tá ?un-ka₄ in ti-ri
- 7) me-ni ši-ni-man-ka₄ li-i-ša-tá

8) ^{BE}La-man-da

9) ^{BE}in ti-ri

ترجمه

- ۱) به هبلیکی بگو
- ۲) لنینو چنین می‌گوید:
- ۳) یک دوم از «این» در سواله
- ۴) بنا بر این نوشته تحویل گردید:
- ۵) دو سوم همان‌گونه که گفتم ۵۰۰ موری؟
- ۶) آنچه را گفتم تو برای من دریافت می‌کنی،
- ۷) سپس من خواهم آمد. وقتی تحویل داده شد
- ۸) به لمند
- ۹) این را بگو.

یادداشت‌ها:

سه نام ذکرشده در این نامه در ادبیات شوش-عیلامی تا به امروز ناشناخته بودند. سطرهای ۱ و ۲ بیانگر طرح قالبی نامه‌های عیلامی نو است. در سطر ۳ تکواژ e که در پی QA^{1/2} می‌آید احتمالاً اشاره به جنس محتوی خمره دارد. سواله جای‌نامی ناشناخته است. در سطر ۴ صورت فعلی ul-la-ki، صفت مفعولی ناگذر از فعل ulla- «ترخیص کردن» است. تفسیر دو واژه e-tá-na sah?-pi-me دشوار است. علاوه بر آنکه هر دو واژه تک‌آمد هستند قرائت نشانه sah نیز تردیدآمیز است. زیرا بنابر کتاب هجاهای عیلامی استیو (۱۹۹۲: ۳۱۳) این نشانه با این ارزش آوایی در دوره عیلامی نو و هخامنشی کاربرد نداشته است. از این‌رو، می‌توان نشانه مذکور را بدین‌گونه نیز خواند dub-me-me و آن را «بنا بر کتیبه، بنا بر نوشته» معنی کرد و کل جمله را «تأییدشده بنا بر کتیبه» ترجمه کرد. زیرا ریشه me- می‌تواند به معنی «در پی آمدن» نیز باشد. در سطر ۶ maz-e-zi-man-tá صورت فعلی دوم‌شخص مفرد با میانوند -ma- از فعل mazzi به معنی «گرفتن؛ بریدن؛ برداشتن» است. un-ka می‌تواند صورت دوم‌شخص به‌جای

سوم شخص مفرد باشد. در نتیجه، کل عبارت را می‌توان چنین ترجمه کرد «برای من، تو دریافت می‌کنی آنچه را که گفتم». در سطر ۷ šī-ni-man-ka₄ صورت اول شخص مفرد از فعل «رفتن؛ عازم شدن؛ آمدن» است و li-i-šá-tá گونه‌ای فعل با پسوند ta است که بیانگر وقوع فعلی پیش از فعل دیگر است. صورت نخست را می‌توان به «من می‌آیم» و صورت دوم را به «هنگامی که ترخیص شد» ترجمه کرد. کشیدگی /i/ در ریشهٔ فعلی li- «دادن» غیرمعمول است. در سطرهای ۸ و ۹، سطر آخر به ظاهر در وجه امری است. در واقع در زبان عیلامی صورت سادهٔ فعل می‌تواند نشانهٔ انشایی یا وجه امری باشد. برای نمونه‌ای دیگر از کاربرد صورت فعلی در وجه انشایی در یک نامهٔ عیلامی نو (نک: والا ۱۹۹۷: ۲۶۰)

منابع

- Alizadeh, A., 2014, *Ancient Settlement Systems and Cultures in the Ram Hormuz Plain, Southwestern Iran*, Chicago.
- STEVE, M.-J., 1992, *Syllabaire elamite, histoire et paleographie*, Paris.
- VALLAT, F., 1997, "La letter élamite d'Arménie", *ZA* 87, pp. 258- 270.

تماس زبانی و دگردیسی فارسی باستان*

محمد دبیرمقدم (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)

مجتبی منشی‌زاده (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)

حامد باشه آهنگر (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی)

چکیده: زبان فارسی باستان تنها زبان ایرانی غربی جنوبی در دوران باستان است که از آن شواهدی برجای مانده است و اتفاقاً، همین تنها زبان غربی جنوبی با همه زبان‌های دیگر تفاوت‌های ژرف آوایی دارد. از منظر صرفی - نحوی نیز فارسی باستان از نمونه گاهانی-ودایی فاصله گرفته است و رانش‌هایی را در جهت تحلیلی‌شدگی و ساده‌شدگی در خود به‌نمایش می‌گذارد. فارسی باستان به‌سرعت و تنها در فاصله تقریباً یک سده پس از کتیبه بیستون، از زبانی تصریفی به زبانی تحلیلی تبدیل می‌شود که آن را فارسی میانه یا پهلوی گفته‌اند. فارسی میانه عملاً بخش بزرگی از پایانه‌های تصریفی خود را از کف داده است، جنسیت دستوری ندارد، شمار مثنی ندارد، دستگاه حالت در آن به‌کلی از کار افتاده است، طبقه‌های اسمی و صفتی و صیغگان مخصوص آنها را دیگر در خود نمایش نمی‌دهد و... در حالی که قرن‌ها پس از آن، هنوز زبان‌های هندواروپایی دیگر، مانند

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری نویسنده، به راهنمایی آقایان دکتر محمد دبیرمقدم و مجتبی منشی‌زاده است.

لاتینی، یونانی، روسی و آلمانی، و زبان‌های ایرانی میانه شرقی، در رده زبان‌های تصریفی باقی مانده‌اند. در این مقاله در پی تبیین این رانش‌های شتابناک و شگفت‌انگیز هستیم — تحولی که آن را دگردیسی فارسی نامیده‌ایم — و استدلال می‌کنیم که دگردیسی فارسی، نه به سبب قواعد دگرگونی عادی در درون زبان، که در اثر تحولات ژرف برون‌زبانی، تاریخی و تماس آن با غیربومی‌زبانان رخ داده است.

کلیدواژه‌ها: فارسی باستان، دگردیسی، ساده‌شدگی، تحلیلی‌شدگی، تماس زبانی

۱. درآمد

فارسی از زبان‌های کهن جهان است. در مدت عمر ما و پدران ما، فارسی زبان میانگان^۱ اقوام بسیار رنگارنگ ایران و افغانستان و آسیای میانه بوده است. فارسی در پیشینه گسترش جغرافیایی خود در سده‌های پس از تازش مغول و تاتار تا دوران استعمار روس و انگلیس، از قسطنطنیه تا دهلی، زبان شعر و ادب و دیوان و دربار بود. به شهادت شاهدان تاریخی، از زمان فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی، یعنی در درازنای دست‌کم ۲۲ سده، فارسی به‌عنوان زبان میانگان این پهنه گسترده از جهان، در همه گونه‌های زبانی خود، زبانی تحلیلی^۲ بوده است (دبیرمقدم ۱۳۹۲: ۱۳۰ به بعد). اما کمی عقب‌تر، درست پیش از این تاریخ، یعنی در دوران زمامداری هخامنشیان (۵۵۰-۳۳۰ پ.م)، فارسی چهره به‌غایت دیگری به‌خود می‌گیرد. به گوش فارسی‌زبانان نو

1) lingua franca

۲) زبان تحلیلی (analytic) زبانی است که در آن واژه‌ها تغییرناپذیرند و برای رمزگذاری روابط دستوری به استفاده از راهکارهایی مانند حروف اضافه، روابط همنشینی مانند ترتیب سازه‌ها و ساخت‌های گروه‌سازنی [periphrastic] گرایش دارد و از این نظر در تمایز با زبان‌های ترکیبی (synthetic) قرار می‌گیرد که خود به دو دسته تصریفی [inflectional/inflecting] مانند اوستایی، لاتینی و سنسکریت، و پیوندی [agglutinative] مانند ترکی، مجاری و عیلامی تقسیم می‌شوند. زبان‌های ترکیبی روابط دستوری را بیشتر در سطح واژه و با استفاده از راهکارهای ساختوازی می‌نمایند (کریستال ۲۰۰۸: ۵۱-۵۲)؛ نک: همچنین دبیرمقدم ۱۳۹۲. کریستال (۲۰۰۸: ۴۷۲) عربی را هم زبانی ترکیبی دانسته است.

و میانه، فارسی باستان — نمونه‌ای از زبان‌های آریایی^۱ باستان — زبانی ناشناس است که از آن هیچ نمی‌توان دریافت. شاید تنها گاهی واژه‌ای را بتوان از میان آوای درهم‌تنیده فارسی باستان به گوش آشنا یافت. زبان تصریفی^۲ فارسی باستان در تمامی ابعاد دستوری و آوایی با فارسی میانه و نو متفاوت است؛ فارسی باستان، در دوران شاهنشاهی هخامنشیان، به مانند اندامگانی در نقطه عطف فرگشت^۳ خود، دگردیسی^۴ یافته است. این دگردیسی بزرگ تاریخی، همانا رُمبش «زبان تصریفی کهن» و سربرآوری «زبان تحلیلی میانه» بوده است: گذاری که فارسی را از رده زبان‌های تصریفی برون کرده و به رده زبان‌های تحلیلی پیوند داده است. این دگردیسی از آن‌روی بزرگ است که در درازنای زندگی زبان فارسی، که یکی از انگشت‌شمار زبان‌هایی است که از هر سه دوران تاریخی‌اش متونی به یادگار مانده، دیگر هرگز تغییر

(۱) هر جا که واژه آریایی به کار رود، مراد تنها هندوایرانی است. بنابراین، از واژه آریایی معنای هندواروپایی اراده نخواهیم کرد.

(۲) زبان‌های ایرانی باستان همگی تصریفی (inflectional/inflecting) هستند. از این میان، فارسی باستان — نیای فارسی میانه و نو — به اقلیم زبان‌های پیوندی در جنوب غربی ایران وارد شد و در همزیستی و تماس با آنها قرار گرفت. زبان‌های عیلامی و سومری و نیز زبان اورارتویی همگی به رده پیوندی تعلق دارند.

(۳) هر چند تکامل (evolution) به‌عنوان برابرنهاد این واژه، بیشتر جا افتاده است، اما نظر به سوء برداشت‌هایی که ممکن است از آن به عمل آید، نگارندگان واژه «فرگشت» را به‌عنوان اصطلاح پوششی برای دو معنای متمایز «تطور و تکامل» ترجیح می‌دهیم. نگارندگان «تطور» را به‌معنای پذیرش دگرگونی در زبان در پاسخ به دگرسانی در نیروهای درون‌زا و برون‌زا می‌گیرند، «تکامل» را به‌معنای کامل شدن اندامگان یا اجزای زبان برمی‌گزینند، و «فرگشت» و مصدر بر ساخته آن، «فرگردیدن» را به‌معنای پوششی «دگرشوندگی» زبان در جهت سازگاری با اقلیم زبانی استفاده می‌کنند.

(۴) دگردیسی (metamorphosis): زمانی است که زبان از مرحله‌ای در چرخه عمر خود به مرحله دیگر می‌گذرد. دگرگونی زبان را همه جا برابر language change گرفته‌ایم. بدین ترتیب، همه زبان‌ها همیشه دستخوش دگرگونی هستند، اما تنها تجمیع برخی از این دگرگونی‌ها، همچون دگرگونی وسیع در نظام واجی و خنثی‌شدگی گسترده تمایزها، رُمبش دستگاه تصریف، نظام حالت‌دهی یا نظام مطابقه می‌تواند به دگردیسی منجر شود. افزون‌بر این، دگردیسی به تلویح مفهوم فرگشت/ تکامل (evolution) را به یاد می‌آورد که همان فرایند دگرگونی زبان در اثر رقابت و انتخاب است.

رده‌ای در این ابعاد رخ نداده است. فارسی نو و میانه، به‌رغم همه تفاوت‌ها در ساختار دستوری، همسان‌ترند تا فارسی میانه و فارسی باستان. بنابراین باید گفت که گذار از دوران میانه به نو زبان فارسی را آن‌چنان دگرگون نکرد که گذار از دوران باستان به میانه.

چرا در دوران هخامنشیان این دگردیسی رخ داده است؟ چرا مثلاً در میانه‌های عصر صفوی یا سلجوقی یا ساسانی رخ نداده است؟ فاصله زمانی میان آخرین سند فارسی باستان و نخستین سند فارسی میانه بسیار کمتر از فاصله میان اشعار رودکی و این سطور است که می‌خوانید. این فاصله زمانی از فاصله بیش از هزارساله میان نگارش نخستین سند فارسی میانه و نگارش آخرین نوشته‌های زردشتی پس از اسلام هم بسیار کمتر است. اما فارسی نو و فارسی میانه در یک‌هزاره و اندی عمر خود هرگز آن‌چنان دگرگون نشده‌اند که فارسی باستان در مدت کوتاه رواج خود در ایران غربی. حتی در سراسر هزاره اول و دوم پیش از میلاد هم بر خود فارسی باستان آن نرفت که در یک سده و اندی در فاصله میان زمامداری داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۶ پم) تا اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پم) و سوم (۳۵۹-۳۳۸ پم). پس در دوران هخامنشیان، در قلمرو زبان و آنچه بر زبان تأثیر دارد، چه رخ داده که فارسی ناگهان تا بدین پایه دگرگون شده است؟ در این نوشتار، برآنیم تا نشان دهیم که کارکرد انواع عوامل ناشی از تماس^۱ در اقلیم زبانی^۲ فارسی باستان، به‌ویژه تماس زبانی در فارس - خوزستان با زبان عیلامی^۳، سبب‌ساز دگردیسی فارسی باستان است. دگردیسی فارسی باستان، ژرف‌ترین تحول در عمر زبان فارسی و گواهی بر رخداد عمیق‌ترین تحول در جامعه ایران است.

1) contact

۲) منظور نگارندگان از اقلیم زبانی (linguistic niche)، همه آن عواملی است که هر یک به نوبه خود می‌توانند بر فرگشت زبان در گسترده‌ترین معنای آن مؤثر بیفتند. از نگاه سنتی‌تر، این عوامل را به دو دسته درون‌زا (internal) و برون‌زا (external) تقسیم کرده‌اند (هیکی ۲۰۱۰؛ دبیرمقدم ۲۰۰۶).

۳) عیلام و ایلام، هر دو در نوشته‌ها به‌کار رفته است. نگارندگان عیلام را برای تمدن باستانی در ایران جنوب غربی به‌کار می‌برند و ایلام را برای استان غربی معاصر نگه می‌دارند.

۲. تماس و دگرگونی

تماس زبانی یکی از عوامل مهم دگرگون‌ساز است که می‌تواند به رخداد دگرگونی‌های دستوری متنوعی بینجامد (توماسون و کاوفمن ۱۹۸۸؛ ۲۰۰۱: ۷۵؛ ترادگیل ۲۰۰۲: ۶۶) که «ساده‌شدگی^۱» تنها یکی از آنهاست. در واقع، در این باب که تماس زبانی کجا به «ساده‌شدگی» و کجا به «پیچیده‌شدگی^۲» می‌انجامد، گفت‌وگو فراوان است (برای نمونه، نک: ترادگیل ۲۰۱۱: ۱۵). دربارهٔ موضوع «تماس و دگرگونی»، نگارندگان در میان پژوهشگران سه جبههٔ متمایز را مشاهده کرده‌اند:

۱. گروهی مانند ترادگیل (۲۰۰۴) و مک‌ورتر (۲۰۰۱، ۲۰۰۵، ۲۰۰۷) معتقدند در اثر تماس، دستور زبان ساده‌تر می‌شود. آثار مک‌ورتر (۲۰۰۷) و ترادگیل (۲۰۰۲، ۲۰۰۴، ۲۰۱۱) دارای نمونه‌های فراوانی از مطالعهٔ کیفی زبان‌هایی است که در اثر یادگیری به‌عنوان زبان دوم درجه‌ای از ساده‌شدگی صرف-نحوی را از سر گذرانده‌اند. در چارچوب مک‌ورتر (۲۰۰۷)، دلیل اصلی ساده‌شدگی زبان، یادگیری ناقص^۳ آن توسط افراد بالغی است که آن زبان را به‌عنوان زبان دوم می‌آموزند. اما از نظر ما، ساده‌شدگی محصول رقابت دو یا چند وارش^۴ و پیروزی وارش ساده‌تر است که از نظر تطوری بر وارش معیار مزیت دارد.

۲. گروه دیگری مانند نیگلز (۱۹۹۲) معتقدند تماس می‌تواند زبان را پیچیده‌تر کند. این گروه از پژوهشگران معتقدند که در اثر تماس افزایش^۵، برخی ویژگی‌ها در قالب

1) simplification
2) complexification
3) incomplete learning

۴) وارش (variation) در معنای فرگشتی‌اش تنوع هم گفته‌اند. وارش را از این نظر می‌توان با همین واژه در نوشته‌های جامعه‌شناسی زبان سنجید. در زبان‌شناسی فرگشتی، رخداد دگرگونی در زبان به‌سبب پیدایش وارش‌های تازه در جامعهٔ زبانی، رقابت میان وارش‌ها، انتخاب وارش شایسته‌تر، انطباق گونهٔ زبانی با اقلیم قلمداد می‌شود. در اثر این فرایندها، زبان در سازگاری بیشتر و بهینه‌تر با اقلیم زبانی قرار می‌گیرد.

۵) تماسی که به افزایش تعداد ویژگی‌های دستوری یک زبان منجر شود، افزایش (additive) است، یعنی در اثر فرایند وام‌گیری دستوری، یک ویژگی دستوری، مثلاً یک حالت تازه یا ادات معرفه، در یکی از زبان‌های مشمول تماس که پیش‌تر فاقد آن ویژگی بوده است، به‌وجود آید.

وام‌گیری دستوری^۱ از زبانی به زبان دیگر افزوده می‌شوند. براساس آنچه نیکلز (۱۹۹۲) می‌گوید، در مناطقی که تماس بلندمدت میان چند زبان از چند خانواده مختلف زیاد باشد، نشانگرهای دستوری جدید، بدون اینکه جانشین نشانگرهای قبلی شوند و آنها را حذف کنند، از زبانی به زبان دیگر منتقل می‌شوند، که نتیجه‌اش افزایش پیچیدگی صرفی - نحوی است (نک: ترادگیل ۲۰۱۱: ۲۹). پیچیده‌شدگی در اثر تماس بلندمدتی رخ می‌دهد که دارای درجه بالایی از دوزبانگی در نزد کودکان باشد (همان: ۴۰-۴۱).

۳. اشخاص دیگری مانند توماسون (۲۰۰۸: ۳) اعتقاد دارند که در مجموع، زبان در اثر تماس نه ساده‌تر می‌شود و نه پیچیده‌تر، بلکه «ساده‌شدگی در یکی از ساختارها، احتمالاً با پیچیده‌شدگی در نقطه‌ای دیگر جبران خواهد شد». پیچیدگی به‌عنوان یک مؤلفه یا متغیر، در همه سطوح یک زبان پخش و گسترده است و نیکلز (۲۰۰۹) - به‌خلاف نیکلز (۱۹۹۲) - اعتقاد دارد که سادگی در یک سطح یا حوزه از زبان (مثلاً صرف) نشان‌دهنده سادگی در همه ابعاد زبان نیست. از این نظر، تحول در میزان پیچیدگی، ناظر بر بده‌بستان^۲ میان حوزه‌های زبانی است. پس پیچیدگی را متغیری باید دانست که در جریان فرگشت زبان دچار دگرگونی می‌شود (نیکلز ۲۰۰۹؛ مک‌ورتر ۲۰۰۷؛ سمپسون و همکاران ۲۰۰۹؛ ترادگیل ۲۰۱۱). نگارندگان که به چارچوب کلی زبان‌شناسی فرگشتی وفادارند، خود را به گروه سوم نزدیک‌تر می‌بینند. پیچیدگی در مجموع دستور زبان ثابت است، اما در تک‌تک حوزه‌های دستوری ثابت باقی نمی‌ماند و مدام در حال افزایش در جایی و کاهش در جای دیگر است.

زبان‌های ایرانی غربی در تاریخ خود در دو اقلیم کاملاً مجزا و متفاوت بالیده‌اند: اقلیم بسته، منزوی و همگن قبیله‌هایی کوچ‌رو، تا پیش از ورود به ایران غربی، که نمونه آن در زبان‌های ایرانی می‌تواند زبان اوستایی گاهانی باشد. و اقلیم باز و پرتماس و شهری در ایران غربی مانند پهلوی و فارسی. در اقلیم نخست، فرایند انتقال^۳ زبان به

1) grammatical borrowing

2) trade-off

3) transmission

نسل بعدی، توسط کودکان بومی انجام می‌شود که آن را به‌عنوان زبان اول فرامی‌گیرند. اما در اقلیم دوم، انتقال به‌عنوان زبان دوم توسط بزرگسالان غیربومی زبان نیز در مقیاس گسترده انجام می‌شود. فارسی باستان، چنان‌که از تاریخ می‌دانیم، از وضعیت پیشین به پسین گذار کرده است. سنجش وضعیت فارسی باستان در پیش و پس از این گذار ما را به نتایج شگفت‌انگیزی از همکاری مؤلفه‌های تاریخی، جغرافیایی، جمعیتی و زبانی در تعیین وضعیت ساختاری زبان می‌رساند.

۱.۲. تماس و جامعه زبانی

۱.۱.۲. زبان در گروه‌های کوچک و کم‌تماس^۱: برای گروه‌های انسانی کوچک و همگن و منزوی، مانند ساکنان روستاهای دوردست در دل کوهستان‌های پامیر و قفقاز و جنگل‌های آمازون، و قبایل ایرانی کوچ‌رو در پیش از تاریخ، زبان حاملی است که همواره به‌وسیله کودکان به‌عنوان زبان اول فراگرفته می‌شود و به گواه زبان‌های پیچیده سبیریایی، اسکیمویی و استرالیایی، این خود متضمن افزایش پیچیدگی صرف- نحوی، و معمولاً صرفی، است (مک‌ورتر ۲۰۰۷: ۷-۱) که حتی به ایجاد رده‌ی بسا ترکیبی^۲ نیز انجامیده است. این گروه‌ها تماس زبانی بسیار اندکی با جهان بیرون دارند و از این‌رو زبانشان رو به سوی سادگی نمی‌رود؛ چراکه میزان وارث‌های زبانی تولیدی در بین جمعیت کوچک و همگن زبانوران بومی، بسیار پائین است و کودکی که زبان را به‌عنوان زبان اول می‌آموزد، تنها می‌تواند از میان همین وارث‌های محدود دست به انتخاب بزند. در نتیجه، زبان کمابیش به همان صورت به نسل بعد انتقال می‌یابد.^۳ فراگرفتن این چنین زبانی به‌عنوان زبان دوم برای بزرگسالان غیربومی بسیار مشکل و بلکه عملاً محال است. به‌همین دلیل است که هیچ زبان پیچیده‌ای به خودی‌خود به زبان میانگان تبدیل نمی‌شود. هر زبان پیچیده‌ای هم که در شرایط طبیعی میانگان شدن قرار

1) low-contact

2) polysynthetic

۳) در شرایط ثبات بلندمدت میان نیروهای برون‌زا و درون‌زا، دگرگونی‌هایی که رخ می‌دهند، اغلب ناشی از عملکرد نیروهای درون‌زا و در جهت حفظ پایداری دستوری هستند که خود به افزایش پیچیدگی می‌انجامد.

بگیرد، در طی چند نسل به سرعت ساده خواهد شد.

۲.۱.۲. گروه‌های بزرگ و پرتماس^۱: برای گروه‌های انسانی ساکن شهرهای بزرگ و جلگه‌ها و دشت‌های وسیع و مهاجرپذیر، زبان حاملی است که در کنار زبان‌های دیگر، هم به عنوان زبان اول و هم به عنوان زبان دوم یاد گرفته می‌شود. در نتیجه، برخوردارهای گوناگون میان سخنورانی با زبان اول ناهمسان، بومی و غیربومی، در سطوح مهارتی بالا و پائین، به تولید وارش‌های بسیار متنوعی می‌انجامد که مغز زبان‌آموز بزرگسال و خردسال می‌تواند از میان آنها شایسته‌ترین و کم‌هزینه‌ترین را برگزیند که وارش پیروز، قطعاً ساده‌ترین آنهاست. در نتیجه، در بلندمدت زبان رو به سادگی بیشتر می‌رود. ساده‌شدگی متناظر است با دو فرایند همبسته کاهش دستوری و تحلیلی‌شدگی. فراگیری این چنین زبانی برای گروه‌های غیربومی ساده و شدنی است. زبانی که به عنوان زبان دوم فراگرفته شود، فرایندهای ساده‌شدگی و کاهش را تجربه و از همین رهگذار، به سوی ردهٔ تحلیلی رانش می‌کند.

۳.۱.۲. نقش عوامل غیرزبانی در ایجاد تماس: به رای نگارندگان، ساده‌شدگی شدید، یعنی آنچه بر فارسی باستان رفته است، خود آمیغی از دو فرایند مرگ و زایش است: چنان‌که نشان خواهیم داد، بسیاری از ساخت‌ها در فارسی باستان به سرعت منسوخ شده‌اند و بر جای آنها ساخت‌های ساده‌تر و معمولاً تحلیلی نشسته است. این فرایند به قدری سخت و شگفت است که ارتباط میان فارسی میانه و باستان تنها به چشم ماهرترین متخصصان می‌تواند آید؛ یعنی فارسی‌گویان میانه چیزی از فارسی باستان نمی‌توانستند دریابند و این به گراف نیست، چه همین امروز، تعدادی از زبان‌های ایرانی نو مانند بهدینی، دزفولی، بختیاری، مازندرانی و بسیاری دیگر، که زنده و سلامت هستند، شباهتی بسیار با فارسی میانه دارند و تمایزی تام با فارسی باستان. در نتیجه، در ساده‌شدگی، گونهٔ کهن به سرعت مُرده و هم‌زمان از خاکستر آن گونهٔ ساده و تحلیلی برخاسته است. پارهٔ میرنده را باید متعلق به عوامل برون‌زا دانست و پارهٔ زاینده را

1) high-contact

حاصل عوامل درون‌زا. زیرا، پدیده مرگ زبان خود بزرگ‌ترین شاهد برای این واقعیت است که تحولات سریع و سخت و دگرسانی‌های عمده و ناگهانی هیچ‌کدام به سبب کارکرد عوامل درون‌زا رخ نمی‌دهند؛ هیچ زبانی از درون نمی‌میرد. برآیند نیروهای داخلی هیچ زبانی در هیچ زمانی نمی‌تواند به مرگ آن زبان ختم شود.

۴.۱.۲. زبان میانگان به احتمال زیاد ساده است: چنانکه از نام آن برمی‌آید، زبان میانگان نقش میانجی را ایفا می‌کند؛ یعنی گروه‌هایی به زبان میانگان به‌عنوان زبان دوم (یا زبان سوم یا بیشتر) صحبت می‌کنند که زبان اول متفاوتی دارند. پس زبان میانگان اساساً محصول جامعه چندزبانه است. بنابراین، منطقاً زبان میانگان مشمول فراگیری/ یادگیری زبان دوم است که اغلب در بزرگسالی و پس از گذر از آستانه بحرانی^۱ رخ می‌دهد. چندزبانگی در اقلیم‌های چند-قومیتی / -ملیتی به وجود می‌آید. پس هر زبان میانگان، در بنیاد خود، محصول زبان‌شناختی تماس جمعیت‌های انسانی است. نیاز به برقراری ارتباط دوجانبه میان گروه‌های ناهم‌زبان به ایجاد محیطی پرتماس می‌انجامد و از دل آن گونه تماس^۲ ظهور می‌کند که می‌تواند به زبان میانگان تبدیل شود. در بیشتر بلندای تاریخ، زبان میانگان به شیوه طبیعی و بدون حمایت نظام آموزشی فراگرفته شده است. در نتیجه، زبان فردی هر زبانور آزادانه‌تر رشد می‌کند و تعداد وارث‌های تولیدی توسط فراگیران در جامعه زبانی آن میانگان بسیار بالاتر از محیط کنترل‌شده آموزشی می‌شود. انتخاب صورت‌های زبانی در چنین شرایطی، از میان گزینه‌های بسیار بیشتری صورت می‌گیرد. با در نظر گرفتن چندزبانگی به‌عنوان معیار در جامعه زبانی میانگان، تماس زبانی به‌عنوان عاملی تعیین‌کننده نقش بزرگی ایفا می‌کند و موجب وام‌گیری واژه‌ها و قواعد دستوری می‌شود. هر فرد، با توجه به زبان اول خود، روابط دستوری و وام‌واژه‌ها را به زبان دوم که همان میانگان باشد وارد می‌کند و بدین‌سان، وارث‌های بیشتری با هم در رقابت قرار می‌گیرند و عمل انتخاب باز هم از میان رقبای بیشتری صورت می‌گیرد. در جریان رقابت و انتخاب، احتمال ریزش تصریفی بسیار زیاد است.

1) critical period
2) contact variety

زبان میانگان بدین سبب که دارای سخنوران زبان دوم بسیار بیشتری است، وارث‌های ناشی از فراگیری زبان دوم را بیشتر متحمل می‌شود و رقابت زبان‌های فردی در جامعه زبانی به انتخاب وارث‌های ساده‌تر می‌انجامد که اغلب وارث‌های تحلیلی‌تر و گروه‌سانی^۱ تر هستند.

۳. نوشتگان: رمبش تصریفی پدیده شایعی است

یکی از نمودهای اصلی تصریف در زبان حالت‌نمایی^۲ است و مطالعات آماری بسیاری درباره چندین زبان که دارای حالت‌نمایی ساختوازی هستند، این موضوع را ثابت می‌کند (لوپین و دیل ۲۰۱۰، بنتز و ویتتر ۲۰۱۳). از جمله این زبان‌ها می‌توان به آلمانی، روسی، یونانی، ترکی و غیره اشاره کرد. نیز، در فرایندهای ساده‌شدگی و کریول‌شدگی^۳، زبان اغلب به‌سوی رده تحلیلی رانش می‌کند که برابر است با ازدست‌رفتن تصریف. بر طبق مطالعات فراوان، در فرایند یادگیری زبان دوم یادگیری تصریف به‌طور اعم برای بزرگسالان دشوار است.

پرودی و همکاران (۲۰۰۴) با بررسی یادگیری تصریف در آلمانی نشان می‌دهند که زبان‌آموزانی که آلمانی را به‌عنوان زبان دوم می‌آموزند، در آموختن تصریف ساختوازی به مشکلاتی برمی‌خورند. این مشکلات کاملاً فارغ از زبان اول زبان‌آموزان است که در پژوهش آنها زبان‌های متنوعی مانند کره‌ای، ترکی، اسپانیایی و ایتالیایی بوده است. زبانی مانند ترکی که به رده پیوندی تعلق دارد، از حالت‌نمایی ساختوازی استفاده بسیار

۱ periphrastic استفاده از واژه‌های جدا، به‌جای استفاده از راهکارهای ساختوازی در نمایش روابط معنایی یا دستوری. مثلاً در جمله «هوا در اهواز بیشتر از تهران آلوده است» ساخت تفضیلی گروه‌سانی (= «بیشتر [...] آلوده») به‌کار برده شده است، اما در جمله «هوا در اهواز آلوده‌تر از تهران است»، همین معنا به یاری روش ساختوازی (= «آلوده‌تر») بیان شده است. در زبان‌های تحلیلی، گرایش به استفاده از روش گروه‌سانی است. واژه «گروه‌سانی» را نگارندگان برای این معنا پیشنهاد می‌کنند. این واژه را در فارسی «ترکیبی» نیز گفته‌اند که خود پیش‌تر در برابر واژه‌های متعددی مانند compound, synthetic, combination و جز آن استفاده شده است.

2) case-marking
3) creolization

می‌کند، در حالی که ایتالیایی و اسپانیایی فاقد این ویژگی هستند. بر طبق مطالعه‌ای دیگر (پاپادپولو و همکاران ۲۰۱۱)، یونانی‌زبانان هم هنگامی که ترکی را به‌عنوان زبان دوم می‌آموزند، با وجود اینکه یونانی خود از حالت‌نمایی استفاده می‌کند، در کاربست صحیح حالت‌نمایی در ترکی اشتباهات فراوانی مرتکب می‌شوند. وارونه این مطلب هم درست است و گورل (۲۰۰۰) نشان می‌دهد که انگلیسی‌زبان‌هایی که ترکی را به‌عنوان زبان دوم یاد می‌گیرند، در یادگیری حالت‌نمایی ساختوازی در زبان ترکی دارای غلط‌های فراوان هستند. و فراموش نکنیم که این موارد همگی در فرایند یادگیری رخ می‌دهد. در فراگیری زبان دوم این مشکلات می‌تواند چند برابر باشد، به‌ویژه هنگامی که زبان دوم در جامعه زبانی دارای اکثریت باشد؛ یعنی بیشتر زبانوران در جامعه زبانی، زبان اول آن جامعه را به‌عنوان زبان دوم خود فراگرفته باشند. اما بسیار نادر است که در یک جامعه زبانی، اکثر زبانوران، زبان اول جامعه را به‌عنوان زبان دوم شخصی خود بیاموزند و صحبت کنند. این شرایط معمولاً در بزنگاه‌های تاریخی رخ می‌دهد، هنگامی که زبانی در اثر عوامل غیرزبانی رو به گسترش سریع و برق‌آسا برود: گسترش اعراب به خارج از شبه‌جزیره عربستان، گسترش ترکان از آسیای مرکزی به خاورمیانه، شمال آفریقا و اروپای شرقی، گسترش زبان‌های اروپایی در عصر استعمار و تسخیر جهان نو، در قاره آمریکا و البته، ورود آریائیان به ایران و هند، و فارسی باستان به فارس-خوزستان. در همه این موارد، زبان قوم مهاجم بر بومیان تحمیل شد، زبان‌های بومی به زبان‌های زیرلایه^۲ تبدیل شدند و زبان فاتحان زیرلایه^۳ قرار گرفت، نخبگان

(۱) learning یادگیری به کمک آموزگار و روش‌های آموزشی در مقابل فراگیری acquisition که در غیاب روش‌های آموزشی و آموزگار، و در معرض زبان خودکار انجام می‌شود. در فرایند یادگیری، دگرواره‌های نادستوری و صورت‌های بدیع سرکوب می‌شوند و زبان‌آموز صورت‌های دستوری و معیار را با تمرین و تصحیح به‌جای آنها یاد می‌گیرد. در نتیجه، فرایند دگرگونی زبان، کند یا متوقف می‌شود. در مقابل، در فرایند فراگیری، زبان آزادانه‌تر آموخته می‌شود و آموزگار و شیوه آموزشی در کار نیست تا صورت‌های بدیع و نادرست را تصحیح کند. در نتیجه، هنگامی که بزرگسالان در یک جامعه زبانی، زبانی را به‌طور گسترده به‌عنوان زبان دوم فرامی‌گیرند، احتمال ایجاد دگرگونی‌های فرگشتی و زیرلایه‌ای در زبان زیرلایه بسیار است.

2) substrate
3) superstrate

جامعه در پیوند با فاتحان که طبقه اجتماعی-اقتصادی فرادست را تشکیل می‌دادند، نخست به دوزبانگی روی آوردند که دوزبانگی نخبگان^۱ نام دارد. سپس، تحت تأثیر عوامل جامعه‌شناختی، این دوزبانگی به جمعیت غیرنخبه^۲ تسری پیدا کرد. در نتیجه، فراگیری زبان زبرلایه به‌عنوان زبان دوم در کوتاه‌مدتی به‌سرعت رواج یافت و باعث شد تا پدیده ساده‌شدگی آغاز شود.

بتنز و وینتر (۲۰۱۳) با ارائه شواهد کمی نشان می‌دهند که پیچیدگی صرف-نحوی، در اثر تماس شدید میان زبان‌آموزان بزرگسال، کاهش می‌یابد، چراکه بر طبق مطالعه آنها، زبان‌هایی که سخنوران زبان دوم بسیاری دارند، صاحب نظام حالت‌نمایی ساختواژی کوچکی هستند، و یا اصلاً نظام حالت ساختواژی ندارند. در نمونه‌های مورد استناد بتنز و وینتر (۲۰۱۳) همه زبان‌هایی که در نزد بیشتر از ۵۰ درصد از سخنورانشان به‌عنوان زبان دوم به‌کار می‌روند، به‌طور کل صاحب دستگاه حالت‌نمایی ساختواژی نیستند. بر طبق مطالعه بتنز و وینتر رابطه منفی میان تعداد سخنوران زبان دوم و حالت‌نمایی گروه اسمی مستقل از ویژگی‌های ناحیه‌ای^۳ و خانواده‌های زبانی است و همه بزرگسالانی که می‌خواهند زبان‌هایی مانند مجاری یا ترکی را به‌عنوان زبان دوم بیاموزند که از صرف سنگین بهره می‌برند، در یادگیری حالت ساختواژی با دشواری مواجه می‌شوند. افزایش تعداد سخنوران بالغ زبان دوم در جمعیت، سبب افزایش حذف حالت و جابه‌جایی حالت در پیکره کلی گفتاری و نوشتاری آن زبان خواهد شد، یعنی به تولید وارث‌های غیرتصریفی بیشتری در جمعیت غیربومی منجر خواهد شد که

1) élite bilingualism

2) nonélite

۵) areal: ارتباط غیرخویشاوندی زبان‌ها که در اثر مجاورت و تماس آن زبان‌ها در یک حوزه جغرافیایی واحد شکل می‌گیرد؛ ارتباط ناحیه‌ای زبان‌ها می‌تواند به همگرایی برخی ویژگی‌های رده‌شناختی آنها بینجامد و موجب وام‌گیری در سطوح مختلف زبانی شود (مویسکن ۲۰۰۸؛ نیکولز ۱۹۹۲). افزون‌بر آن، ظهور انواع گونه‌های آمیخته حاصل رابطه ناحیه‌ای است نه ارتباط خویشاوندی، یعنی اغلب رخدادهای بزرگ در ساحت زبان‌شناسی، مانند مرگ، تولد و آمیزش گونه‌های زبانی بیشتر به مؤلفه‌های ناحیه‌ای و تماس، و در نتیجه بستر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی مربوط است تا ارتباط خویشاوندی.

فراگیری‌شان البته ساده‌تر است.

لوپین و دیل (۲۰۱۰) با مطالعه بیش از ۲۰۰۰ زبان نشان می‌دهند که پیچیدگی ساختواژی با مؤلفه‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی - تاریخی در پیوند است: زبان‌هایی که الف) دارای زبانوران بسیار باشند، ب) پهنة جغرافیایی گسترده‌ای داشته باشند و پ) تماس زبانی زیادی را تجربه کرده باشند، از ساختواژه تصریفی ساده‌تری برخوردارند، یعنی پیچیدگی ساختواژی در اثر افزایش شمار زبانوران و تماس زبانی، و گسترش پهنة جغرافیایی کاهش می‌یابد. به عقیده لوپین و دیل (۲۰۱۰)، برعکس این مطالب هم صادق است، یعنی زبان‌هایی که زبانوران کمتری دارند، در پهنة کوچک‌تری صحبت می‌شوند و تماس کم‌تری را هم متحمل شده‌اند، دارای صرف سنگین‌تری هستند. این زبان‌ها برای رمزگذاری روابط دستوری، مثلاً مالکیت، حالت، زمان، نمود و جز آن، به‌احتمال بیشتر از راهکارهای ساختواژی استفاده می‌کنند تا روش‌های تحلیلی. روش‌های تحلیلی مبتنی بر استفاده از توالی واژه‌ها^۱ و حروف اضافه و ساخت‌های گروه‌سانی هستند. یعنی زبان تحلیلی، در توالی واژه‌ها پیچیده‌تر از زبان تصریفی است، و برعکس، زبان تصریفی در ساختواژه - در سطح صرفی - پیچیده‌تر از زبان تحلیلی است.

۴. چگونه فارسی باستان ساده شد؟

فارسی باستان قطعاً پس از ورود به ایران غربی و تماس با زبان‌های پرشمار، به‌ویژه عیلامی، دگردیسی کرده است. تاریخچه غنی تماس زبانی در منطقه ایران غربی، نشانگر عملکرد نیروهای برون‌زا و توضیح‌دهنده دلایل تفاوت‌های گسترده ساختاری میان زبان‌های ایرانی غربی در دو برش از تاریخ است: لحظه ثبت نوترین گواه بازمانده از یک زبان ایرانی باستان، یعنی فارسی باستان، در سده سوم پیش از میلاد، و لحظه ثبت کهن‌ترین گواه بازمانده از کهن‌ترین زبان ایرانی در دوران میانه^۲، یعنی پارتی در سده

1) word order

۲) در سده ۲ پیش از میلاد، طبعاً و قطعاً فارسی باستان به فارسی میانه نخستین تبدیل شده بود هرچند سندی از آن در دست نیست.

دوم پیش از میلاد^۱؛ به دیگر سخن، گذار از ایرانی غربی باستان^۲ به ایرانی غربی میانه. این گذار در پس مهاجرت اقوام ایرانی به داخل فلات ایران رخ داده و در دو سوی خود با تحولات وسیع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی و زدوخوردهای بزرگ تاریخی حاصل از برآمدن و برافتادن نخستین شاهنشاهی ایرانی در خاورمیانه، شاهنشاهی هخامنشی، در پیوند است. به گواه شاهدان زیر، رانش بزرگ رده‌شناختی در گذار فارسی باستان به میانه در جهت تحلیلی‌شدگی و ساده‌شدگی گسترده آن در اثر کارکرد نیروهای برون‌زا و تماس رخ داده است:

۱.۴. دگرگونی گسترده و شتابنده در زمانی بسیار کوتاه: نرخ رخداد دگرگونی‌های زبانی در واحد زمان اساساً متغیر است. زبان دگرگون نمی‌شود، مگر اینکه برای ویژگی‌های ساختاری، واژگانی، معنایی، نحوی، گفتمانی و هر چیز دیگر، هم‌زمان دست‌کم دو وارث — یعنی صورت جایگزین — وجود داشته باشد تا زبان‌آموز از میان آنها دست به انتخاب بزند. و این گویاترین شاهدهی است که در گذار فارسی باستان مشاهده می‌شود: نرخ دگرگونی زبان فارسی در اثر تحولات در اقلیم زبانی در دوران هخامنشی به‌شدت تُند شده است، به گواه آنکه دست‌کم دستگاه تصریفی آن در میانه دوران هخامنشی به‌سختی رُمبیده و از آن پس، دستگاه‌های مختلف زبان فارسی همواره به‌نرمی و به‌کندی رانش‌های کوچک‌تری را تجربه کرده‌اند. دگرذیسی هنگامی رخ می‌دهد که برای اساسی‌ترین ویژگی‌های هر زبان، نه‌تنها وارث‌هایی به‌غایت متفاوت در دسترس عوامل انسانی — زبان‌آموز و زبان‌آموز — قرار بگیرد، که این عوامل انسانی نیز همان وارث‌های به‌غایت متفاوت را انتخاب کنند و وارث‌های معیار و معیارتر را نادیده بگیرند، و این فرایندی شگفت است که در هنگامه‌هایی شگفت رخ می‌دهد نه در شرایط روزمره و نه در انتقال عادی زبان از نسلی به نسل دیگر. چنین

(۱) دو سنگ‌نبشته خنگ نوروزی حدوداً متعلق به ۱۴۰ پیش از میلاد (زوندرومان ۱۳۸۲: ۱۹۲)، نیز بنجاح اورامان به سال ۸۷ یا ۸۸ پیش از میلاد (عریان ۱۳۹۲: ۱۷-۲۲).

(۲) به رأی این نگارندگان، چنین شاخه‌ای در زبان‌های ایرانی وجود ندارد. ممکن است در آن تاریخ، یعنی در دوران باستان زبان‌های ایرانی، تنها تمایزات گویشی میان غرب و شرق وجود داشته بوده باشد.

شرایطی در هنگامه‌هایی بروز می‌تواند کرد که ترکیب زبانی، انسانی، جغرافیایی، و نیز الگوی تماس در اقلیم زبانی به‌شدت متحول شود. در بزنگاه‌های بزرگ تاریخی، مانند مهاجرت‌های بزرگ، جنگ‌ها و ظهور دین‌های تازه، شرایط مهیاست تا ترکیب جمعیتی جامعه زبانی شدیداً عوض شود و غیربومی‌زبانان، در شمار بسیار، زبانی را بیاموزند و وارث‌های شگفت و نامعمول پدید آورند و آن وارث‌ها را انتخاب کنند تا زبان در همه ابعاد، حتی بُعد واج‌شناختی، دگرگون شود و به‌ناگاه دگردیسی کند. ورود پارسیان به فارس - خوزستان، چیرگی آنان بر اقوام بومی و به‌فرجام، خیزش هخامنشیان به قدرت چنین بستری را برای دگردیسی فارسی فراهم آورد.

۲.۴. تکینگی جغرافیایی-تاریخی فارسی باستان: اقوامی که آریایی خوانده می‌شوند در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد به ایران وارد شدند، اما تنها دسته‌ای از آنان که خود و سرزمین خود را پارس/ پارسوا/ پارسوماش می‌نامیدند، راهی ایران غربی و زاگرس شمالی و سپس رهسپار فارس - خوزستان شدند (واترز ۱۹۹۹). دیگر گروه‌های کوچنده ایرانی در نقطه‌ای نزدیک‌تر به مبدأ کوچ فرونشستند و پیش‌تر نرفتند. تنها مادها به زاگرس وارد شدند که آنها هم در زاگرس شمالی ساکن شدند و در تماس با جمعیت گسترده عیلامی زبان درنیامدند^۱. زادوک (۲۰۰۲) نشان داده است که در زاگرس شمالی و کردستان، گروه ایرانی‌زبان در قیاس با بقیه گروه‌های قومی در اکثریت بوده است (۴۰٪) و پس از آنها گروه کاسیان بیشترین تعداد را تشکیل می‌داده‌اند. یعنی، برابر با انگاره بنتز و ویتتر (۲۰۱۳)، زبان ایرانی مادی رانش نکرده، یا دیرتر رانش کرده است، زیرا اکثریت جامعه زبانی را آنها تشکیل می‌داده‌اند. از فارسی باستان پیش از ورودش به سرزمین‌های عیلامی‌نشین نوشته‌ای در دست نیست، اما چنان‌که واترز (۱۹۹۹) نشان داده است، این زبان تمام نوار کوهستانی زاگرس را در طی تقریباً یک هزاره پیموده و به‌فرجام به زاگرس جنوبی، انشان (= فارس) و شوشان (= خوزستان) فرود آمده است و به گواه نوشته‌های عیلامی و خدایگان مورد پرستش در پارس هخامنشی (هنکلمن

(۱) از زبان مادی جز آنچه در کتیبه بیستون به‌عنوان گویش مادی شناخته شده، اثری و خبری در دست نیست. واژه‌هایی که نام مادی بر آنها گذاشته شده، در قیاس با آنچه فارسی باستان خوانده می‌شود، نمایانگر صورت اصیل‌تری هستند. یعنی آنچه مادی نامیده می‌شود، معاصر با نفر کتیبه بیستون هنوز رانش آوایی نکرده بوده است.

(۲۰۰۸)، تعداد ایرانی‌زبانان نسبت به عیلامی‌زبانان در اقلیت بوده است. بنابراین، رخداد تماس زبانی میان فارسی باستان و عملاً بخش بزرگی از زبان‌های زاگرس مسلم است. این در حالی است که هیچ زبان ایرانی دیگری در دوران باستان چنین مسافت بزرگی را نپیموده و باین‌همه زبان در ارتباط قرار نگرفته است، یعنی از میان همه زبان‌های ایرانی، این فارسی باستان است که پایش به ایران جنوب غربی باز می‌شود. نگارندگان باور دارند که این تکینگی جغرافیایی - تاریخی، در پیوند با تکینگی آوایی و دستوری فارسی باستان قرار دارد. گواه دیگر و مهم‌تر این است که همین زبان تکینه، به میانگان ایران در دوران میانه تبدیل شده و در نتیجه، پیامدهای ناشی از فراگیری به‌عنوان زبان دوم را بیش از دیگر زبان‌های ایرانی تجربه کرده است.

۳.۴. تکینگی آوایی و دستوری: آن‌چنان‌که از زبان‌های ایرانی دیگر برمی‌آید، و کُرن (۲۰۰۳: ۴۹-۵۰) و سیمز - ویلیامز (۱۹۹۶: ۶۴۹ به بعد) نوشته‌اند، در دوران باستان تنها تمایز موجود میان زبان‌های ایرانی غیرغربی - جنوبی و زبان غربی-جنوبی فارسی باستان موجود است. ساختار دستوری اوستایی متأخر بسیار شبیه به فارسی باستان است و اوستایی گاهانی و ودایی نیز شدیداً مشابه‌اند، و این نشان می‌دهد که گسست میان ایرانی غربی و شرقی در آن برش تاریخی چندان وسیع نبوده است. در واقع، گسست شرقی - غربی در زبان‌های ایرانی باستان و میانه، تنها و تنها پس از تماس پارسی - عیلامی معنا و موضوعیت می‌یابد. زیرا در دوران باستان تنها می‌توان از دو گروه غربی - جنوبی و غیرغربی - جنوبی نام برد که درحقیقت همان تمایز میان فارسی باستان و همه دیگر زبان‌های ایرانی مستند در دوران باستان است. این موضوع نشان می‌دهد که فارسی باستان تنها پس از ورود به ایران غربی متحول شده و تحول آوایی آن تحت تأثیر تماس با زبان زیرلایه عیلامی رخ داده است (باشه آهنگر ۱۳۹۶). حتی اسنادی موجود است که نشان می‌دهد در نخستین سده‌های حضور پارسیان در ایران غربی و پیش از حضور آنان در مناطق عیلامی‌زبان، یعنی پیش از وقوع تماس فارسی - عیلامی، فارسی باستان هنوز رانش آوایی به سمت دستگاه واجی پهلوی را نیاغازیده بوده است. در آن برش، حتی تحول همه‌گیر $Ir. h > s$ مانند $sind > hind$ «هند» و $\bar{a}san > \bar{a}han$ «آهن» نیز رخ نداده بوده است (هیئتسه ۱۹۹۸). جای‌نام‌های دیگری

هم بر این رانش آوایی شهادت می‌دهند: $s\acute{a}rasvat\acute{i} > haraxvaiti$ که نام رخج (= آراخوزیا^۱) است. بنابراین، تکینگی آوایی فارسی در سنجش با دیگر زبان‌های ایرانی، تنها پس از ورود به فارس-خوزستان رخ می‌دهد که گواهی بر عملکرد عامل تماس است. هیتسه (۱۹۹۸) و بویس (۱۳۸۱) معتقدند که صورت مشاهده‌شده $assara maza\acute{s}$ در یکی از لوحه‌های آشوربانیپال شکل آشوری‌شده $Asura Mazd\acute{a}$ است، یعنی حتی نام خدای بزرگ پارسیان پیش از فرود آنان از زاگرس شمالی به فارس-خوزستان، هنوز تحول $s > h$ را طی نکرده بوده است. بنابراین، گمانه‌تماس پارسی-عیلامی در اینجا نیز تقویت می‌شود. سیمرنی (۱۹۶۶، نقل در هیتسه ۱۹۹۸) اعتقاد دارد که اساساً رانش آوایی $s > h$ در ایران جنوب غربی صورت پذیرفته است. نگارندگان نیز معتقدند که پیکره فارسی باستان پیشاداریوشی از منظر آوایی اساساً تحت تأثیر عیلامی بوده است (نک: باشه آهنگر ۱۳۹۶).

۴.۴. زبان‌های زیرلایه‌ای پرشمار: در غرب ایران پیش‌آریایی از وجود زبان‌های پرشمار و رنگارنگی آگاهی داریم که زیرلایه زبان‌های ایرانی بوده‌اند و دست‌کم برخی از آنها در تماس مستمر، گسترده و بلندمدت با زبان‌های ایرانی درآمده‌اند. فارسی پس از ورود به منطقه چندزبانه ایران جنوب غربی، خانه زبان‌های عیلامی، شوشانی، کاسی، و شاید برخی دیگر زبان‌ها، و در تماس با آرامی و بابلی، خود به میانگان تبدیل شد. عیلامی و در سطح کوچک‌تری، آرامی، به‌عنوان زبان‌های اداری امپراتوری ایفای نقش می‌کرده‌اند. اورارتویی زمانی زبان قفقاز جنوبی، مناطق شمال غربی ایران تا شرق آناتولی بوده است و اکنون آثاری از آن در ایران وجود دارد. در جهان پیش‌آریایی، عیلامی که زبانی پیوندی است، زبان بزرگ ایران بوده است. عیلامی سه هزار سال پیش از بازشدن پای آریاییان به فلات ایران، دست‌کم در اقلیم ایران جنوبی و غربی زنده و رایج بوده است (پاتس ۱۹۹۹) در طی دو هزاره بعدی، عیلامی در کنار زبان‌های ایرانی صحبت می‌شد: گنج شایگان آثار عیلامی هخامنشی یادگار آن است و گزارش‌های یونانی و رومی از وجود تمدن الیمایی در دوران پارتیان و نیز خوزیان در دوران ساسانیان خبر می‌دهد. گزارش استخری هم از حضور آنان دست‌کم تا سده هفتم

1) Arachosia

هجری زیر نام خوزی سخن می‌گوید که خود تغییر یافته Hāji فارسی باستان است (همان‌جا).

۵.۴. دگرگونی گسترده در ترکیب نیروهای برون‌زا: بنابر آنچه گفتیم، تحول در سطح جامعه و به تبع آن، برهم‌خوردن روابط اجتماعی و جمعیتی، و در نتیجه، دگرگونی در ترکیب نیروهای برون‌زا و ظهور نظم نوین در جامعه زبانی متضمن دگردیسی در فارسی باستان است. زبان فارسی تنها یک بار و آن هم پس از روی کار آمدن هخامنشیان دگردیسی کرده است و از قضا همین یک بار همانند است با رخداد ژرف‌ترین تحولات تاریخی و قومی در جامعه ایرانی. این همانندی، تصادفی نیست، زیرا ترکیب جمعیتی فلات ایران بیش از هر زمان دیگر، در پس مهاجرت آریاییان دگرگون شده است. نیز، نسبت جمعیتی سخنوران زبان اول و زبان دوم فارسی باستان، پس از ورود به ایران جنوب غربی، یعنی فارس - خوزستان عیلامی - و شوشانی - زبان ناگهان متحول و دگرگون شده است. دگرگونی‌های دیگر در زبان و در جامعه زبانی در دوران دیگر، همیشگی بوده‌اند، اما یا به دگردیسی فارسی نینجامیده‌اند، یا رانش‌های کوچک‌تری را رقم زده‌اند، همچون خیزش و ریزش ساخت کنایی^۱ در آغاز و انجام دوران میانه، دستوری‌شدگی ساخت گروه‌سانی مجهول در دوران فارسی نو و دستوری‌شدگی حروف اضافه و جز آن (نک: دبیرمقدم ۱۳۹۲: ۱۳۰-۱۴۸). پیش از دگرگونی‌های تاریخی در اقلیم فارسی باستان، زبان‌های آریایی و ایرانی و همه فرزندان‌شان، زبان‌هایی هستند به پیچیدگی اوستایی و ودایی و پس از آن، به سادگی و چالاک‌پهلوی.

۶.۴. تماس پیشین با زبان‌های آموی: ممکن است در اینجا گفته شود که حتی پیش از ورود زبان‌های ایرانی به ایران مرکزی و غربی هم در دستگاه زمان^۲ رانشی به سمت رده تحلیللی به چشم می‌خورد: در اوستای گاهانی دستگاه زمان مبتنی بر سه ماده مختلف برای حال، گذشته و نمود کامل است که در گذار به اوستایی متأخر و فارسی باستان،

1) ergative
2) tense

نمود کامل ازین رفته و ماضی نقلی گروه‌سانی جای آن را گرفته است (شروو ۲۰۰۹ الف) و این خود رانشی است در جهت تحلیلی‌شدگی. چنان‌که باشه آهنگر (۱۳۹۶) پیشنهاد کرده است، ظهور ماضی نقلی گروه‌سانی در اوستایی متأخر را می‌توان حاصل تأثیر زبان‌های آموی در مجموعه باستان‌شناختی بلخ - مرو دانست که آن هم ناشی از تماس ایرانی - آموی است. یعنی اوستایی گاهانی، زبانی محافظه‌کارتر را نشان می‌دهد که هنوز در تماس با زبان‌های آموی درنیامده است و اوستایی متأخر، نشانگر وضعیت پساتماسی آن است.

۷.۴. رمبش دستگاه حالت و برآمدن پیش‌اضافه‌ها: نمونه بزرگ دیگری از گذار زبان فارسی باستان به میانه، ریزش حالت‌نمایی ساختواژی و خیزش حروف اضافه است. با تولید وارش‌های متکی بر پیش‌اضافه، حالت‌نمایی ساختواژی در رقابت با حروف اضافه قرار می‌گیرد. با نظر به صیغگان به‌غایت پیچیده حالت‌نمایی گروه اسمی در زبان‌های ایرانی باستان (شروو ۲۰۰۹ ب: ۷۰-۷۴) و همسنجی آن با الگوی ساده و تحلیلی حروف اضافه در پهلوی، درمی‌یابیم که چرا فراگیران فارسی باستان به‌عنوان زبان دوم در ناحیه چندزبانۀ فارس - خوزستان به‌طبع وارش پسین، یعنی حروف اضافه را انتخاب کرده‌اند. باتوجه‌به اینکه، به‌گواه گل‌نشته‌های عیلامی تخت‌جمشید، جمعیت غیربومی‌زبان به احتمال بسیار زیاد از جمعیت بومی‌زبان فارسی باستان بیشتر بوده است (هنکلمن ۲۰۰۸)، وارش‌های پسین، یعنی وارش‌های مبتنی بر حروف اضافه، هم از نظر بسامد و هم از جهت شایستگی^۱ بر وارش‌های پیشینی غلبه داشته‌اند. چراکه مطابق بنتز و وینتر (۲۰۱۳)، در فراگیری زبان دوم رمبش حالت‌نمایی ساختواژی بسیار شایع است. اینچنین، در فاصله کوتاهی دستگاه حالت رُمبیده و نظام حروف اضافه جانشین آن شده است.

۸.۴. وجود وارش‌های توضیح‌ناپذیر با قواعد دگرگونی عادی زبان: گواه دیگری که نقش تماس را در این میان به‌شدت تقویت می‌کند، این است که دگرگونی‌های عادی معمولاً به‌وسیله قوانین زبان‌شناسی تاریخی توضیح‌پذیرند و می‌توان صورت پیشین آنها را براساس بازسازی درونی^۲ و روش تطبیقی^۳ از نو ساخت، یعنی می‌توان دگرگونی‌ها

1) fitness

2) internal reconstruction

3) comparative method

را از روی صورت‌های زبانی موجود ختنی کرد و به مرحله پیش از دگرگونی رسید. اما اساساً دگرگونی‌هایی که در پیش و پس از دگردیسی زبان فارسی در ایران جنوب غربی رخ داده‌اند را نمی‌توان به این صورت بازسازی کرد؛ یعنی براساس قوانین آوایی و تطبیقی، از مرحله پسین (= میانه) به مرحله پیشین (= باستان) نمی‌توان رسید. زیرا این دگرگونی‌ها اصلاً بر اساس قوانین دگرگونی عادی زبان^۱ انجام نشده‌اند، بلکه در ضمن برخوردهای بسیار فراوانی شکل گرفته‌اند که ناشی از اشتباهات مکرر و پربسامد بزرگسالان غیربومی زبانی بوده‌اند که می‌خواستند گونه جنوب غربی زبان پیچیده ایرانی باستان را، بی‌یاری روش‌های آموزشی و آموزگار، در کوچه و بازار بیاموزند. و البته، طبعاً نمی‌توانستند و میزان اشتباهاتشان در پیکره جامعه زبانی آن‌چنان بالا بود که در فاصله کوتاه زمامداری داریوش یکم تا اردشیر دوم، زبان فارسی باستان را مجبور به رانش به سوی رده تحلیلی کردند که همسنگ است با آسانی بیشتر برای فراگیران زبان دوم. گواه آنچه که گفتیم، البته در دست است: آنچه به نام غلط‌های نگارشی در نگارش کتیبه‌های شاهان متأخر هخامنشی، به‌ویژه اردشیر سوم، شناخته می‌شود، شاهد دیگری بر این فرایند است. شواهد ما از فارسی باستان گویای آن است که خود این زبان هم مرحله به نسبت ثابتی نبوده، بلکه در آستانه گذار به آنچه بوده است که می‌توان فارسی میانه^۲ نخستینش^۳ نامید، چراکه به گفته شروو (۲۰۰۹: ۷۰-۷۴) بیشتر این لغزش‌ها در پایانه‌ها^۳ گزارش شده‌اند:

۱.۸.۴. $būmām \leftarrow būmīm$: بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین و شاید کهن‌ترین متنی که به فارسی باستان به یادگار مانده، سنگ‌نبشته بیستون داریوش بزرگ است. آخرین کتیبه هخامنشی، یعنی کتیبه‌های اردشیر سوم در تخت جمشید (A3Pa)، در فاصله تقریباً ۱۵۰

1) normal language change

2) Proto-Middle Persian

3) ending

۴) اما معلوم نیست که بیستون کهن‌ترین متن فارسی باستان باشد. امروز گروهی معتقدند که الواح زرین آریارمنه و ارشام در همدان را احتمالاً در زمان اردشیر سوم ساخته‌اند (اشمیت ۲۰۰۸: ۷۷) و گروهی دیگر رأی به کهن بودن آنها می‌دهند. ضمن این که برخی از پژوهشگران معتقدند که نوشته‌های منتسب به کورش در پاسارگاد (CMc) و (CMA) در زمان داریوش نقر شده‌اند و گروهی دیگر معتقدند که این نوشته‌ها متعلق به دوران کورش هستند.

سال پس از بیستون نگاشته شده است. و در این زمان، دیگر فارسی باستان بیستون به درستی درک نمی‌شده است: به جای مفرد مؤنث *būmi* «زمین» در حالت مفعولی مستقیم، یعنی *būmīm* صورت اشتباه *būmām* به کار رفته است (کنت ۱۹۵۳: ۲۰۰-۲۰۱). اما *būmīm* نمی‌تواند به *būmām* تبدیل شود. این لغزش را به هیچ‌شکلی نمی‌توان به یاری قواعد آوایی معمولی توجیه کرد، مگر اینکه بپذیریم *būmi* در آن برش تاریخی به *būm* در فارسی میانه تبدیل شده است و دبیر نگارنده تلاش کرده تا صورت کهن‌تر را بازسازی کند که البته موفق نشده است (اشمیت ۲۰۰۸: ۷۷). به رأی این نگارندگان، در این لغزش *būmīm* به کل فراموش شده و *būmām* در ضمن یک فرایند غیرعادی جای آن را گرفته است، یعنی لغزش در پایانه‌ها، به سبب فراگیری ناقص زبان دوم توسط زبانوران بزرگسال، و همچنان که دیدیم، در فراگیری زبان‌های با صرف سنگین به عنوان زبان دوم بسیار شایع است و شگفت نیست. بنابراین، چنین دگرگونی‌ای را نمی‌توان اساساً در ردیف دگرگونی‌های عادی زبان و در اثر عملکرد نیروهای درون‌زا دانست، چراکه صورت صحیح و کهن *būmīm* اساساً به طور مستقیم یا غیرمستقیم به صورت دگرگونه *būmām* تبدیل نشده است.

۲.۸.۴. *šiyātīm* < *šāyatām*: اعتبار استدلال ما در این است که برطبق گزارش اشمیت (همان‌جا) *būmīm* تنها صورت مغشوش این کتیبه‌ها نیست: واژه برساخته *šāyatām* هم بنا بوده است که نقش *šiyāti* در حالت مفعولی مستقیم را ایفا کند - که البته غلط از آب درآمده و صورت صحیح *šiyātīm* است. در این واژه نیز می‌توان رد پای *šāt* فارسی میانه را دید که کاتب تلاش کرده است فرایند $OP \text{ āya} > MP \text{ ā}$ را برعکس کند. باز هم به درستی می‌توان نتیجه گرفت که *šāyatām* نتیجه تحول *šiyātīm* نیست. بدین سان، این دگرگونی را هم در زمره دگرگونی‌های عادی زبان نمی‌توان دانست. به طور کل، پایانه‌ها در ایرانی باستان مهم‌ترین محل بروز تصریف هستند. بنابراین این طور به نظر می‌رسد که ازدست‌رفتن تصریف، که خود رانشی رده‌شناختی به سوی زبان تحلیلی است، همپای ازدست‌رفتن هجای پایانی در حال رخداد بوده است و کاتبان هخامنشی از این‌رو در ثبت پایانه‌ها دچار لغزش می‌شده‌اند. به تعبیر دیگر، زبان زمانه آنها از فارسی باستان بیستون فاصله گرفته بوده است.

۹.۴. برآمدن افعال کمکی به‌عنوان فرایند جبرانی: شواهد متقن دیگر از بررسی برآمدن افعال کمکی می‌آید که فرایندی درون‌زا و جبرانی است؛ یعنی به جبران رمبش تصریفی زبان که در جای‌جای پیکره دستوری خود را نشان می‌دهد، فرایندهای درون‌زای دستوری‌شدگی از مواد موجود، قواعدی ساخته‌اند تا خلأ حاصل از رمزگذاری‌های تصریفی از دست‌رفته را پر کند. این روند به همین ترتیب ادامه می‌یابد و مواردی چون برآمدن حروف اضافه، تحول ساخت مجهول و جز آن که در دبیرمقدم (۱۳۹۲) شرح‌شان رفته است، زبان پارسی را به‌سوی رده تحلیلی سوق می‌دهد. شاهد معروفی برای این مدعا، وضعیت افعال کمکی در اوستایی گاهانی و فارسی باستان است. در اوستایی گاهانی، فعل کمکی اساساً وجود ندارد و نموده‌ها و وجه‌های گوناگون همگی به‌صورت تصریفی ساخته می‌شوند (شروو ۲۰۰۹ ب). اما در زبان پارسی باستان، افزون‌بر آنکه از هشت حالت صرفی اوستایی تنها شش حالت باقی مانده — که خود گویای سست شدن تدریجی نظام تصریف است — نخستین فعل‌های کمکی برآمده‌اند و برای برخی موارد، از جمله ماضی نقلی و بعید به کار گرفته شده‌اند. در نمونه زیر که برگرفته از کتیبه بیستون داریوش بزرگ، ستون ۱، سطر ۶۱ است و در ابوالقاسمی (۱۳۷۵: ۱۵۷) نقل شده، *parābṛtam* صفت مفعولی گذشته است که در حالت فاعلی مفرد خنثی قرار دارد و *āhat* فعل کمکی ماضی است از *-ah*، که برای سوم‌شخص مفرد صرف شده است:

xšačam tya hačā ahmāxam tauhmāyāh parābṛtam āhat... (DBa:61)

شهریاری‌ای که از خاندان ما گرفته شده بود...

۱۰.۴. حذف گسترده مقوله‌ها، ساده‌شدگی و کاهش دستوری: اما بزرگ‌ترین شاهد بر دگردیسی برگشت‌ناپذیر فارسی، مسئله ساده‌شدگی است که در حذف مقولات دستوری خود را نشان می‌دهد. گفتیم که دگردیسی‌های این‌چنین را نمی‌توان براساس قوانین تغییر عادی زبان خنثی کرد و به مرحله پیش از تغییر دست یافت. اکنون شاهد بزرگ این است که، اگر در مرحله پیشین، قاعده *x* یا ویژگی *y* وجود داشته باشد، ولی در مرحله پسین، اساساً هیچ چیزی از آن باقی نمانده باشد و به‌کلی از پیکره زبان رخت بر بسته باشد، آنگاه چگونه می‌توان این ویژگی هرگز نادیده را در زبان کهن بازسازی

کرد؟ ذکر نمونه‌ای مقصود کلام را حاصل خواهد کرد: اکنون هیچ‌یک از زبان‌های ایرانی غربی نو جنسیت را به صورت دستوری رمزگذاری نمی‌کنند و در دوران میانه هم چنین بوده است، درحالی‌که زبان‌های هندوایرانی باستان سه جنس مذکر، مؤنث و خنثی را دستوری کرده‌اند و این آگاهی ما نه به سبب روش تطبیقی و بازسازی درونی، بلکه از روی شواهد مستقیم بازمانده از این زبان‌ها – اوستایی و ودایی – حاصل شده است. پرسش اینجاست که اگر از زبان‌های ایرانی، آریایی و هندواروپایی باستان هیچ اطلاعی نمی‌داشتیم و سندی از آنها برای ما به یادگار نمانده بود، آنگاه از کجا می‌توانستیم بدانیم که نیای زبان‌های ایرانی غربی نو جنسیت دستوری داشته است یا نه؟ و در آن صورت، چگونه از روی غیاب این ویژگی در دوران میانه زبان‌های ایرانی غربی، می‌توانستیم حضور آن را در دوران باستان بازسازی کنیم؟ گذار فارسی باستان به پهلوی ملامال است از این ازدست‌رفتگی‌ها و پیشاپیش، بدون یاری گواهان تاریخی و نوشته‌ها، صورت پیشین را نمی‌توان از روی صورت پسین که ایرانی میانه غربی باشد، بازسازی کرد. برای نمایش این وضعیت، باید به مقایسه و همسنجی برخی ویژگی‌های دستوری ایرانی باستان و میانه پردازیم. جدول زیر بسیار می‌تواند مفصل‌تر از این باشد، اما «شرح این قدر کفایت»:

پهلوی	ایرانی باستان	
-	+	پایانه‌های تصریفی
-	+	دستگاه جنس
-	+	شمار مثنی
-	+	حالت‌نمایی ساختواژی
-	+	طبقه ^۱ ‌های اسمی و صفتی
-	+	صیغگان ^۲ اسمی و صفتی
-	+	پایانه‌های ویژه ضمائر

1) class
 2) declension

بنابراین، گذار فارسی از دوران باستان به میانه، شامل ازدست‌رفتن بسیاری از مواد دستوری زبان بوده است، یعنی پدیده کاهش. پایانه‌های تصریفی فارسی باستان به پهلوی نرسیده‌اند و در جریان دگردیسی، تحولی رخ داده است که می‌توان رُمبیشِ تصریفی‌اش نامید، یعنی دستگاه تصریف به کلی رُمبیده است. دستگاه جنسیت در ایرانی باستان دارای سه جنس مذکر، مؤنث و خنثی است که در ایرانی میانه غربی به کلی نابود شده و تنها در مواردی میان جان‌دار و بی‌جان تمایز قائل می‌شود. دستگاه شمار در ایرانی باستان دارای سه شمار مفرد، مثنی و جمع است که در پهلوی تنها مفرد و جمع باقی مانده است؛ دستگاه حالت هشت‌گانه در فارسی باستان به شش و در پهلوی ابتدا به دو حالت فروکاسته، و سپس مگر در اندک مواردی به کلی از کار افتاده است؛^۱ دستگاه واجی فارسی میانه نسبت به فارسی باستان و ایرانی باستان هم به طرز باورنکردنی و شگفت‌انگیز ساده شده است؛^۲ اسم و صفت به طبقه‌های مختلفی در ایرانی باستان تقسیم می‌شوند که هر کدام صیغگان مربوط به خود را دارند، اما در پهلوی طبقات

(۱) relic تنها به صورت محدود برای نسبت‌های خانوادگی به شکل پسوند ar- مانند pid-pidar در قالب رسوبی.

(۲) در میان زبان‌های ایرانی باستان، فارسی باستان از نظر واجی تکینه است و رانش‌های آوایی توضیح‌ناپذیری را به نمایش می‌گذارد که در زبان‌های ایرانی دیگر دیده نمی‌شود. فارسی میانه تقریباً تداوم همین تکینگی آوایی است. در واقع، زبان‌های ایرانی کهن اساساً تمایز شرقی - غربی یا شمالی - جنوبی را در خود به نمایش نمی‌گذارند. تنها زبانی که در این میان از دیگران متمایز است، همانا فارسی باستان است. بنابراین، آن‌چنان‌که این نگارندگان معتقدند و گرن (۲۰۰۳: ۴۹-۵۰) و سیمز - ویلیامز (۱۹۹۶: ۶۴۹) به بعد) نیز اشاره کرده‌اند، در دوران باستان تنها باید از تمایز میان زبان‌های ایرانی غیرغربی - جنوبی و زبان غربی - جنوبی فارسی باستان سخن گفت. دستگاه واجی فارسی باستان در شکل هخامنشی آن، ناهمگن است، چه این زبان مملو از تنوعات گویشی است که صورت‌های گوناگون برخی واژه‌ها را، پیش و پس از رخداد رانشی واجی، به موازات هم به نمایش می‌گذارد. به رأی نگارندگان، برای این ویژگی شگفت‌انگیز فارسی باستان تحلیل راضی‌کننده‌ای به دست داده نشده است. رانش واجی همه صورت‌های بروز یک آوای ویژه را در زبان متحول می‌کند. بنابراین، این که خوشه *θr* در جایی بی‌تغییر مانده باشد و در جای دیگر به *ϕ* تبدیل شده باشد را نمی‌توان با توسل به تحولات آوایی معمول تبیین کرد. نمونه معروف این ناهمگنی، نام باستانی خدای مهر است که به هر دو صورت *Miθra* و *Miϕa* در پیکره فارسی باستان مشاهده شده است (کنت ۱۹۵۳). در واقع، به این دلیل که تبیین زبان‌شناختی برای این تحولات ممکن نیست، نقش دلایل غیرزبانی را در آن پررنگ باید دانست.

اسمی و صفتی وجود ندارد. دیگر اینکه همین صیغگان هم طبق قاعده‌های واج‌آرایی پیچیده‌ای عمل می‌کنند که در پهلوی اثری از آن به چشم نمی‌خورد. به همین ترتیب در سراسر پیکره دستوری فارسی میانه چنین دگرسانی‌هایی قابل پیگیری است. به موازات ازدست‌رفتن این پیچیدگی‌ها، فرایندهای درون‌زای جبرانگر (باشه‌آهنگر ۱۳۹۶) دست‌به‌کار شده‌اند و به ازای برخی از سازوکارهای ازدست‌رفته تصریفی، ساخت‌های گروه‌سانی تحلیلی را جایگزین کرده‌اند که نمونه‌های آن بسیارند و برای مثال می‌توان به برآمدن حروف اضافه در دوران میانه به جبران فروافتادن دستگاہ کهن حالت اشاره کرد. اما برخی دیگر از سازوکارهای تصریفی کهن، به کلی حذف شده‌اند و در دوران میانه، ساخت تحلیلی جایگزین ندارند، مانند شمار مثنی و جنسیت. در کل، گذار زبان فارسی از رده تصریفی به رده تحلیلی از دوران باستان به میانه حاصل تجمیع این کاهش‌ها و رانش‌هاست. بنابراین، همان‌طور که در جای دیگر نیز گفته شده است (باشه‌آهنگر ۱۳۹۶) در مورد فارسی باستان، گذار از رده تصریفی به تحلیلی، تمامی سخن نیست. همان‌طور که از تعریف واژه تحلیلی^۱ در کریستال (۲۰۰۸: ۲۴) برمی‌آید، تحلیلی‌شدگی^۲ به معنای ازدست‌رفتن مقوله‌ها نیست و صرفاً به کار بست شیوه‌های گروه‌سانی در ساخت برخی مقوله‌های پیش‌تر غیرتحلیلی اشاره دارد، بی‌آنکه کاهش دستوری رخ بدهد. چنانچه فارسی در گذار از دوران باستان به میانه صرفاً تحلیلی شده باشد، آنگاه انتظار می‌رود که فارسی با حفظ مواد دستوری، تنها راهبرد نمایش آنان را عوض کرده باشد، مانند دگرگونی شیوه تصریفی زمان ماضی نقلی ایرانی باستان به شیوه گروه‌سانی در فارسی باستان و در ادامه، فارسی میانه. اما تمامی رانش‌های فارسی باستان به میانه این‌چنین در جهت حفظ مواد دستوری و تعویض راهبرد نبوده‌اند: چنان‌که دیدیم، فارسی در گذار از دوران باستان به میانه، در نتیجه طی کردن فرایندهای کاهش^۳ یا ساده‌شدگی^۴، بسیاری از مواد دستوری خود را حذف کرده و ساده شده است. گریز فارسی از صرف سنگین^۵ و گرایش آن به رده تحلیلی پیامد ناگزیر فرایند

1) analytic
2) analyticization
3) abbreviation
4) simplification
5) heavy morphology

ساده‌شدگی است^۱. همان‌طور که گفتیم، مطالعه‌های بسیاری در دست هست که نشان می‌دهد آنچه کریول‌شدگی^۲ نام گرفته است (مک‌ورتر ۲۰۰۱، ۲۰۰۵، ۲۰۰۷؛ بتز و ویتتر ۲۰۱۳؛ لوپین و دیل ۲۰۱۰)، در واقع چیزی نیست مگر ساده‌شدگی زبان در اثر کاهش زبانی + جایگزینی سازوکارهای پیچیده‌تر تصریفی به وسیله ساخت‌های گروه‌سانی یعنی به دیگر سخن، حذف برخی مقوله‌های دستوری در کنار تغییر راهبرد نمایش مقوله‌های باقیمانده. برای نمونه، در مثال‌هایی که در بالا گفتیم، فرایند کاهش به از دست رفتن دستگاه جنس انجامیده است (= زبان ساده شده است) و تغییر راهبرد نمایش سبب تحلیلی‌شدگی حالت، یعنی برآمدن حروف اضافه شده است (= زبان تحلیلی شده است)^۳. بنابراین، در مورد گذار فارسی از دوران باستان به میانه، تحلیلی‌شدگی تنها بخشی ناگزیر از فرایند بسیار بزرگ‌تر ساده‌شدگی بوده است که از رهگذار تأثیر نیروهای برون‌زا در اقلیم زبانی به شدت چندسان و پرتماس هخامنشی انجام شد.

۱۱.۴. تمایز جان‌دار و بی‌جان به عنوان اثر زیرلایه‌ای عیلامی: نگارندگان معتقدند که دست‌کم بخشی از فرایندهای جبرانی و دستوری‌شدگی را که در گذار از فارسی باستان به پهلوی رخ داده‌اند، می‌توان در قالب اثر زیرلایه‌های زبان‌های بومی بررسی کرد که خود جلوه‌ای از نقش تماس در دگردیسی فارسی است. چنان‌که در بالا گفته شد، دستگاه جنسیت در فارسی میانه از کار افتاده است و، به جای سه جنس مذکر، مؤنث و خنثی، تنها تمایزی میان جاندار و غیرجاندار وجود دارد. این تمایز عیناً در زبان عیلامی

(۱) که خود می‌تواند ناشی از فشار فرایندهای پردازشی باشد.

2) creolization

(۳) در اینجا باید به دو تعبیر مختلف از سادگی اشاره کرد: سادگی می‌تواند به معنای تعداد ویژگی‌های دستوری گرفته شود، که در آن صورت، زبانی که دستگاه جنسیت ندارد (فارسی، ترکی) از زبانی که دستگاه جنسیت دارد (عربی، فرانسه) ساده‌تر است. نیز، سادگی را می‌توان به معنای هزینه پردازشی یک ساخت خاص بر مغز تعبیر کرد: هزینه پردازشی یک ویژگی قاعده‌مند، مانند زمان گذشته ساده باقاعده در انگلیسی، در قیاس با نوع بی‌قاعده آن کم‌تر است. در نتیجه، فراگیری ساخت قاعده‌مند آسان‌تر است. به‌رأی نگارندگان، ساخت‌های صرفی سنگین هزینه پردازشی بیشتری بر مغز تحمیل می‌کنند تا معادل تحلیلی آنها. از این نظر، تحلیلی‌شدگی، رانشی می‌تواند در جهت کمینه کردن هزینه پردازشی باشد، و به همین سبب، فراگیری زبان‌هایی مانند فارسی و انگلیسی که از صرف سبکی برخوردارند، از روسی و آلمانی که صرف سنگین‌تری دارند، می‌تواند آسان‌تر باشد.

به چشم می‌خورد (استالپر ۲۰۰۴: ۷۳) و چنین می‌نماید که از عیلامی به پهلوی رسیده است.

۱۲.۴. اثر وام‌واژه‌های عیلامی، کاسی و جز آن در رمبش دستگاہ حالت: نگارندگان بر آن‌اند که سازوکار پیشنهادی باردال و کولیکوف (۲۰۰۹) دربارهٔ رانش ناگهانی فارسی باستان می‌تواند مصداق داشته باشد: دربارهٔ وام‌واژه‌های عیلامی، آرامی، کاسی و بابلی در فارسی باستان پژوهش مستقلی مورد نیاز است، اما می‌توان پیش‌بینی کرد که ناگزیر می‌باید تعداد زیادی از چنین وام‌واژه‌هایی در فارسی باستان تحول یافته، و طبعاً پهلوی، وارد شده باشد. ویتسل (۲۰۰۳) و لوئیسکی (۲۰۰۱) چنین مطالعه‌ای را دربارهٔ وام‌واژه‌هایی انجام داده‌اند که از زبان‌های آموی وارد زبان هندوایرانی شده‌اند. برطبق این مطالعه‌ها، واژه‌های آشنایی چون خر، شتر، خشت، کپک و نان از زبان‌های آموی به وام ستانده شده‌اند. بنابراین، احتمال ورود تعداد زیادی وام‌واژه به فارسی در هنگامهٔ برخورد فارسی باستان با زبان‌های زیرلایهٔ ایران جنوب‌غربی، بسیار بالاست و خود این احتمال را قوت می‌دهد که وام‌واژه‌های ورودی موجب ریزش حالت‌نماهای کمتر زایا و کم‌سامدتر شده باشند، که به ادغام حالت‌های مختلف و به‌فرجام به ریزش حالت^۱ و رمبش تصریفی^۲ منجر خواهد شد. همهٔ این موارد برای فارسی باستان رخ داده است: حالت‌های هشتگانهٔ ایرانی باستان در فارسی باستان به شش کاهش یافته‌اند و همان‌طور که در بالا گفتیم، به‌گواه تصریف‌های آشفته، در دوران اردشیر دوم و سوم هخامنشی یا اندکی پس از آن، دستگاہ تصریف از کار افتاده بوده است. فراموش نکنیم که زبان نوشته‌های اردشیر دوم و سوم، دفترچهٔ خاطرات یک فرد عادی نیست و سبک کهن‌گرای فاخر را می‌نماید که گرایش به ادبیات رسمی دارد و تلاش می‌کند که نمایندهٔ مرحلهٔ پیش از دگردیسی باشد: یعنی در همان اثنا، در جامعهٔ زبانی، زبان خودکار مرحلهٔ پیشرفته‌تری از دگرسانی را نشان می‌دهد که به فارسی میانه باز هم نزدیک‌تر بوده است.

۱۳.۴. پایایی در زبان‌های ایرانی شرقی: شاهد دیگر برای نقش تماس، این است که دگردیسی فارسی باستان برای دیگر زبان‌های ایرانی باستان، یعنی زبان‌های ایرانی

1) case erosion

2) inflectional collapse

شرقی، رخ نداده است، چراکه تماس شدیدی مانند فارسی - عیلامی برای آنها اساساً رخ نداده است. زبان‌های گروه شرقی در دوران میانه و نوین هنوز بسیار پیچیده‌اند و درقیاس با زبان‌های ایرانی میانه غربی، پایا^۱ مانده‌اند و بسیاری از خواص باستانی خود را حفظ کرده‌اند. یکی از دلایلی که در ایرانی شرقی چنین دگردیسی شتابنده‌ای که دارای تفاضل بسیار در دو سر خود باشد دیده نمی‌شود، این است که تحولات برون‌زبانی، تاریخی و اجتماعی، در دو پاره جهان ایرانی، یعنی در کران خاوری، در سغد و سند و فرارود و کران باختری در پارس/ انشان، زاگرس، آتروپاتن، آناتولی و میانرودان به یکسان پیش نرفت و سرانجامشان هم یکسان نبود و پیامدش برای زبان‌های درگیر نیز چندسان بوده است. از زبان‌های ایرانی شرقی، به‌جز سغدی برای مدتی، هیچ‌کدام به میانگان تبدیل نشدند. *تُمَشْقِی*^۲ و *خَتَنی* و *خوارزمی* و حتی خود سغدی هم در دوران میانه به‌مراتب پیچیده‌تر از پهلوی هستند (سیمزویلیامز ۱۹۹۶). زبان‌های نوین شرقی، مثلاً زبان‌های پامیری هم بسیار پیچیده‌اند. حتی زبانی مانند پشتو که بیش از بیست میلیون زبانور دارد هم در دوران معاصر چنین است. پشتو که منطقیاً در دوران باستان تفاوت ساختاری عمده‌ای با فارسی نمی‌توانسته داشته باشد، امروز در دوران نوین هنوز، درقیاس با فارسی، زبان پیچیده‌ای است: همه اسم‌ها و صفت‌ها جنسیت را به‌طور اجباری نمایش می‌دهند و هر جنسیت صیغگان جداگانه خود را دارد؛ طبقه‌های اسمی و صفتی هنوز برجا هستند که صیغگان بسیار پیچیده‌ای را به‌دست می‌دهد. به‌جز این، حتی اسم‌ها هم صورت‌های بی‌قاعده‌ای دارند که با گردش واکه‌ای^۳ پیچیده‌تر هم می‌شود؛ حالت‌های دوگانه *صریح*^۴ و *غیرصریح*^۵ باقی هستند؛ تمایز میان جان‌دار و بی‌جان کماکان برقرار است؛ ضمائر اشاره تمایز سه‌گانه را رمزگذاری کرده‌اند که به نزدیک، میانه و دور اشاره دارد و خود با درنظرگرفتن حالت *صریح* و *غیرصریح*، شمار مفرد و جمع و جنسیت مذکر و مؤنث، تعداد شگفت‌انگیز ۲۸ صورت‌واژه یکتا را به‌دست می‌دهد! و این را بسنجید با دستگاه ساده فارسی: این #آن، اینها #آنها. دستگاه

1) stable
2) Tumshuqese
3) ablaut
4) direct
5) oblique

صرف فعل و البته بسیار چیزهای بیشتر هم پیچیده‌اند، اما در اینجا قصد نداریم که به پیچیدگی‌های شگفت پستو پردازیم و خواننده علاقه‌مند را به رابسون و تگی (۲۰۰۹) ارجاع می‌دهیم. نه در دل زبان‌های ایرانی شرقی، یعنی در درون ویژگی‌های ساختاری‌شان، نیروهای پنهانی خفته بوده که دگردیسی‌شان را سخت کند و جلوی رانش‌های بزرگ را بگیرد، و نه در فارسی باستان نیروی درون‌زای بزرگی نهفته بوده که در ایران غربی فعال شود و زبان را به‌شدت متحول کند، بلکه در پیش از جدایی شاخه‌های شرقی و غربی در گذار باستان به میانه، وضعیت نیروهای درونی زبان‌ها کمابیش یکسان بوده است. به دیگر سخن، دگرسی یگانه زبان فارسی باستان در ایران غربی، محصول کارکرد ناگهانی نیروهای درون‌زا نبوده است. تمایز ایرانی غربی و شرقی پیش از ورود به ایران اساساً ناموجود است و تنها پس از ورود فارسی به فارس-خوزستان و در مدت شاهنشاهی هخامنشیان و فراگیری فارسی به‌عنوان زبان دوم به‌وسیله مردم بومی زبان معنا پیدا می‌کند. تحول فارسی باستان به میانه، و تطوّر آن زبان در اقلیم بسیار پرتماس منطقه همگرایی زبانی ایران جنوب غربی، و تبدیل آن به میانگان، واقعیت مسلّم تاریخی است.

۵. نتیجه

زبان‌هایی مانند فارسی و انگلیسی که در تماس شدید قرار گرفته‌اند، به‌وسیله بزرگسالان به‌عنوان زبان دوم آموخته شده‌اند و به‌طور طبیعی تبدیل به زبان میانگان شده‌اند، به‌سرعت به سوی حذف مقوله، ساده‌شدگی، و به‌تبع آن تحلیلی‌شدگی، پیش رفته‌اند و این ویژگی فرگشتی زبان است. گاه‌شمار فرگشت تنها بازه‌های بسیار بلند زمان را می‌نماید و عمر کوتاه بینندگان انسانی به ادراک بلندای آن قد نمی‌دهد. تنها مشاهده رفتار زبان در ادوار بلندی همچون سده‌ها و هزاره‌ها می‌تواند نشان دهد که پیش‌رانه دگردیسی چیست. زبان‌هایی مانند فارسی، هندی، یونانی و لاتینی گنجینه‌های شایگان‌اند، چراکه نمایش تاریخی بلندی به عمر هزاره‌ها را به بینندگان انسانی هدیه می‌کنند که در جای دیگر یافت نمی‌شود. در جستار برای چرایی دگردیسی زبان، جایگاه ارزشمندتر را باید به زبان‌هایی مانند فارسی و لاتینی داد که تاریخ شناخته‌ای

دارند و در ضمن آن تاریخ، نه تنها دگردیسی کرده‌اند، که گواه آن دگردیسی را نیز در قالب نوشته‌ها به یادگار نهاده‌اند تا به یاری آن، عمر بیننده انسانی به گاه‌شمار تکاملی زبان قد بدهد. فارسی، گذشته از این که صاحب جمعی از فاخرترین آثار ادبی و اساطیری در تاریخ بشریت است و برای مدت دو هزاره در خاور نزدیک به عنوان میانگان به کار رفته، از منظر مطالعات تاریخی - تکاملی زبان هم بسیار مهم و ارزشمند است، چراکه به خلاف بسیاری از زبان‌های دیگر، از هر سه دوره عمر خود آثاری به یادگار گذاشته است. از بررسی این تاریخ درمی‌یابیم که نیای فارسی، یعنی ایرانی باستان، پس از جدایی از زبان هندوآریایی و تا پیش از ورود به ایران غربی، در انطباق با اقلیم زبانی خود، زبان قبایلی کوچک، همگن و دارای ساختاری بسیار پیچیده و دستگاه صرفی بسیار سنگینی بوده که به وسیله مردمی کوچ‌رو تکلم می‌شده است. اما آنگاه که در اقلیم زبانی آن دگرگونی‌های ژرفی پدید آمد و پای فارسی باستان به شهر و دربار و دیوان در فارس - خوزستان باز شد و انشانیان، کاسیان، شوشانیان، انواع گروه‌های عیلامی و مهاجرانی از همه امپراطوری آن را فرا گرفتند، زبان هم دگردیسی کرد، بنای بلند و پیچیده تصریف فرو ریخت و از دل آن زبان ساده، تحلیلی و چالاک پهلوی سربرآورد تا بر جای عیلامی بنشیند و به عنوان میانگان در سراسر شاهنشاهی‌های اشکانی و ساسانی فراگرفته شود و رواج یابد و بعدها جای خود را به فارسی نو بدهد تا در عین سادگی، در سلوک شعر، طی زمان و مکان کند.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۵، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران.
باشه آهنگر، حامد، ۱۳۹۶، تحلیلی‌شدگی از فارسی باستان به میانه، رساله منتشر نشده در مقطع دکتری، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.
بویس، مری، ۱۳۸۱، زرتشتیان باورها و آداب دینی آنها، ترجمه عسکر بهرامی، تهران.
دبیرمقدم، محمد، ۱۳۹۲، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، ۲، تهران.
زوندرمان، ورنر، ۱۳۸۲، «پارتی»، راهنمای زبان‌های ایرانی باستان: جلد اول، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۱۹۰-۲۲۲.
عریان، سعید، ۱۳۹۲، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه، تهران.
Bardal, J. and Kulikov, L., 2009, *Case in Decline*, Oxford.

- BENTZ, C., and WINTER, B., 2013, "Languages with More Second Language Learners Tend to Lose Nominal Case", *Language Dynamics and Change* 3, pp. 1-27.
- CRYSTAL, D., 2004, *The Cambridge Encyclopedia of the English Language*, Cambridge.
- _____, 2008, *Dictionary of Linguistics and Phonetics*, Oxford.
- DABIR MOGHADDAM, M., 2006, "Internal and External Forces in Typology: Evidence from Iranian Languages", *Journal of Universal Language* 7, pp.1, 29-47.
- GÜREL, A., 2000, "Missing Case Inflection: Implications for Second Language Acquisition", *Proceedings of the 24th Annual Boston University Conference on Language Development*, vol. 45, pp. 379-390.
- HENKELMAN, W., 2008, *The Other Gods Who Are: Studies in Elamite-Iranian Acculturation Based on the Persepolis Fortification Texts*, Leiden.
- HICKEY, R., 2010, *Handbook of Language Contact*, Oxford.
- HINTZE, A., 1998, "The Migrations of the Indo-Iranians and the Iranian Sound-change s > h", *Sprache und Kultur der Indogermanen*, pp. 139-153.
- KENT, R.G., 1953, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.
- KORN, A., 2003, "Balochi and the Concept of North-Western Iranian", *The Baloch and Their Neighbors, Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times*, Wiesbaden, pp. 49-60.
- LUBOFSKY, A., 2001, "The Indo-Iranian Substratum", *Early Contacts between Urlic and Indo-European: Linguistic and Archaeological Considerations*, ed. Chr. CARPELAN et al., Helsinki, pp. 301-317.
- LUPYAN, G., and DALE, R., 2010, "Language Structure Is Partly Determined by Social Structure", *PloS One* 5, (1, e8559).
- MCWHORTER, J., 2001, "The World's Simplest Grammars Are Creole Grammars", *Linguistic Typology* 5, pp. 66-125.
- _____, J., 2005, *Defining Creole*, Oxford.
- _____, J., 2007, *Language Interrupted: Signs of Non-Native Acquisition in Standard Language Grammars*, Oxford.
- MUYSKEN, P., 2008, *From Linguistic Areas to Areal Linguistics*, Amsterdam.
- NICHOLS, J., 1992, *Linguistic Diversity in Space and Time*, Chicago.
- _____, 2009, "Linguistic Complexity: A Comprehensive Definition and Survey", *Language Complexity as an Evolving Variable*, ed., SAMPSON, G. and TRUDGILL, P., Oxford, pp. 110-125.
- PAPADOPOULOU, D., et al., 2011, "Case Morphology and Word Order in L2 Turkish: Evidence from Greek Learners", *Second Language Research* 27, pp. 173-209.

- PARODI, T., et al., 2004, "On the L2 Acquisition of the Morphosyntax of German Nominals", *Linguistics* 42(3), pp. 669-705.
- POTTS, D.T., 1999, *The Archaeology of Elam: Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*, Cambridge.
- ROBSON, B., and TEGEY, H., 2009, "Pashto", *The Iranian Languages*, ed. G. WINDFUHR, London, pp. 721-772.
- SAMPSON, G. et al., 2009, *Language Complexity as an Evolving Variable*, New York.
- SCHMITT, R., 2008, "Old Persian", *The Ancient Languages of Asia and the Americas*, ed. R. D. WOODARD, Cambridge, pp. 76-100.
- SIMS-WILLIAMS, N., 1996, "Eastern Iranian languages", *Encyclopaedia Iranica* 7, pp. 649-652.
- SKJÆRVØ, P.O., 2009a, "Middle West Iranian", *The Iranian Languages*, ed. G. WINDFUHR, London, pp. 196-278.
- _____, 2009b, "Old Iranian", *The Iranian Languages*, ed. G. WINDFUHR, London, pp. 43-195.
- STOLPER, M., 2004, "Elamite", *The Cambridge Encyclopedia of the World's Ancient Languages*, Cambridge, pp. 60-94.
- THOMASON, S.G., and KAUFMAN, T., 1988, *Language Contact, Creolization, and Genetic Linguistics*, Berkeley.
- _____, 2001, *Language Contact*, Edinburgh.
- TRUDGILL, P., 2002, *Sociolinguistic Variation and Change*, Baltimore.
- _____, 2004, *New-dialect Formation: The Inevitability of Colonial Englishes*, Oxford.
- _____, 2010, *Investigations in Sociohistorical Linguistics: Stories of Colonisation and Contact*, New York.
- _____, 2010, "Contact and Sociolinguistic Typology", *The Handbook of Language Contact*, Oxford.
- _____, 2011, *Sociolinguistic Typology: Social Determinants of Linguistic Complexity*, Chicago.
- WATERS, M.W., 1999, "The Earliest Persians in Southwestern Iran: The Textual Evidence", *Iranian Studies* 32, pp. 99-107.
- WITZEL, M., 2003, *Linguistic Evidence for Cultural Exchange in Prehistoric Western Central Asia*, Pennsylvania.
- ZADOK, R., 2002, "The Ethno-Linguistic Character of Northwestern Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian Period", *Iran* 40, pp. 89-151.

ویژگی‌های متن‌های اوستایی، زند و سنسکریت یسن سی و یکم

سیده فاطمه موسوی (دانشجوی دکتری دانشگاه تهران)

چکیده: ترجمه اوستا همواره از دوران باستان مورد توجه علاقه‌مندان به دیانت زردشتی بوده است و مکتب‌های متفاوتی در ترجمه و تفسیر آن به وجود آمده است. گاهان به عنوان مقدس‌ترین هسته اوستا و کلام خود زردشت، با ساختار شعرگونه، رمزی و شاید عرفانی‌اش، از سخت‌ترین بخش‌های اوستا برای ترجمه محسوب می‌شود و از این رو در تفسیر آن تنوع بیشتری هست. تفاسیر زند و سنسکریت از کهن‌ترین این نمونه‌ها هستند و گرچه بررسی آنها به شناخت ما از گاهان کمک چندانی نمی‌کند، اما به عنوان بخشی از میراث کهن مکتوب ایران، زوایای تاریک دینی و اجتماعی روزگار خود را برای ما روشن می‌کنند. این پژوهش ویژگی‌های ساختاری متن اوستایی یسن ۳۱ را که چهارمین سرود گاهانی است، و تفاسیر زند و سنسکریت آن را جستجو می‌کند و سعی دارد از این طریق فهمی از تفاوت‌های این تفاسیر و ماهیت هر کدام از آنها به دست دهد.

کلیدواژه‌ها: ترجمه اوستا، گاهان، ترجمه فارسی میانه، سنسکریت

۱. مقدمه

مجموعه یسن‌ها متنی آیینی است که در حین انجام آیین، تلاوت می‌شود. یسن‌ها شامل ۷۲ فصل (ها یا هایتی) است که خود سه بخش عمده دارد: فصول ۱-۲۷، فصول ۲۸-۵۴ و فصول ۵۵-۷۲. بین فصل‌های ۲۷ و ۵۵، که مرکز یسن‌هاست، همه متن‌های اوستایی قدیم قرار دارد که کهن‌ترین بخش ادبیات اوستایی به‌شمار می‌رود. این فصل‌ها متشکل از *گاهان* (به‌معنای سرودها) و یسن هفت‌ها هستند (هیتسه ۱۳۸۹: ۳۹). *گاهان*، به‌عنوان مقدس‌ترین هسته اوستا و کلام خود زردشت، با ساختار شعرگونه، رمزی و شاید عرفانی‌اش، از سخت‌ترین بخش‌های اوستا برای ترجمه محسوب می‌شود.

دشواری‌ترین مسئله در تفسیر *گاهان* نبود بافت یا زمینه ادبی و تاریخی این متن است. اگرچه این متن به زبان سنتی کهن، یعنی سنت شفاهی روحانیان، تألیف شده و نظایر بسیاری در زبان‌های خویشاوند، خاصه ودایی، دارد، ولی کمال مطلوب آن است که اساس فهم را بر خود متن *گاهان* بگذاریم. از این‌رو، به‌دلیل کوتاه‌بودن متن *گاهان* و حتی متون اوستایی قدیم، با مانع جدی برای فهم دقیق این متن مواجهیم (همان: ۵۴). ترجمه *گاهان* همواره از دوران باستان مورد توجه علاقه‌مندان به دیانت زردشتی بوده است و مکتب‌های متفاوتی در ترجمه و تفسیر آن به‌وجود آمده است:

اول: سنت پهلوی که *گاهان* را با آموزه‌های فقهی و دینی خود هماهنگ می‌داند و در تفسیر آن به‌دنبال یافتن شاهد برای آموزه‌های سنتی خود و پاسخ به پرسش‌های آن روزگاران است. ترجمه سنسکریت دنباله‌رو متن پهلوی است و در این زمینه نظریه‌پردازی نمی‌کند؛

دوم: مکتبی که *گاهان* را متنی عرفانی تلقی می‌کند، مثل نیبرگ در کتاب *دین‌های ایران باستان*؛

سوم: مکتبی که *گاهان* را متنی اخلاقی و تعلیمی تلقی می‌کند، مثل اینسلر در ترجمه‌ای که از *گاهان* در مجموعه *اکتا ایرانیکا* داده است؛

چهارم: مکتبی که *گاهان* را متنی آیینی فرض می‌کند، مثل ترجمه‌های هومباخ و کلنز از *گاهان* (نک: عالیخانی ۱۳۷۹: ۱۸-۲۲؛ میرفخرایی ۱۳۹۳: ۳۸، یادداشت ۳۳).

پژوهش پیش رو سعی دارد از یک‌سو به بررسی ویژگی‌های متن اوستایی به صورت زبان‌شناختی و به‌عنوان متنی آیینی بپردازد و از سوی دیگر سنت پهلوی و سنسکریت تفسیر گاهان را دقیق‌تر مورد بررسی قرار دهد و از این طریق تفاوت این تفاسیر را با متن و با یکدیگر به صورت دقیق مشخص کند. این پژوهش همچنین بر آن است تا ساختار این تفاسیر را در کنار هم نشان دهد تا درک بهتری از این متون حاصل و جایگاه درک دوره‌های مختلف از متن گاهان روشن شود.

چنین پژوهش‌هایی کمتر بر روی هر سه متن (اوستایی، زند و سنسکریت) انجام شده است. تاکنون برخی رساله‌های دانشجویی به بررسی ویژگی‌های متن اوستایی و زند گاهان پرداخته‌اند (نظیر رساله دکتری راشین مدنی ۱۳۸۹)، یا به مطالعه ویژگی‌های ترجمه‌های سنسکریت پارسیان از دیگر متون پهلوی نظیر مینوی خرد یا شکند گمانیک‌وزار پرداخته شده است (نظیر چنگیزی ۱۳۸۹). تنها پژوهش مشابه در بررسی ترجمه گاهان به فارسی مقاله محمدتقی راشد‌محصل (۱۳۷۷) درباره ترجمه سنسکریت، یسن ۲۸ است.

عقیده عموم پژوهشگران درباره ترجمه‌های زند و سنسکریت آن است که اطلاعات کمی درباره متن اوستایی از آنها به دست می‌آید، از همین رو گاهان‌پژوهان عمدتاً توجه دقیق‌تری به این تفاسیر نکرده‌اند. با این حال نگارنده معتقد است توجه به تفاسیر زند و سنسکریت گاهان، گرچه بر اطلاعات ما برای تفسیر متن اوستایی نمی‌افزاید، اما می‌تواند اطلاعات بسیاری از آرا و عقاید نویسندگان این متون، جامعه آن زمان و مسائل مربوط به آن، علم ترجمه زمان و میزان درک آن دوره از زبان اوستایی را به ما بشناساند.

۲. متن اوستایی

یسن سی و یکم با ۲۲ بند، از بلندترین سرودهای گاهانی محسوب می‌شود. این یسن مانند یسن ۲۹، که درباره روان گاو است یا یسن ۳۰، که درباره سپندمینو است، موضوع واحدی ندارد که همه بندها را دربرگیرد (کلنز و پیرار ۱۹۸۸/۳: ۵۵)، اما موضوع کلی آن نیروی جادویی کلام (مانثره) است (هومباخ ۱۹۹۱/۲: ۵۸).

یسن ۳۱ چهارمین سرود از هفده سرود گاهان است که در اولین گاه، اهنویتی،^۱ قرار گرفته است و این گاه از بندهای سه‌بیتی با وزن ۱۰/۹/۸+۷ هجا (یعنی مصراع اول هر بیت ۷ هجا و مصراع دوم ۸ یا ۹ یا ۱۰ هجا) تشکیل شده است. وزن این یسن غالباً ۹+۷ هجا است که البته در مواردی هم به شکل ۸+۷ هجا آمده است (برای اطلاع بیشتر از این موارد، نک: کلنز و پیرار ۱۹۸۸/۱: ۱۱۳-۱۱۸).

در بندهای ۱-۶ زردشت به اهوره‌مزدا اطمینان می‌دهد که او و دیگر پرهیزکاران اهوره‌مزدا و دیگر اهوره‌ها را اطاعت می‌کنند و فرمان‌های آنها را در نظر دارند و آیین آنها را می‌سرایند. سپس از او می‌خواهد که کلام جادویی (مانثره) را به آنها بیاموزد. در بندهای سوم، چهارم و پنجم به روشنی به این درخواست اشاره و سود چنین پاسخی برای انسان‌ها برشمرده می‌شود.

بندهای ۷-۱۲ به تدبیر در ویژگی‌ها و صفات اهوره‌مزدا می‌پردازد و به انتخابی اشاره می‌کند که آدمی باید براساس آن راه خود را تعیین کند و تلویحاً به سرنوشت هر دو اشاره می‌کند. بندهای ۱۱ و ۱۲ به‌طور خاص به عمل آفرینش از سوی مزدا، کارکرد آرمیتی با سپندمینو در کار خلقت، و قدرت انتخابی که مزدا به انسان بخشیده است اشاره می‌کند.

بندهای ۱۳-۱۷ پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که همواره ذهن پیروان را به خود مشغول کرده است و از اهوره‌مزدا خواسته می‌شود در این باره به آنها اطلاع دهد. این پرسش‌ها دربارهٔ موضوعاتی از قبیل مجازات‌های آخرالزمانی، نیروبخشی پیشکش‌ها و تأثیر پیشکش‌های دروندان، پادافراه کسانی که دروندی را به شهریاری می‌گیرند، و مسائلی از این قبیل است که بیشتر حول محور معاد می‌گردد. در بند هفدهم، پرسشی مطرح می‌شود که *katārəm ... vā ...* و پاسخ می‌یابد که «دانا باید بگوید، مبادا نادان بفریبد». دیگر پرسش‌ها پاسخ مستقیمی در این یسن نمی‌گیرند. جالب توجه است که کلماتی از ریشهٔ *fras-* «پرسیدن» در همهٔ این بندها تکرار شده است.

بندهای ۱۸-۲۲ بار دیگر به درخواست و استغاثه از اهوره‌مزدا می‌پردازد و مسئلهٔ ذکر یا همان کلام مقدس (مانثره) را، که در ابتدای یسن مطرح شده بود، بار دیگر پیش

1) ahunauaitī

می‌کشد. این پنج بند شامل بخشی شبیه مقدمه است برای ذکر خود مانتره (۱۸ و ۱۹). در این مقدمه ضرورت دست‌نیافتن دروندان به این ذکر گوشزد و اهمیت آن برای پرهیزکاران تکرار می‌شود. سپس خود این اذکار در بندهای ۲۰ و ۲۱ می‌آید. متن این اذکار تأیید و تفهیم دوباره رستگاری پرهیزکاران و شکست دروندان به واسطه مظاهر و صفات اهوره‌مزدا است که عبارت‌اند از کمال، بی‌مرگی، قوانین اشته و قدرت.

در این متن کاربرد نکات بلاغی و شگردهای ادبی به وضوح دیده می‌شود:

(۱) آمیزه‌آوایی^۱: نوعی توشیح است که از به‌کارگیری کلمات دارای آوای مشابه با کلمه‌ای خاص برای تأکید بیشتر بر آن کلمه حاصل می‌شود. برای مثال در یسن ۳۱ بندهای اول و دوم ظاهراً برای تأکید بر کلمه vahišta- از واژه‌های vid-, var-, vaēdā و dərəštā aruuānē استفاده شده است (شوارتس ۲۰۰۳: ۳۷۹). این گونه صنعت‌ها در ادبیات باستانی هندواروپایی دیده می‌شوند و اولین بار سوسور متوجه آن شده است (همان‌جا؛ استاروینسکی ۱۹۷۱، سوسور ۱۸۷۹).

(۲) صنعتی مانند مراعات‌النظیر: عبارت است از این که برخی از واژه‌های کلام، جزئی از یک کل باشند و از این جهت بین آنها ارتباط و تناسب باشد (شمیسا ۱۳۸۶: ۱۰۷). در بند یازدهم

hiiat nō mazdā paouruuīm **gaēdāscā** tašōdaēnāscā

ūbāmananḥāxratūšcā hiiatastuuantēm dadāuštānēm

hiiatšiiāoḍanācā sēnḡhaścā yaḍrā varēnēḡ vasā dāiiētē.

چنان‌که تو ای مزدا، نخست، تن‌ها و بینش‌ها را برای ما آفریدی

خردها را به واسطه اندیشه‌ات، چنان‌که جان مادی را آفریدی.

چنان‌که کردارها و گفتارها را (آفریدی)، که در آنجا آرزومند دست به انتخاب می‌زند.

با نام بردن از مراحل یا مظاهر خلقت، نوعی تناسب در اجزای جهان دیده می‌شود که شبیه صنعت مراعات‌النظیر در بلاغت فارسی است. این مظاهر در سه مرحله که اولی با قید نخست مشخص شده اعلام شده‌اند. هر مرحله شامل

1) mixophonism

چند جنبه از خلق مادی و معنوی اهوره‌مزداست. در مرحله اول دارایی‌ها یا رمه‌ها در کنار بینش یا بصیرت دینی قرار گرفته است و از این‌رو احتمالاً منظور از آوردن دو کلمه مکمل همه مسائل، مادی و معنوی، بوده است. در مرحله دوم خردها و زندگی استومند مطرح می‌شوند که باز دوگانه‌ای مکمل را ایجاد می‌کنند. در این دو مرحله اشاره به دانایی و اندیشه ایزد در خلق این مظاهر یک‌بار به صورت ای مزدا و بار دیگر با عبارت قیدی با اندیشه‌ات انجام می‌شود. در مرحله سوم خلقت کردارها و سخنان را مطرح می‌کند و شاید بتوان گفت که، براساس مصراع دوم، منظور از همراه شدن کردارها با سخنان، عمل خواستن و آرزو کردن باشد که به سخن درمی‌آید و از این‌رو حصول آن ممکن می‌شود. زیرا اسم مذکر -sāngha از ریشه -sah است که معمولاً آن را «اعلان، سخن، بیان، توضیح» معنی کرده‌اند. ریشه -sah معادل سنسکریت -śams است که معانی متفاوتی از قبیل «ستودن؛ فرمان‌دادن؛ اعلام کردن؛ گفتن؛ آرزو کردن؛ متعهد شدن» و حتی «پیش‌بینی کردن؛ نفرین کردن» و غیره دارد (مونیرویلیامز ۱۸۵۱: ۱۰۴۳). در واقع آنجا که کسی آرزویی بکند، خلقت کردارها و سخنان ممکن می‌شود. در این مراحل متفاوت خلقت با حرف ربط hīat از هم جدا شده‌اند. بسته به زمان و حالت انجام خلقت در هر مرحله، از ساختار خاص فعلی استفاده شده است: در مرحله اول مزدا موجودات و بینش‌ها را خلق کرده است و برای بیان این خلقت از ماضی (آئوریست) انشایی استفاده شده است، یعنی عملی در گذشته انجام شده و به پایان رسیده است. برای بیان انجام عمل خلقت در مرحله دوم از فعل مضارع انشایی استفاده شده است، چون این عمل انجام شده و همچنان نیز چنین خلقتی در جریان است. مرحله سوم به مرحله دوم عطف شده است، از این‌رو حالت انجام عمل نیز در آن برابر با مرحله دوم خواهد بود. چنین فعلی برای کردارها و سخن‌ها که مدام در جهان در حال خلقت هستند، مناسب می‌نماید (هومباخ ۱۹۹۱/ ۱: ۸۵).

(۳) اطناب^۱: کاربرد زبان غیرمستقیم و پیچیده برای بیان مسئله‌ای که می‌توان آن را

1) periphrasis

با یک یا چند کلمه کوتاه بیان کرد. در بند سیزدهم و چهاردهم این یسن این صنعت را می‌توان دید. در بند سیزدهم در کاربرد چندباره موصول و سپس ضمیر رایی جمع خنثی در اشاره به سه جمله قبلی اطناب وجود دارد، زیرا حاوی سه جمله وابسته و یک جمله هسته است. جملات وابسته با *vā* با یکدیگر مربوط شده‌اند. سه موصول هم در این سه جمله وابسته دیده می‌شود. در این ترجمه این سه به صورت *yā* نهادی مثنی مذکر (؟)، *yā* نهادی مفرد مؤنث و *yō* نهادی مفرد مذکر در نظر گرفته شده‌اند. دومین موصول را کلنز و پیرار (۱۹۸۸/۳: ۶۹) نهادی مثنی مذکر و نهاد فعل *perəsaētē* می‌دانند و اشاره می‌کنند که تفاوت در جنس و شمار (نهادی مفرد مؤنث، نهادی مثنی مذکر، نهادی مفرد مذکر) باعث شده است که *tā* رایی جمع خنثی در نظر گرفته شود و به هر حال *tā* به سه جمله قبلی اشاره می‌کند (هومباخ ۱۹۹۱/۱: ۱۰۲؛ ۶۹: ۲).

yā frasā āuūšiiā *yā vā mazdā perəsaētē taiiā*
yō vā kasōuš aēnaṅhō *ā mazištaṃ aiiamaitē +būjim*
tā +cašmōṅg ōβisrā hārō *aibī ašā aibī vaēnahī vīspā.*

پرسشی که آشکار یا که پنهانی است، ای مزدا، آن دو می‌پرسند

یا آن‌که بزرگترین پادافره گناهی کوچک را می‌یابد

آنها را، همه، می‌بینی به واسطه اش، در حالی که با روشنی چشم نظاره‌گری (بر آنان).

در بند چهاردهم *yā išudō dadəntē dāūranəm* «نیروبخشی‌های

پیشکش‌هایی که (به مردم) می‌رسند» به جای **yā dāūrā dadəntē*

«پیشکش‌هایی که به مردم می‌رسند» به کار رفته است (نک: هومباخ ۱۹۹۱/۱:

۱۰۲).

(۴) تداعی کاربردی^۱: از کاربرد مکرر یک کلمه یا یک عبارت ثابت که لزوماً هر

بار هم معانی مشابهی ندارد، حاصل می‌شود. این ویژگی در این یسن در

کاربرد متوالی افعالی از ریشه *fras-* «پرسیدن» در بندهای ۱۲-۱۶ دیده می‌شود.

(۵) لفونشر: عبارت است از مواقعی که در بخشی از متن دو یا چند کلمه می‌آیند

1) compositional association

- و توضیح یا مسائل مربوط به آنها در بخش دیگری می‌آید (شمیسا ۱۳۸۶):
۱۵۷). برای مثال در این یسن، در بند هجدهم، کاربرد دو واژه *vē* و *dreguuatō*
در حالت وابستگی در کنار هم نوعی صنعت بلاغی نظیر لفونشر می‌آید. *vē*
به *maṭraścā ... sāsnaścā* اضافه می‌شود و *drēguuatō* به *ciš*.
- ۶) جناس اشتقاق: استفاده از کلمات با ریشه مشترک در یک بند است. در بند
هجدهم کاربرد فعل و اسم از یک ریشه دیده می‌شود: *sāznāscā... sāzdūm*
«آموزه‌ها را ... بیاموزید».
- ۷) دو برای یک^۱: کاربرد دو کلمه معطوف است که، در معنی، کارکرد یک عبارت
وصفی را دارند. برای مثال سرما و باد در معنی باد سرد. در بند بیست و یکم
mainiiū šiiāoṭanāišcā «با مینو و با کردارها» احتمالاً «با کردارهای مینوی»
برابر است (نک: کلنز و پیرار ۱۹۸۸/۳: ۷۵).
- ۸) ایجاز^۲: داشتن بیشترین توان بیان با کاربرد کمترین کلمات است و درحقیقت
نوعی گزیده‌گویی ادبی محسوب می‌شود. در بند بیست و دوم صفت بایی مفرد
خنتی *vohū* را می‌توان برای هریک از سه اسم بایی مفرد *xšaθrā* یا *vacaṅhā*
یا *šiiāoṭanā* در نظر گرفت و از این رو نوعی ایجاز در آن دیده می‌شود.
- ۹) اغراق: یکی از تعبیری که از بند بیستم می‌توان به دست داد، ارتباط آن با
روحانی‌ای است که برای اجرای مراسم یسنه از پرهیزکاران انتظار پاداش دارد
و پرهیزکاران نیز پاداش خوبی به او می‌پردازند. بر این اساس، *diuuamnēm*
hōi aparēm xšiiō «شکوه (بهشتی) به جای شیون» در این کاربرد اغراق
شاعرانه محسوب می‌شود، زیرا در یک سطح معنایی، مزدی که روحانی از
بانی مراسم دریافت می‌کند، باشکوه بهشتی مقایسه شده است.
- ۱۰) ابهام: بند ششم با ضمیر آغاز می‌شود (*ahmāi*) و نیز ضمیرهای آن به‌صورتی
قرار گرفته‌اند که مرجع آنها مبهم است. در چنین حالتی خواننده ترغیب
می‌شود تا کل بند را بخواند و مرجع ضمیرها را دریابد.

1) hendiadys
2) syllepsis

ahmāi aṅhaṭ vahištəm yē mōi vīduuā vaocaṭ haiṭīm
maṭrēm yim hauruuatātō ašahiiā amərətātascā
mazdāi auuaṭ + xšaṭrēm hiiat hōi vohū + vaxšaṭ mananḡhā

برای او باشد بهترین (قدرت) که از روی دانایی به من (مانثره) راستین را گوید

مانثره تندرستی و جاودانگی اشه

برای مزدا است آن قدرت که به واسطه اندیشه نیک او ببالد.

بند بیستم نیز به عمد ابهام‌آمیز است. یعنی از آن بیش از یک برداشت می‌توان کرد و روشن نیست کدام برداشت بر دیگری برتری دارد. در نگاه اول به نظر می‌رسد که پیامبر درباره نوکیشی که به سمت جامعه پرهیزکاران می‌آید، سخن می‌گوید و پاداشش روشنی و شکوه بهشتی (diuamnəm) است و از این‌رو از جزایی که در انتظار دروندان است نجات می‌یابد. اما از سوی دیگر، این بند را در ارتباط با موبدی که به پرهیزکاران نزدیک می‌شود و انتظار دارد آنان از او به‌خوبی استقبال کنند تا بتواند مراسم قربانی را به‌خوبی اجرا کند، نیز می‌توان تعبیر کرد (نک: ذیل بند بیستم).

(۱۱) ارجاع بلاغی: نوعی ارجاع به بندهای قبل یا بعد است که به‌لحاظ دستوری مرجع ضمیر محسوب نمی‌شود. بند دوم با ضمیر āiš آغاز می‌شود که به uruuātā بند قبل اشاره دارد.

(۱۲) تقدیم و تأخیر^۱: گاهی در متن عبارات و گزاره‌ها به مستقیم‌ترین شکل ممکن بیان نمی‌شوند، بلکه در بیان آنها تقدیم و تأخیراتی قرار داده می‌شود تا تأثیرگذاری بیشتری پیدا کنند. برای مثال بند ششم این یسن شامل دو مصراع پایه، یعنی مصراع اول و سوم، است. مصراع دوم به‌صورت عبارت پیرو آمده که نوعی ویژگی سبکی است. این عبارت پیرو در حقیقت در متن تأخیر ایجاد می‌کند و از این‌رو متن به سرعت نشان نمی‌دهد که منظور از ahmāi و vahištəm (xšaṭrēm) چه است.

1) hyperbaton

در بند بیست و یکم گسستگی ترتیب کلمات مرتبط شکل نوعی تقدیم و تأخیر را به خود گرفته است. این گسستگی در عبارت‌های *būrōiš ā... ašaxiiācā... xšaθrahiīā* در ارتباط با *x^vāpaiθiiā... sarō* «(سرپناه) راستی و قدرت» دیده می‌شود (نک: هومباخ ۱۹۹۱/۲: ۷۵).
۱۳ اشاره به سنت شعر: تغییر سخن از غیبت به خطاب یا از خطاب به غیبت نوعی التفات است (شمیسا ۱۳۸۶: ۱۶۴). در اینجا البته با نمونه کاملی از التفات روبرو نیستیم، بلکه اشاره‌ای به زندگی شخصی شاعر به‌طور خاص و سنت شاعری او دیده می‌شود. زیرا، درست است که گاهان کلام زردشت خطاب به اهوره‌مزداست، اما در بیشتر بندها جملات زردشت چنان بیان می‌شوند که گویی هر پرهیزکار یا موبدی نیز می‌تواند آنها را خطاب به اهوره‌مزدا باز بسراید، یعنی جملات بیشتر غیرشخصی هستند و می‌توان کلام آنها را به پرهیزکاران یا هر رهروی تسری داد. برای همین هم تغییر ضمائر از اول و دوم شخص به سوم شخص چندان عجیب نیست. یعنی برای مثال وقتی اهوره‌مزدا از دوم شخص به سوم شخص تغییر می‌کند یا برعکس، تأثیر زیادی در فهم منظور متن ندارد. اما گاهی هم در گاهان به خود زردشت، زندگی و مسائل شخصی مربوط به او اشاره می‌شود. در این موارد گویی چرخشی در متن روی می‌دهد و به خود زردشت به‌عنوان گوینده التفات می‌شود. در بند پنجم

taṭ mōi vicidiiāi vaocā hiiṭ mōi ašā dātā vahiiō
viduiiē vohū manaṅhā māñcā daidiiāi yehiiā mā ərašiš

پس به من بگو تا تشخیص دهم آنچه بنا بر اشته بهترین قرار داده شده است.
(و بگو) تا بدانم به‌واسطه اندیشه نیک و به خاطر بسپرم (سخن کسی را) که رشی او منم.

در اینجا بیت اول و دوم تا پیش از عبارت موصولی آخر را می‌توان مثل دیگر بندها کلی و غیرشخصی دانست، اما آنجا که به رشی اشاره می‌شود، به خود زردشت به‌عنوان پیامبر- شاعر سنتی و همین‌طور آیینی که او برای مردم آورده

است، به‌طور خاص اشاره می‌شود.

۳. متن زند

متن زند برخلاف متن اوستایی به نثر و در بیشتر موارد، به‌دلیل آنکه سعی در ترجمه‌ی واژه به واژه متن اوستایی دارد، دستورش درهم‌ریخته است و کلمات اوستایی نیز در آن دیده می‌شود که گاه با خط اوستایی نیز نوشته شده‌اند. گاهی در وجه، شخص و شمار افعال مطابقتی میان متن اصلی و ترجمه‌ی زند وجود ندارد. حالت صرفی اسامی در ترجمه تغییر می‌کند و گاه نقش کلمه متفاوت است. حروف ربط در بیشتر موارد جابه‌جا و درهم‌ریخته به‌کار رفته‌اند.

گاه به‌نظر می‌رسد که نگارنده‌ی زند درک درستی از پیام متن اوستایی ندارد و تنها سعی می‌کند کلمات را واژه‌به‌واژه ترجمه کند. گاهی نیز پیام دیگری را جایگزین پیام متن اوستایی می‌کند. در این جایگزینی‌ها، در بسیاری از موارد، نقش متون دینی متأخر فارسی میانه را نیز در تفسیر متن گاهانی می‌بینیم.

برای دیدن برخی از این ویژگی‌ها به تفسیر زند اولین بند یسن سی‌ویکم رجوع

می‌کنیم:

tā vō uruuātā marəntō aguštā vacā sēṅghāmahi
aēibiiō yōi uruuātāiš drujō ašahiia gaēdā vīmərəncaitē
aṭcīt aēibiiō vahištā yōi +zrazdā aṅhən mazdāi

این فرمان‌هایتان را در نظر آورنده، سخنان ناشنیده را بر زبان می‌آوریم
(ناشنیده) برای آنان که با فرمان‌های دروج جهان اشته را تباه کنند.
اما (سخنان) بهترین‌ها هستند برای آنان، که مؤمن به مزدا هستند.

- a) ān ī har(w) dō wābarigān ī ašmā ošmurēm (abestāg ud zand) ud dōy-iz ī a-niyōšidār
(ahlomōy) pad gōwišn hammōzēm (andar warōmandih ēw bār ān gōwišn ud ka ēwar
dānēd kū nē hammōxtēd ēw bār).
- b) awēšān kē pad wābarigān ī druz ān ī ahlāyih gēhān be murnjēnēnd (kū druz pad

wābarīgān dārēnd).

- c) ēg-iz awēšān pahlom hē(h) ⁺kē rawāg-dahišn hēnd pad ān ī Ohrmazd (kū awēšān-iz ahlomōyān čiš-ē ēn pahlom hē(h) ka dēn ī Ohrmazd rawāg kunēnd).

(الف) هر دو باورتان را در نظر می‌گیریم (اوستا و زند را) و ناشنونده (اهلموغ) را نیز با گفتار می‌آموزیم (یک بار درباره شک نسبت به آن سخن (را می‌آموزانیم) و اگر (شخص) قطعاً بداند که نیاموخته است، یک بار دیگر)

(ب) آنان که با باور دروج جهان اهلائی را نابود کنند (یعنی که به دروج ایمان دارند).

(ج) پس برای آنان نیز بهترین است که رواج‌دهنده (= مبلغ) باشند برای [دین] هرمزد (یعنی برای اهل‌موغان نیز بهترین این است که دین هرمزد را تبلیغ کنند).

چنان‌که دیده می‌شود در این بند ترجمه واژه‌به‌واژه است و از این رو دستور کمی درهم‌ریختگی دارد. در سطر اول درباره آموزش کلام مقدس به مردم، چون agušta که در اصل صفت کلام مقدس است در مفهوم «ناشنیده و بی‌نظیر» به ناشنونده و اهل‌موغ تفسیر شده، مفعول جمله در نظر گرفته شده است. از همین رو، برای توضیح بیشتر و فهم آن، از تعالیم سنت زردشتی یاری جسته‌اند. یعنی درباره تعداد دفعات و صورتی که باید به اهل‌موغان تعلیمات دینی داده شود، توضیح داده می‌شود.

چنان‌که در این مثال نیز روشن است، هر بند اوستایی در متن ویراسته دابار به‌صورت سه بخش جداگانه آمده است که در اینجا نیز همان ترتیب رعایت شده است. این بخش‌ها گاه معانی جداگانه‌ای دارند و گاه نیز به‌صورت بخش‌هایی موقوف‌المعانی ظاهر می‌شوند که بدون توجه به بخش قبل یا بعد نمی‌توان معنای آنها را دریافت.

موضوع تفسیر زند یسن سی‌ویکم درخواست دریافت کلام مقدس است از اهوره‌مزدا، اما در اینجا برای خشنود ساختن هرمزد و وادار ساختن او به آموختن ذکر، مسائلی درباره سروری هرمزد مطرح می‌شود و در ادامه درباره جزای کسانی که سروری را از آن هرمزد ندانند، نیز صحبت می‌شود.

۴. متن سنسکریت

ترجمه نریوسنگ گونه متأخری از زبان سنسکریت، سنسکریت پارسی، است و آثاری

از تأثیر زبان‌های دیگر، از جمله اوستایی و پهلوی، را نیز نشان می‌دهد. از این‌رو برخی قواعد دستوری و زبان‌شناختی آن با گونه‌های سنسکریت ودایی و کلاسیک متفاوت است. دایره واژگان نریوسنگ نیز، به‌رغم گستردگی، از واژه‌های رایج و پرکاربرد زبان سنسکریت نیست و انتخاب کلمات بیشتر براساس شباهت آوایی با کلمات زند و اوستایی انجام گرفته است.

دلایل محکمی نیز وجود دارد که نریوسنگ برای ترجمه زند به سنسکریت تنها به متن زند متکی نبوده، بلکه گاهی به متن اوستایی نیز نگاهی می‌انداخته است (هومباخ ۲۰۰۳: ۲۰۰؛ رضائی باغبیدی ۲۰۱۲: ۴). برای مثال در یسن ۳۱ بند ۸ برای *vaṅhōuš* *ptarēm manañhō*⁺ در سنسکریت *uttamasya pitaraṃ manasaḥ* آمده است در حالی که در متن زند *Wahman pid hē tō* آمده است. در این مثال متن زند دو واژه *vaṅhōuš* *manañhō* را به یک کلمه *Wahman* برگردانده است که اجزای آن دیگر قابل تفکیک نیست، از این‌رو احتمالاً مترجم سنسکریت نگاهی هم به متن اوستایی داشته و توانسته است دو کلمه مذکور را دقیقاً واژه‌به‌واژه ترجمه کند.

متن دارای تفاوت‌های املائی است و در مواردی از گونه‌های املائی کم‌کاربرد استفاده شده است، مثلاً در بند ۱۷ کلمه *durgati* «بدکار، بدکردار» به شکل *durgatī* نوشته شده که گونه دیگری از این کلمه است.

اختلافاتی نیز در قوانین سندهی نسبت به سنسکریت کلاسیک وجود دارد، برای مثال در بند ۴ ب *bhaktiṣilāyācca* «قطعه و زمین» کلمه *bhaktis* نهادی مفرد مؤنث از *bhakti-* پیش از کلمه بعدی که با واکه *i* آغاز شده، به جای *bhaktir* به شکل *bhaktiṣ* درآمده است.

بسیار دیده شده است که از لغات زبان اوستایی و پهلوی به‌صورت مستقیم در متن سنسکریت استفاده شده است، برای مثال در مقابل *Ohrmazd* از کلمات *-hormijda* یا *mahājñānin svāmin* و در مقابل *Wahman* گاهی (بند ۲۱) از *-gvahmana* استفاده می‌شود.

از کلمات برساخته نیز در ترجمه استفاده شده است، برای مثال در بند ۱۷ کلمه *pracihnaya* دیده می‌شود، اما در متون سنسکریت کلاسیک تاکنون ترکیب فعل *-cihn-*

«علامت‌گذاری کردن» با پیشوند pra- به کار نرفته است، اما مترجم سنسکریت آن را در معنی‌ای شبیه به «ازپیش نشانه گذاشتن» به کار می‌برد.
گاه نیز کلمات در معانی متفاوت از کاربرد رایج خود به کار می‌روند، برای مثال در بند ۱۴ کلمه vipākatā در معنی «رسیدگی (به حساب)» به کار رفته است در حالی که این کلمه، از ریشه pac- «پختن»، در سنسکریت معنی «رسیدن (میوه)» دارد.

۵. تکنیک‌های ترجمه‌های زند و سنسکریت

به نظر می‌رسد غایت مفسران زند آن بوده است که برای هر واژه اوستایی یک معادل پهلوی در نظر بگیرند و باز بهتر آن بوده که بتوانند تحول همان واژه اوستایی را در پهلوی پیگیری کنند و واژه معادلی که انتخاب می‌کنند، از همان ریشه باشد. در زیر نمونه‌هایی را می‌بینیم که زند درست واژه‌ها را نعل‌به‌نعل واژه‌های اوستایی آورده و در این کار حتی دستور پهلوی را نیز در نظر نداشته است. در ترجمه سنسکریت نیز همین روش پیگیری شده است و اغلب هر واژه زند را با واژه‌ای سنسکریت جایگزین کرده‌اند:

۳۱: ۱۷ الف

katārēm aṣauuā vā drəguuā vā +vəṛənauuaitē maziīō

کدام‌یک، پرهیزگار یا دروند بیشتر باور شده است؟

kadār ayāb ahlaw ayāb druwand wurrōyēd meh [kū kasān ayāb ān ī ahlaw tuxšāgīhādar

wurrōyēd ayāb druwand].

کدام‌یک یا پرهیزگار یا دروند می‌گروند بزرگتر؟ [یعنی در میان افراد پرهیزگاران با کوشایی بیشتر ایمان می‌آورند یا دروندان؟]

kaḥ aho [anayoh] puṇyātmā vā durgatī vā prabodhayati mahān. (dvayormadhye ko

vyavasāyitarah prabodhyati ajñānāt).

کدام؟ یعنی [از میان آن دو] نیکوکار یا بدرفتار بیدار می‌شود بزرگتر؟ (در میان این دو چه کسی کوشاتر بیدار می‌شود از بی‌خردی؟)

گاهی در ترجمه واژه به واژه متن اوستایی، ویژگی‌های دستوری کلمه اوستایی تغییر می‌کند، مثلاً اسم به جای فعل به کار می‌رود یا فعل دقیقاً با همان ویژگی‌های دستوری ترجمه نمی‌شود. دلیل این ویژگی آن است که مفسر زند بیش از آن که مسائل دستوری را در نظر داشته باشد، یافتن واژه‌ای شبیه به واژه اوستایی (به لحاظ ریشه‌شناسی یا آواشناسی) را هدف قرار داده است. مفسر زند مسائل دستوری را کمتر در نظر داشته است و بیشتر ترجیح می‌دهد که در زیر هر کلمه اوستایی، یک کلمه پهلوی از همان ریشه (یا با آواهای مشابه) قرار دهد. از آنجا که زبان اوستایی تصریفی است و به ترتیب کلمات در جمله پای‌بند نیست و در مقابل زبان پهلوی تحلیلی است و جایگاه نقش‌های مختلف در جمله‌های آن مشخص است، ترجمه واژه‌به‌واژه متن اوستایی به پهلوی غالباً دستور درهم‌ریخته‌ای خواهد داشت.

بند ۳۱: ۸ ب

vañhōuš⁺ ptarēm manañhō hīiaṭ ṭβā hēm⁺ cašmainī hēngrabēm

(دوم می‌اندیشم تو را) پدر اندیشه نیک، آن‌هنگام که تو را به چشم دیدم.

Wahman pid hē tō [pid i Wahman hē] ka-m tō pad ham-čašmih o ham grift hē [kū-m pad

harw dō čašm did hē ā-m ēdōn menid kū pid i Wahman hē].

تو پدر بهمن هستی [پدر بهمن هستی]. هنگامی که تو را به دقت (با «هم‌چشمی» = هر دو چشم) دیدم [یعنی من با هر دو چشم تو را دیدم، پس چنین اندیشیدم که تو پدر بهمن هستی].

uttamasya pitaram [pitā tvam?] manasaḥ (kila gvahmanapatipālako'si). yasyam [yāistvam]=

ye tvam] samālocanatvena samagrhvamti [samam grhvamti]. (yonmayā dvābhyām

locamābhyām ddaṣṭo'si evam matam yat pitā asi gvahmanasya).

پدر رفیع‌ترین را (تو پدر هستی) اندیشه [هستی] (یعنی حامی بهمن هستی). آنها را که تو با همپرسگی با هم گرفته‌ای (با هم گرفته‌ای). شامل چیزهایی است که با دو چشم دیده‌ام این باور را که تو پدر بهمن هستی).

در متن اوستایی به راحتی می‌توان دو بخش کلمه vañhōuš manañhō «اندیشه نیک» را از هم جدا کرد، و مثل بالا، کلمه دیگری را میان آنها قرار داد. چون صرف کلمات به راحتی نشان می‌دهد هر کلمه چه نقشی در جمله دارد. اما در فارسی میانه که دستور

دیگر تصریفی نیست و محل قرارگرفتن کلمات نقش آنها را در جمله تغییر می‌دهد، جدا شدن بخش‌های یک کلمه آشفتگی دستور را به دنبال دارد. در ترجمه سنسکریت نیز از متن پهلوی پیروی شده است، با این تفاوت که دستور سنسکریت تصریفی است و این مشکل درباره آن مطرح نیست. با این حال چون زبان پهلوی حالت صرفی کلمات را به تفکیک نشان نمی‌داده است، باید برای مترجم سنسکریت یافتن حالت صرفی کلمات در دستور درهم‌ریخته پهلوی کار مشکلی بوده باشد. از آنجاکه مترجم سنسکریت حالت صرفی کلمات را درست تشخیص داده است، گمان می‌رود به متن اوستایی نیز دسترسی داشته و حالت‌های صرفی را مطابق آن بازبینی کرده است.

زبان اوستایی دارای هشت حالت صرفی برای اسامی، ضمائر و صفت‌ها است. از آنجاکه زبان پهلوی تصریفی نیست، نقش کلمات را محل قرارگرفتن آنها در جمله تعیین می‌کند. چون ترجمه زند ترجمه‌ای واژه‌به‌واژه است و سعی دارد هر کلمه را با یک کلمه مشابه نعل‌به‌نعل جایگزین کند، در نگه‌داشتن نقش کلمات در جمله دچار اشکال می‌شود. با این حال، سنسکریت در این موضوع به اوستایی شبیه است و به همین دلیل کمتر دچار اشکال است، به‌خصوص در مواردی ویژه که به‌نظر می‌رسد مترجم سنسکریت به متن اوستایی نیز توجه داشته است.

در مثال زیر $vāstrīm +fšuiiaṇtəm$ در حالت رای‌ی مفرد قرار گرفته‌اند، در حالی که در متن زند به تابعیت از $axiiāi$ در حالت برای‌ی مفرد در نظر گرفته شده‌اند. متن سنسکریت ترجمه متفاوتی از زند برای این کلمات در نظر گرفته است ولی باز هم آنها را در حالت برای‌ی مفرد آورده است. همچنین $fšəṅghīm$ که در حالت رای‌ی مفرد قرار دارد، در متن زند به‌عنوان نهاد جمله به‌کار رفته است و در متن سنسکریت در حالت برای‌ی و در معنایی متفاوت.

۳۱: ۱۰ الف-ب

$aṭ hi aiiā frauuarətā vāstrīm axiiāi +fšuiiaṇtəm$

$ahurəm ašauuanəm vaṇhəuš +fšəṅghīm mananḥō$

پس او از میان آن‌دو شبان را برای پرورنده خویش برگزید.

سروری پرهیزگار، خدمتگزار اندیشه نیک را.

ēdōn ān ī harw dō [bun ud bar] ā-t az awēšān [mardōmān] ō ōy franāft ī warzīdār ī fšonēnīdār
[kū-t gōspand bun ud bar ō ōy dād ī tōxšāg ī paymānīg].

xwadāy ahlaw ōy fšeh pad Wahman [kū sālārīh ī gōspandān pad frārōnīh kunēd].

چنین هر دو [یعنی اصل و ثمر را] از بین آنها تو به آن برزیگر شبان دادی [یعنی تو اصل و حاصل
گوسفند را به فرد کوشا و متعادل دادی].

سرور پرهیزگار او است که چوپان (است) به واسطهٔ بهمین [یعنی سالاری گوسفندان را به درستکاری
انجام دهد].

a) evaṃ te (dvitayaṃ) etebhyo mitrikartre kāryakartre (tat dvitayaṃ naranārīrupaṃ mūlaṃ
phalaṃ vā. etebhyo manuṣebhyo. dattaṃ kāryakāriṇe). etasmaica vikāçayitre. (kuṭubino).

b) svānīne puṇyātmane uttamasya viṣphūrayitre [sphorayitre] manasaḥ. (kila sadācārasya
pravardhayitre).

الف) پس آن دو را (دو را) از بین آنها برای دوستی و برای ثمربخشی (آن دو دارای شکل زن و مرد،
ماده و میوه هستند. از بین آن مردمان. برای انجام قرار گرفته است). و از بین آنها در ظهور (نگه‌دارنده).
ب) برای سرور، برای پرهیزگار، برای جنبش برترین اندیشه (یعنی برای پروردن کار صواب).

۶. جمع‌بندی

یسن سی و یکم، به‌عنوان چهارمین سرود گاهانی، موضوع واحدی ندارد که همهٔ بندها را
دربرگیرد، اما موضوع کلی آن نیروی جادویی کلام (مانثره) است. این سرود مانند دیگر
سرودهای گاهانی از صناعات بلاغی و شگردهای ادبی بهره‌مند است. در ترجمهٔ زند،
بیشتر از هر چیز به معادل‌گذاری نعل‌به‌نعل کلمات اوستایی توجه شده است. در این
معادل‌گذاری‌ها بیشتر به همخوانی آوایی واژه‌ها تأکید شده است، زیرا گمان می‌رفته که
چنین توجهی به آواهای مشابه، واژه‌هایی از ریشه‌های مشترک را به‌دست می‌دهد و
ترجمه را دقیق‌تر و به متن مقدس وفادارتر می‌کند. این ترجمهٔ واژه‌به‌واژه در بسیاری
موارد باعث آشفتگی دستوری نیز شده است و گاه نیز فهم متن را مشکل‌تر و پیچیده‌تر
کرده است، به‌گونه‌ای که مفسر زند مجبور شده است برای توجیه آن از موضوع نیز
خارج شود. مترجم متن سنسکریت بیشتر به متن زند برای ترجمه رجوع کرده است،

اما به نظر می‌رسد که در مواردی به متن اوستایی نیز رجوع می‌کرده است تا برخی از ابهام‌ها را از متن زند بزدايد. متن سنسکریت، به دلیل ماهیت تصریفی زبان سنسکریت، روشن‌تر و قابل‌درک‌تر است، اما در مواردی مطابق متن زندی که امروزه در دسترس است، نیست. این امکان وجود دارد که مترجم سنسکریت از نسخه دیگری استفاده می‌کرده که در دسترس ما قرار نگرفته است.

منابع

- چنگیزی، سیف‌الله، ۱۳۸۹، بررسی ترجمه سنسکریت مقدمه و بیست پرسش آغازین دادستان مینوی خرد، رساله دکتری به‌راهنمایی حسن رضائی باغبیدی، دانشگاه تهران.
- راشده‌محصل، محمدتقی، ۱۳۷۷، «درباره برگردان سنسکریت اوستا»، جشن‌نامه استاد ذبیح‌الله صفا، به‌کوشش سید محمد ترابی، تهران، ص ۲۸۱-۲۹۰.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۶، نگاهی تازه به بدیع، ویراست سوم، تهران.
- عالیخانی، بابک، ۱۳۷۹، بررسی لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی، تهران.
- مدنی، راشین، ۱۳۸۹، ترجمه و بررسی متون اوستایی و زند یسن‌های ۴۳ و ۴۴، رساله دکتری به‌راهنمایی محمود جعفری دهقی، دانشگاه تهران.
- میرفخرایی، مهشید، ۱۳۹۳، بررسی دستوری و محتوایی گاه ۵۱ و هوشش‌ره‌گاه، تهران.
- هیئتسه، آلموت، ۱۳۸۹، «ادبیات اوستایی»، ادبیات ایران پیش از اسلام، به‌کوشش رونالد امریک و ماریا ماتسوخ، ترجمه فارسی زیر نظر ژاله آموزگار، تهران، ص ۳۷-۱۱۰.

Humbach, H., 1991, *The Gāthās of Zarathushtra*, 2 vols., Heidelberg.

_____, 2003, "Neriosangh and His Sanskrit Translations of Avesta Texts", *Ātaš-e Dorun: The Fire Within*, J.S. Soroushian Memorial Volume, Bloomington, pp. 199-212.

Kellens, J. and Pirart, E., 1988, *Les textes viel-avestiques*, 3 vols., Wiesbaden.

Monier-Williams, M., 1851, *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford.

Rezaei Baqhbidi, H., 2012, "Parsi Sanskrit", *Indic across the Millennia: From the Rigveda to Modern Indo-Aryan*, ed. H. S. Klein and K. Yoshida, Bremen, pp. 1-8.

Saussure, F., 1879, *Mémoire sur le système primitif des voyelles dans les langues indo-européennes*, Paris.

Schwartz, M., 2003, "Encryptions in Gathas: Zarathushtra's Variation on the Theme of Bliss", *Religious Themes and Texts of Pre-Islamic Iran and Central Asia: Studies in Honour of Professor Gherardo Gnoli on the Occasion of His 65th Birthday on 6th December*, ed. C. G. Cereti, M. Maqgi, E. Provasi, Wiesbaden, pp. 375-390.

Starobinski, J., 1971, *Les mots sous les mots, les anagrammes de Ferdinand de Saussure*, Paris.

بررسی قطعه M33 (recto)، از دست‌نوشته‌های متون تورفانی

مانوی*

محسن میرزایی (عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز، گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی)

چکیده: مانی فردی آگاه از علوم زمان خود بود. علاوه بر پزشکی، مشهور است که او ریاضی‌دان، منجم و جغرافی‌دان نیز بوده است. در یکی از قطعات، نشانه‌هایی از دانش ریاضی و هندسه مانی دیده می‌شود. قطعه M33 (recto) از مجموعه متون کشف‌شده در تورفان، پاره‌برگی است به زبان پهلوی اشکانی که قسمت عمده‌ای از آن در دست نیست. موضوع این قطعه، محاسبه محیط افلاک ده‌گانه است. در این مقاله، ضمن بحث و بررسی جامع قطعه فوق، و نیز مقابله کلمات و جملات آن با تمامی شواهد موجود، نشان خواهیم داد که مانی چگونه و با استفاده از چه فرمولی محاسبه خود را انجام داده است. کلیدواژه‌ها: پهلوی اشکانی، مانی، هندسه، محیط، افلاک، c'wyd، حرف اضافه

۱. مقدمه

قطعات پراکنده‌ای که از نوشته‌های مانویان در ترکستان چین کشف شده است و اصطلاحاً متون تورفانی مانوی خوانده می‌شود، گاه شامل یک یا چند تکه کاغذپاره

* دوست گرامی آقای یوسف سعادت تصویری از مجموعه اوتانی برای اینجانب ارسال کردند. بدون مساعدت این عزیز مقاله حاضر تکمیل نمی‌شد، از ایشان سپاسگزارم.

کوچک از یک برگ است که بخش عمده‌ای از آن پاره‌برگ هم به‌نحوی ضایع شده است. در وسط سطرها نیز پارگی‌ها و سوراخ‌هایی در گذر زمان ایجاد شده و گاه جوهر نوشته نیز در اثر رطوبت پخش شده است. مجموعاً به‌واسطهٔ عوامل متعدد، نوشته‌های روی آن پاره‌برگ، مبهم و بی‌سروته می‌نماید. مشکلاتی از این قبیل، کار بررسی و تحلیل آن قطعه را بسیار سخت‌تر می‌کند. در عین حال، به‌دلیل کمیّت ناچیز کلمات قابل قرائت، به‌نظر نمی‌رسد آن قطعه محتوای ارزنده‌ای هم به‌دست دهد. نتیجه آنکه قرائت آن پاره‌برگ بی‌کیفیت، تنها شاید از نظر ملاحظات زبانی، به‌صورت منفعل و در تأیید دیگر شواهد، اندکی سودمند باشد. اما مقالهٔ حاضر، ضمن بررسی یکی از این قطعات ناقص، به‌طور غیرمستقیم و از طریق شواهدی که در زیر خواهد آمد، اهمیّت بررسی مجدد این قطعات فراموش شده را یادآور می‌شود و لزوم توجه مضاعف به این قطعات را خاطر نشان می‌کند.

دست‌نویس M33 (recto) در واقع خود شامل دو قطعهٔ مجزا است^۱. پاره‌برگ پایین، قطعه‌ای است در دو ستون به زبان پهلوی اشکانی، که اول، وسط و آخر برگ پاره شده است. در آنچه که باقی مانده نیز واژهٔ تک‌آمدی نیست و معنی تک‌تک کلمات هم ظاهراً مشخص است، ولی «کُل، چیزی بیش از مجموع اعضای خود دارد».

حرف‌نویسی و ترجمهٔ قطعهٔ M33 (recto) که در زیر خواهد آمد، ابتدا مبتنی بر آرای موجود محققان است. از آنجاکه تاکنون تفسیری از این قطعه ارائه نشده است، در این مقاله سعی بر آن بوده که ضمن نقد و بررسی آرای پیشین، به‌منظور درک مفهوم کلام، تفسیر و شرح این قطعه نیز تا حد امکان بیاید. تحلیل محتوایی و واژگانی متن نیز براساس شواهد متنی موجود و مقابلهٔ آنها ارائه شده و سپس در خاتمه، ترجمهٔ پیشنهادی داده شده است.

۲. بررسی قطعهٔ M33 (recto)

... šwḥ y'wr hrysd 'wd 'ywnds bywr 'wd cf'r sd fryst''n. pd rwbyšn cy šb
'wd rwc 'c 'yw 'yw r'štwzn bwynd cmn wyst 'wd cf'r. c'wyd ds 'sm'n'n

1) http://turfan.bbaw.de/dta/m/images/m0033_recto.jpg

bwynd ... pdychr 'w 'sm'n'n wyfr's. nmwy'm 'w tw frh, nm'c 'w
mrym'ny, ky 'ym r'z r'st wcyh'd.

«شش بار سیصد و یازده بیور و چهارصد فرستان. به حرکت شب و روز از هر گردش (گردش‌ها) می‌شوند بیست و چهار ساعت. پیرامون ده آسمان باشند ... مطابق با (؟) تعلیم آسمان‌ها. نماز بریم فرّهات را، نماز بر مارمانی، که این راز را به‌درستی تعلیم داد.

قطعه فوق تحت‌اللفظ ترجمه شد و حتی علائم نشانه‌گذاری متن و ترجمه آن نیز به‌ترتیب، عیناً مطابق با بویس و آندرئاس و هنینگ است (نک: قطعه ba: بویس ۱۹۷۵: ۱۰۹-۱۱۰؛ آندرئاس و هنینگ ۱۹۳۴: ۸۷۵). چنان‌که در ادامه خواهیم دید، همین علائم نقطه‌گذاری خصوصاً در قسمت اول، یکی از قرائنی است که نشان می‌دهد مفهوم متن برای ایشان مجهول بوده، یا حتی شاید به‌دلیل کم‌ارزش دانستن این قطعه، به‌نوعی در نحوه به‌کارگیری این علائم مسامحه کرده‌اند. شروو نیز که قطعاً نظرات پیشین را دیده (در مورد همین قطعه به آندرئاس و هنینگ ارجاع داده است)، آنها را نپذیرفته، در عین حال مفهوم جمله را هم اصلاً متوجه نشده و ذیل مقوله اعداد اصلی و ترتیبی، حتی کلمه fryst'n را frēsta-ān «فرشتگان» خوانده و عبارت را این‌گونه ترجمه کرده است: 311 × 10000 + 400 messengers (شروو ۲۰۰۹: ۲۱۲).

اعدادی که در متن آمده بدین شرح است:

سیصد و یازده بیور، که می‌شود ۳۱۱۰۰۰۰؛ و با چهارصد می‌شود ۳۱۱۰۴۰۰؛ هر فرستان هم خود ده ثانیه است؛ پس اگر این عدد را در ده (= فرستان) ضرب کنیم، حاصل آن ۳۱۱۰۴۰۰۰ ثانیه خواهد بود. هر ساعت، ۳۶۰۰ ثانیه است؛ هر روز، ۸۶۴۰۰ ثانیه است؛ پس هر سال یا دور دایره زمانی برابر است با ۸۶۴۰۰ ضرب در ۳۶۰ درجه دایره^۱. با این محاسبه، هر سال، «سی‌ویک میلیون و یکصد و چهار هزار ثانیه» است (نک: بویس ۱۹۷۵: ۱۰۹).

در مرتبه بعد عدد ۶ را در ۳۱۱۰۴۰۰۰ ضرب کرده است (شش بار ۳۱۱۰۴۰۰۰، و

(۱) در اینجا سال ۳۶۰ روز، برابر با یک دایره ۳۶۰ درجه‌ای محاسبه شده است. اساس بررسی ما نیز همین فرض است. محاسبهٔ خمسة مستترقه و کیسه کردن خرده سال مبحث دیگری دارد.

موضوع مورد بحث ما هم درست از همین جا آغاز می‌شود: چرا ۶ را در آن عدد ضرب کرده است؟ آیا عدد دیگری را نمی‌توانسته است به جای ۶ جایگزین کند؟ حاصل این ضرب چیست؟

عدد ۶ در اینجا به بیان امروزی حاصل 2π است. π یک عدد گنگ و حقیقی است، اما در این متن «رُند و حقیقی» شده است. مقدار عدد پی که مشهورترین عدد صحیح و اعشار آن را $3/14$ می‌شناسیم، در اعشار تا بی‌نهایت ادامه دارد و با آنکه تعداد اعشار آن همچنان در حال محاسبه و رو به ازدیاد است، هیچ‌گاه کامل نخواهد شد و گنگ باقی خواهد ماند. مشهور است که ارشمیدس برای اولین بار با تقریب مساحت دایره به وسیلهٔ دو شش ضلعی منتظم و منظم محیطی و محاطی، مقدار عدد پی را به دست آورده است اما در حقیقت کاشف این عدد، مجهول است. حال اگر تعداد اضلاع آن شش ضلعی‌های محیطی و محاطی را مطابق با قانون خاص خود فرضاً تا جای ممکن افزایش دهیم، باز هیچ‌گاه عدد دقیق به دست نخواهد آمد و همچنان محاسبهٔ محیط دایره، تقریبی خواهد بود.

در قطعهٔ مورد بحث ما آمده است که مانی این مطلب را تعلیم کرده است. پس می‌توان گفت مانی در اینجا عدد گنگ پی را رُند (۳ به جای $3/1$) کرده است. اما نباید گفت مانی «عدد پی رند شده» را مانند فرمول بالا در دو ضرب کرده است، زیرا نظر مانی متعلق به نظام شصتگانی است، نه نظام دهگانی. نخستین کسی که در محاسبات خود از نظام دهگانی استفاده کرد، غیاث‌الدین جمشید کاشانی بود. پیش از آن در محاسبات از نظام شصتگانی استفاده می‌شد^۱. از همین رو، عقیدهٔ مانی که متعلق به نظام پیشین است، به جای ضرب عدد پی در دو، که امروزه مرسوم است، از نظام زمان خود پیروی کرده است. او حاصل 2π رایج ما را به کار برده است، که می‌شود «شش». حال که عدد ۶ به دست آمد و معلوم شد که آن را در یک محاسبه، در چیزی ضرب کرده است، آنگاه باید معلوم شود که رابطهٔ به دست آمده چیست. این رابطه تنها می‌تواند 2π

(۱) نظام شصتگانی هنوز هم در زندگی روزمره قویاً پابرجاست، مانند دست، جین، ساعت، روز، ماه، و حتی سال و... که از قابلیت بخش‌پذیری بالای عدد ۶۰ نشئت می‌گیرد.

باشد؛ رابطه را می‌توان به چند صورت دیگر هم بیان کرد: (شعاع ضرب در دو) ضرب در عدد پی؛ یا شعاع ضرب در (عدد پی ضرب در دو)؛ یا قطر ضرب در عدد پی. در هر صورت، عدد پی جزء ثابت فرمول است و چون اینجا در دو ضرب شده، یا به عبارت درست‌تر، در نظام شصتگانی و در فرمولی خاص آمده است، پس نمی‌تواند عددی غیر از ۶ باشد و جایگزینی ندارد. از سوی دیگر، هر فرمولی، حاصلی دارد، و حاصل فرمول فوق، یا حاصل ضرب ۶ در شعاع، می‌شود «محیط دایره». پس مانی محیط دایره‌ای را محاسبه کرده است. حاصل این معادله را، که در اینجا محیط است، با P نشان می‌دهیم، آنگاه خواهیم داشت: $P = 6r$ و یا به بیان امروز: $P = 2\pi r$.
حال باید دید که در قطعهٔ M33 (recto)، چه کلمه‌ای معادل با P آمده است. اگر جملهٔ توضیحی را حذف کنیم، خواهیم داشت:

šwh y'wr hrysd 'wd 'ywnds bywr 'wd cf'r sd

fryst'n, c'wyd ds 'sm'n'n bwynd

عبارت بالا را دو قسمت می‌کنیم: در پایهٔ اول، šwh برابر است با 2π ؛ y'wr (تحت‌اللفظ: بار) یعنی «ضرب در» یا معادل با علامت ضرب (X)؛ و ۳۱۱۰۴۰۰۰ که توضیح آن در بالا آمد، برابر است با r (شعاع). در پایهٔ دوم، bwynd برابر است با علامت مساوی (=)؛ c'wyd برابر است با P ؛ و ds 'sm'n'n توضیح P و وابستهٔ آن است. چنان‌که می‌بینیم، قسمت اول نهاد و مسندالیه جمله است و قسمت دوم یعنی گزاره، شامل مسند و وابسته‌هایش + فعل ربطی است. پس تا اینجا لااقل معلوم می‌شود که نظر شروو صحیح نیست، زیرا شش ضرب در سیصد و یازده بیور به اضافهٔ چهارصد فرشته، محیط چیزی نیست؛ بحث در مورد تعیین مقدار P است، نه تعداد رسولان.

وقتی c'wyd برابر با P است، و P محیط است، پس c'wyd در معنی محیط، و مسند جمله است. هنینگ و آندرناس مقولهٔ دستوری این کلمه را مشخص نکرده‌اند، آنان تنها این کلمه را به «چند» ترجمه کرده، و احتمالاً در ترجمهٔ این کلمه با مشکلاتی هم مواجه بوده‌اند، زیرا برای آن به c'wynd هم اشاره کرده، وارد مقولهٔ اشتقاق شده و به اوستا با علامت سؤال ارجاع داده‌اند. آنان در واژه‌نامهٔ خود تنها در موارد اندکی که عمدتاً مربوط به کلمات مشکوک است این روال را در پیش گرفته‌اند. غیر از این هم،

توضیح یا تفسیری برای این کلمه نیاورده‌اند (آندرئاس و هنینگ ۱۹۳۴: ۸۹۸).
بویس این کلمه را به صورت **čawēd* واج‌نویسی کرده، مقولهٔ دستوری آن را حرف
اضافهٔ مقدم و مؤخر دانسته و معنی آن را *around* نوشته است (بویس ۱۹۷۷: ۳۱).
دورکین مایسترانست نیز در واژه‌نامهٔ خود این کلمه را حرف اضافهٔ مقدم و مؤخر، و
در معنی *around* آورده، سپس به *c'wynd* ذیل *cwnd* ارجاع داده است (دورکین
مایسترانست ۲۰۰۴: ۱۲۵). رضائی باغبیدی نیز در مبحث حروف و اصوات، ذیل حروف
اضافه‌ای که گاه پیش و گاه پس از اسم می‌آیند، *c'wyd* را ذکر کرده و معنی آن را
«اطراف، پیرامون» دانسته است (رضائی باغبیدی ۱۳۸۸: ۱۰۹).

حروف اضافه، نقش‌نما هستند، نه نقش‌پذیر. اگر کلمه‌ای نقش پذیرفت و نقش‌نما
نبود، آنگاه آن کلمه حرف اضافه نخواهد بود. صورت سادهٔ معادله ($P = 6r$) بیان
می‌دارد که *A* برابر است با *B*، یا *A*، *B* هستند. پس *B* در اینجا مسند است. مسند
نمی‌تواند حرف اضافه باشد. در صورتی که *B* را حرف اضافه بدانیم، آنگاه باید دید در
این قطعه، *c'wyd* نقش چه کلمه‌ای را تعیین کرده است. جواب، «هیچ» است. *c'wyd*
خود نقش پذیرفته و نقش آن به واسطهٔ حضور یا عدم حضور حرف اضافه (زیرا ϕ یا
محل قرار گرفتن اسم، خود یک نقش‌نماست) مشخص می‌شود. از آنجاکه حرف اضافه
گاه نقل به قید می‌شود و قید نیز خود یک نقش است، پس در اینجا ممکن است مقولهٔ
حرف اضافه تغییر کرده و بدل به قید شده باشد. اما *c'wyd* در این قطعه کلمه‌ای را
مقید نکرده، و چون مسند است، پس قید نیست، زیرا یک کلمه در جمله دو نقش
نمی‌گیرد. قید تنها بر معنی جمله می‌افزاید و حذف آن، جمله را ناقص نخواهد کرد.
حال اگر *c'wyd* را از جملهٔ بالا حذف کنیم، جمله، ناقص خواهد شد. مثال زیر، دو
جمله را با یک ساختار مشابه نشان می‌دهد. در این مثال، اگر *'nd'γyn* حرف اضافه
است، پس *c'wyd* هم حرف اضافه است:

- 1) $A^1 c'wyd bwynd$ 2) $bg'n 'nd'γyn bwynd^2$

(۱) مقدار *A* بیش‌تر از یک است.

(۲) در اصل، جمله بدین صورت است: *'nd'γyn ny bwynd ... 'wd bg'n, wsn'd hw* (نک: بویس ۱۹۷۵: ۸۵، قطعهٔ ac5).

تا اینجا نتیجه می‌گیریم که c'wyd حرف اضافهٔ مقدم یا مؤخر نیست. ترجمهٔ c'wyd به around «پیرامون» درست است، اما نه در این قطعه. ترجمهٔ صحیح این کلمه باید circumference «محیط» باشد، زیرا مصداق این مفهوم در هندسه «محیط» نامیده می‌شود، نه «گرداگرد».

شروو در مبحث حروف اضافه در ایرانی میانهٔ غربی (شروو ۲۰۰۹: ۲۱۰)، به اسم‌ها، صفت‌ها و قیدهایی اشاره می‌کند که به‌عنوان حرف اضافه به‌کار رفته‌اند. سپس شواهدی از فارسی میانه ذکر و یادآوری می‌کند که گاه پس از این کلمات (= حرف اضافه) یک ī رابط هم می‌آید: *mayān (ī)*, *pērāmōn (ī)*, *az abar (ī)*. در هیچ‌کدام از این شواهد، کلمات میان، پیرامون و بالا، حرف اضافه یا در حکم حرف اضافه نیستند. ī در حکم کسرهٔ اضافه و رابط مضاف و مضاف‌الیه است که می‌تواند در جمله باشد یا نباشد. پس، کلمهٔ بعد از کسرهٔ اضافه، مضاف‌الیه است. نقش‌نمای آن مضاف‌الیه نیز، *mayān* یا *pērāmōn* نیست، بلکه همان ī است. دورکین مایسترارنست نیز در مبحث حروف اضافه، بخش حروف اضافهٔ مرکب، *andar mayān* را حرف اضافهٔ مرکب دانسته، در شمار حروف اضافهٔ مرکبی همچون *pad andar* آورده است (دورکین مایسترارنست ۲۰۱۴: ۳۱۶):

nāwāz andar mayān drayāb frašēbišn

کشتیان اندر میان آشوب دریا.

u-t nimāyēm pādāšn ī ahlawān az ohrmazd ud amahraspandan pad andar

wahišt

و به تو بنمایم پاداش اهلایان را از جانب اورمزد و امشاسپندان به بهشت اندر.

دو مثال بالا را نباید در یک گروه آورد. زیرا در مثال اول، *mayān* از اسامی مبهم و نقش‌پذیر است که می‌تواند در یک جمله، قید، صفت یا اسم باشد. اما در مثال دوم، دو حرف اضافه برای یک متمم آمده است. اگر کلماتی نظیر *c'wyd*، *mdy'n* و *pyr'mwn* را حرف اضافه بدانیم، دستور زبان و منطق کلام را رعایت نکرده‌ایم. در واقع، چنین کلماتی اسم هستند و می‌توانند مضاف باشند، مضاف نقش می‌گیرد، حرف اضافه می‌پذیرد (مانند مثال شروو: *az abar (ī)*) و معنی مستقل دارد. به همین ترتیب هم *c'wyd* که در مثال بالا مضاف برای (ده) آسمان است، نقش پذیرفته و مسند جمله

است. این گونه موارد را که دست‌نویسان غربی و خاورشناسان، حرف اضافه می‌خوانند، مطلقاً حرف اضافه نیست.^۱ اکثر این دستورها ساخت یا صورت را با معنی مخلوط کرده‌اند و از آنجا که این دستورها الگوی دستوری را از روی معنی آنها تعریف کرده‌اند، اغلب تعریف‌های آنها نادرست یا ناقص و نارسا است (باطنی ۱۳۶۴: ۱۷).

۳. بررسی واژهٔ c'wyd در تمامی شواهد موجود

با بررسی همهٔ شواهد موجود، که در زیر خواهد آمد، معلوم می‌شود که c'wyd در هیچ متنی حرف اضافه نیست.

قطعهٔ M4b² (نیز نک: بویس ۱۹۷۵: ۱۶۰، قطعهٔ ۵CV):

wygr's, fryh gy''n, 'c xwmr mstyft, kw xwft 'štyh. 'rws

dwšmnyn, kyt cwhr c'wyd mrn pdr'ynd.

بیدار شو! ای جان عزیز! از خواب مستی‌ای که خفته‌ای. به دشمنان

نظر کن، که در چهار طرف مرگ آریند.

«چهار طرف» کنایه است از «همه طرف». بویس cwhr را حرف اضافهٔ مؤخر دانسته (یعنی از جنس r'd)، و با c'wyd روی هم «دورتادور» ترجمه کرده است (بویس ۱۹۷۷: ۳۲). دورکین مایسترانست نیز همین را در واژه‌نامهٔ خود آورده است (دورکین مایسترانست ۲۰۰۴: ۱۲۷). پس در نظر ایشان دو حرف اضافه با هم و پی‌درپی برای کلمه‌ای آمده است. آن کلمه منطقی‌تاً تنها می‌تواند ضمیر متصل دوم شخص مفرد (-t) باشد؛ زیرا ky فاعل و مرجع آن dwšmnyn است، mrn مفعول، و pdr'ynd فعل جملهٔ آخر است. پس یا -t متمم حرف اضافه (cwhr c'wyd) است، و یا cwhr c'wyd بر روی هم در نظر آنان قید است. اما براساس شواهد موجود، cwhr «عدد» است (شروو ۲۰۰۹: ۲۱۲، ۲۶۳؛ دورکین مایسترانست ۲۰۱۴: ۱۹۲). در قطعهٔ M1 سطر ۳۰۸ نیز این کلمه

(۱) دست‌نویسان ایرانی به‌خوبی این مطلب را در دستور زبان فارسی شرح داده‌اند. خیامپور این مطلب را ختم کرده است (نک: خیامپور ۱۳۴۱: ۹۲).

مستقلاً در معنی «چهار» آمده و کنایه است از اقطار جهان^۱:

°syd wjydg°n hrw cwhr

بیاید ای برگزیدگان از هر چهار [کران]

همچنین، این کلمه در ترکیباتی که پایه اول آنها عدد است، دیده می‌شود، مانند: *cwhrp'd/cwhrb'd* «چهارپا»، صفت و *dwšmbt* «دوشنبه»، اسم. پس اگر مطابق با نظر بویس و دورکین مایسترانست *c'wyd cwhr* را با هم در نظر بگیریم، آنگاه یک کلمه مرکب خواهیم داشت. حاصل ترکیب نیز یا اسم است، یا صفت. ظاهراً محققان مقوله دستوری *c'wyd cwhr* را مجموعاً براساس معنی برآمده از این دو کلمه معین کرده‌اند. این رویه را در مبحث M33 (recto) نیز دیدیم. دورکین مایسترانست، ذیل مبحث ترکیبات در ایرانی میانه غربی، حاصل ترکیب عدد + اسم را صفت دانسته و برای آن چند مثال از جمله *c'wyd cwhrb'd* و *dwp'y* و *dwphykr* را ذکر کرده است. سپس حاصل ترکیب عدد + اسم را اسم دانسته و *ykšmbd* «یکشنبه» را برای مثال آورده است (دورکین مایسترانست ۲۰۱۴: ۱۹۲-۱۹۳). اگر حاصل ترکیب عدد و اسم، صفت یا اسم است، پس *c'wyd cwhr* یا اسم است یا صفت. اگر منظور او از *dwphykr* این است که صفتی است که می‌تواند جانشین اسم شود، پس قریب به اتفاق اسامی صفت هستند، زیرا اسم خود یک صفت مختص است. حال اگر دویبکر صفتی است که تنها مختص صورت فلکی جوزاست، پس دویبکر اسم است، نه صفت. شروو هم حاصل ترکیب عدد و اسم را صفت دانسته است (شروو ۲۰۰۹: ۲۶۳). همچنین، رضائی باغبیدی، ذیل مقوله کلمات مرکب، آنجا که حاصل ترکیب عدد و اسم را اسم دانسته (رضائی باغبیدی ۱۳۸۸: ۱۰۴)، *čuhrbād* را اسم گرفته، اما این کلمه صفت است. نتیجه آنکه اگر *cwhr* را با *c'wyd* بیامیزیم، حاصل آن چیزی از جنس کلمات مرکب خواهد بود. در هر حال در دسته‌بندی این گونه ترکیبات تساهلی صورت گرفته است.

در جمله دیروز رتم انقلاب کتاب خریدم نقش‌نمای انقلاب و کتاب نیامده است. معنی

جمله نیز روشن است. با همین قاعده، در جمله

1) <http://titus.uni-frankfurt.de/texte/etcs/iran/miran/manich/mirmankb/mirma.htm?mirma319.htm>

برای دیدن M1 باید پس از بازکردن نشانی فوق، به صفحه بعد و بگاہ رجوع شود. ظاهراً نشانی بالا دقیق نیست.

'w'gwnyc pd 'rw'n 'stym rwc yzd'n cšm frwx 'wd 'rg'w bw'h

همان‌گونه نیز به روان، در روز آخر، به چشم ایزدان فرخ و ارجمند بادی!
نقش‌نمای rwc و cšm نیامده، به همین ترتیب هم در kyt cwhr c'wyd «که در چهار طرف»، نقش‌نمای c'wyd نیامده است. اگر c'wyd اسم باشد، آنگاه t- مضاف‌الیه خواهد بود، نه متمم حرف اضافه. و اگر cwhr c'wyd را بر روی هم قید بدانیم، باز حرف اضافه نخواهد بود. در این صورت قید مشترک است، و قید مشترک صفت یا اسمی است که گاهی در جمله حالت قیدی پیدا می‌کند (خیامپور ۱۳۴۱: ۷۶). نوع و نقش کلمه را براساس ترجمه آن نباید تعیین کرد. آیا می‌توان گفت حاصل صفت مفعولی است، زیرا در معنی محصول آمده است؟ یا zāyēd مجهول است چون به معنی «زاده می‌شود» است؟ یا student یک کلمه مرکب است، چون معنی آن «دانش‌آموز» است؟
مقوله دستوری cwhr مشخص است: cwhr عدد، و از دسته اعداد اصلی است. اما محققان به جای آنکه با cwhr معلوم، c'wyd مجهول را معلوم کنند، با c'wyd مجهول، cwhr معلوم را مجهول کرده، از معادله یک‌مجهولی، معادله دو‌مجهولی ساخته‌اند. در این قضیه، صغرا - کبرای پیچیده‌ای نداریم:
cwhr عدد است؛ c'wyd معدود است؛ عدد در حکم صفت است؛ معدود موصوف است؛ موصوف اسم است؛ پس c'wyd اسم است.

۱.۳. مجموعه او تانی^۱ (Otani6219 B2)

این قطعه اطلاع مفیدی در مورد واژه c'wyd به دست نمی‌دهد. متن بسیار ناقص و بازسازی آن ناممکن است. حتی حرف c نیز بازسازی شده است:

[] šn (bst) [

[] (c)'wyd 'sy(n) [d

[] 'wd w'cvnd (d) [

۲.۳. قطعه M285 = M8700 seite1²

در این قطعه c'wyd (سطر پانزدهم ستون دوم از صفحه راست) در معنی «پیرامون،

(۱) تنها یک عکس در اختیار نویسنده بود. شماره صفحه و دیگر مشخصات هم در آن تصویر ذکر نشده بود.

2) http://turfan.bbaw.de/dta/m/images/m8700_seite1.jpg

گرداگرد»، و از اسامی مبهم است، این اسامی، چنان‌که در بالا آمد، می‌توانند در جمله صفت یا قید نیز واقع شوند. c'wyd در این قطعه قید است و فعل štynd را مقید به مکان کرده و مضاف‌الیه دارد. اگر c'wyd را حرف اضافه بدانیم، آنگاه -t متمم آن خواهد بود، در حالی که -t مضاف‌الیه است. در این جمله و در محور جانشینی می‌توان به‌جای c'wyd، کلماتی نظیر hwy «چپ»، nzd «نزدیک»، یا pwšt «پشت» گذاشت:

c'wyd tw 'štynd wzrg'n dw'dys pydr'n q'w'n nwxz'd'n

šhdr'r'n¹ frwx'n rdyn msyšt.

گرداگرد تو می‌ایستند بزرگان، دوازده پدر، امیران نخست‌زاده،

شهریاران فرخ، بزرگترین گوهران.

۳.۳. قطعهٔ M468 seite²

در این قطعه rd'w frwrdyyn مضاف‌الیه، و c'wyd (سطر هجدهم از ستون راست) از اسامی مبهم و مفعول است. کلمهٔ prwyd را دورکین مایسترانست در واژه‌نامهٔ خود بازسازی کرده است (دورکین مایسترانست ۲۰۰۴: ۲۸۱). از این کلمه تنها yyd باقی مانده است.

prysp wzrg 'wd 'rg'w 'rd'w frwrdyyn c'wyd [prw]yyd kw

m'nyd šhrd'r rwšn

دیوار بزرگ و ارجمند، پیرامون ارداو فروردین را فرامی‌گیرد، که آنجا

شهریار نور اقامت دارد.

در صفحهٔ چپ همین قطعه، سطر ۱۹، احتمالاً یک بار دیگر کلمهٔ c'wyd آمده است، اما به‌دلیل پارگی صفحه از انتهای سطر ۱۷ تا سطر ۱۹ و قرائت مشکوک آن (c'wyd، c'wynd، c'wnyh) نمی‌توان در مورد آن اظهار نظر کرد.

۳.۴. قطعهٔ M1

در این قطعه کلمهٔ c'wynd که در سطر ۳۱۳ آمده، قید، و در معنی «بسیار» است.^۳ شمار

(۱) کاتب به همین صورت نوشته است. باید šhrd'r'n می‌نوشت.

2) http://turfan.bbaw.de/dta/m/images/m0468ab_seite2.jpg

3) <http://titus.uni-frankfurt.de/texte/etcs/iran/miran/manich/mirmankb/mirra.htm?mirra319.htm>

کثیری از برادران دینی مشغول لابه و مدیحه‌سرایی هستند، و واژهٔ c'wynd نیز بر همین کثرت تأکید دارد:

³syd fryštǵ³n cydyǵ³n ³rj³n ³yy wzrg ³st³wšn ³wḥ bwyndyḥ wzrg z³wr br³dr³n c³wynd ³hyynd
³z³d gwn brhm³wynd gryw

بیاید ای فرشتگان، روح‌ها. درخور ستایش بزرگ هستی! چنین بادا ای نیروی کبیرا! برادران چقدر حاضر هستند! با نفسی آزادوش و خلعت پوشیده.

دورکین مایسترانست ذیل c'wyd به این کلمه اشاره کرده، سپس ذیل سرواژهٔ cwnd آن را صفت، موصول و ضمیر پرسشی دانسته، این کلمات را «هرچقدرکه، بسیار، خیلی زیاد، چندین و...» ترجمه کرده است، اما صراحتاً مشخص نکرده که کلمهٔ c'wynd چیست (دورکین مایسترانست ۲۰۰۴: ۱۲۷). کلیم‌کایت این کلمه را as many as ترجمه کرده و زوندردمان (۱۹۹۲) هم آن را تأیید کرده است، زیرا کلیم‌کایت در یادداشت شمارهٔ یک، از زوندردمان به خاطر اصلاح ترجمه‌اش تشکر کرده است (کلیم‌کایت ۱۹۹۳: ۱۷۲، ۱۷۵).

۴. مقابلهٔ واژه‌های c'wyd و c'gr در تمامی شواهد موجود

برخی محققان در بررسی و تحلیل معنایی کلمات مشکوک، به مقولهٔ ریشه‌شناسی روی می‌آورند. به جای این کار، ما صرفاً به اندک شواهد متنی موجود تکیه می‌کنیم. در بررسی c'wyd علاوه بر شواهد فوق، از کلمه‌ای کمک می‌گیریم که کاربرد و معنی مشابه و نزدیکی با آن دارد، یعنی c'gr. دورکین مایسترانست c'gr را با، علامت سؤال، صفت دانسته و آن را در کنار افعال štyd «است، ایستد» و prwyd «احاطه می‌کند»، جمعاً «احاطه کردن» ترجمه کرده است. هرچند او صراحتاً مشخص نکرده که مجموع این دو کلمه در نهایت لازم است یا متعدی، اما to encompass در زبان انگلیسی متعدی است. سپس او به مقاله‌ای از بویس هم ارجاع داده است (دورکین مایسترانست ۲۰۰۴: ۱۲۳؛ برای مقالهٔ بویس نک: پایین).

کلمهٔ c'gr تنها سه بار در دست‌نویس‌های موجود آمده است. با بررسی این قطعات، معلوم می‌شود که این کلمه نیز همانند c'wyd اسم، و گاه به‌نوعی در تقابل با آن است.

همچنین این دو کلمه در معنی مشابه یا مترادف نیز هستند. پس اگر اسم، صفت یا قیدی متضاد یا مترادف با چیزی باشد، آن چیز به ترتیب اسم، صفت یا قید خواهد بود، زیرا یک اسم نمی‌تواند در تضاد یا مترادف با حرف اضافه باشد.

۱.۴. قطعهٔ M486 seite2¹

در این قطعه (سطرهای ۸ و ۱۵ از ستون چپ)، دو بار واژهٔ c'gr آمده است که در هر دو بار مسند جمله و به معنی «محاط»، و در تقابل با c'wyd در قطعهٔ M33 (recto) است. فعل št- نیز لازم، و با c'gr مجموعاً در معنی «احاطه شدن، واقع بودن در چیزی، در چیزی یا جایی قرار داشتن» است:

... pydr 'whrmyzd bg m'nyyd pd [hw] m'nyst'n ql'n prysp w'dyyn c'gr 'štyyd. šhrd'r'n
dwxt wxd qnygrwšn pd hrdyg m'nyst'n m'nyyd ... prysp 'dwryyn c''gr 'štyyd nys'gyn
m'nyst'n kw ...

... پدر، هرمزدیغ، اقامت دارد در آن مانستان بزرگ، محاط در دیوار بادی. دختر شهریاران، کنیگروشن، خود در مانستان سوم اقامت دارد ... محاط در دیوار آذرین، مانستان زیبا که آنجا ...

در هر دو مورد بالا، زاویهٔ دید نویسنده معطوف به درون دیوار است، یعنی مانستان‌هایی که هرمزدیغ و دوشیزهٔ روشنی در آن ساکن‌اند. مانستان هرمزدیغ را دیواری از جنس باد، و مانستان دوشیزهٔ روشنی را دیواری از جنس آتش است. اما در قطعهٔ M33 (recto) نویسندهٔ آن، پیرامون یا منتهی‌الیه آسمان را اندازه کرده و زاویهٔ دید او معطوف خارج است.

۲.۴. قطعهٔ M533 R1b (نک: بویس ۱۹۵۲: ۴۴۲-۴۴۴)

در این قطعه c'gr با prwyd- آمده که مجموعاً در معنی «محاصره کردن، دور چیزی را گرفتن» است. در این معنی، مترادف است با c'wyd در قطعهٔ M468 seite2: «دیوار بزرگ و ارجمند، پیرامون ارداو فروردین را فرامی‌گیرد.» در این دو قطعه، واژه‌های c'wyd و c'gr همراه با فعل prwy(y)d به یک معنی به کار رفته‌اند. (نک: بالا):

1) http://turfan.bbaw.de/dta/m/images/m0468ab_seite2.jpg

pd hw 'ngd u bst 'škyft 0 hw šb nxwyn [...]

c'gr prwyd bst u 'gwxt 0 'w 'ym hrydg šb 'y[wšt](g)

از طریق او انباشته و بسته شد به‌سختی، آن شب (ظلمت) نخستین ... احاطه کرد، بست و آویخت، این سومین شب (ظلمت) آشفته را.

۵. جمع‌بندی و ترجمهٔ متن

اکنون بار دیگر به قطعهٔ M33 (recto) بازمی‌گردیم و این قطعه را با دقت بیشتر در استعمال علائم سجاوندی، به فارسی، و به زبان ریاضی ترجمه می‌کنیم. این ترجمه همراه با چند واژهٔ اضافی برای درک بهتر متن ارائه می‌شود. به‌راحتی می‌توان این کلمات را که زیرشان خط کشیده نشده، از متن اصلی برداشت. در ادامه نیز نکاتی دربارهٔ برخی کلمات خواهد آمد. در این قطعه، کاتب پس از کلمهٔ 'n fryst' دو نقطهٔ پشت سر هم، و پس از cf'r یک نقطه گذاشته است. این قسمت، یعنی از pd rwbyšn تا cf'r جملهٔ توضیحی و مفید معنی جملهٔ اصلی است:

šwh y'wr hrysd 'wd 'ywnds bywr 'wd cf'r sd fryst'n; pd rwbyšn cy šb 'wd rwc 'c 'yw 'yw r'stwnz bwynd cmn wyst 'wd cf'r, c'wyd ds 'sm'n'n bwynd pdychr 'w 'sm'n'n wyfr's. nmwy'm 'w tw frh, nm'c 'w mrym'ny, ky 'ym r'z r'st wcyh'd.

... شش بار سه میلیون و یکصد و ده هزار و چهارصد فرستان که خود نتیجه و حاصل حرکت شب و روز از تک‌تک گردش‌هاست، و هر گردش هم می‌کند به عبارت بیست و چهار ساعت، محیط ده آسمان باشد. ... مطابق با (۹) درس گفته شده در مورد آسمان‌ها. نماز بریم فرّهات را، نماز بر مارمانی، که این راز را به‌درستی تعلیم داد.

۱.۵. **bwynd** «می‌کند به عبارت، می‌شود، باشد»: این فعل به‌صورت جمع آمده است، زیرا یک طرف فرمول در حکم مسندالیه جمله، و جمع است (2πr یا 6r فرستان)، و طرف دیگر فرمول (P)، مسند جمله است. این‌گونه موارد در فارسی به‌صورت مفرد بیان می‌شود (قس. متن 28y بویس ۱۹۷۵: ۶۹):

'wd pd h'n syh rwc 'yg 'dwr m'h, 'yg tyrst 'wd šst wys'ng, 'y bwynd 'yw zm'n 'spwr...

و بدان سی روز آذرماه، آنگاه سیصد و شصت و سانگ، که می‌کند به عبارت (معادل است با) یک ساعت تمام...

۲.۵. **cmn** «ساعت، مسیری که حرکت در آن، یک ساعت طول می‌کشد»: هنینگ و آندرئاس **cmn** را برابر با **jm'n** «زمان»، معادل با یک ساعت از شبانه روز یعنی **iam** دانسته‌اند (هنینگ و آندرئاس ۱۹۳۴: ۸۹۸ و ۹۰۱). بویس نیز همان را در واژه‌نامهٔ خود آورده است (بویس ۱۹۷۷: ۳۱ و ۵۰). همچنین هنینگ **icr** را معادل با دو ساعت یا **iam** از شبانه‌روز، یا ۵ دقیقه از دایرهٔ سال دانسته است، یعنی اگر ۱۲ واحد ۵ دقیقه‌ای را طی کنیم، یک درجه یا یک روز سپری می‌شود ($12 \times 5 = 60$ دقیقه = ۱ درجه). سپس او در برابر **icr** با تردید و علامت سؤال **cmn** را هم نوشته است (هنینگ ۱۹۴۸: ۳۱۱). دورکین مایسترنست **cmn** و **jm'n** را دو کلمهٔ متفاوت ولی هم‌معنی در نظر گرفته است و **cmn** را اصطلاحی نجومی برای طول مسیری می‌داند که یک ساعت یعنی **jm'n** در آن سپری می‌شود. او مدت یک **cmn** را معادل با یک ساعت، یعنی **iam** از شبانه‌روز می‌داند. همچنین وی **icr** را مطابق با نظر آندرئاس و هنینگ معادل با دو ساعت، یعنی **iam** از شبانه‌روز دانسته است (دورکین مایسترنست ۲۰۰۴: ۱۲۵، ۳۲۳).

واژهٔ **cmn** گاه معادل با یک ساعت و گاه معادل با دو ساعت است، یعنی هم **iam** و هم **iam** از شبانه‌روز؛ هر دو معنی هم در نوشته‌های مانویان آمده است. در تعیین مقدار آن نیز، صرفاً برداشت خواننده یا شنونده متغیر است، نه مقدار **cmn**. بنابر متن **bg** (نک: بویس ۱۹۷۵: ۱۱۶) ۳۶۰ مانستان در یک سو و ۳۶۰ مانستان دیگر هم در سوی دیگر است و خورشید از دروازه‌های تعبیه‌شدهٔ آنان می‌گذرد. عدد ۳۶۰ نشان‌دهندهٔ ایام سال است، اما در اینجا که دو بار آمده، بدین معنی نیست که یک سال ۷۲۰ شبانه‌روز است. آنگاه در آن ۳۶۰ شبانه‌روز، و در هریک از آن راستوان‌های سیصد و شصت‌گانه (در پهلوی اشکانی **r'stw'n** و به فارسی میانه **r'stw'n** معادل با یک درجه، یا یک شبانه‌روز است)، تچرتچر می‌سازد، دوازده **cmn** و نیز چیزهای دیگری را. پس در اینجا هر شبانه‌روز معادل است با دوازده **cmn**، یعنی برخلاف نظرات فوق، یک **cmn** برابر می‌شود با **iam** از شبانه‌روز. حال چون تچرتچر است، پس هر **icr** می‌شود **iam** که دو بار تکرار می‌شود (تچر + تچر). نتیجهٔ آنکه **cmn** و **icr** هر دو به یک مفهوم به‌کار رفته‌اند و نظر هنینگ در مورد معادل دانستن این دو کلمه صحیح است.

همین برداشت نیز امروزه در میان ملت‌ها رایج است. ما طول شبانه‌روز را به‌رغم

تکرار فراوان در رسانه‌ها، ۲۴ ساعت نمی‌دانیم. یک شبانه‌روز در واقع عبارت است از دو بار گردش عقربه‌های ساعت، یعنی 2×12 ساعت. پس مقدار یک *cmn* نیز معادل با مقدار یک ساعت است که می‌توان آن را همچون رسانه‌ها یک واحد از ۲۴ حساب کرد، و یا یک واحد دوگانه از ۲۴ ساعت. پس نباید آن را تنها *شام* از شبانه‌روز دانست، زیرا ممکن است در متنی در معنی یک واحد از ۲۴ آمده باشد (قطعهٔ (M33) *recto*) و در متنی دیگر به معنی یک واحد دوگانه از ۲۴ باشد (*bg*). واحدهای دوگانه در آستانه‌ها نیز هستند. وقتی ۶ آستانه داریم و هر آستانه ۳۰ درجه (راستوان) است و گذر خورشید از این ۶ آستانه برابر می‌شود با یک سال، پس یک سال باید ۱۸۰ روز باشد، نه ۳۶۰ روز. چون آستانه‌ها با هیچ محاسبه‌ای ۶۰ درجه‌ای نخواهند شد، پس در اینجا به جای ۳۰ درجه، باید گفت هر آستانه ۳۰ درجهٔ دوطرفه است (درست همانند محور مختصات) که خورشید هر طرف را یک بار می‌پیماید، یعنی آن ۶ آستانهٔ ۳۰ درجه‌ای را دو بار طی می‌کند و بدین طریق ۳۶۰ درجهٔ دایره کامل می‌شود. حتی $n(jm^{\circ})$ «زمان» در معنی معروف *شام* از شبانه‌روز نیز، رودررو و به صورت 2×12 نشان داده شده است؛ مؤلف، از صفر تا دوازده آمده، سپس به جای آنکه از عدد ۱۲ به ۱۳ برود، به دور مرسوم ۱۲ تایی بازگشته است: دوازده ساعت روز، علیه دوازده ساعت شب. روز نماد نیروی خیر، و به شکل دوازده دوشیزهٔ روشنی و یا مجموع شش پسر هر مزدبغ و شش پسر روح زنده است. در طرف مقابل، شب در حکم نیروی شر، در قالب دوازده شهریاری ظلمت و... بیان می‌شود^۱ (زوندرمان ۱۹۹۲: ۵۱).

۳.۵. *r'z* «سر، راز»: مشخص نیست که مانی چه سرّی را تعلیم کرده است. بعد از *bwynd* که آخرین کلمهٔ سطر آخر از ستون راست است، ادامهٔ مطلب را باید در ستون چپ خواند، اما قسمت بالا و پایین صفحه پاره شده است. اگر فرض کنیم که منظور نویسنده از «راز»، محاسبهٔ محیط آسمان‌ها بوده، و مانی خود چنین ادعایی را مطرح کرده باشد، آنگاه باید گفت مانی، هم مدعی کشف عدد پی است و هم زمانی قبل از

(۱) مربوط است به نبرد روز اول در برابر شب اول، و نمایندگان هریک. به همان ترتیب، روز دوم در برابر شب دوم، روز سوم در برابر شب سوم، و روز چهارم در برابر شب چهارم (نیز نک: کفالا یا ۴؛ گاردنر: ۲۸-۵۱).

بطلمیوس حد افلاک را حساب کرده است!
بر اساس مطالبی که گفته شد، معلوم می‌شود که مانی در محاسبه حد افلاک از فرمول $P = 2\pi r$ استفاده کرده است. اما او عدد گنگ π را رُند کرده، آنگاه معادله را به شکل $P = 6r$ حل کرده است. سپس معلوم شد که در این فرمول، ارکان P و 2π و r به ترتیب برابرند با $c'wyd$ و \bar{c} و شعاع. حال چون P معادل با $c'wyd$ و در عین حال مسند جمله است، پس $c'wyd$ نمی‌تواند حرف اضافه باشد، بلکه این واژه از اسامی مبهم و به معنی کلی «پیرامون» است. این واژه در قطعه M33 (recto) با در نظر گرفتن محتوای متن، در اصطلاح علم هندسه به کار رفته و باید آن را «محیط» ترجمه کرد. بررسی تمامی شواهد موجود و نیز مقابله کلمه مذکور با واژه $c'gr$ نشان می‌دهد که $c'wyd$ همانند دیگر اسامی، در جمله نقش می‌پذیرد و در هیچ متنی حرف اضافه نیست. علاوه بر این، با مقایسه تطبیقی واژه cmn ، معلوم می‌شود که واژه‌های cmn و $\bar{t}cr$ و $jm(?)n$ هر سه در مقدار یکسان هستند.

منابع

- باطنی، محمدرضا، ۱۳۶۴، *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، تهران.
خیامپور، عبدالرسول، ۱۳۴۱، *دستور زبان فارسی*، ج ۴، تبریز.
رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۸، *راهنمای زبان پارسی*، ج ۲، تهران.
- ANDREAS, F. C. and HENNING, W. B., 1934, "Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan III", *SPAW*, pp. 846-912.
- BOYCE, M., 1952, "Some Parthian Abecedarian Hymns", *BSOAS* 14, pp. 435-450.
- _____, 1975, *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian (Acta Iranica 9)*, Téhéran-Liège.
- _____, 1977, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian (Acta Iranica 9a)*, Téhéran-Liège.
- DURKIN-MEISTERERNST, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout.
- _____, 2014, *Grammatik des Westmitteliranischen (Parthisch und Mittelpersisch)*, Wien.
- GARDNER, I., 1995, *The Kephalaia of the Teacher*, Leiden.
- HENNING, W. B., 1948, "A Sogdian Fragment of the Manichaean Cosmogony", *BSOAS* 12, pp. 306-318.
- KLIMKEIT, H. J., 1993, *Gnosis on the Silk Road: Gnostic Texts from Central Asia*, San Francisco.

- Skjærvø, P. O., 2009, "Middle West Iranian", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 196-278.
- SUNDERMANN, W., 1992, *Der Sermon vom Licht-Nous*, Berlin.

قواعد واژه‌سازی در فارسی میانه زردشتی: وندهای اشتقاقی

جمیله حسن‌زاده (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: وندهای اشتقاقی از ابزارهای مهم واژه‌سازی در زبان فارسی میانه زردشتی (از این پس فارسی میانه) به‌شمار می‌روند. وندهای دوره میانه که اغلب صورت تحول‌یافته وندهای دوران باستان هستند، گاهی بدون تغییر به دوره میانه رسیده‌اند و عملکرد آنها همان عملکرد دوران باستان است یا عملکرد جدیدی در دوره میانه پیدا کرده‌اند. در این مقاله کوشش شده است تا عملکرد وندهای اشتقاقی در ساخت واژه در فارسی میانه با ارائه شواهد مورد بررسی قرار بگیرد.

کلیدواژه‌ها: فارسی میانه، پیشوند، پسوند، وندهای اشتقاقی، اشتقاق

۱. درآمد

زبان فارسی میانه یکی از مهم‌ترین منابع برای آگاهی از گذشته زبان فارسی و سیر تحول آن از دوران باستان تا دوره جدید است. یکی از تحولاتی که در زبان‌های ایرانی در جریان گذر از دوره باستان به میانه پدید آمده است، از میان رفتن اجزای صرفی نام، یعنی حذف پایانه‌های صرفی واژه‌هاست که بیانگر رابطه نحوی آنها با اجزای دیگر

جمله بوده است. در دوره میانه برخی از اجزای الحاقی کلمات (وندها) به واسطه افتادن مصوت‌ها و گاه هجاهای آغازی و پایانی از میان رفته یا کوتاه شده یا عملکرد کهن خود را در ساخت واژه‌های جدید از دست داده‌اند. در برخی نیز تحولات آوایی رخ داده و به اجزایی جدایی‌ناپذیر یا وندهای مرده تبدیل شده‌اند، مانند *hanjāman* < **hanjam-ana* «انجمن»؛ *āwar* «آوردن»؛ *abi-rauč* < **abrōz* «افروختن». با از میان رفتن برخی از وندهای دوران باستان یا تغییر آنها، فارسی میانه مانند هر زبان زنده دیگر امکانات بیان معانی را از دست نداده و وندهای دیگری را جایگزین آنها کرده است (نک: ناتل‌خانلری ۱۳۵۴: ۳۰۴-۳۰۶). وندهای جدید یا از ترکیب چند وند کهن پدید آمده‌اند و یا از تبدیل واژه‌هایی مستقل به وند عملکرد جدیدی یافته‌اند (نک: همو ۱۳۷۲: ۱۳۹)، و برخی از آنها از عناصر زایای واژه‌سازی در دوره میانه به‌شمار می‌روند، از جمله پسوندهای *-ag*، *-īh*، *-ēn*، *-išn*، *-īhā*، *-ār* و *-ōmand*.

با کسب آگاهی و شناخت از ساختارهای واژگانی فارسی میانه می‌توان از الگوها و قواعد واژه‌سازی آن دوره در معادل‌یابی فارسی به‌ویژه هنگام استناد به اصل پنجم (بند ششم) اصول و ضوابط واژه‌گزینی مصوب فرهنگستان «واژه‌های برگرفته از زبان‌های ایرانی میانه و باستان» بهره جست.

۲. تعاریف

۱.۲. **پیشوند و پسوند:** اجزای غیرمستقلی هستند که به پیش یا پس از واژه می‌پیوندند و معمولاً معنی و ماهیت دستوری آن را تغییر می‌دهند.

۲.۲. **مشتق:** واژه‌ای است که در ساخت آن پیشوند یا پسوند به‌کار رفته باشد. مهم‌ترین پیشوندها و پسوندهایی که از دوره باستان به دوره میانه رسیده است عبارت‌اند از:

پیشوندها: *-wi*، *-jud*، *-hu*، *-hām*، *-frā*، *-duš*، *-an*، *-abē*، *-an* / *-a*،
پسوندها: *-āg*، *-agān*، *-an*، *-ānag*، *-ār*، *-āwand*، *-bed* / *-bad*، *-dān*، *-ēn*، *-endag*،
-estān، *-gānag*، *-īgar* / *-gar*، *-gār*، *-gēn*، *-īg*، *-īh*، *-īhā*، *-išn*، *-īzag*، *-om*، *-(ō)mand*،
-rōn، *-war*، *-wār*، *-zār*.

بدیهی است که بسامد وندها در همه متون فارسی میانه یکسان نیست. در این مقاله کوشش شده است برای دستیابی به قواعد ساخت واژه در فارسی میانه، واژه‌های مشتق از فرهنگ پهلوی مکنزی (۱۳۷۳)، واژه‌نامه ارد/ویراف‌نامه (ژینیو ۱۳۷۲)،^۱ و واژه‌نامه پهلوی نیبرگ (۱۹۷۴) و واژه‌نامه‌های دینکرد هفتم (راشدمحصل ۱۳۸۹) و گزیده‌های زاد/سپرم (همو ۱۳۹۰) انتخاب و به لحاظ ساخت‌واژی بررسی و طبقه‌بندی شوند.

۳. روش کار

معنی یا معانی شواهد غالباً همان است که در فرهنگ مکنزی یا دیگر واژه‌نامه‌ها به‌کار رفته است. اسامی مصدر در همه جا ذیل مقوله عام اسم آورده شده‌اند. در شواهدی که بیش از یک وند در ساخت آنها به‌کار رفته، تنها وند مورد نظر که مدخل شده با خط تیره از سایر اجزای واژه مشخص شده‌است، مانند a-kāmagōmand و a-dānāg-īhā.

۴. پیشندها

پیشوند a- > فارسی باستان: a- (کنت ۱۹۵۳: ۱۶۸)

عملکرد: منفی‌ساز

۱) اسم؛ پیشوند + اسم: a-xwārīh «عدم آسایش».

۲) صفت؛ پیشوند + اسم: a-bahr «بی بهره»، a-bēš «بی آزار»، a-bōy «بی حس»، a-burd framān نافرمان، a-čār «ناچار، بیچاره»، a-dād «بی قانون»، a-kanārag «بی کران»، a-marg «بی مرگ»، a-paymān «نامتعادل»، a-petyārag «بدون آفت و بلا»، a-pōhišn «نافرسودنی»، a-pus «بی فرزندی»، a-sāg «غیرقابل شمارش»، a-sar «بی سر»، a-sazāg «نامناسب».

پیشوند + صفت: a-bādixšā(y) «بی قدرت»، a-fracāwand «نافرسودنی»، a-gōwāg «گنگ، ناگویا»، a-griftār «ناملموس»، a-homānāg «متفاوت»، a-hunsand «ناخرسند»، a-kāmagōmand «بی میل»، a-nāmčīštīg «نامشخص»، a-pattūg «بی طاقت»، a-pursišnīg «بی مسئولیت»، a-rāst «دروغ، ناراست»، a-xwēškār «وظیفه‌شناس».

۱) ارد/ویراف‌نامه را مکنزی در مقدمه فرهنگ خود جزء منابع کار خود نام برده است (ص ۱۶)، اما از آنجاکه برخی از واژه‌های آن در این فرهنگ نیامده، در این جستار به‌طور کامل بررسی شده است.

پیشوند + ماده مضارع: a-dān «نادان».

پیشوند + ماده ماضی: a-warzīd «کشت‌نشده».

این پیشوند به صورت جزئی جدایی‌ناپذیر و مرده در امشاسپند و امرداد به فارسی امروز رسیده است.

پیشوند an- > فارسی باستان: an-؛ پیشوند a- پیش از مصوت به an- تبدیل می‌شود (کنت ۱۹۵۳: ۱۶۴).

عملکرد: منفی‌ساز

(۱) اسم؛ پیشوند + اسم: an-āštīh «ناآشتی (= اختلاف)»

(۲) صفت؛ پیشوند + اسم: an-abzār «بی‌مهارت»، an-āhōg «بی‌عیب»، an-ayād «فراموش‌شده»، an-āzarm «بی‌آبرو»، an-ērān «انیران»، an-ērang «بی‌تقصیر»، an-espās «ناسپاس»، an-ōš «بی‌مرگ»، an-ōšmār «بی‌شمار»، an-ummēd «ناامید».

پیشوند + صفت: an-ābādān «ناآباد»، an-abēdān «بی‌فایده، به‌دردنخور»، an-ādān «درمانده»، an-āgāh «ناآگاه»، an-arzānīg «نالایق»، an-āstawān «بی‌ایمان»، an-ōst «غیرقابل اعتماد»، an-uspurrīg «ناقص».

پیشوند + ماده ماضی: an-ālūd «نیالوده».

پیشوند + فعل ربطی: an-ast «ناموجود».

پیشوند abē- > فارسی باستان: *apaiy- (حسن دوست ۱۳۹۳: ۵۵۵).

عملکرد: منفی‌ساز

(۱) اسم؛ پیشوند + ماده ماضی / اسم معنی: abē-būd(īh) «فقدان، کمبود».

(۲) صفت؛ پیشوند + اسم: abē-bar «بی‌بر»، abē-bēš «بدون آسیب»، abē-bīm «بدون ترس، بدون بیم»، abē-bōy «بی‌حس»، abē-bun «بی‌سرمایه»، abē-čīm «بی‌دلیل»، abē-gumān «بی‌گمان»، abē-jāmag «بی‌جامه»، abē-mizag «بی‌مزه»، abē-niyāz «بی‌نیاز».

پیشوند duš- > فارسی باستان: duš- (کنت ۱۹۵۳: ۱۹۲).

عملکرد: منفی‌ساز

(۱) اسم؛ پیشوند + اسم: duš-wurrōyišnīh «الحاد».

پیشوند + صفت‌هایی که به صورت قالبی از ایرانی باستان به دوره میانه رسیده است:
duš-humat «اندیشه بد»، duš-hūxt «گفتار بد»، duš-xwaršt «کردار بد».
۲) صفت؛ پیشوند + اسم: duš-arz «بی ارزش»، duš-čašm «بدچشم، حسود»، duš-čihr «زشت، بدسرشت»، duš-dēn «بددین»، duš-farrag «بداقبال، بدکنش»، duš-menišn «بداندیش»، duš-rām «بی آرامش»، duš-wīr «بدفکر»، duš-xēm «بدخیم».
پیشوند + صفت: duš-āgāh «بدآگاه، نادان».

واژه‌هایی چون dušmat «بداندیش» و dušmen «دشمن» و dušox «دوزخ» در فارسی میانه بسیط هستند و پیشوند در آنها به صورت مرده باقی مانده است. دو واژه اخیر به صورت دشمن و دوزخ به فارسی نو رسیده است. این پیشوند به صورت دژ- و دژش- با همان عملکرد به فارسی نو رسیده و در ساخت واژه‌هایی چون دژکام، دژخیم و دشکام به کار رفته است.

پیشوند -frāz > ایرانی باستان: -frānk*، قس اوستایی: frača (بارتلمه ۱۹۰۴: ۹۷۸).
عملکرد: در اصل نقش قیدی دارد ولی گاهی به عنوان پیشوند، به ویژه پیشوند فعلی در معنای «حرکت به پیش، یا به سمت چیزی» به کار می‌رود (آموزگار و تفضلی ۱۳۷۳: ۷۳-۷۴).

۱) اسم / عبارت اسمی؛ پیشوند + اسم: frāz-guftār «سخنگو»، frāz-šnūg «زانو در پیش».

۲) صفت؛ پیشوند + صفت: frāz-nāmīg «نامی»، frāz-nigerīdār «فرازنگر، پیش‌بین»، frāz-raftār «متحرک».

۳) حرف اضافه مرکب؛ پیشوند + حرف اضافه: frāz-az «به جز از، گذشته از»، frāz-ō «به سوی».

پیشوند -ham > فارسی باستان و اوستایی ham- به معنی «هم» (کنت ۱۹۵۳: ۲۱۳).

عملکرد: سازنده صفت با مفهوم «همبستگی، همراهی».

پیشوند + اسم: ham-dādestān «هم‌داستان (= موافق)»، ham-dēsag «هم‌شکل»،

ham-ēwēnag «همگن، متجانس»، ham-gōhr «هم‌گوهر، هم‌نژاد»، ham-gōnag

«همگون»، ham-kār «همکار»، ham-nāf «هم‌نژاد»، ham-sāmān «هم‌جوار»، ham-sardag «همنوع، هم‌شکل».

این پیشوند در فارسی میانه به صورت مرده در hanjaman و hammōzgar باقی مانده و به صورت انجمن و آموزگار به فارسی نو رسیده است.

پیشوند **hu-** > فارسی باستان: ^hu- (کنت ۱۹۵۳: ۱۷۵).

عملکرد: سازنده صفت با مفهوم «خوب، نیک».

پیشوند + اسم: hu-bōy «خوشبو»، hu-čašm «نیک‌خواه»، hu-čihr «نیکو، زیبا»، hu-dast «ماهر»، hu-dēn «دارای دین خوب (مزدیسنا)»، hu-dōšag «دوست داشتنی»، hu-ēwāz «خوش‌گفتار»، hu-fraward «فقید»، hu-gōwišn «خوش‌گفتار»، hu-gugār «خوشگوار»، hu-kunišn «خوش‌کردار»، hu-menišn «نیک‌اندیش».

پیشوند + ماده مضارع: hu-niyōxš «باتوجه، مراقب»، hu-tuxš «صنعتگر».

پیشوند + ماده ماضی: hu-rust «خوب‌رسته».

این پیشوند به صورت مرده در اصطلاحات دینی مانند hūxt «گفتار نیک» و huwaršt «کردار نیک» در فارسی میانه و در واژه‌هایی چون خرّم، خشنود، خرسند، خجسته و هنر در فارسی امروز دیده می‌شود.

پیشوند **jud-** > ایرانی باستان: yuta- * به معنی «جدا» (زالمان ۱۹۳۰: ۵۶).

عملکرد: صفت‌ساز.

پیشوند + اسم: jud-bēš «بی‌گزند»، jud-dādestān «ناموافق»، jud-dēw «ضد دیو»، jud-gōhr «جداگوهر»، jud-ristag «جدادین، کافر».

پیشوند **pad-** > ایرانی باستان: pati-، اسم به معنی «صاحب، دارنده» (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۱۲).

عملکرد: سازنده صفت با مفهوم دارندگی.

پیشوند + اسم: pad-gōhr «با اصل و نسب»، pad-nērōg «نیرومند».

این پیشوند به صورت مرده در پدram فارسی دیده می‌شود.

پیشوند **pād-** > ایرانی باستان: *pāti- (همان‌جا).

عملکرد: سازنده اسم با معنای ضدّ، مخالف.

پیشوند + اسم: pād-zahr «پادزهر».

این پیشوند در فارسی میانه به صورت مرده در passox «پاسخ» و pādāšn «پاداش» دیده می‌شود و به همان صورت به فارسی نو نیز رسیده است.

۵. پسوندها

پسوند -ag > ایرانی باستان: *-ka- و -aka-*(همان: ۳۱۸)

عملکرد: اسم‌ساز و صفت‌ساز.

۱) اسم؛ اسم + پسوند: appar-ag «دزد»، čāšt-ag «خوراک»، čāšt-ag «آموزه»، čōb-ag «چوبه»، dast-ag «دسته»، drōš-ag «ویرانی»، kirb-ag «کرفه»، kōf-ag «کوهه، زین»، mān-ag «نامه؛ کتاب»، nām-ag «ناف»، nāf-ag «نیمه»، nēm-ag «نیمه»، nigār-ag «نگاره»، nišēm-ag «اقامتگاه»، pāy-ag «پایه»، paymān-ag «پیمان»، rēš-ag «ریشه»، rōz-ag «روزه (داری)»، taxt-ag «تخته»، tōhm-ag «تخمه، نژاد»، wāz-ag «گفته، سخن»، zahr-ag «زهره، صفر».

اسم بدون تغییر معنایی؛ اسم + پسوند: aburnāy-ag «خردسال»، bahr-ag «بهر، بخش؛ سبب»، brahm-ag «جامه؛ شکل، روش»، čār-ag «چاره»، čihr-ag «اصل، نژاد»، ēwēn-ag «آئین، نوع»، gōhr-ag «گوهر»، gōn-ag «گونه، شکل»، jād-ag «سهم، قسمت»، kust-ag «ناحیه»، mar-ag «عدد».

صفت + پسوند: gird-ag «دایره»، rist-ag «جسد»، saxt-ag «پوست بز دباغی شده»، sōr-ag «شوره‌زار»، spēd-ag «سفیده (تخم مرغ)»، stabr-ag «اسبرق (نوعی دیبا)»، syā(h)-ag «مردمک چشم»، zard-ag «زرده (تخم مرغ)».

صفت و موصوف مقلوب + پسوند: garmāb-ag «گرمابه».

ماده مضارع + پسوند: band-ag «بند»، brām-ag «زاری»، čēh-ag* «اندوه، ماتم»، čīn-ag «چینه»، frēst-ag «فرستاده»، gumēz-ag «آمیزه»، hangār-ag «انگاره، تخمین»، mōy-ag «مویه»، padir-ag «پذیره»، parist-ag «خدمتکار»، paywāz-ag «پاسخ».

ماده ماضی + پسوند: gumārd-ag «گماشته»، kard-ag «کرده (عمل)»، «بخش، قسمت»، mānd-ag «خطا، گناه»، nibišt-ag «نوشته»، nihād-ag «نهاد، اساس»، xwāst-ag «خواست، دارایی»، zād-ag «زاده، فرزندان».

عدد + پسوند: haft-ag «هفته»، hazār-ag «هزاره»، panj-ag «پنجه، دست».
۲) صفت؛ اسم + پسوند: Ērān-ag «ایرانی، آریایی»، māništ-ag «مستقر»، nibard-ag «نبرده، باتجربه»، ranj-ag «رنجه»، stahm-ag «ستمکار»، stamb-ag «ستمگر»، tišn-ag «تشنه».

صفت/قید + پسوند: abar-ag «مافوق»، aburnāy-ag «برنا»، anōš-ag «بی‌مرگ»،
jāwēdān-ag «جاودانه»، rōšn-ag «روشن، آشکار».

ماده مضارع + پسوند: šnās-ag «آگاه».

ماده ماضی + پسوند: āsnūd-ag «شسته، پاک»، duzīd-ag «دزدیده، کیسه»،
ēštād-ag «راکد»، frahixt-ag «فرهیخته»، hambast-ag «رُمبیده، فروریخته؛ انبسته»،
kāst-ag «کم»، mānd-ag «مانده، خسته»، paywast-ag «پیوسته»، pūd-ag «پوسیده».

۳) قید؛ صفت + پسوند: hamwār-ag «همواره».

پسوند -ag در فارسی میانه به صورت مرده در این واژه‌ها نیز دیده می‌شود: bazag
«بزه»، frazānag «فرزانه»، jādag-gōw «وکیل مدافع»، kadag «خانه»، nēzag «نیزه»،
pārag «رشوه»، šānag «شانه، چنگال»، zīndag «زنده».

پسوند -āg > ایرانی باستان: *-āka* (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۱۸).

عملکرد اصلی: سازنده صفت فاعلی.

۱) صفت (فاعلی)؛ اسم + پسوند: bōy-āg «بویا»، tuwān-āg «توانا».

ماده مضارع + پسوند: āšnaw-āg «شنوا»، brēhēnāg «تقدیرکننده»، bur-āg «بُرنده»،
dān-āg «دانا»، gōw-āg «ناطق، گویا»، mān-āg «شبیبه، مانند»، rāyēn-āg «اداره‌کننده»،
star waxš-āg «به درخشندگی ستاره»، šēb-āg «چالاک؛ شبیا (افعی)»، tars-āg «ترسا
(مسیحی)»، taz-āg «جاری»، tuxš-āg «تخشا، کوشا».

اسم + پسوند: murw-āg «مُروا، فال (نیک)»، rōz-āg «پرتو»، šaw-āg «شب‌پره».

صفت + پسوند: garm-āg «گرم».

این پسوند به صورت مرده در این واژه‌ها نیز باقی مانده است. gan[n]āg «گَنگ (= بد،
مخرب)»، pānāg «نگاهبان».

پسوند -agān > ایرانی باستان: *-āka- + *-āna-*

عملکرد: صفت‌ساز.

۱) صفت نسبی جانشین اسم؛ اسم / ماده مضارع + پسوند: āfrīn-agān «آفرینگان»، mihr-agān «مهرگان»، wāzār-agān «بازرگان».

۲) صفت بدون تغییر معنایی؛ صفت + پسوند: abar-agān «ما فوق، ارشد». (نک: دورکین مایسترانست ۲۰۱۴: ۱۵۸-۱۵۹).

پسوند **-ak** > ایرانی باستان: *-aka* (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۱۹).

عملکرد: تصغیرساز.

۱) اسم؛ اسم + پسوند: kōf-ak «زین»، kulāf-ak «کلاهک».

۲) صفت؛ صفت / قید + پسوند: and-ak «اندک».

پسوند **-an** > ایرانی باستان: *-ana* (همان: ۳۱۴).

عملکرد: اسم‌ساز، صفت‌ساز.

۱) اسم؛ ماده مضارع + پسوند: brēz-an «اجاق»، paymōz-an «جامه»، rōz-an «روزن»، xwar-an «میهمانی».

۲) صفت؛ اسم + پسوند: rēm-an «ریمن، کثیف».

این پسوند به صورت مرده در واژه روزن به فارسی نو نیز رسیده است.

پسوند **-ān** > ایرانی باستان: *-ana* (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۱۴-۳۱۷).

عملکرد: صفت‌ساز.

۱) صفت نسبی جایگزین اسم؛ اسم + پسوند: hamēst(ag)-ān «برزخ، همیستگان»، hindūg-ān «هندوستان»، kardag-ān^۱ «عمل، کرده (برای ایزدان)»، Pābag-ān «پابکان»، rōz-šab-ān «شبانه‌روز»، Tūr-ān «سرزمین توران»، Wahrām-ān «وهرامان»، Wištāsp-ān «گشتاسبان»، Zarduxšt-ān «زردشتان».

۲) صفت بدون تغییر معنایی؛ صفت / قید + پسوند: ābād-ān «آبادان»، jāwēd-ān «جاویدان».

۱. دورکین مایسترانست (۲۰۱۴: ۱۵۹) این واژه را مشتق از kard-agān دانسته است.

۳) صفت فاعلی؛ ماده مضارع + پسوند: arz-ān «ارزنده»، brām-ān «نالان»، drāy-ān «در حال سخن گفتن اهریمنی»، griy-ān «گریان»، kēš-ān «کشان»، nāl-ān «نالان»، raw-ān «روان (آب)»، wider-ān «گذران، در حال گذر».

پسوند **-ānag** > ایرانی باستان: * -ānaka- (زالمان ۱۹۳۰: ۵۰).

عملکرد: اسم‌ساز، صفت‌ساز.

۱) اسم؛ ماده مضارع + پسوند: tāz-ānag «تازیانه».

۲) صفت؛ اسم + پسوند: dēw-ānag «دیوانه»، mard-ānag «مردانه».

عدد + پسوند: ēk-ānag «یگانه».

پسوند **-ār** > ایرانی باستان: * -tar- (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۱۶)

عملکرد اصلی: سازنده صفت فاعلی

۱) صفت فاعلی؛ ماده مضارع + پسوند: parist-ār «پرستار».

ماده ماضی + پسوند: anāg-kard-ār «بدکردار»، burd-ār «حامل؛ رحم»، buxt-ār

«نجات‌دهنده»، dād-ār «دادار، آفریدگار»، dāšt-ār «مراقب»، ēraxt-ār «محکوم‌کننده»،

frēft-ār «فریفتار»، guft-ār «گوینده»، hammōxt-ār «آموختار»، handāxt-

ār «محاسبه‌گر، برنامه‌ریز»، handēštīd-ār «اندیشنده»، mad-ār «آینده»، pahrēxt-ār

«پرهیزکننده»، rāyēnīd-ār «مدیر».

۲) اسم / اسم مصدر؛ ماده ماضی + پسوند: dīd-ār «دیدار»، kišt-ār «کشت و زرع»،

murd-ār «مردار». این موارد در اصل کاربرد صفت فاعلی داشته‌اند.

۲) صفت مفعولی؛ ماده ماضی + پسوند: frēft-ār «فریفته»، grift-ār «گرفتار».

شواهد فوق نیز در اصل صفت فاعلی بوده‌اند. ساخت برخی واژه‌ها نیز مانند

artēštār «ارتشتار» مربوط به دوره میانه نبوده بلکه با همان ساختار از دوره باستان به

میانه رسیده است.

پسوند **wand (ā)** > ایرانی باستان: * -vant- (همان: ۳۲۰)، قس اوستایی: -vant- (زالمان

۱۹۳۰: ۵۰).

عملکرد اصلی: صفت‌ساز

۱) صفت؛ اسم + پسوند: abaxš-āwand «متأسف، پشیمان»، hunar-āwand «هنرمند»، warz-āwand «ورجاوند»، zēn-āwand «هوشیار، زیرک».

۲) اسم؛ ضمیر / صفت مشترک + پسوند: xwēš-āwand «خویشاوند». ساخت برخی واژه‌ها همچون amāwand «نیرومند» و druwand «دروند، بدکار» مربوط به دوره میانه نبوده و از دوره باستان به میانه رسیده است.
پسوند -āy.

عملکرد: اسم‌ساز.

صفت + پسوند: pahn-āy «پهنا». در فارسی میانه drahnāy نیز به قیاس با pahnāy ساخته شده است.

پسوند -bān > ایرانی باستان: *-pāna- (اسم) به معنی «حفاظت، نگهبانی» (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۲۲)؛ قس فارسی باستان: -pāvan، (کنت ۱۹۵۳: ۸۱).
عملکرد: اسم‌ساز.

اسم + پسوند: angust-bān «انگشتانه»، bōyestān-bān «بوستان‌بان»، grīw-bān «گریبان»، mān-bān «نگهبان خانه»، marz-bān «مرزبان»، mēzd-bān «میزبان»، mihr-bān «مهربان»، pās-bān «پاسبان»، pīl-bān «پیل‌بان»، stōr-bān «ستوربان». این پسوند به صورت مرده در šubān «شبان» در فارسی میانه دیده می‌شود و به فارسی نو نیز رسیده است.

پسوند -bed > ایرانی باستان: -pati- (اسم) به معنی «سرور، رئیس، صاحب»، قس اوستایی: -pati- (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۲۳).
عملکرد: سازنده اسم با مفهوم صاحب، رئیس.

اسم + پسوند: dahi-bed «دهبد، فرمانروا»، darīg-bed «رئیس دربار»، drust-a-bed «رئیس پزشکان»، gāh-bed «خزانه‌دار»، handarz-bed «اندرزبد»، kustag-bed «فرمانده ناحیه»، mān-bed «صاحب‌خانه»، spāh-bed «سپاهبد»، wis-bed «ویسبد، رئیس ده یا خاندان»، zand-bed «رئیس قبیله».

این پسوند به صورت مرده در herbed «هیربد» در فارسی میانه دیده می‌شود و به فارسی نو نیز رسیده است (برای اطلاعات بیشتر از این پسوند، نک: صادقی ۱۳۶۴: ۲۵-۳۰).

پسوند -dān > ایرانی باستان: *-dāna- (صفت) به معنی «دربرگیرنده» (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۲۳).

عملکرد: سازنده اسم مکان.

اسم + پسوند: āb-dān «آبدان»، ast-ō-dān «استودان (استخوان‌دان)»؛ zēn-dān «زندان».

پسوند -dār > ایرانی باستان: *-dāra- (صفت) به معنی «دارنده» (همان: ۳۲۴).

عملکرد اصلی: سازنده صفت دارندگی.

اسم + پسوند: bōy-dār «بودار»، kamān-dār «کمان‌دار»، spās-dār «سپاس‌دار»، šahryār «شهریار» صورت تحول یافته *-xšaθra-dāra- با تحول d به y است.

پسوند -ēn > ایرانی باستان -aina- * (همان: ۳۱۷)

عملکرد اصلی: سازنده صفت نسبی.

۱) صفت؛ اسم + پسوند: abrēšom-ēn «ابریشمی»، ādurestar-ēn «خاکستری»، āhan-ēn «آهنی، آهنین»، arešk-ēn «رشکین»، arzīz-ēn «سُربی»، asēm-ēn «سیمین»، ayōxšust-ēn «فلزی»، brinj-ēn «برنجی»، čārūg-ēn «ساروجی»، dār-ēn «چوبی»، gač-ēn «گچی»، gil-ēn «گلی»، hōm-ēn «هومی»، ĵaw-ēn «جوین»، mōy-ēn «مویین»، pambag-ēn «پنبه‌ای»، pašm-ēn «پشمین»، pōlāwad-ēn «پولادین»، pōst-ēn «پوستین»، šan-ēn «شاهدانه‌ای، کنفی»، šīr-ēn «شیرین»، wassad-ēn «بسدین، مرجانی».

۲) قید؛ قید + پسوند: pēš-ēn «پیشین».

این پسوند به صورت مرده در bālēn «بالین» در فارسی میانه باقی مانده و به فارسی نو نیز رسیده است. این پسوند در فارسی نو زیاست.

پسوند -endag > ایرانی باستان: *-ant- + *-aka- (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۷۶).

عملکرد: سازنده صفت فاعلی.

ماده مضارع + پسوند: *gōw-endag* «گوینده»، *kun-endag* «کننده»، *šāy-endag* «شاینده»، *waxš-endag* «سوزان، مشتعل».

پسوند **-estān** > فارسی باستان و اوستایی: *-stāna-* (اسم) به معنی «جا، مکان» (کنت ۱۹۵۳: ۲۱۰، زالمان ۱۹۳۰: ۵۴).

عملکرد: سازنده اسم مکان و ندرتاً اسم زمان.

۱) اسم مکان؛ اسم + پسوند: *bōy-ēstan* «بوستان»، *dād-estān* «دادستان»، *daštān-ēstān* «دشتانستان»، *daxmag-estān* «گورستان»، *dibīr-estān* «مدرسه»، *frahang-estān* «مدرسه»، *herbed-estān* «هیربدستان، مدرسه علوم دینی»، *šahr-estān* «شهرستان».

۲) اسم زمان؛ اسم + پسوند: *tāb-estān* «تابستان»، *zam-estān* «زمستان».

پسوند **-gāh** > فارسی باستان: *-gāθu-*، اسم به معنی «جا، مکان» (کنت ۱۹۵۳: ۱۸۳).

عملکرد: سازنده اسم مکان و اسم زمان.

۱) اسم مکان؛ اسم + پسوند: *ādur-gāh* «آتشگاه»، *balēn-gāh* «بالین‌گاه»، *dād-gāh* «دادگاه»، *dar-gāh* «درگاه»، *razm-gāh* «رزمگاه»، *stōr-gāh* «ستورگاه».

صفت + پسوند: *armēšt-gāh* «آسایشگاه».

۲) اسم زمان؛ اسم + پسوند: *ušahin-gāh* «یکی از پنج گاه شبانه‌روز»، *uzērin-gāh* «یکی از پنج گاه شبانه‌روز».

پسوند **-gānag**.

عملکرد: سازنده عدد توزیعی (نک: دورکین مایسترارنست ۲۰۱۴: ۱۶۹).

عدد + پسوند: *dō-gānag* «دو گانه».

پسوند **-(ī)gar**، **-kar** > ایرانی باستان: *-kara-** (صفت) به معنی «کننده، سازنده» (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۲۴).

عملکرد: سازنده صفت فاعلی و اسم شغل:

۱) صفت فاعلی؛ اسم + پسوند: *afsōs-k/gar* «افسوس‌گر (= ریشخندکننده)»، *ardīg-kar* > *ardīk-kar* «جنگجو»، *bazak-kar* «بزه‌کار»، *brīn-gar* «مقدّرکننده»، *čārag-gar* «چاره‌گر»، *gumān-gar* «شکاک»، *kirbak-kar* «کرفه‌گر، نیکوکار»، *kunišn-gar*

«کنشگر»، *lābag-kar > labak-kar* «لابه‌گر»، *tuwān-gar* «توانگر»، *wizēn-gar*
«گزینشگر»، *wizīr-gar* «داور».

۲) صفت فاعلی / اسم شغل؛ اسم + پسوند: *āhan-gar* «آهنگر»، *āmār-gar* «آمارگر»،
čēlān-gar «چلنگر»، *kafš-gar* «کفشگر»، **paygāl-gar* «پیاله‌ساز»، *warz-īgar* «برزگر»،
zar-(ī)gar «زرگر».

صفت + پسوند: *huniyā(g)-gar* «خنیاگر»، *rōšn-gar* «روشنگر»، *wiyābān-gar*
«فریبکار»، *yōjdahr-gar* «پاک‌کننده».

پسوند **-gār** > ایرانی باستان: **-kāra-* (اسم) به معنی «کار، عمل» (همان‌جا).
عملکرد: سازنده صفت فاعلی.

اسم + پسوند: *kām-gār* «کامگار»، *spōz-gār* «به تأخیر افکننده؛ نافرمان»، *wināh-*
gār «گناهکار»، *zyān-gār* «زیانکار».

ماده مضارع + پسوند: *hammōz-gār* «آموزگار».

ماده ماضی + پسوند: *kard-(a)gār* «کردگار».

پسوند **-gēn** - **-kēn** > ایرانی باستان: **-kaina-* (زالمان ۱۹۳۰: ۵۱).
عملکرد: صفت‌ساز.

اسم + پسوند: *andāg-(g)ēn* «غمگین»، *andōh-gēn* «اندوهگین»، *bīm-gēn* «بیمگین»،
pīm-gēn «اندوهگین»، *rēš-kēn* «دردناک»، *sahm-gēn* «سه‌مگین»، *šarm-gēn*
«شرمگین».

پسوند **-īg** > ایرانی باستان **-i- + *-ka-* (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۲۴)
عملکرد: اسم‌ساز، صفت‌ساز، ندرتاً قیدساز.

۱) اسم + پسوند: *bayaspān-īg* «اسب‌چاپار»، *darz-īg* «درزی، خیاط»،
fraš(a)gird-īg «فرشگردی (زندگی جاوید)»، *hanjāman-īg* «عضو (برجسته) انجمن»،
kadag-īg «خدمتکار خانگی»، *mān-īg* «صاحب‌خانه»، *nišēb-īg* «سراشیبی»، *rōz-īg*
«روزی»، *šab-īg* «شب»، جامه زیر (مخصوص مراسم دینی زردشتیان).

۱-۱. اسم بدون تغییر معنایی؛ اسم + پسوند: *xān-īg* «خان، چشمه».

۲) صفت؛ اسم + پسوند: abaxšāyīšn-īg «بخشنده»، abāyīšn-īg «شایسته، درخور»، āb-īg «آبی»، amaragān-īg «عام»، ārōyīšn-īg «رستنی»، āwēnišn-īg «سزاوار سرزنش»، bām-īg «درخشان»، laškar-īg «لشکری»، mādag-īg «اساسی»، nām-īg «نامی، مشهور»، nigerišn-īg «آشکار»، nihān-īg «نهانی»، nikōhišn-īg «سزاوار سرزنش»، parrag-īg «پردار»، pārs-īg «پارسی»، pursišn-īg «مسئول»، sōzišn-īg «سوزان»، spihr-īg «آسمانی»، srōš-īg «فرمانبردار»، stāyīšn-īg «ستودنی»، sūrāg-īg «جانور) سوراخ‌زی»، šōn-īg «متداول، مرسوم»، tag-īg «چابک، قوی»، tāšt-īg «مطمئن»، tōm-īg «تاریک»، wahār-īg «بهاری»، zamīg-īg «زمینی»، zāyīšn-īg «پدیدآمده، جاندار»، zēndān-īg «زندانی».

صفت فاعلی + پسوند: arzān-īg «شایسته».

صفت / قید + پسوند: ēwāz-īg «انفرادی، خاص»، nāmčīšt-īg «مشهور».

ماده مضارع + پسوند: tāz-īg «تندرو، سریع».

۱-۲. صفت بدون تغییر معنایی؛ صفت + پسوند: abar-īg «مافوق»، anōdag-īg «بیگانه»، hōmēn-īg «هومی، منسوب به هوم»، nēzūmān-īg «ماهر»، tār-īg «تاریک».

۲-۲. صفت فاعلی؛ صفت + پسوند: abzōn-īg «افزونی‌بخش، بخشنده»، xwābar-īg «نافع»

۳-۲. صفت (مفعولی)؛ ماده ماضی + پسوند: hangird-īg «کامل؛ خلاصه»، ošmurd-īg «شمرده‌شده (مربوط به تقویم شمسی)»، taft-īg «تابان، سوزان».

۳) قید؛ اسم + پسوند: šab-īg «شبانه» (ژینیو ۱۳۷۲: ۱۳۵).

این پسوند به صورت مرده در rōspīg «روسی» و zamīg «زمین» دیده می‌شود.

پسوند -īgān > -ikāna*.

عملکرد: اسم‌ساز.

اسم + پسوند: Fraward-īgān «فروردیگان»، māh-īgān «ماه»، šāh-īgān «قصر»، šasab-īgān «ساتراپ‌نشین»، wābar-īgān «مورد اعتماد» (نک: دورکین مایسترانست ۲۰۱۴: ۱۷۵).

پسوند -īh > ایرانی باستان *-ya-əwahya* (زالمان ۱۹۳۰: ۵۱).

عملکرد اصلی: سازنده اسم معنی.

۱) اسم معنی؛ اسم + پسوند: āsrō-īh «(مقام) روحانی»، aštagīh «رسالت»، dādwar-īh «بندگی»، bandag-īh «یاری»، ayār-īh «ستاره‌شناسی»، axtar(ā)mār-īh «داوری»، dahibed-īh «دهب‌دی، فرمانروایی»، dāmād-īh «دامادی»، dastwar-īh «دستوری»، dastyār-īh «دستیاری»، dāyagān-īh «دایگی»، dōst-īh «دوستی»، duz(d)-īh «زدی»، gugāy-īh «گواهی»، gumēzag-īh «آمیختگی»، hambōyāg-īh «(حس) بویایی»، jādūg-īh «جادوگری»، sazišn-īh «سزآوری»، stahm-īh «ستمگری»، šahryār-īh «شهریاری»، wardag-īh «بردگی»، wāstaryōš-īh «کشاورزی»، waxšwar-īh «وخشوری، پیامبری»، widerišn-īh «گذر؛ مرگ».

صفت + پسوند: abaydāg-īh «ناپیدایی»، abēgumān-īh «بی‌گمانی، یقین»، abēōš-īh «بی‌هوشی»، abēzag-īh «پاکی»، aburd framān-īh «نافرمانی»، aburnāy-īh «خردسالی»، ābustan-īh «آبستنی»، abzōnīg-īh «بخشندگی»، adād-īh «بی‌قانونی»، adān-īh «نادانی»، ahlaw-īh «پرهیزگاری»، ahlāy-īh «پارسایی»، ālūdāg-īh «آلودگی»، arzānīg-īh «ارزشمندی»، bārestān-īh «بردباری»، bōxtār-īh «رستگاری»، kamzōr-īh «کم‌زوری»، tagīg-īh «سرعت، قدرت»، xwābar-īh «نیکوکاری»، xwad-dōšag-īh «تن‌آسانی، لذت‌طلبی»، xwār-īh «آسایش»، xwaš-īh «خوشی»، xwarišn-īh «خوراک»، zarmān-īh «پیری»، zūr-gugāy-īh «شهادت دروغ».

ضمیر + پسوند: xwad-īh «خودی، ذات»، xwēš-īh «مایملک».

پیشوند (در نقش صفت) + پسوند: duš-īh «بدی»، hū-īh «خوبی».

قید / صفت + پسوند: pas-īh «پشت، عقب»، zūd-īh «سرعت».

۲) حاصل مصدر؛ حرف اضافه + پسوند: abāg-īh «همراهی».

۳) فعل اسنادی + پسوند = اسم معنی در مفهوم اثبات و نفی؛

ast/hast-īh «هستی»، būd-īh «وجود»، nēst-īh «نیستی».

۴) قید؛ قید + پسوند: hamēšag-īh «همیشگی»، ul-īh «رو به بالا». (برای اطلاعات بیشتر از

پسوند -īh، نک: صادقی ۱۳۶۹: ۸۱-۸۸)

پسوند -īhā > ایرانی باستان: ?-ya-θwāda* (زالمان ۱۹۳۰: ۵۱).

عملکرد: سازنده قید حالت.

اسم + پسوند: *dād-īhā* «مطابق قانون»، *menišn-īhā* «بانديشه»، *tan-īhā* «تنها».
صفت + پسوند: *abārōn-īhā* «با بدی»، *abēbīm-īhā* «بدون ترس»، *afsōskar-īhā*
«افسوس‌کنان (ریشخندکنان)»، *āsān-īhā* «باملايَمت، به‌آسانی»، *a-xwēškār-īhā*
«غیرقانونی»، *borz wāng-īhā* «با بانگ بلند»، *dānāg-īhā* «از روی دانایی»، *dilēr-īhā*
«دلیرانه»، *drust-īhā* «به‌درستی»، *frāx-īhā* «به‌فراخی»، *frēftār-īhā* «فریبکارانه»،
hu-čašm-īhā «نیک‌خواهانه»، *xwār-īhā* «به‌آسانی».

ضمیر + پسوند: *hamēlīg-īhā* «جاودانه»، *xwēš-īhā* «به‌تنهایی».

به‌نظر می‌رسد که این پسوند فقط در واژه «تنها» به فارسی رسیده است.

پسوند -išn > احتمالاً بازمانده فارسی باستان *-šna** و ایرانی باستان *-θna**
(ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۱۵).

عملکرد: سازنده اسم مصدر.

اسم + پسوند: *āmār-išn* «محاسبه»، *arz-išn* «ارزش»، *ayās-išn* «یاد»، *frayād-išn*
«فریاد، یاری»، *frazām-išn* «فرجام»، *rām-išn* «رامش، خوشی»، *wihīr-išn* «تغییر»،
wināh-išn «تخریب، ویرانی».

صفت + پسوند: *čarb-išn* «چربی».

ماده مضارع + پسوند: *abaxšāy-išn* «بخشایش»، *abrōz-išn* «افروزش»، *abzāy-išn*
«افزایش»، *afsēn-išn* «نابودی»، *āfur-išn* «آفرینش»، *azbāy-išn* «نیایش، دعا»، *bēš-išn*
«آسیب»، *bōz-išn* «رستگاری»، *brāz-išn* «درخشندگی»، *brēhēn-išn* «تقدیر»، *dah-išn*
«دهش»، *dam-išn* «دمش»، *gaz-išn* «گزش»، *gumēz-išn* «آمیزش»، *žumb-išn*
«جنبش»، *kāh-išn* «کاهش»، *kō(x)š-išn* «کوشش»، *kun-išn* «کنش»، *mār-išn* «ادراک»،
niger-išn «نگرش»، *rez-išn* «ریزش»، *wizār-išn* «حکم؛ رهایی»، *wurrōy-išn*
«گروش، باور»، *xwar-išn* «خورش»، *xwār-išn* «آشامیدنی»، *yaz-išn* «یزش، نیایش».

ماده ماضی + پسوند: *āmōxt-išn* «تعلیم».

فعل رابطه است + پسوند: *ēst-išn* «دوام، ایستادگی». این ساخت به‌ندرت دیده شده

است (نک: آموزگار و تفضلی ۱۳۷۳: ۷۳).

پسوندها -īzag-

عملکرد اصلی: نشان‌دهنده تصغیر.

۱) اسم مصغر؛ اسم + پسوند: giyā(h)-īzag «تیغ گیاه؛ گاه»، mašk-īzag «مشکیزه (مشک کوچک)»، murw-īzag «پرنده کوچک».

۲) صفت بدون تغییر معنایی؛ صفت + پسوند: pāk-īzag «پاکیزه».

پسوندها -nāk- > صورت تخفیف‌یافته پسوند -en- (سببی‌ساز) و -āg- (سازنده صفت فاعلی) (نک: پروشانی ۱۳۷۵: ۳۶؛ نیز نک: زالمان ۱۹۳۰: ۵۱؛ مرتضوی ۱۳۳۵: ۱۱۳).
عملکرد: صفت‌ساز.

اسم + پسوند (= صفت): tars-nāk «ترسناک»، xēšm-nāk «خشمناک».

پسوندها -ōg- > ایرانی باستان: (*-vaka-?)-avaka-* (همان: ۴۹).

عملکرد: صفت‌ساز (بدون تغییر معنایی).

صفت + پسوند: mast-ōg «مست».

این پسوند در فارسی میانه به صورت مرده در nērōg «نیرو» و ārzōg «آرزو» دیده می‌شود.

پسوندها -om- > ایرانی باستان: *-um- (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۸۱).

عملکرد: سازنده عدد ترتیبی.

عدد اصلی + پسوند: čahār-om «چهارم»، haft-om «هفتم»، sīh-om «سی‌ام».

پسوندها -(ō)mand- > ایرانی باستان: *-mant- (زالمان ۱۹۳۰: ۵۰).

عملکرد: سازنده صفت دارندگی.

۱) اسم + پسوند: abzār-ōmand «ماهر، توانا»، andōh-ōmand «اندوهمند»، arz-ōmand «ارزشمند»، ast-ōmand «مادی»، astānag-ōmand «تنگدست»، bēš-ōmand «غمگین»، bīm-ōmand «بیمناک»، brīn-ōmand «محدود»، daštān-ōmand «دشتانمند (زنی که در دوران قاعدگی است)»، daxšag-ōmand «نشان‌دار»، hunar-ōmand «هنرمند»، kālbod-ōmand «جسمانی، جسم‌دار»، kāmag-ōmand «آرزومند»، kanārag-ōmand «کناره‌مند»، marg-ōmand «فناپذیر»، mizag-ōmand «مزه‌دار»، must-ōmand «گله‌مند»، šōy-mand «شوهردار»، tan-ōmand «جسمانی»، wimand-ōmand «محدود».

کرانه‌مند»، wīr-ōmand «ویرمند (هوشمند)»، xwarrah-ōmand «فره‌مند، دارای فره»،
xwāstāg-ōmand «ثروت‌مند»، zahag-ōmand «باردار»، zarīg-ōmand «اندوه‌گین»،
zōr-ōmand «زورمند»، zyān-ōmand «زیان‌بار».

پسوند -rōn، قس اوستایی ravan- (همان: ۵۵).

عملکرد: نشان‌دهنده جهت، قید مکان.

(۱) قید + پسوند: bē-rōn «بیرون».

(۲) حرف اضافه + پسوند: andar-ōn > andarōn «اندرون»، bē-rōn «بیرون» (نک:
آموزگار و تفضلی ۱۳۷۳: ۶۰، ۷۵).

این پسوند در فارسی میانه به صورت مرده در abārōn «بد» و frārōn «خوب» دیده
می‌شود و به صورت مرده در بیرون و اندرون به فارسی نو رسیده است.

پسوند -sār.

عملکرد: بیانگر دارندگی و شباهت.

(۱) اسم؛ اسم + پسوند: sang-sār «سنگسار، مکان سنگی».

(۲) صفت / قید؛ صفت / قید + پسوند: nigūn-sār «نگون‌سار».

پسوند -war > ایرانی باستان: -bara- * (اسم) به معنی «حامل» (کنت ۱۹۵۳: ۲۰۰).

عملکرد: صفت ساز.

اسم + پسوند: āz-war «آزور»، gad-war «گرزور»، kēn-war «کینه‌ور»، mādag-war
«اساسی، مهم»، muzd-war «مزدور»، parr-war «پردار»، ranj-war «رنجور»، srū-war
«شاخ‌دار».

پسوند -wār > ایرانی باستان: -bāra- * (همان‌جا).

عملکرد: سازنده صفت شباهت، شایستگی و لیاقت.

اسم + پسوند: gurd-wār «گردوار»، sāl-wār «سالوار، بادوام»، sazāg-wār «سزاوار»،

šāh-wār «شاهوار»، ummēd-wār «امیدوار»، xwadāy-wār «خدای‌وار».

پسوند -zār > ایرانی باستان: -čar(a)na- * (اسم) به معنی «جای حرکت کردن»

(ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۳۲۳؛ قس حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱۵۳۰).

عملکرد: سازنده اسم مکان.

اسم + پسوند: kār-(e)zār «کارزار»، kišw(ān)-zār «کشترار»، uzdēs-zār «بتکده».

منابع

- آموزگار، ژاله، تفضلی، احمد، ۱۳۷۳، *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن*، تهران.
ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۵، *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران.
پروشانی، ایرج، ۱۳۷۵، «پسوند صفت‌ساز «-ناک» در فارسی و پیشینه آن در فارسی میانه (پهلوی)»، *نامه فرهنگستان*، ش ۶، ص ۳۲-۴۰.
حسن دوست، محمد، ۱۳۹۳، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، ۵ جلد، تهران.
راشدمحصل، محمدتقی، ۱۳۸۹، *دینکرد هفتم*، تهران.
_____، ۱۳۹۰، *وزیدگی‌های زاداسپریم*، تهران.
ژینیو، فیلیپ، ۱۳۷۲، *ارداویراف‌نامه (متن پهلوی، حرف‌نویسی، ترجمه متن پهلوی، واژه‌نامه)*، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران.
صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۶۴، «سپهبد، سپهبد، هیربند، هیربند، باربند، باربند»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۲، ش ۱، ص ۲۵-۳۰.
_____، ۱۳۶۹، «تحول پسوند حاصل مصدر از پهلوی به فارسی»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۷، ش ۱، ص ۸۱-۸۸.
مرتضوی، منوچهر، ۱۳۳۵، «چند پسوند، پسوند -ناک در فارسی»، *مجله دانشکده ادبیات تبریز*، دوره ۸، ش ۲، ص ۱۱۰-۱۲۰.
مکنزی، دن، ۱۳۷۳، *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران.
ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۵۴، *تاریخ زبان فارسی*، ج ۱، تهران.
_____، ۱۳۷۲، *دستور تاریخی زبان فارسی*، به کوشش عفت مستشارنیا، تهران.

Bartholomae, Ch. 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.

Durkin-Meisterernst, D., 2014, *Grammatik des Westmitteliranischen (Parthisch und Mittelpersisch)*, Grammatica Iranica 1, Wien.

Gignoux, Ph. et Tafazzoli, A., 1993, *Anthologie de Zādspram*, Paris.

Kent, R. G., 1953, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.

MacKenzie, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.

_____, 1986, 'Addenda et Corrigenda', *A Concise Pahlavi Dictionary* [repr.], London.

Nyberg, H. S., 1974, *A Manual of Pahlavi*, part II, Wiesbaden.

Salemann, C., 1930, *A Middle Persian Grammar*, Bombay.

لوتر آسیابی (زبان ساختگی آسیابانان سعدیه)

احمد طحان (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد فیروزآباد)

فرزانه فهندژ سعدی (کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی)

چکیده: در بسیاری از کشورها و از جمله ایران زبان‌های ساختگی زیادی وجود دارد، که گروهی خاص از طبقات جامعه آن را وضع کرده‌اند و در میان خود به کار می‌برند تا افراد غیرخودی متوجه منظورشان نشوند. در زبان فارسی اصطلاحی که برای این گونه زبان‌های ساختگی و قراردادی وجود دارد، واژه لوتر (لوترآ) است. سعدیه (شهرک سعدی امروز و قریه سعدی سابق) در شمال شرقی شیراز قرار دارد که در گذشته چند آسیاب در آنجا وجود داشته است. آسیابانان سعدی در میان خود از لوتر خاصی استفاده می‌کردند که به زبان آسیابی معروف است. ساختار جملات در این زبان، تابع زبان معیار است. شمار اندکی از واژه‌های آن شفاف هستند، اما تعداد بسیاری از آنها تیره‌اند و معلوم نیست ریشه در کدام زبان یا گویش دارند. با برافتادن آسیاب‌ها بسیاری از واژه‌های این لوتر فراموش شدند یا رو به فراموشی هستند و آسیابانان هم که دیگر اصرار و نیازی به حفظ این زبان مخفی در میان خود نداشتند، آن را به تعدادی از اهالی آموختند که ایشان در محاورات

خود در جمع غیرخودی‌ها از آن استفاده می‌کردند. به‌علاوه، امروزه تعدادی از واژه‌های آن زبان‌گرد گروهی از جوانان یا افراد خلاف‌کار برای مخفی نگاه‌داشتن مقاصد خویش است. در این تحول و چرخش، برخی از واژه‌ها از گردونه خارج و برخی هم از نظر آوایی یا معنایی دچار دگرگونی شده‌اند. این تحقیق با روش میدانی و از طریق مصاحبه، به‌ویژه با آخرین نسل‌های باقی‌مانده از آسیابانان سعیدیه، فراهم شده است.

کلیدواژه‌ها: لوتر، زبان ساختگی، آسیاب، آسیابان، سعیدیه

۱. مقدمه

از دیرباز کسانی بوده‌اند از گویشوران یک زبان که وقتی می‌خواستند در میان جمع چیزی بگویند که بیگانگان متوجه نشوند، با زبان خاص خود سخن می‌گفته‌اند تا برای دیگر شنوندگان قابل درک نباشد. امروزه نیز - به‌ویژه در یک کشور پهناور مانند ایران با تنوع فرهنگی و زبانی بسیار - این امر قابل مشاهده است و به‌طور مثال، دیده‌ایم که هم‌وطنان ترک یا عرب یا... در جمع فارسی‌زبانان به زبان خود سخن می‌گویند. اعراب برای بیگانگانی مانند ایرانیان که در جمع آنها به زبان غیر عربی سخن می‌گفتند، اصطلاح *تَراطُن* را به‌کار می‌بردند، *تَراطُن*: «با هم‌دیگر سخن گفتن به زبان عجم». یقال: *رأيتُ اعجميين يَتَراطِنان* (نک: دهخدا، ذیل واژه تراطن). اصطلاح *رُطینا* یا *رُطینی* هم به همین منظور و به‌معنای سخن و سخن نامفهوم به‌کار می‌رود (نک: همان، ذیل واژه رطینی). اما اصطلاحی که در زبان فارسی برای این گونه زبان به‌کار می‌رود، *لوتر*^۱ است، *لوتر* (*lutar*)، *لوتر* (*lutarâ*)، *لوتره* (*lutara*)، *لوتره* (*lutare*)، همگی شکل‌های مختلف تلفظ یک واژه هستند. *لوتر*: لهجه، شکسته زبانی. زبانی است که دو کس با هم قرار داده باشند که چون با هم سخن بگویند، دیگری نفهمد و آن را زبان زرگری نیز گویند (جهانگیری). در *برهان قاطع* در تعریف *لوتر* آمده که زبانی قراردادی است میان دو کس که با هم تکلم کنند و دیگران نفهمند (نک: دهخدا، معین، *برهان قاطع* و عمید، ذیل واژه *لوتر*).

(۱) یارشاطر احتمال می‌دهد که واژه *لوتر* از جامعه یهودیان قدیم به زبان فارسی راه یافته است. وی این توجیه را که واژه *lo-torah* به‌معنای *non-toraic* یعنی «غیرتوراتی» است، معقول می‌داند (نک: بلوکباشی ۱۳۸۰: ۱۹).

در این تحقیق اصطلاح لوتر به معنای زبان ساختگی به کار رفته است. این نوع زبان‌های ساختگی را زبان پیوندی و زبان آمیخته (یارشاطر ۱۹۷۷: ۱) و برخی از آنها را زبان ترکیبی نامیده‌اند (ایوانف ۱۹۲۰: ۲۸۴؛ بلوکباشی ۱۳۷۹: ۱۰۹) از کهن‌ترین لوترها در ایران یکی زبان مرغی است که به گفته دهخدا در این زبان حروف <ح> و <غ> در میان کلمات آورده می‌شده است و زقزقه (زقزقه العصافیر) هم به همین معناست (نک: دهخدا، ذیل زبان مرغی). اما زبان‌دترین لوتر در ایران زبان زرگری است که هنوز هم عده زیادی با آن آشنایی دارند و می‌توانند با آن گفت‌وگو کنند.^۱ امروزه از اصطلاح زبان ساختگی، زبان رمزی و یا زبان مخفی^۲ برای این‌گونه زبان‌ها استفاده می‌شود. برخی از تعاریفی که از زبان مخفی وجود دارد عبارت‌اند از: الف) زبانی که فقط طبقه خاصی به خصوص دزدان به آن تکلم می‌کنند و آن را می‌فهمند. ب) مجموعه لغات و عباراتی که گروهی خاص آن را به کار می‌برند و فهمش برای دیگران مشکل است. ج) واژه‌های خاص برخی گروه‌های اجتماعی یا صاحبان حرف (نک: اعتضادی و علمدار ۱۳۸۷: ۷۱).

باتوجه به تعاریف بالا، لوتر آسیابانان قریه سعیدی در گروه «ج» قرار می‌گیرد.^۳

(۱) ساخت زبان زرگری بدین‌گونه است که پس از هر مصوت (کوتاه یا بلند) یک حرف <ز> افزوده می‌شود. حرف <ز> هم دقیقاً همان حرکت مصوت ما قبل خود را می‌گیرد، مانند: «ایزین ییزک ززبوزونیز سازاخیزگیزی هزست: این یک زبان ساختگی هست». برای درک این زبان هم فقط کافی است، شنونده عادت کند، در هنگام گوش دادن، حرف <ز> را ناشنیده بینگارد.

(۲) در انگلیسی واژه argot که ریشه فرانسوی دارد (و نیز واژه‌های cant و speech disguise) بیانگر زبان مخفی هستند. زبان آرگو به زبانی گفته می‌شود که گروه‌های غیرقانونی در میان خود به کار می‌برند. این گروه‌ها شامل جنایتکاران، کلاهبرداران، تروریست‌ها و ولگردان خیابانی هستند. برای نمونه در زبان آرگو از واژه «ماشین تایپ» به جای واژه «تفنگ» استفاده می‌شده است.

(۳) مورد «ب» تعریفی عام و کلی است، که شامل هر دو مورد «الف» و «ج» نیز می‌شود.

۲. پیشینه

نویسنده ناشناس *حدود العالم من المشرق الى المغرب* - کهن‌ترین کتاب جغرافیای فارسی که در سال ۳۷۲ هجری نوشته شده است - نخستین کسی است که از وجود لوتری خاص در میان مردم استرآباد نشانی می‌دهد: «ایشان به دو زبان سخن گویند: یکی به لوترا استرآبادی و دیگر به پارسی گرگانی». (*حدود العالم*, ۱/۱۴۴) پس از *حدود العالم*، کهن‌ترین اشاره به لوتر در یکی از نسخه‌های لغت‌نامه‌ی اسدی است که بنابر نوشته‌ی دهخدا در آن کتاب آمده که لُف «نوعی گیاه» است و در لوترا «ریش» را لُف گویند (نک: دهخدا، ذیل واژه لوترا). در لغت‌نامه‌های دیگری هم مانند: *فرهنگ جهانگیری*، *برهان قاطع*، *فرهنگ معین* و... ضمن تعریف واژه لوتر (لوترا، لوتره) به وجود چنین زبان‌های قراردادی فقط اشاره شده است و عمدتاً زبان زرگری را مثال زده‌اند. اما در سال‌های اخیر درباره‌ی ماهیت و یا انواع این گونه زبان‌ها تحقیقاتی انجام گرفته است، از جمله زمردیان در مقاله «زبان‌های ساختگی» به توضیح درباره‌ی تاریخچه زبان‌هایی می‌پردازد که عمدتاً توسط اشخاصی خاص و شناخته‌شده ساخته شده‌اند و نخستین آنها دکارت است که طرح یک زبان را در سال ۱۶۲۹ بر پایه‌ی اعداد می‌ریزد که هر عدد بیانگر واژه و مفهومی خاص است. پس از وی کسان دیگری به ساختن چنین زبان‌هایی می‌پردازند، چنانکه شمار این زبان‌ها تا این روزگار به ۵۰۰ زبان می‌رسد (زمردیان ۱۳۴۸: ۵۴۹-۵۵۰).

علی بلوکباشی (۱۳۸۰: ۱۸-۲۷) به بررسی پیشینه‌ی زبان‌های رمزی در ایران و مرور آثار دیگران در این زمینه می‌پردازد و در *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی* (۱۳۶۹: ۳۷۱-۳۷۹) نیز به بررسی تاریخچه‌ی آسیاها و انواع آن (آس‌باد، خراس، ...) در ایران می‌پردازد و در هر دو مقاله به زبان خاص آسیابانان شوشتر و دزفول اشاره می‌کند.

صادق همایونی (۱۳۵۲) هم که در زمینه‌ی فرهنگ عامه، به‌ویژه در میان مردم فارس و زادگاهش سروستان، تحقیقات بسیاری انجام داده است، علاوه‌بر زبان زرگری رایج در میان مردم، به زبان‌های دیگری در سروستان اشاره می‌کند، مانند: کشکی، سینی، مطربی، مرغی، میشی.

علی اکبر عبدالرشیدی (۱۳۹۲) در کتاب *زبان‌های ساختگی* که در اصل رساله‌ی دوره‌ی

کارشناسی ارشد وی در سال ۱۳۷۵ و زیر نظر دکتر باطنی بوده، به تحقیقات باارزشی در زمینه زبان‌های ساختگی در شهرهای ایران: زبان‌های زرگری، مرغی، لامی، میمی، سیدی، گوشتی، انگوری و... پرداخته است.

سید مهدی سمایی (۱۳۸۲) در کتاب *فرهنگ لغات زبان مخفی* ضمن بیان مقدمه‌ای درباره جامعه‌شناسی زبان و تعریف زبان مخفی، به بررسی و دسته‌بندی لغات و اصطلاحات رایج در میان تعدادی از دختران و پسران دبیرستان‌های تهران می‌پردازد که در هنگام گفت‌وگو برای مخفی نگه‌داشتن مقصود خود از دیگران از واژه‌ها و اصطلاحات ساختگی استفاده می‌کنند. نزدیک به همین تحقیق را هم محمود اکرامی در کتاب *مردم‌شناسی اصطلاحات خودمانی: پژوهشی مردم‌شناختی در اصطلاحات خودمانی جوانان در میان جوانان مشهد انجام داده است.*

منوچهر محبوب (۱۳۸۲) نیز «لوتر مطربی» (زبان مخصوص مطربان) را که میان نوازندگان و خوانندگان و بازیگران نمایش‌های روحی در تهران رایج بوده، بررسی کرده و توضیحاتی درباره ساختمان این زبان داده است.

شیدا اعتضادی و فاطمه سادات علمدار (۱۳۸۷) در مقاله‌ای به تحلیل جامعه‌شناختی زبان مخفی در میان دختران پرداخته‌اند. به نظر نویسندگان این مقاله، عامل پیدایش این زبان در بین دختران پنهان نگاه‌داشتن عقاید و افکار خود و نیز قبح استفاده صریح از برخی واژه‌ها در چارچوب آداب و رسوم و هنجارهای اجتماعی است. محل رواج این گونه زبانی، گروه‌ها و محافل دوستانه، پیامک، وبلاگ و... است و افزایش این لغات احتمال آناشسیسم زبانی را در پی خواهد داشت.

بهزاد مریدی هم به «بررسی تحولات واژگان ممنوعه در گویش لارستانی» پرداخته است. به نظر وی، ممنوعیت‌های زبانی، قدرت نهفته واژه‌ها است و این ممنوعیت‌ها در زبان روزمره سبب پدیدار شدن حسن تعبیر برای واژه‌های تابوگونه می‌گردد (۱۳۸۵: ۱۷۰).

گفتنی است، عباس اقبال آشتیانی هم در مقاله انتقادی «فارسی ساختگی» درباره زبان‌های طبقاتی و لغات رمزی که مخصوص یک طبقه معدود و محدود است، می‌نویسد: متکلمان به این گونه زبان‌ها از قبل معنی نشانه‌ها و علائم قراردادی میان خود

را مشخص می‌کنند تا در فهم مقاصد یکدیگر دچار مشکل نشوند. وی سپس به انتقاد از کسانی می‌پردازد که با نوع نگارش عجیب خود و دستکاری در زبان فارسی، نوشته‌هایشان یک نوع فارسی ساختگی است که البته به‌غیر از خودشان هیچ‌کس معنی آن را در نمی‌یابد (اقبال آشتیانی ۱۳۱۲: ۴۳۵-۴۴۷).

۳. سعدیه

سعدیه (قریه سعدی سابق و شهرک سعدی امروزه) که در شمال شرقی شیراز در تنگه سعدی قرار دارد، از شمال به خرامه و از جنوب به شیراز منتهی می‌شود. از شرق، کوه فهندز و از غرب، کوه چهل‌مقام آن را محصور کرده است. دلیل شهرت این منطقه به سعدیه، وجود آرامگاه سعدی در آنجاست.

این منطقه تا پیش از وفات سعدی در آنجا نام‌های گوناگونی داشته و ظاهراً معروف‌ترین نام آن فهندز بوده است. عظاملک جوینی حکایت می‌کند، سعدی در این ناحیه که خوش آب‌وهوا و سرسبز و به‌دور از هیاهوی شهر بوده است، به درخواست شمس‌الدین جوینی، برادر عظاملک، رباطی می‌سازد:

پس خواجه شمس‌الدین جوینی فرمود تا پنجاه هزار دینار برای شیخ
فرستادند و شفاعت کردند که این زر بستان و در شیراز بهر آینده و رونده
نققه ساز! شیخ چون فرمان خواجه و سوگندها که داده بودند بخواند و شنید،
آن زر قبول کرد و رباط قلعه فهندز را از آن وجه بساخت (جوینی، تاریخ
جهانگشای، ۵۹).

چنان‌که دیده می‌شود، جوینی در تاریخ جهانگشای از منطقه‌ای که سعدی در آنجا رباطی می‌سازد و پس از مرگش وی را در همان‌جا به خاک می‌سپارند با نام فهندز یاد می‌کند و نویسنده *حدود العالم* آن را فهندز می‌نامد:

شیراز، قصبه پارس است، شهری بزرگ است و خرم با خواسته و مردمان
بسیار و دارالملک است و این شهر را به روزگار اسلام کرده‌اند و اندر وی
یکی فهندز است قدیم، سخت استوار، آن را قلعه شه موبد خوانند و اندر

وی^۱ دو آتشکده است که آن را بزرگ دارند (حدود العالم، ۱۳۱/۱).

نام قلعه فهندژ در برخی از متون به شکل‌های مختلف قهندز، فهندز و فهندر آمده، اما صورت درست آن همان فهندژ است.^۲ نویسنده تاریخ آل مظفر نزدیک به چهار قرن پس از نویسنده حدود العالم در گزارش حوادث زندگی امیر مبارزالدین، ضمن بیان محاصره شدن قلعه فهندژ توسط شاه سلطان، برادر امیر مبارزالدین، در توصیف استواری فهندژ می‌گوید:

در این مدت شاه سلطان به محاصره قلعه فهندژ مشغول بود و الحق آن قلعه از امهات قلاع ایران، بلکه از مُعظّمات بقاع جهان است (تاریخ آل مظفر، کتبی، ۶۷/۱).

زرکوب شیرازی در شیرازنامه داستانی را روایت می‌کند که بر بنیان آن قدمت این مکان به زمان ساسانیان نسبت داده می‌شود (شیرازنامه، زرکوب شیرازی، ۶۶/۱). پس از وفات سعدی و دفن وی در آنجا از آن پس این مکان نام سعدی به خود گرفت. آرمینوس وامبری، جهانگرد، کاشف و خاورشناس مجاری که از این مکان دیدار کرده است، می‌گوید:

در حوالی آرامگاه او روستایی هست که به افتخار این شاعر گران سنگ سعدی نامیده می‌شود (حکیمی ۱۳۸۳: ۲۳۳).

تمام مکان‌های اطراف آرامگاه سعدی تحت تأثیر شخصیت بزرگ او با نام وی درآمیخته شده است: قریه سعدی، قنات سعدی، کت سعدی^۳، تنگه سعدی، آب سعدی،

(۱) کاملاً مشخص نیست که مرجع ضمیر وی در این عبارت شیراز است یا قهندز؟ اما با توجه به سیاق جمله، باید چنین پنداشت که مرجع ضمیر شیراز است. گذشته از این، وجود دو آتشکده در یک قلعه بعید به نظر می‌رسد.

(۲) برای اطلاع بیشتر، نک: قزوینی ۱۳۲۴.

(۳) «پرآب‌ترین قنات شیراز، قنات فهندز مشهور به کت سعدی است، اندازه نیم فرسخ از شرق شیراز در دامنه کوه قلعه فهندز آمده، باغ دلگشا را آب داده، صحرای جبل زایجان را شرب کند و آن قنات را با آنکه مسافتی دارد، چنان محکم نموده‌اند که محتاج به تعمیر نگردد و آب این قنات در اواخر پاییز و تمام زمستان چنان گرم است که بعد از مسافتی در صحرای جبل زایجان از آن آب بخار بلند گردد و در تابستان خنک [است]» (فارسنامه ناصری، حسینی فسایی، ۲۱).

جوی سعدی و

۱.۳. آب و آسیاب‌های سعدیه

در سعدیه قناتی وجود دارد که به قنات فهندژ معروف بوده که در مسیر خود از آرامگاه سعدی هم می‌گذرد و در گذشته در محوطه‌ای روباز جریان می‌یافت و ضمن گذشتن از باغ معرف دلگشا و طاووسیه درختان این دو باغ و زمین‌های زراعی اطراف را هم سیراب می‌کرد. گازران (رخت‌شویان) در گذشته از این قنات برای شست‌وشو استفاده می‌کردند:

نوشته‌اند تکیه شیخ سعدی در گازرگاه شیراز است؛ برای آن‌که گازران در قنات فهندژ که نزدیک به آن تکیه است، گازی نمایند (فارسنامه ناصری، حسینی فسایی، ۲۱).

از این رو آن را قنات گازران هم می‌نامیدند (نک: برهان قاطع، ذیل قنات گازران) و یکی دیگر از نام‌های کهن سعدیه گازرگاه بوده است:

نام موضعی که شیخ سعدی در آنجا آرمیده را «گازرگاه» نامیده و گازرگاه حد شیراز نزدیک به مرقد شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی است (دهخدا، ذیل واژه گازرگاه).

در فرهنگ رشیدی درباره این قنات آمده است:

قنات گازران، سیرگاه اهل شیراز است و آنجا حوضی^۱ است مثنی پر ماهی و مردم، آنجا رخت شویند و گازرگاه گویند (همان‌جا).

این آب برای مردم شیراز و اهالی محل جنبه قداست داشته است و به‌ویژه زنان در چهارشنبه آخر سال در جایی نزدیکی آرامگاه سعدی که مخصوص رخت‌شویی بوده و رخت‌شوی‌خانه^۲ نامیده می‌شود، آب‌تنی می‌کردند و بر این باور بودند که این کار موجب باطل شدن سحر می‌گردد.

(۱) این حوض که به «حوض ماهی» شهرت دارد، در قسمت زیر زمین آرامگاه سعدی جریان دارد.

(۲) در زبان مردم شیراز و اهالی محل: رخت‌شورخونه.

آب سعدیه در گذشته در مسیر خود سه آسیاب را نیز به‌کار می‌انداخت: نخست آسیاب دو سنگی که جلوی آرامگاه سعدی بوده، دوم آسیاب میانی در نزدیکی باغ طاووسیه و سوم آسیاب پایینی (آسیاب دلگشا) که روبه‌روی کوشک قدیم قرار داشته است.

بیشتر کسانی که در این سه آسیاب به کار آسیابانی مشغول بودند، نام فامیل طحّان /Tahhân/ یا طحّانی /Tahhâni/ (از ریشه عربی طحن) به معنی «آسیابان» و «آردفروش» را برای خود برگزیدند و زبان آسیابی^۱ نیز در همین آسیاب‌ها و توسط همین آسیابانان ابداع شده و به‌کار می‌رفته است. خانواده‌های طحّان و طحّانی از طرف پدر از مهاجران شهر کاشان و از پنج نسل پیش تاکنون ساکنان سعدیه هستند و بیش از صدوپنجاه سال است که در آنجا سکونت دارند.

۴. لوتر آسیابی

آسیابان‌های برخی از شهرهای ایران – مانند صاحبان بعضی از مشاغل دیگر – در میان خود به لوتر مخصوصی صحبت می‌کردند که دیگران آن را نمی‌فهمیدند. ایشان گاهی زبان ساختگی خود را به نام خاصی می‌خواندند، مثلاً آسیابان‌های قدیم دزفول و شوشتر، لوتر خود را زبان چپی می‌نامیده‌اند. واژه‌های این لوتر از زبان فارسی معیار و گویش‌های محلی گرفته و ترکیب و ساخته شده است. مثلاً در لوتری که زبان‌گرد آسیابان‌های دزفول و شوشتر بوده، آدم را پيسا /pisa/، زن را کلاته /kilâte/، پسر بچه را بی‌نشون /binešun/، دختر بچه را قَدْگَشیده /qad-gošide/، عرب را بَنْدِ بَسَر /band-besar/، دزد را وَرَبَر /warbor/، پرنده را بالدار /bâldâr/، چارپا را دُم‌دار /domdâr/، نان را اشلی^۲ /ašli/، گندم و جو را بی‌زوار /bizavâr/، آرد را مُورده /murde/، پول را زَرِبَر /zirebor/ و چشم را لَفْکِه /lafka/ می‌خواندند (نک: بلوکباشی ۱۳۸۰: ۲۳؛ ۱۳۶۹: ۳۷۸)

(۱) واژه آب در لهجه اهالی سعدیه – مانند مردم شیراز – /ow/ تلفظ می‌شود و در لهجه محلی به زبان آسیابی، /zabōn e āsiyowi/ گفته می‌شود.

(۲) در متن لیش آمده که یا این کلمه یا آوانوشت آن غلط چاپی است.

۵. لوتر آسیابانان سعدیه

۱.۵. مشکلات تحقیق

شمار اندکی از واژه‌های این لوتر شفاف هستند و از زبان معیار گرفته شده‌اند، برای نمونه چرخکی به معنی «گاری و ماشین» و سفیدکی به معنی «ماست»، اما بسیاری از واژه‌های آن تیره هستند و دانسته نیست که آیا از اختراعات و ابداعات خود آسیابانان بوده است یا ریشه در زبانی دارد که برای ما روشن نیست؟ در پرس و جوها مشخص شد که نیای آسیابان‌هایی که دارای نام خانوادگی طحّان و طحّانی هستند، از کاشان به سعدیه مهاجرت و در آنجا ازدواج و زاد و ولد کرده‌اند. آیا این دسته از واژه‌های تیره را این مهاجران از کاشان با خود آورده‌اند؟ ضمن آنکه مشخص نیست که وقتی گفته می‌شود کاشان، منظور خود شهر کاشان است یا منطقه‌ای خاص از اطراف این شهر؟ یکی دیگر از مشکلات تحقیق درباره لوتر آسیابانان سعدیه چرخش آن در میان گروه‌های متفاوت است. این زبان ابتدا خاص آسیابانان بوده است، سپس زبان‌گرد مردانی از اهالی محل می‌شود و امروزه گروهی از جوانان یا بعضی از افراد خلاف‌کار برای پنهان کردن مقاصد خود از برخی از واژه‌های آن استفاده می‌کنند. این چرخش و دهان‌به‌دهان شدن زبان آسیابی که باعث تغییرات آوایی و معنایی شده است، کار تحقیق و تشخیص سره از ناسره را با دشواری روبه‌رو می‌کند. از جمله شماری از واژه‌ها، مثلاً واژه‌های خاص آسیابی، از رده خارج شده و کاربران جدید این زبان از آنها آگاهی و به آنها نیازی هم ندارند و تنها آسیابانان پیر تعدادی از آنها را به یاد دارند و احتمالاً برخی از واژه‌ها به تازگی توسط کاربران جدید این گونه زبانی ساخته شده است، مثل تیزکی به معنی «چاقو» که شاید از واژه تیزی در زبان برخی از خلاف‌کاران و چاقوکشان ساخته شده باشد و حتی تلفظ شماری از آنها نیز دگرگون شده است، چنان‌که کاربران امروزه این زبان واژه ارزکی /orzaki/ را در معنی «پول» به کار می‌برند که مورد تأیید بازمانده کهن‌سالی از نسل آسیابانان^۱ نیست که تلفظ این کلمه را ارزه /orze/

(۱) این کهن‌بازمانده نسل آسیابانان آقای سیاوش شریعتی است که بسیاری از واژه‌های این لوتر روایت ایشان است و نگارندگان، هم از وی و هم از دیگرانی که در تهیه این مقاله ما را یاری دادند، سپاسگزاری می‌کنند.

می‌داند^۱. یا در تلفظ کلمه کلیه /kalye/ و کلییه /kaliye/ به معنی «مرد» و همچنین درباره واژه گوی. راس /guy rās/ یا بوی. راس /buy rās/ به معنی «فهمیدن» میان مصاحبه‌شوندگان اختلاف است. یا در واژه اسپره /espere/ به معنی «عصبانی» به‌رغم تلاش بسیار مشخص نشد که مصوت /e/ در پایان آن جزء اصلی کلمه است یا در معنی فعل «است» می‌آید، باشد که در این صورت می‌شود: اسپر- /esper-e/ یعنی «عصبانی است» و از درخواست برای جمله‌سازی و گنجاندن واژه‌ها در جمله هم چیزی دستگیرمان نشد. دیگر آنکه مصوت کوتاه /e/ که در گفتار امروزی در زبان فارسی جای فعل است را گرفته است، مانند: این کتاب مال من. در لهجه اهالی سعدی به صورت /a/ تلفظ می‌شود، مانند: این کتاب مال من. اما با گسترش شهرنشینی و از میان رفتن لهجه‌ها امروزه بسیاری از اهالی سعدیه این مصوت را به صورت /a/ تلفظ می‌کنند و بنابراین باز مشخص نشد، در لوتر آسیایی این مصوت کسره بوده است یا فحسه؟ مشکل دیگر تبدیل واژه‌های قریب‌المخرج به یکدیگر از جمله /ب/ و /و/ در قاعده زبان است مثل برآمدن و ورآمدن در زبان معیار و بالشته /bâlešte/ و والشته /vâlešte/ به معنی «نشستن» در لوتر آسیایی. در پایان باید ناتوانی پیران کهن سال را در تلفظ روشن واژه‌ها نیز به این موارد افزود.

با همه این مشکلات نگارندگان کوشیده‌اند، آنچه را یافته‌اند، پیش از آنکه به دست فراموشی سپرده شود، ضبط کنند و امیدوارند که اگر کسانی از جزئیات این لوتر آگاهی بیشتری دارند، در ضبط آنها و تکمیل این تحقیق همت کنند.

۲.۵. ویژگی‌های زبانی

آسیابانان سعدیه نیز به لوتر مخصوصی صحبت می‌کردند که نام خاصی ندارد و به زبان آسیایی شهرت دارد. با ماشینی شدن صنعت آردسازی و برافتادن آسیاب‌ها آسیابانان نیازی به حفظ این زبان در میان خود نداشتند، بنابراین این زبان را به گروهی از مردان

(۱) از آنجاکه در لوتر آسیایی از پسوند /کی/ برای ساخت چندین واژه استفاده شده است، دور نیست که متأخران با واژه ارزه /orize/ به معنی «پول»، ارزکی /orzaki/ را ساخته‌اند که به معنی «پولکی» و «از جنس پول» است.

محل آموختند و به این ترتیب، این زبان از انحصار آنها خارج شد و در میان شماری از اهالی رواج یافت که در محاورات خود در جمع غیرخودی‌ها از آن استفاده می‌کردند.^۱ در تحول بعدی با گسترش شهرنشینی و مهاجرت مردم از روستاها و شهرهای دیگر استان یا برخی از محلات شیراز در قریهٔ سعدی و تبدیل آن به یک شهرک و به هم خوردن ساختار جمعیتی آن، تجددگرایی و دور شدن از سنت، این زبان بیش از پیش رو به فراموشی نهاده و امروزه تعدادی از واژه‌های آن زبان‌گرد گروهی از جوانان یا افراد خلاف‌کار برای مخفی نگاه‌داشتن مقاصد خویش است.

برخی از ویژگی‌های لوتر آسیابانان سعدیه از این قرار است:

- لوتر آسیایی زبانی مردانه است و زنان با آن کاری و از آن اطلاع چندانی ندارند.
- از واژه‌های باقی‌مانده تعداد اندکی مربوط به آسیاب و امور مربوط به آن می‌شود و بی‌گمان باید شمار آنها بیشتر بوده باشد، اما به دلیل عدم نیاز به آنها فراموش شده‌اند.
- در قدیم در مناطق مختلف شیراز آسیاب‌های متعددی بوده است، از جمله آسیاب قوامی، آسیاب سه‌تایی و... اما این زبان تنها در میان اهالی سعدی رایج است و آسیابانان دیگر یا از آن بی‌خبر بوده‌اند، یا آن را همگانی نکرده‌اند و یا ما نتوانستیم نشانی از آن بیابیم.

- نحو زبان پیرو زبان معیار و رسمی است، اما در این زبان نهاد جمله عمدتاً حذف

(۱) در شب و روز عاشورا مقصد نهایی هیئت‌های عزادار در شیراز صحن حضرت شاهچراغ (ع) است، این هیئت‌ها که از سمت شرق و غرب شیراز حرکت می‌کنند، در یک سه‌راه (سه‌راه احمدی) با یکدیگر برخورد می‌کنند. در روزگار گذشته گاهی بر سر این که کدام هیئت زودتر وارد خیابان منتهی به حرم شود، یا بر سر مسائل جاهلانۀ دیگر، میان افراد دو دسته درگیری پیش می‌آمد که به زدوخورد منجر می‌شد، در یکی از این درگیری‌های میان هیئت سعدیه و هیئتی دیگر، مداح که نابسامانی اوضاع را درمی‌یابد، بانگ می‌زند:

«ای گلیای سعدکی / یکی به یکی / جَدِه بِشین، تُکِرِ قُولَکی»

«ey kaliyaye Sa'daki/ yaki be yaki/ ja:de bešin toke qulaki.»

«آهای بچه‌های سعدی (اهالی سعدیه) یکی یکی فرار کنید و به‌سوی خانه بروید.»

هرچند می‌توان پنداشت که این جملات که در گیرودار مشاجره بر زبان آمده، در اصل چنین منظم نبوده و تنها یک هشدار به لوتر آسیایی بوده و بعدها این شکل نهایی شعرگونه را یافته، اما همین روایت حاکی از رواج این زبان و درک تعداد زیادی از مردان سعدیه از آن در آن زمان است.

می‌شود و دلیل آن به احتمال زیاد این است که چون یک زبان رمزی است، می‌خواسته‌اند بیگانه‌ای که حضور دارد یا شخصی که گفت‌وگو درباره‌ی اوست، متوجه هیچ‌چیز نشود، هرچند کمبود لغت را هم نمی‌توان نادیده گرفت. به‌علاوه در یک زبان رمزی، بنا بر ایجاز است و تنها رمزهای ضروری آورده می‌شود.

– همان‌گونه که در گونه‌ی گفتاری معیار با ترکیب اسم یا صفت با پسوند /کی/ قید ساخته می‌شود، مانند: دزد (اسم) + کی ← دزدکی؛ یواش (صفت) + کی ← یواشکی، در زبان آسیایی هم از قابلیت این پسوند استفاده‌ی بسیار شده است و با آن چند واژه ساخته‌اند: دونکی، چرخکی، دودکی، یخکی، تلخکی، پَرکی، چربکی، پوشکی، پشمکی، تیزکی، زردکی، سفیدکی^۱.

۳.۵. واژه‌های لوتر آسیابانان سعدیه^۲

واژه‌ها بر اساس حروف الفبا تنظیم شده‌اند، چنانچه واژه‌ای به دلیل قرارگرفتن در یک عبارت یا ترکیب پیش از جایگاه خود آورده شده باشد، روی آن ستاره‌ای گذاشته شده و مفهوم آن این است که معنای واژه ستاره‌دار در جایگاه الفبایی خود آمده است.

معنی	آوانوشت	واژه
پول	orze	أرزه
پولکی (از جنس و منسوب به پول)	orzaki	أرزکی
عصبانی	espere	إسپره
باد معده	bādaki	بادکی
نشستن	bālešte	بالشته
زود؛ زود باش!	bare bad	بر باد
صبر کن!	bare šow	بر شو

(۱) معنا و تلفظ این واژه‌ها در جدول پیوست آمده است.

(۲) آوانگاری واژه‌ها بر اساس «راهنمای گردآوری گویش‌ها» برای گنجینه‌ی گویش‌های ایرانی است که در گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی تهیه و تدوین شده است.

آرد	bargene	بَرگِنه
نان	bargow	بَرگو
نگاه کن! (← سَکیدن)	bossok	بُسُک!
بخور!	bokku	بوکُو
دانستن و بو بردن	buye rās	بویه راس
چشم	birize	بیریزه
مشروب	pariyow	پاریو
کبوتر	paraki	پَرکی
مو	pašmaki	پَشَمکی
هر چیز پوشیدنی	pušaki	پوشکی
مأمور، پلیس (کسی که از نظر خلاف‌کاران لباسش خوب نیست)	pušaki numus-a	پوشکی نوموس- ^۱
کیسه، گونی؛ امروزه: کیف	pušan	پوشَن ^۲
راه رفتن	puye	پُویه ^۳
سینما	târiki	تاریکی
تفنگ	taqqaki	تَقکی
نزد، پیش	tok	تُک ^۱

۱) کلمه نوموس/numus/ از پرکاربردترین واژه‌های این لوتر است که به‌طور کلی برای نشان دادن هرچیز منفی (البته از نظر خودشان) به‌کار می‌رود، مانند: پوشکی نوموس- (نوموسه)، که با دیدن مأمور پلیس می‌گویند و نیز مثال‌های دیگری که در ادامه خواهد آمد. امروزه بسیاری از جوانان شیراز هم با این واژه آشنا شده‌اند و در محاورات خود به‌کار می‌برند.

۲) پوشنی /pušani/ مطلق «پوشیدنی» است که احتمالاً «دستار» بوده است. ظاهراً پارچه و جامه تنک و نازک است (نک: دهخدا، ذیل واژه پوشنی). پوشنه /pušane/ «سرپوش» که روی چیزی بگذارند، هرچیزی که با آن روی چیزی را بپوشانند. هرچیز پوشیدنی، پوشنی (نک: عمید، ذیل واژه پوشنه). در شیراز واژه پوشن به‌معنی

«پوشیدنی» به‌کار می‌رفته است. در یک شعر عامیانه گفته می‌شد: «زَمسُون (زَمستان) اومد و فکر پوشن کن!»

۳) پویه امروزه از واژه‌ها مستعمل البته در زبان معیار نوشتاری است. در لغت‌نامه دهخدا/ با فتح و کسر حرف /ی/ ضبط شده است: «پویه [ی / آی] اسم از پویدن. رفتاری متوسط نه آهسته و نه تند. (برهان). رفتن نه به شتاب و نه نرم. رواغ (متتهالارب)» (نک: دهخدا، ذیل واژه پویه)

تریاک	talxaki	تلیخکی
زیر	tiče	تیچه
چاقو	tizaki	تیزکی
رفتن؛ گریختن ^۳	ja:de šudan	جده شدن ^۲
دزدیدن	ja:de kerdan	جده کردن
گوسفند	čâr ras-ey sommi	چار رسی ^۴ سُمی
گاو	čâr ras-ey šaxi	چار رسی شاخی
الاغ	čâr ras-ey domi	چار رسی دمی
سگ	čâr ras-ey xenji	چار رسی خنجی ^۵
گره	čâr ras-ey xenji numustar-u	چار رسی خنجی نوموس ترو ^۶
آب	čârak	چارک
خوردنی‌های چرب و لذیذ	čarbaki	چربکی

(۱) تُک: (۱) منقار مرغ، نوک پرنده؛ (۲) تیزی سر چیزی مانند نوک سوزن، خنجر و... . جان به تُک پا بیرون بردن: با فرار جان به سلامت بردن (نک: دهخدا، ذیل واژه تُک). در تداول عامیانه گفته می‌شود: *یه تُک پا رفتم* که به معنی «سرزدن سرپایی» است؛ هم‌معنی این واژه در زبان آسیایی نیست.

(۲) جده: ظاهراً شکلی از جاده است. که در آن مصوٓت بلند /â/ تبدیل به مصوٓت کوتاه /a/ شده است و اهالی آن را به گونه‌ای تلفظ می‌کنند که صدایی میان فتحه و حرف /ع/ دارد، مثل اینکه خود مصوٓت کوتاه را به صورت کشیده بر زبان می‌آورند.

(۳) معادل «به‌چاک زدن» در اصطلاح عامه به معنی: رفتن، با شتاب رفتن؛ فرار کردن، گریختن؛ امر به دور شدن از جایی.

(۴) حرف /ی/ در اینجا نقش میانجی دارد، در زبان معیار این عبارت چنین می‌شود: «چهار رسهٔ سُمی». مصوٓت کوتاه در پایان حرف /ی/ تحت تأثیر لهجهٔ شیرازی ساکن است.

(۵) خنج /xenj/ در لهجهٔ شیرازی به معنی «سرانگشت» و «ناخن» و خنجی /xenji/ صفت فاعلی آن است و به کسی گفته می‌شود که با سرانگشت و ناخن به قسمت‌های برهنهٔ بدن طرف مقابل (صورت و پشت دست) زخم و خراش وارد می‌کند.

(۶) این واژه ترکیبی است از نوموس (= بد) + تر (علامت صفت تفضیلی) + او (u) که در لهجهٔ مردم شیراز علامتی است برای معرفی کردن اسم، یعنی همان کاری را که حرف /ه/ در لهجهٔ مردم تهران انجام می‌دهد: *مرد - مرده* (= آن مرد).

چَرخکی	čarxaki	گاری / ماشین
چین	čeyn	خوب
دودکی	dudaki	سیگار
خَل دادن	xal dâdan	فاش کردن
دون‌دار	dundâr	برنج
دون‌دار چین	dundâr e čeyn	گندم (دون‌دار خوب)
دون‌دار نوموس	dundâr e numus	جو (دون‌دار بد)
دونکی	dunaki	زنجیر (منظور زنجیری است با حلقه‌های ریز که در دعوا از آن به‌عنوان اسلحه‌ای سرد استفاده می‌شود)
راسو	râsow	بس کن!
زردکی	zardaki	ادرار
زردکی لَپر کردن	zardaki lapar kerdan	ادرار کردن
ستون واکو	setun-e vâku	دو زانو
سُرَب - باروت	sorob-bârout	قند و چای
سفیدکی	safidaki	ماست
سفیدکی یخی	safidaki yaxi	بستنی
سُکیدن	sokkidan	نگاه کردن زیر چشمی
سُنگ	song	ایستادن
شَرَتکی	šartaki	هر چیز نوشیدنی؛ امروزه مشروب
شنو	šenow	خواب
غولکی	qulaki	خانه
فَمکی ^۱	fa:maki	فهم
کِش‌دار	kešdâr	حرف
کلیه (کلییه)	kalye (kaliye)	مرد
گر ^۱	gaz	قپان

(۱) در لهجه امروز مردم شیراز حرف <ه> اصلی ساکن، از میان برخی کلمات مانند: جهرم، شهر، فهم و... حذف می‌شود، اما فتحه ما قبل آن کشیده تلفظ می‌شود: جَرم (ja:rom)، شَر (ša:r)، فَم (fa:m) که اعراب‌گذاری آن کاری دشوار است.

بوکو	bukku	بخور!
گوی راس	guy rās	فهمیدن
گیریچه	giriče	دختر
لپر شدن	lapar šodan	آمدن
مشون	mašun	مؤمن
مکونه	makoune	پسر
واکو	vāku	باسن
ناخو	nāxu	نرم
نوموس	numus	بد؛ گم
ورسوک!	varsök!	نگاه کن! (← سگیدن)
هیته	hayte	زن

۱.۳.۵. چند جمله

پول همراهت هست؟	orze (orzaki) toket-a?	أرزِه (أرزکی) تُکِتَ - ؟
به او پول بده!	orze (orzaki) tokeš kon!	أرزِه (أرزکی) تُکِش کن!
به او پول بده، تا برویم.	orze (orzaki) tokeš kon tâ ja:de šim.	أرزِه (أرزکی) تُکِش کُن تا جَدِه شیم.
از او پول بگیر!	orze (orzaki) bâl gir!	أرزِه (أرزکی) بال بگیر!

۱) واژه گز (با همین تلفظ) در زبان معیار گذشته مقیاسی برای اندازه‌گیری طول بوده که امروزه به‌جای آن از اصطلاح «متر» استفاده می‌شود. هر یک گز، شش قبضه و هر قبضه، چهار انگشت بوده و بنابراین یک گز معادل بیست و چهار انگشت می‌شده است (نک: دهخدا، ذیل واژه گز). ولی در لوتر آسیایی، گز مقیاسی برای وزن است و به معنی «قبان» به‌کار می‌رفته که نوعی ترازوی بزرگ برای وزن کردن اجناس بزرگ و سنگین بوده که امروزه «باسکول»های کوچک دستی جای آن را گرفته است.

۲) لپر زدن [ل پ پ ز د] (مصدر مرکب) لب‌پرزدن. با موج خرد در آوندی یا حوضی آب به‌دفعات بیرون‌ریختن (نک: دهخدا، ذیل واژه لپر زدن) / لب‌پر زدن. [ل پ ز د] (مصدر مرکب) لپر زدن. با حرکت دادن ظرفی مقداری از مایع که در آن است بیرون ریختن؛ فروریختن کمی از آب یا مایعی دیگر از لب ظرفی، گاه جنبیدن یا حرکت دادن آن؛ از لب کاسه و جز آن ریختن آب برای حرکتی که به ظرف داده باشند (نک: همان، ذیل واژه لب‌پرزدن)

نان می‌خورد.	bargow mikko ve.	برگو می‌کو وه.
نگاه کن!	birize bedâr!	بیریزه بدار!
نگاه نکن!	birize nadâr!	بیریزه ندار!
کیسه، گونی	poušan čeyn-a	پوشن چین -.
تفنگ گم شد.	taqqaki numus šod	تَقَّکِی نوموس شد.
جلوی این مرد صحبت نکن!	râs kalye keštâr numus nad-a!	راس کلِیه کِشتار نوموس ند -ا
بستنی بخوریم.	safidaki yaxi bukkuim.	سفیدکی یخی بوکوییم.
ایستاد کنار ما (در مورد افراد مزاحم).	song šod tokomun.	سنگ شد تُکمون.
بایست! تکان نخور!	song šo	سنگ شو!
خانه تو کجاست؟	qulakit râsey kojân?	غولکیت راسی کُجان؟
کج فهم است (زبان آسیابی را نمی‌فهمد).	fa:makiš numus-a.	فَمَکِش نوموس -.
حرف‌هایش بد است / حرف‌های بدی می‌زند.	kešdâr numus-a.	کِش دار نوموس -.
حرف‌هایش خوب است / حرف‌های خوبی می‌زند.	keštâr čeyn-a.	کِش دار چین -.
مرد بدی است.	kalye numus-a.	کلِیه نوموس -.
[این] مرد کج فهم است (زبان آسیابی را نمی‌فهمد).	kalye fa:makiš numus-a.	کلِیه فَمَکِش نوموس -.
[این] مرد خوش فهم است (زبان آسیابی را خوب می‌فهمد).	kalye fa:makiš čeyn-a.	کلِیه فَمَکِش چین -.
[این] مرد اهل کجاست؟	kalye râsey kojân?	کلِیه راسی کُجان؟

کلیه راسی سعدی ی-.	kalye rāsey Sa'diy-a.	[این] مرد از اهالی سعدی ^۱ است.
کلیه نوموس شد.	kalye numus šod.	فلانی مُرد.
کلیه پَرکیبی-.	kalye parakiy-a.	[این] مرد کبوترباز است.
کلیه جَده شو!	kalye ja:de šo!	فلانی، فرار کن!
کلییه جَده شد تُکمون.	kaliye ja:de šod tokomun.	فلانی آمد پهلوی ما.
کلییه که تُک خودمُون- کِش دار نوموس نَد!	kaliye ke toke xodomun-a kešdâr numus nad-e	جلو این مردی که در نزد ما هست، صحبت نکن!
کلیه بویِ راس-.	kalye buye rās-a.	این مرد صحبت ما را بلده و می‌فهمد.
مکونه چین-.	makoune čeyn-a	[این] پسر خوبی است.
هیته نوموس-.	hayte numus-a.	زن بدی است.
هیته چین-.	hayte čeyn-a.	زن خوبی است.

۶. نتیجه‌گیری

زبان‌های ساختگی در بسیاری از کشورها و از جمله ایران پیشینه‌ای طولانی دارند. این نوع زبان‌ها را مردمانی وابسته به گروه‌های مختلف اجتماعی وضع کرده بودند و به‌صورت قراردادی میان خود به‌کار می‌بردند تا دیگران متوجه منظور آنها نشوند. از جمله گروه‌های اجتماعی که میان خود از زبان ساختگی استفاده می‌کردند، صاحبان مشاغل بوده‌اند که در هنگام معامله آن را به‌کار می‌برده‌اند. آسیابانان - از جمله آسیابانان شوشتر و دزفول و قریه سعدی - از جمله این گروه‌ها هستند که لوتر خاص خود را داشته‌اند.

(۱) اهالی محل و هم مردم شیراز، سعديه و شهرک سعدي را به‌اختصار سعدي می‌گویند.

لوتر آسیابانان قریه سعیدی نخست در اختیار این صنف بوده است، ولی آسیابانان با برافتادن آسیاب‌ها دیگر نیازی به حفظ آن، به‌عنوان زبانی مخفی در بین خود، نداشتند و این زبان در میان اهالی محل رواج یافت. طبعاً در این تحول واژه‌های خاص مربوط به آسیاب که مردم محل در محاورات خود نیازی به آنها نداشتند، فراموش شدند و امروزه شمار اندکی از واژه‌ها، مربوط به آسیاب است.

این لوتر از نظر ساختار نحوی پیرو زبان معیار است. برخی از واژه‌های آن از نظر ریشه‌شناسی شفاف و تعداد زیادی از آنها تیره‌اند. از آنجاکه، برخی از آسیابانان این محل (خانواده طحان و طحانی) از مهاجران کاشانی هستند، شاید ریشه واژه‌های این زبان به یکی از گویش‌های کاشان بازگردد.

منابع و کتابنامه

- اعتضادی، شیدا و علمدار، فاطمه سادات، ۱۳۸۷، «تحلیل جامعه‌شناختی زبان مخفی در بین دختران»، فصل‌نامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ش ۴۱، ص ۶۵-۹۶.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۱۲، «فارسی‌ساختگی»، مجله مهر، س ۱، ش ۶، ص ۴۳۵-۴۴۷.
- اکرامی، محمود، ۱۳۸۴، مردم‌شناسی اصطلاحات خودمانی: پژوهشی مردم‌شناختی در اصطلاحات خودمانی جوانان، مشهد.
- بلوکباشی، علی، ۱۳۶۹، «آسیا»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ص ۳۷۱-۳۷۹.
- _____، ۱۳۷۹، «زبان‌های رمزی در ایران»، یادنامه دکتر احمد تفضلی، به کوشش علی‌اشرف صادقی، تهران، ص ۱۰۹-۱۲۷.
- _____، ۱۳۸۰، «زبان‌های رمزی در ایران»، مجله کتاب ماه هنر، ش ۳۵-۳۶، ص ۱۸-۲۷.
- جوینی، عظاملک، تاریخ جهان‌گشای، تصحیح محمد قزوینی، تهران، ۱۳۸۴.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده. تهران، ۱۳۶۲.
- حسینی فسایی، میرزا حسن، فارسنامه ناصری، تهران، بی‌تا.
- حکیمی، محمود، ۱۳۸۳، همراه با سیاحان و جهانگردان و مسافران، تهران.
- خلف تبریزی، محمدحسین، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، ۱۳۶۱.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۲، لغت‌نامه، تهران.
- زرکوب شیرازی، احمد بن ابی‌الخیر، شیرازنامه، شیراز، ۱۳۹۰.

- زمردیان، رضا، ۱۳۴۸، «زبان‌های ساختگی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، س ۵، ش ۴، ص ۵۴۹-۵۵۶.
- سمایی، سید مهدی، ۱۳۸۲، *فرهنگ لغات زبان مخفی (با مقدمه‌ای درباره جامعه شناسی زبان)*، تهران. عبدالرشیدی، علی اکبر، ۱۳۹۲، *زبان‌های ساختگی*. تهران.
- عمید، حسن، ۱۳۶۳، *فرهنگ عمید*. تهران.
- قزوینی، محمد، ۱۳۲۴، «جغرافیای بلاد و نواحی: قلعه بندر در حوالی شیراز»، *یادگار*، س ۲، ش ۱۷، ص ۲۸-۳۷.
- کتبی، محمود، *تاریخ آل مظفر*، به اهتمام و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۴.
- محجوب، منوچهر، ۱۳۸۲، «لوتر مطربی»، *فصل‌نامه ماهور*، س ۵، ش ۲۰، ص ۹۷-۱۰۲.
- مریدی، بهزاد، ۱۳۸۵، «بررسی تحولات واژگان ممنوعه در گویش لارستانی»، *نامه انسان‌شناسی*، س ۵، ش ۹، ص ۱۶۹-۱۷۷.
- معین، محمد، ۱۳۷۱، *فرهنگ فارسی*، تهران.
- همایونی، صادق، ۱۳۵۲، *یازده مقاله در زمینه فرهنگ عامه*، شیراز.
- IVANOW, W., 1920, Further Notes on Gypsis in Persia, *J.A.S.B.* 16, pp. 281-291.
- YARSHATER, E., 1977, "The Hybrid Language of the Jewish Communities of Persia", *Journal of American Oriental Society*, vol. 97, pp. 1-7.

نظام صرف فعلی در گویش آهاری

الهه گل بستان (دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران)

چکیده: بسیاری از گویش‌ها در مناطق مختلف، تحت تأثیر زبان فارسی رسمی یا فارسی معیار^۱ در کشور، در حال انقراض‌اند. از جمله این گویش‌ها می‌توان به گویش‌های ناحیه قدیمی قصران اشاره کرد که شامل لواسانات، شمیرانات، تهران، کن، سولقان و... بوده است. ناحیه قصران، از نواحی قدیمی ایران است که در گذشته سرزمینی بین ری باستان تا مرز مازندران بوده و تهران کنونی بخش کوچکی از آن بوده است. یکی از گویش‌های ناحیه قصران، گویش آهاری است. قریه آهار، از روستاهای شمال تهران در رشته کوه‌های البرز است که به گفته یکی از اهالی این قریه، به گونه‌ای از گویش گیلکی صحبت می‌کنند. فرض بر آن بوده است که گویش آهاری، از گویش‌های تجربی است که تحت تأثیر زبان فارسی معیار قرار گرفته است. در این مقاله پژوهشگر سعی دارد نظام صرفی فعل در گویش آهاری را به‌طور خلاصه بیان کند.

کلیدواژه‌ها: گویش، قصران، آهار، صرف فعل

(۱) منظور از زبان فارسی رسمی یا فارسی معیار در این مقاله، زبان فارسی رایج در تهران و مورد استفاده در صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران است.

۱. مقدمه

آهار از روستاهای دهستان رودبار قصران^۱، بخش رودبار قصران، شهرستان شمیرانات استان تهران است. این روستا با طول جغرافیایی ۵۱ درجه و ۲۷ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۵۶ دقیقه و با ارتفاع ۲۱۱۸ متر از سطح دریا در مسیر جاده تهران - لشکرک به طرف فشم قرار دارد که در منتهالیه جاده بعد از روستای باغ‌گل و ایگل که جزء حوزه نفوذی آهار است، با فاصله ۲۸ کیلومتری از تهران و در ۱۰ کیلومتری فشم واقع است (مشیری و همکاران ۱۳۹۰: ۴). روستای آهار در محل تلاقی دو تنگه‌ای قرار دارد که یکی به سمت شمال غرب به ده تنگه و گردنه زرگاه و دیگری به سمت جنوب غرب به منطقه و مزارع و آبشار شکرآب و قلعه توچال و مرز شهرستانک منتهی می‌شود. این روستا از روستاهای آباد و پررونق منطقه رودبار قصران است و به دلیل داشتن مزارع و باغات وسیع، بیشتر ساکنان این روستا به کار باغداری مشغول‌اند. بر پایه سرشماری عمومی نفوس و مسکن در سال ۱۳۹۰، شمار ساکنان روستای آهار ۱۰۰۵ نفر (۶۶۹ زن و ۵۳۶ مرد) در ۳۶۴ خانوار بوده است.^۲

نام اصلی و قدیمی روستای آهار، اوهر^۳ است که در ناحیه رودبار قصران (قصران داخل) واقع شده است. اوهر به معنای آبادی‌ای است که آب فراوان برای احداث آسیا دارد. گویش آهاری، شباهت‌هایی با گویش‌های مازندرانی (گویش آملی و بابلی و...) دارد. بنابه گفته حسن دوست (۱۳۸۹: هجده)، گویش‌های منطقه قصران، جزء گویش‌های

(۱) ناحیه قصران یا کوهسران، از نواحی بسیار قدیمی و کهن سرزمینمان، ایران، است. قصران که ناحیه‌ای بزرگ و کوهستانی است، در گذشته، سرزمینی بین ری باستان تا مرز مازندران را شامل بوده و تهران کنونی نیز قسمتی کوچک از آن بوده است. در گذشته قصران، یکی از شهرستان‌های ری به‌شمار می‌آمده است. بعدها، ناحیه قصران را به دو قسمت قصران داخل و قصران خارج تقسیم کرده‌اند. «قصران شمالی را بدان سبب که آبادی‌های آن در داخل دره‌های متفرع از البرز واقع است، قصران داخل، و قصران جنوبی را چون در دامنه جنوبی این سلسله‌کوه و خارج از آن و در جلگه افتاده است، قصران خارج، نام داده‌اند» (کریمان ۱۳۸۵: ۹۲). امروزه، تهران و ری جزء قصران خارج محسوب می‌شوند.

(۲) برگرفته از وبگاه: www.amar.org.ir/Default.aspx?tabid=1160

(۳) بنا به گفته یکی از گویشوران اوهر از ترکیب «آب هار و سرکش» ایجاد شده است و براساس کم‌کوشی اهالی به آهار یا اوهر تبدیل شده است.

تجربشی‌اند که از لحاظ زبان‌شناختی، حدفاصل گویش‌های کناره دریای خزر و گویش‌های آذری به‌شمار می‌آیند. بنابراین گویش آهاری یکی از گویش‌های تجربشی (حدفاصل گویش‌های کناره دریای خزر و گویش‌های آذری)^۱ است که شاخه‌ای از گویش‌های ایرانی نو غربی به‌شمار می‌رود.

موقعیت جغرافیایی این روستا و مجاورت آن با شهر تهران موجب شده است تا گویش آهاری به‌شدت تحت تأثیر زبان فارسی معیار قرار گیرد. برای کمک به شناخت اطلس گویش‌های ایرانی، و نیز کمک به حفظ و پاسداشت گویش‌های ایرانی، نگارنده بر آن است که نگاهی اجمالی به نظام صرفی فعل در گویش آهاری داشته باشد. بدین منظور، پس از بررسی اولیه (آوایی) داده‌ها جدول‌های ۱ و ۲ استخراج و برای آوانویسی داده‌های این گویش، از علائم آوایی موجود در این جدول‌ها استفاده شده است.

جدول ۱. همخوان‌های گویش آهاری

جدول همخوان‌ها									
واجگاه شیوه تولید	دولبی	لب‌ودندانی	دندانی - لثوی	کامی	پس‌کامی	نرم‌کامی	ملازی	حلقی	چاکنایی
سایشی		f v	s z	š ž			x γ	h	fi
انسدادی - سایشی				č ĵ					
روان			l/r						
غلت	w		y						
خیشومی	m		n			ŋ ^۲			

(۱) گویش گاژرخانی (در گاژرخان، واقع در شمال شرقی قزوین، در دامنه کوه‌های الموت، نزدیک قلعه حسن صباح) نیز به‌لحاظ زبان‌شناختی، حدفاصل گویش‌های کناره دریای خزر و گویش‌های آذری به‌شمار می‌آید (حسن‌دوست ۱۳۸۹: هجده).

(۲) ŋ واجگونه خیشومی است که تحت تأثیر بافت تولید می‌شود؛ مثال: ahaŋ, jaŋ, raŋ.

جدول ۲. واکه‌های گویش آهاری

جدول واکه‌ها				
	پیشین			پسین
	گسترده	گرد	کشیده	
افراشته	i	ü		u
نیم افراشته	e	ö		o
افتاده	a		a:	ā

در رابطه با گویش‌های منطقه قصران، تا آنجا که نگارنده خبر دارد، پژوهش‌های زیادی صورت پذیرفته است، ولی می‌توان به آثاری چون حسین کریمان (۱۳۸۵) اشاره کرد. در این اثر، نویسنده علاوه بر مباحث تاریخی و جغرافیایی ناحیه قصران، به مذهب و نیز گویش مردم قصران می‌پردازد. وی علاوه بر این، به‌طور اخص پاره‌ای از آداب و رسوم و ضرب‌المثل‌های رایج در قریه آهار و نکات و قواعد دستوری گویش آهاری و نیز واژه‌نامه مختصری از این گویش را ارائه می‌دهد. اثر دیگری در این مقال عبارت از بررسی خردگویش‌های منطقه قصران به انضمام واژه‌نامه قصرانی (دیهم ۱۳۸۴) است. نویسنده کلیاتی را در مورد منطقه جغرافیایی قصران بازگو می‌کند و سپس ویژگی‌های آوایی، دستوری و واژگانی گونه زبانی ناحیه قصران را بیان می‌دارد. وی علاوه بر این، داده‌های ضبط‌شده خود را در کتاب خود به رشته تحریر در آورده است. اثر دیگر نوشته همین نویسنده عبارت از اطلس گویش‌شناختی قصران داخل (دیهم ۱۳۸۸) است. در این اثر، نویسنده هر صفحه را به معرفی تفاوت‌های آواشناختی یک واژه در روستاهای ناحیه قصران اختصاص داده است.

روش کار برای گردآوری داده‌ها در مقاله حاضر به این گونه بوده است که در ابتدا صد فعل^۱ انتخاب شدند. از این میان، افعالی انتخاب شد که در این قریه پربسامد بودند. این افعال به دو گروه بسیط (منظم و نامنظم) و مرکب تقسیم شدند. از چند گویشور

(۱) برای انتخاب افعال، ابتدا مجموعه‌ای از افعال فارسی از وبگاه <http://persian.nmelrc.org> انتخاب و سپس مجموعه افعال موجود واج‌نویسی شد و از طریق وبگاه تجزیه و تحلیل متن و شمارش بسامد <http://textalyser.net> پربسامدترین افعال انتخاب شد.

آهاری^۱ خواسته شد برای هریک از این افعال، جملاتی را در زمان‌ها و وجه‌های مختلف به گویش آهاری بیان کنند. این جملات واج‌نگاری شد و سپس از لحاظ صرفی (پیشوند و پسوندهای صرفی) مورد بررسی قرار گرفت.

۲. ستاک‌های فعلی در گویش آهاری

در گویش آهاری، فعل بر مبنای دو ماده مضارع و ماضی ساخته می‌شود. ماده مضارع برای ساخت مضارع اخباری، مضارع التزامی و امر به‌کار می‌رود و ماده ماضی برای ساخت ماضی ساده و ماضی استمراری به‌کار می‌رود. ماده ماضی به *-t* یا *-d* (یا واجگونه‌های آن *-ād* و *-id*) ختم می‌شود. در جدول شماره ۳، برخی از ماده‌های مضارع و ماضی در گویش آهاری و معادل آنها در فارسی معیار بیان شده است.

جدول ۳. ماده‌های مضارع و ماضی و معادل آنها در فارسی معیار

ماده مضارع		ماده ماضی	
فارسی معیار	گویش آهاری	فارسی معیار	گویش آهاری
افتاد	eftād	افت-	ēft-
ایستاد	estā(d)	ایست-	vāst-
خوابید	(da)xot	خواب-	(da)xos-
دوید	doyid	دو-	do-

افعال فارسی، بنابر گفته باطنی (۱۳۴۸: ۱۱۸)، به دو دسته تقسیم می‌شوند: (۱) آن دسته

(۱) برای گردآوری داده‌ها، چند تن از گویشوران محترم آهاری با نگارنده همکاری داشتند. در اینجا از همکاری و لطف این بزرگواران، به‌خصوص جناب آقایان محمد شکرایی و محمد نظرآهاری (پدر بزرگ) و سرکار خانم‌ها زهره نظرآهاری و پروین نظرآهاری، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم و به‌روزی آنان را از خداوند متعال مسئلت دارم. همچنین از جناب آقای حسین گل‌بستان، پدر بزرگوارم، برای راهنمایی‌ها و رهنمودهای سودمندشان بی‌نهایت سپاسگزارم.

از افعال که پس از حذف علامت ستاک گذشته (-t, -d, -id, -ād)، ستاک حال بدون تغییرات آوایی به دست می‌آید. این گونه از افعال را اصطلاحاً افعال منظم می‌گویند. (۲) آن دسته از افعال که پس از حذف علامت ستاک گذشته، ستاک حال با تغییرات آوایی به دست می‌آید. این دسته از افعال را اصطلاحاً افعال نامنظم می‌گویند. نمونه‌هایی از افعال منظم و نامنظم در جدول‌های ۴ و ۵ آمده است.

جدول ۴: نمونه‌ای از افعال منظم در گویش آهاری

افعال منظم		
فارسی معیار	گویش آهاری	صورت امر فعل
افتاد، افت-	eft-ād	bēft
دوید، دو-	do-yid	baddo
رسید، رس-	bars-id	bars
فرستاد، فرست-	barfest-ād	barfes

جدول ۵: نمونه‌ای از افعال نامنظم در گویش آهاری

افعال نامنظم			
فارسی معیار	گویش آهاری		صورت امر فعل
	ماده مضارع	ماده ماضی	
چیدن، چین-	bačín-	bačid	bačín
دیدن- بین-	beyn-	badid	beyn
گرفتن، گیر-	hāgir-	hāgit	hāgir
گفتن، گو-	gū-	(ba)got	vagü

گاهی، در محاوره‌های سریع بین گویشوران آهاری، همخوان پایانی فعل در ستاک‌های گذشته فعل، حذف می‌شود. همچنین گاهی، به دلیل اصل کم‌کوشی، همخوان -d- در جایگاه میانی، پیش از شناسه‌های صرفی، به -y- تبدیل یا حذف می‌شود.

۳. پیشوندهای فعلی

پیشوندهای فعلی در این گویش عبارت‌اند از: پیشوند ساده: be- (نیز تکواژگونه: ba-, bi-, bū-, ve-, va- برای ماضی ساده، ماضی نقلی، ماضی بعید، وجه التزامی و وجه امری)، پیشوند نمود استمرار: da- (برای مضارع استمراری و ماضی استمراری) پیش فعل‌ها^۱، که در اصل بر جهت انجام فعل دلالت دارند، عبارت‌اند از: ve- و vā-، hā- استفاده از نشانه نفی -ne، باعث حذف پیشوند ساده می‌شود.

bimo → nimo

barfestā → narfestā

نشانه نفی -ne، پس از پیشوند نمود استمرار و قبل از ستاک فعلی قرار می‌گیرد.

daxot → danaxot

نشانه نفی -ne، پس از پیش فعل‌ها و قبل از ستاک فعلی قرار می‌گیرد.

vegit → venegit

vāstā → vānestā

hāgit → hānegit

hādā → hānadā

نشانه نفی -ne، در افعال مرکب، به عنصر فعلی می‌چسبد.

bidārkord → bidārnakord

ādastbadā → adastnadā

۴. نظام تصریف در گویش آهاری

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، افعال دارای دو ماده مضارع و ماضی هستند. ماده مضارع در ساخت مضارع اخباری، مضارع التزامی و امر، و ماده ماضی در ساخت ماضی ساده و ماضی استمراری به کار می‌رود. این ماده‌های فعلی همراه با پیشوند فعلی، عنصر غیرفعلی و دیگر شناسه‌ها مجموعاً گروه فعلی را تشکیل می‌دهند.

(۱) باطنی این مجموعه عناصر را تحت عنوان عناصر غیرفعلی گروه فعل معرفی می‌کند (۱۳۴۸: ۱۱۱).

شناسه‌های صرفی در افعال گویش آهاری عبارت‌اند از:

جمع	مفرد	
-im/ - eym مضارع و ماضی	-am/ -om/ -m مضارع و ماضی	اول شخص
-in, -eyn مضارع و ماضی -in, -eyn امر	-i, -ey مضارع -e امر -y, -i ماضی	دوم شخص
-an/ -n مضارع و ماضی	-e مضارع و ماضی	سوم شخص

۱.۴. ماده مضارع

۱.۱.۴. شیوه ساخت مضارع اخباری

شناسه‌های صرفی + ماده مضارع + mi- (یا تکواژگونه‌های آن -mü- -mo- -me-)

ʔamaʔammad xavar megiri ke ʔa:mrü müšü šahr yā na?

از محمد می‌پرسی که امروز می‌رود به شهر یا نه؟

yēzurugdiya sab kōni, azto yē ʔazāye xošmazza dorostmokonam.

کمی صبر کنی برای غذای خوشمزه‌ای می‌پزم.

ʔaga bašoy(i) küh, vālakʔa: mano miččini?

اگر رفتی کوه، برایم والک می‌چینی؟

اگر فعل دارای پیشوند فعلی باشد، شناسه مضارع اخباری پس از پیشوند فعلی و

ستاک مضارع می‌آید.

ʔamšöw ke barsam tā sobfi danxosam.

امشب که برسم تا صبح می‌خوابم.

har sobfi ʔavāsa furuše ʔālbāluhā miyām sar pöl vāmeštam.

هر روز صبح برای فروش آلبالوها سر پل می‌ایستم.

۲.۱.۴. شیوه ساخت مضارع التزامی

شناسه‌های صرفی + ماده مضارع + ba- (یا تکواژگونه‌های آن va- .bi- .be-

صبر کن به شکراب که برسیم، ناهار می‌خوریم. sabkon barsim šökörow, nāhār moxorim.

؟aga biyām xunetun, ʔol bade ke xodto mun zafimet nangeni.

اگر بیایم خانه شما، قول بده که خودت را برای من زیاد در زحمت نیندازی.

اگر بروم فشم، من را می‌بری؟ ؟aga bešam fšam, mano mobori?

؟aga vagam-to ʔa:mrü kiyo badiyam, šāx dar miyeri.

اگر به تو بگویم امروز چه کسی را دیدم، شاخ درمی‌آوری.

اگر بیفتم، تقصیر توست. ؟aga beftam, fiameš taxsir to-e.

در مواردی که فعل دارای پیشوند است، شناسه التزامی حذف می‌شود.

شاید آنجا بایستم و منتظرت باشم. šāedunjā^۱ vāstamo montazeret gerdam.

چرا نمی‌گذاری بخوابد؟ čerā namely daxose?

۳.۱.۴. شیوه ساخت مضارع استمراری

شناسه‌های صرفی + ماده مضارع + da-

من را بگیر! دارم از پشت می‌افتم. mano damās. ʔapošt damēftam.

داریم می‌رویم شکراب. شما هم می‌آید؟ damišim šökörow. šomāyam miyeyn?

گاه بین شناسه نمود استمرار و فعل، فاصله وجود دارد.

؟āzar ʔa šökörow ʔamano da vālak tapelak mečine.

آذر دارد برای من از شکراب والک و تپلک می‌چیند.

۴.۱.۴. شیوه ساخت امر

شناسه‌های امر + ماده مضارع + ba- (یا تکواژگونه‌های آن va- .be-

تو بیفت! ببین که با تو چه کار می‌کنم. to bēft! meyni čokonamet.

baddo dam dukkun sāfosseyñ čülü hāgir biyār.

(۱) واج انسدادی چاکنایی در اثر ترکیب دو واژه šāed و unjā حذف شده است.

بدو تا دم مغازه سید حسین و تخم مرغ بگیر و بیاور.

bižake gilāso barfes šahr. حواله گیلان را به شهر بفرست.

dir gerdišō! sedā vazanšō. دیرش شده است! بیدارش کن.

در مواردی که فعل دارای پیشوند است، شناسه امر حذف می‌شود.

vāstā tā bišam sar molk bargerdam. بایست تا بروم سرِ باغ و برگردم.

begī daxos. sobā bā?a:d biši sarbāy. بگیر بخواب. فردا باید بروی سرِ باغ.

?iyālo šir hāde. به بچه شیر بده!

۲.۴. ماده ماضی

در گویش آهاری، برای ساخت افعال ماضی ساده و متعدی، هیچ‌گونه تمایزی وجود ندارد.

۱.۲.۴. شیوه ساخت ماضی ساده

شناسه‌های صرفی + ماده ماضی + ba- (یا تکواژگونه‌های آن -bi-، -be-، -Ø)

man ?axona vāxodam čāyi biyōtam. من از خانه با خودم چای آوردم.

diḡrū piyaram ?a poštēbum beftā, pāšam beški. دیروز پدرم از پشت بام افتاد و پایش شکست.

mone ?eyvun ?estā bam, γōrūwe ?ōftow ro nigā kordam.

در ایوان ایستاده بودم و به غروب آفتاب نگاه کردم.

bašir ?a dame ?ōwderyun tā sar čāfmun?o baddoyi. بشیر از اودریون تا سرچشمه‌مون را دوید.

piyaram bašo sa: ?lun, ye satl ālbālu bačči. پدرم رفت سرآلون، یک سطل آلبالو چید.

در مواردی که فعل دارای پیشوند است، شناسه ماضی حذف می‌گردد.

čandi pul mašmašammad?o hādāy? چقدر پول به مش محمد دادی؟

xuwāram sibi ke mon dastam da bōdo ?a man hāgit.

خواهرم سیبی که در دستم بود را از من گرفت.

dišōw mone ?eyvun da naxotim. havā sard bō. دیشب در ایوان نخوابیدیم. هوا سرد بود.

۲.۲.۴. شیوه ساخت ماضی نقلی

در گویش آهاری، پیوند ماضی نقلی از بین رفته و حالت صرفی آن با ماضی ساده در

آمیخته است.^۱

ʔuna ʔa: pella jireftā.

او از پله‌ها افتاده است.

ʔuna ʔa xāl zarā xavar git.

او از خاله زهرا پرسیده است.

šomā tā ʔa:lāno tā tanga ro baddoyiyeyn?

شما تا حالا تا تنگه دویده‌اید؟

ʔali bā bašir ʔa būrun ʔa ʔāšo süa baččīyan.

علی و بشیر از بُرون برای آش سوئه چیده‌اند.

۳.۲.۴. شیوه ساخت ماضی بعید

ماضی ساده فعل «بودن» + صفت مفعولی + ba-(∅)

ʔaga ʔa: deraxt jir ʔeftā bam, fiatman pām meškesteš.

اگر از درخت افتاده بودم، حتماً پایم می‌شکست.

ʔa: bašir xavar gite bi ke ālbāluā key mērse?

از بشیر پرسیده بودی کی آلبالوها می‌رسد؟

ʔaga ʔunaro barfestā-bam tanga, tā ʔa:lān bargerdī-bo bimbo.

اگر او را به تنگه فرستاده بودم، تا حالا برگشته بود.

ʔaga ʔazāro sar vaxteš nāhā bi, tā ʔa:lān dorost kerdi bo.

اگر غذا را به موقع پخته بودی، تا حالا درست (= آماده) شده بود.

ʔaga jozhāro pāyiz jīr korde bi, ʔa:lān xarāb nangērdi.

اگر گردوها را در پاییز چیده بودی، الان خراب نمی‌شدند.

در مواردی که فعل دارای پیشوند است، شناسه ماضی حذف می‌شود.

ʔaga pūlto azeš hāgte bi, ʔa:lān diya hīč moškeli naāšti.

اگر پولت را ازش گرفته بودی، حالا مشکل نداشتی.

ʔaga ziminto hāndā bi be man, ʔa:lān andi saret kola nanšo.

اگر به من زمینت را داده بودی، الان سرت کلاه نمی‌رفت.

در مواردی، به علت اصل کم‌کوشی، صورت صرفی ماضی بعید از بین رفته و با ماضی

ساده در هم آمیخته است.

digrū mafiammad ʔapiyaram-o ʔālbālu biyōt. دیروز محمد برای پدر من آلبالو آورده بود.

(۱) گاهی کشش واکه‌ای هجای آخر فعل ماضی حالت نقلی را بیان می‌کند.

šomā digrū ?in vaxt barsiyey šahr? شما دیروز این موقع به شهر رسیده بودید؟
۴.۲.۴. شیوه ساخت ماضی استمراری

شناسه‌های صرفی + ماده ماضی + da

da ?abašir xavar vegtam ke yöfio bārun begit. داشتم از بشیر می‌رسیدم که ناگهان باران گرفت.
man da mersiyam be gājera, ?a:mu sāfiosein-o badiyam.

من داشتم به گاجره می‌رسیدم که عمو سید حسین را دیدم.

۵.۲.۴. شیوه ساخت ماضی التزامی

مضارع التزامی فعل «بودن» + صفت مفعولی + ba- (یا تکواژگونه‌های آن -va-, -bi-)

xeyli dīr gerdi. ?aga bimbāše čī? خیلی دیر شده است. اگر آمده باشد چه؟

?aga ?adraxt jir efiā bāši, hatman pāt beški. اگر از درخت افتاده باشی، حتماً پات شکسته است.

?aga ?a:zeš xavar gite bāši, medoni ke javāb sarbālā medeto.

اگر از او پرسیده باشی، می‌دانی که به تو جواب سربالا می‌دهد.

man vargerdam ?a: injā vašo bāšin. من برگشتم از اینجا رفته باشید.

bagöte bāšamet, tā nagi, namelam beši. به تو گفته باشم، تا به من نگوئی، نمی‌گذارم که بروی.

در مواردی که فعل دارای پیشوند است، شناسه ماضی حذف می‌گردد.

?aga pulto hādā bāši ?üna, saret kola bašö. اگر پولت را به او داده باشی، سرت کلاه رفته است.

momkene māšino ?azeš hāgte bāši, ?a:mā ü rāzi niye.

ممکن است که ماشین را از او گرفته باشی، اما او راضی نیست.

در جدول‌های ۶، ۷ و ۸ افعال رفتن، آمدن و بودن به‌عنوان نمونه صرف شده است.

جدول ۶. صرف فعل رفتن

مضارع اخباری	ماضی ساده	مضارع التزامی	امر	
mišam	bašom	bišam	-	اول شخص مفرد
miši	bašoy	biši	büşü	دوم شخص مفرد
müşü	bašo	büşü	-	سوم شخص مفرد
mišim	bašoym	bišim	-	اول شخص جمع
mišin	bašoyn	bišin	bišin	دوم شخص جمع
mešan	bašun	bišan	-	سوم شخص جمع

جدول ۷. صرف فعل آمدن

مضارع اخباری	ماضی ساده	مضارع التزامی	امر	
miyām	bimam	biyām	-	اول شخص مفرد
miyey	bimi	biyey	biyā	دوم شخص مفرد
miyā	bimo	biyā	-	سوم شخص مفرد
miyeym	bimim	biyeym	-	اول شخص جمع
miyeyn	bimin	biyeyn	biyeyn	دوم شخص جمع
miyān	biman	biyān	-	سوم شخص جمع

جدول ۸. صرف فعل بودن

مضارع اخباری	ماضی ساده	مضارع التزامی	امر			
				مثبت	منفی	متصل
daram	(da)bam	dabāšam	-	daniyam	-am	اول شخص مفرد
dari	(da)bi	dabāši	dabāš	daniyey	-i	دوم شخص مفرد
dare	(da)bo	dabāše	-	dani	-e	سوم شخص مفرد
darim	(da)bim	dabāšim	-	daniyeym	-im	اول شخص جمع
darin	(da)bin	dabāšin	dabāšin	daniyeyn	-in	دوم شخص جمع
daran	(da)ban	dabāšan	-	daniyan	-an	سوم شخص جمع

در جدول ۹، برخی از افعال گویش آهاری، در حالت سوم‌شخص مفرد مضارع اخباری و ماضی ساده صرف شده‌اند.

جدول ۹. فهرست برخی از افعال گویش آهاری

سوم‌شخص مفرد ماضی ساده	سوم‌شخص مفرد مضارع اخباری	معادل فارسی
biyöt	miyāre	آوردن
beftā	mēfte	افتادن
bengest	mengene	انداختن
vāstā, estā	vāmeste	ایستادن
bebaxši	dambaxše	بخشیدن
vegit	vengire	برداشتن
babord	mobore	بردن
vargerdi	varmegerde	برگشتن
barbi	mirbine	بریدن
davest	dambende	بستن
barsund/ dorostkord	mērsone/ dorostmokone	پختن
bappöri	möppore	پریدن
pižvaxord	pižmoxore	پیچیدن
batersi	meterse	ترسیدن
batonest	metone	توانستن
bajuši	mūjuše	جوشیدن
bajoyi	mejoye	جویدن
baččeri	meččere	چریدن
baččeki	meččeke	چکیدن
bači	miččine	چیدن

baxeri	mexere	خریدن
baxendi	mexende	خندیدن
daxot	danxose	خوابیدن
baxāst	mōxā	خواستن
baxond	mōxone	خواندن
baxord	mōxore	خوردن
hādā	hānde	دادن
dāšt	dāre	داشتن
badūnest	medone	دانستن
pārakord	pāramōkone	دریدن
badūd	mūdūže	دوختن
badūšt	mūduše	دوشیدن
dōwbazi/ baddoyi	dōwmezene/ mōddoye	دویدن
badi	meyne	دیدن
barsi	merse	رسیدن
barit	miriže	ریختن
bazi	mezene	زدن
bassāyi	messā	ساییدن
bespord	mespore	سپردن
basüt	müsuze	سوختن
bašürd	müšure	شستن
beškest	meškene	شکستن
bešnöft	mešnöfe	شنیدن
barfüt	mürfüše	فروختن
fiālišgerdi	fiālišmegerde	فهمیدن

bakkāri	mekkāre	کاشتن
kord	mökone	کردن
bakošt	mökoše	کشتن
bakeši	mekeše	کشیدن
bakend	mekkene	کندن
bakoft	mökofe	کوفتن
begit/ hāgit	megire/ hāngire	گرفتن
geryabakord	geryamökone	گریستن
bagerdi	megerde	گشتن
bagot	mege	گفتن
balerzi	melerze	لرزیدن
balengi	melenge	لنگیدن
bamund	memone	ماندن
bamord	mimire	مردن
banāli	menāle	نالیدن
banest	miniše	نشستن
banvešt	minvise	نوشتن
ziminnāhā	ziminmene	نهادن
behešt	mehele	گذاشتن، اجازه دادن

۵. نتیجه

آنچه از مجموعه حاضر می‌توان نتیجه گرفت، این است که بسیاری از گویش‌ها در مناطق مختلف، تحت تأثیر زبان فارسی رسمی یا فارسی معیار در شرف انقراض‌اند. از جمله این گویش‌ها، می‌توان به گویش‌های ناحیه قدیمی قصران، و از جمله گویش آهاری، اشاره کرد که یکی از گویش‌های تجریشی به‌شمار می‌رود. جدول واکه‌ها و

همخوان‌های این گویش واکه‌های گرد پیشین و همخوان‌های نرم کامی پس‌کامی شده را نشان می‌دهد. ساخت جمله در این گویش با فارسی معیار مطابقت دارد و در برخی موارد ساخت آوایی و واجی گویش تغییرات آوایی منظمی را نشان می‌دهد. همانند فارسی معیار، در این گویش نیز افعال به دو شکل منظم و نامنظم با تغییرات آوایی از فارسی معیار ظاهر می‌شوند. پیشوندهای فعلی در این گویش همان ساختار زبان معیار را داراست و تنها اندکی تغییر آوایی در آنها ظاهر شده است. صورت صرفی افعال این گویش همانند فارسی معیار است و همه این‌ها همبستگی زیاد گویش آهاری را با زبان معیار و رسمی نشان می‌دهد.

منابع

- باطنی، محمدرضا، ۱۳۴۸، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی بر بنیاد یک نظریه عمومی زبان، تهران.
- حسن دوست، محمد، ۱۳۸۹، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، تهران.
- دیپیم، گیتی، ۱۳۸۴، بررسی خرده‌گویش‌های منطقه قصران به انضمام واژه‌نامه قصرانی، تهران.
- _____، ۱۳۸۸، اطلس گویش‌شناختی قصران داخل، تهران.
- کریمان، حسین، ۱۳۸۵، قصران (کوهساران): مباحث تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی و مذهبی و وصف آتشگاه منطقه کوهستانی ری باستان و طهران کنونی، تهران.
- مشیری، سید رحیم و همکاران، ۱۳۹۰، «ارزیابی کیفی ظرفیت‌های گردشگری در توسعه روستایی، مطالعه موردی: آهار - شهرستان شمیران»، فصلنامه جغرافیایی سرزمین، س ۸، ش ۳۲، ص ۱-۲۴.

تعیین مرزهای زبانی: از اطلس گویشی تا گویش‌سنجی

آتوسا رستم‌بیک تفرشی (عضو هیئت علمی پژوهشکده زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

احمد رضائی (عضو هیئت علمی پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش)

چکیده: در مقاله حاضر شیوه‌های تعیین مرزهای زبانی در مطالعات سنتی اطلس - محور و گویش‌سنجی به‌عنوان یکی از رویکردهای جدید گویش‌شناسی با یکدیگر مقایسه می‌شود. از روش توصیفی - تحلیلی برای بررسی این دو رویکرد و تحلیل مزیت‌ها و کاستی‌ها استفاده می‌شود. در گویش‌شناسی سنتی تعیین مرزهای زبانی با استفاده از روش مرز همگویی و مبتنی بر پیمایش‌های اطلس - محور و داده‌های زبانی مبتنی بر تعداد محدودی از مشخصه‌ها صورت می‌گرفت که در نتیجه، نتایج چندان با حقایق زبانی قابل مشاهده منطبق نبودند. وابسته بودن این روش به انتخاب‌های فردی و ذهنی، منطبق نبودن مرزهای همگویی با یکدیگر و دقیق نبودن مرزبندی‌ها از جمله اشکالات این روش به‌شمار می‌آید. کاربرد نرم‌افزارها و روش‌های رایانه‌ای و ورود روش‌های تحلیل کمی و آماری راهبردهایی را در قالب روش گویش‌سنجی پیش رو گذاشت که می‌تواند فصل افتراق

گویش‌شناسی سنتی و جدید به‌شمار آید. گویش‌سنجی به اندازه‌گیری، تجسم نقشه‌بنیاد و تحلیل مجموع شباهت‌ها و حد فاصل‌های گویش‌ها می‌پردازد. تأکید بر تحلیل تلفیقی مشخصه‌های زبانی، تحلیل‌های گویش‌سنجی را از تحلیل‌های تک‌مشخصه‌ای اطلس‌محور متمایز می‌کند. از جمله این روش‌ها می‌توان به «تحلیل خوشه‌ای»، «فاصله لونشتاین» و «روش فراوانی واژه» و... اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: اطلس زبانی، مرز همگویی، روش تلفیقی، گویش‌سنجی

۱. مقدمه

تعیین مرزهای زبانی و ناحیه‌های گویشی دیرزمانی است که دغدغه پژوهشگران حیطه زبان، انسان‌شناسی و قوم‌شناسی بوده است. اصلی‌ترین ابزاری که برای نمایش رابطه زبان‌ها و گویش‌های مختلف به‌کار گرفته شده است، نقشه‌های زبانی و اطلس‌های گویشی است. نقشه‌کشی به‌عنوان شیوه‌ای برای توصیف و تبیین روابط فضایی به‌دوران باستان باز می‌گردد. موضوع آن به‌تصویرکشیدن هر آنچه که می‌تواند تعریف شود است، به‌عبارتی، نمایش یک واقعیت جغرافیایی در یک صفحه دو بعدی. ولی نقشه‌کشی که به‌وضوح موضوعی باشد، تا قرن هجدهم تکوین نیافت. از این زمان به بعد، شاهد تنوع در رویکردهای تحلیلی هستیم که بیشترشان مبتنی بر اندازه‌گیری‌های کمی بود. هم‌زمان پدیده‌های فضایی مرتبط با انسان مورد توجه نقشه‌کشان قرار گرفت و جالب آنکه این جغرافی‌دانان بودند، و نه زبان‌شناسان، که برای اولین بار توزیع منطقه‌ای زبان‌ها یا یک پدیده زبانی را به‌تصویر درآوردند (مانند تن کیت ۱۷۲۳). هنسل (۱۷۴۱) اولین نقشه‌های نشان‌دهنده تنوع زبانی را تهیه کرد. یکی از مواردی که در این نقشه‌ها نشان داده شده بود، بازنمودهای متفاوت دعای ربانی در اروپا بود. تهیه اطلس‌های زبانی به‌عنوان شاخه‌ای مرتبط با زبان‌شناسی در قرن نوزدهم مطرح شد، یعنی دوره‌ای که در زبان‌شناسی با عنوان جغرافیای گویشی شناخته می‌شود. در این دوره است که با افزایش ناگهانی تعداد پژوهش‌های نقشه‌ای مواجه هستیم. با علم به اینکه جغرافی‌دانان اولین اطلس‌های موضوعی خود را در این دوره منتشر کرده‌اند، می‌توان گفت که این روند

خود بخشی از روال کلی‌تری است که در آن زمان آغاز شد (لاملی ۲۰۱۰: ۵۶۷). با شروع هزاره جدید نقشه‌های زبانی دستخوش انقلابی خاموش شدند. برخلاف نسخه‌های کاغذی سنتی، منابع برخط، وبگاه‌ها و اینترنت فرصت‌های بی‌سابقه‌ای را برای نمایش و انتشار داده‌ها، به شیوه‌های چندرسانه‌ای فراهم آورده‌اند. نقشه‌های تمام رنگی، داده‌ها و فایل‌های صوتی برخی پایگاه‌ها قابل بارگیری نیز هستند. تهیه اطلس‌های رنگی نیز با استفاده از فناوری‌های جدید ممکن شده است و مزیت آن به‌خوبی در پژوهش‌هایی چون کامری و همکاران (۱۹۹۶)، گوبل (۲۰۰۰)، گراڈل (۱۹۸۱)، کُنیگ (۱۹۸۲) و غیره نشان داده شده است (کرک ۲۰۰۲: ۳۵۰).

طرح‌های بین‌المللی که با هدف تهیه اطلس در چند دهه گذشته انجام شده است، روش‌شناسی کشیدن نقشه‌های زبانی را بیش از پیش مورد توجه قرار داده است و از جمله پژوهش‌هایی که به روش‌شناسی اطلس‌ها توجه داشته‌اند، می‌توان به ثان (۲۰۰۰)، ویث (۲۰۰۶) و کرک (۲۰۰۲) اشاره کرد. علاوه بر این، کاربرد رایانه و استفاده از ابزارهای آماری برای ارائه تحلیل‌های کمی عرصه را برای مطرح شدن شیوه‌های نوینی باز کرده است که ذیل حیطه‌ای جدید با عنوان گویش‌سنجی^۱ مطرح می‌شوند. در پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی مطالعات روش‌های تهیه اطلس‌ها و اندازه‌گیری فاصله‌های زبانی و گویشی در گویش‌شناسی سنتی و گویش‌سنجی بررسی و مقایسه می‌شوند و به برخی از نکات مثبت و منفی آنها اشاره می‌شود.

توجه به بعد فضایی زبان به‌صورت تجربی برای اولین بار در میان ملت‌ها و کشورهای دارای ناهمگنی زبانی چشمگیر، مانند آلمان، ایتالیا، روسیه یا سوئیس، دیده می‌شود. با اینکه هدف اصلی نخستین مطالعات مبتنی بر جغرافیا، تولید نقشه نبود و بررسی‌های واژگانی مدنظر بوده است، با فاصله کمی شاهد تدوین اولین اطلس‌های زبانی هستیم. پاپ (۱۹۵۰: ۱۸) به برنامه تهیه اطلس آوایی فرانسوی در حدود ۱۸۲۳ توسط انجمن سلطنتی عتیقه‌جات اشاره می‌کند که البته هرگز کامل نشد. اما در همان سال اولین اطلس زبان‌شناسی توسط کلاپروث (۱۸۲۳) با عنوان *آسیای چندزبانه منتشر*

1) dialectometry

شد که علاوه بر فهرست‌هایی از واژه‌ها در قالب جدول، تقسیم‌بندی ریزتری از ریشه‌های کلمات را نیز در بر دارد. در پایان این مجلد، نقشه‌ای ارائه شده است که اطلاعات زبان‌شناختی را با توجه به روابط جغرافیایی نشان می‌دهد. کلاپروت در این نقشه، نه به فهرست زبان‌ها، بلکه به گویشوران (گرجی‌ها، قفقازی‌ها و غیره) اشاره می‌کند و این موضوع نشان‌دهنده توجه وی به این حقیقت است که زبان مستقل از سخنگویان آن نیست. همچنین، جزئیات مرتبط با مکان‌نگاری نیز در آن به چشم می‌خورد. این شیوه در اثر تن کیت (۱۷۲۳) نیز دیده می‌شود. ولی روش کلاپروت، بیش از همه یادآور کار اشمیلر (۱۸۲۱) است. هدف اشمیلر ارائه توصیفی جامع از گویش‌های پادشاهی باواریا بود و برای این کار از مجموعه داده‌هایی که به روش مستقیم گردآوری شده بود، استفاده کرد. وی نقشه‌های رمزگذاری شده‌ای را طراحی کرد که شناسایی پدیده‌های زبانی را که در بخشی از تک‌نگاشتش فهرست شده بودند، ممکن می‌ساخت (لاملی ۲۰۱۰: ۵۶۹-۵۷۰). در سال ۱۸۷۶ ونکر^۱ فهرستی از جملاتی را که به زبان آلمانی معیار نوشته شده بود، برای مدیران مدارس شمال آلمان فرستاد و از آنها خواست که این جملات را به گویش محلی آوانگاری کنند و بازپس فرستند. او بین سال‌های ۱۸۷۷ و ۱۸۸۷، موفق به ارسال این پرسش‌نامه‌های پستی به تمام نقاط کشور شد. در نهایت، ونکر در ۱۸۸۱، دو مجموعه نقشه با دست کشیده شده تهیه کرد که هر کدام، یک مشخصه را نشان می‌دادند و نام اطلس گویشی امپراتوری/رایش آلمان^۲ را بر آن نهاد. با ادامه جمع‌آوری پرسش‌نامه‌ها توسط وی، این طرح بیش از چهار دهه یعنی تا سال ۱۹۲۶ به طول انجامید (چمبرز و تراگیل ۲۰۰۴: ۱۵-۱۶). جمله‌های ونکر تا به امروز نیز در پژوهش‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد و اخیراً به صورت الکترونیکی نیز در دسترس قرار داده شده است^۳ (اندروالد و سمرسانی ۲۰۰۹: ۲). پس از آن در دانمارک نیز در سال ۱۸۹۸، طرحی مشابه با سرپرستی ماریوس کریستن‌سن^۴ انجام شد و نتایج حدود پانزده سال

1) WENKER

2) Sprachatlas des Deutschen Reichs

3) DiWA = Digitaler Wenker-Atlas (DiWA). Erste vollständige Edition von Georg Wenkers 'Sprachatlas des Deutschen Reichs' (1888-1923) [Digital Wenker Atlas. First complete edition of Georg Wenker's Linguistic Atlas of the German Reich (. . .)]. Ed. by Jürgen Erich Schmidt et al., Marburg 2001-2003 (to be expanded <http://www.diwa.info/>).

4) KRISTENSEN

بعد از آغاز طرح، یعنی حدود ۱۹۱۲، منتشر شد. ژیلیرون^۱ نیز در سال ۱۸۹۶ در پژوهشی پیمایشی در فرانسه با اصلاح روش ونکر، از پرسش‌نامه‌ای مشتمل بر ۱۵۰۰ گویه و پژوهشگری میدانی (ادموند ادمونت^۲) برای گردآوری داده‌ها استفاده کرد. ادمونت از سال ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۰، در نواحی روستایی فرانسه بیش از ۷۰۰ مصاحبه را در ۶۳۹ جایگاه مختلف انجام داد. انتشار نتایج در قالب ۱۳ جلد از ۱۹۰۲ آغاز شد و در ۱۹۱۰ به اتمام رسید (چمبرز و ترادگیل ۲۰۰۴: ۱۷). پروژه ژیلیرون الگوی پژوهش‌های مشابهی در سوئیس، ایتالیا و اسپانیا شد.

از دهه ۱۹۶۰، نقشه‌های زبانی، به لحاظ روش‌های نقشه‌کشی، دستخوش تغییرات بسیار شد. عدم کفایت روش‌های قدیمی به بررسی گروهی مشخصه‌های زبانی منجر شد تا با استفاده از داده‌های کیفی ناحیه‌های گویشی تعیین شوند. شکوفایی زبان‌شناسی ساختارگرا به این باور انجامید که نقشه‌های زبانی می‌توانند به نشان دادن نظام‌های زبانی که به لحاظ جغرافیایی متفاوت هستند نیز پردازند (مانند اندرسون ۱۹۸۷ و موتون ۱۹۶۰). بررسی رابطه بین تولید و ادراک و انعکاس جنبه‌های اجتماعی در نقشه‌ها (مانند اطلس زبانی ایالت‌های ساحلی^۳) از موضوعات مورد توجه در نقشه‌های زبانی بود. ارائه نرم‌افزارهای پردازش داده‌ها و تهیه نقشه، تدوین اطلس‌های گویشی با کمک رایانه را نیز ممکن ساخت. اولین اطلس‌های مبتنی بر روش‌های رایانه‌ای، اطلس زبانی کوچک آلمان (KDSA^۴)، و اطلس زبانی اروپا هستند (ALE^۵) هستند. هر دو نقشه در سال ۱۹۸۴ منتشر شدند (ویث ۲۰۰۶: ۵۳۳-۵۳۴).

در همین زمان نقشه‌هایی شکل گرفت که تحلیل‌های کمی بر مبنای داده‌های پیمایش‌های زبان‌شناسی ملی و ناحیه‌ای را ارائه می‌دادند. رویکردهای کمی به دو روش شکل گرفتند: دیویس (۱۹۹۰) و کرچمار (۱۹۹۷) آزمون‌های آماری را برای داده‌های گویشی به کار بستند و گوبل (۱۹۹۶) و شیلتز (۱۹۹۷) آزمون‌های گویش‌ویژه را تهیه

1) Gilliéron

2) Edmond Edmont

3) Linguistic Atlas of the Gulf States

4) Kleiner deutscher Sprachatlas

5) Atlas Linguarum Europae [Atlas of the European languages]. Introduction ed. by A. Weijnen [u.a.], Assen, 1975; maps ed. by Mario Alivè, Assen, 1983-1990; ed. by Wolfgang Viereck, Rome, 1997.

کردند که به آزمون‌های گویش‌سنجی شهرت دارند و چندین روش اندازه‌گیری فاصله گویشی را شامل می‌شوند. همچنین بیلی و همکاران (۱۹۹۳)، کرچمار و اشنایدر (۱۹۹۶)، تراگیل (۱۹۸۳) و وایکل (۱۹۹۷) نشان دادند که چگونه الگوهای تنوع زبان‌شناسی اجتماعی می‌توانند با استفاده از روش‌های جغرافیای فرهنگی مانند مطالعات پراکنندگی و نسبت‌های فضایی توضیح داده شوند. همه این رویکردها از دو پیشرفت در دهه ۱۹۹۰ بهره بردند: الف) منابع و ظرفیت‌های ریزرایانه‌هایی که اکنون قابلیت نگهداری داده‌های وسیع را دارند، تحلیل‌های پیچیده، نمایش گرافیکی دقیق و نو و غیره؛ و ب) وبگاه‌ها (شبکه‌های جهانی) برای دسترسی، تعامل و توزیع (کرک ۲۰۰۲: ۳۵۱).

داده‌های مختلفی را می‌توان روی نقشه نمایش داد: الف) تنوع‌های منطقه‌ای گوناگون درون یک گروه زبان که توزیع ناحیه‌ای زبان‌های یک ناحیه را نشان می‌دهد مانند، اطلس زبانی کنیا^۱ یا اطلس زبان‌ها^۲ (کامری و همکاران ۱۹۹۶)؛ ب) تنوع‌های منطقه‌ای مختلف درون یک کشور (که لزوماً با ناحیه‌ای که آن زبان در آن صحبت می‌شد یکسان نیست) مانند توزیع ناحیه‌ای گویش‌های مختلف آلمانی در ویزینگ (۱۹۸۳)؛ ج) مشخصه‌های منفرد به‌ویژه آواها، واژه‌ها (قاموسی)، مترادف‌ها، معنی، صورت‌های واژگانی یا سایر تنوع‌های ساخت‌واژی، نحوی و یا شیوه نگارش در مورد فرهنگ‌های لغت تاریخی و یا پاسخ‌های گردآوری‌شده در پرسش‌نامه‌هایی درباره نگارش‌های زبانی در یک ناحیه (همان).

۲. روش پژوهش

در این پژوهش از روش توصیفی - تحلیلی برای بررسی انواع شیوه‌های تدوین اطلس‌های زبانی، تعیین مرزهای زبانی و محاسبه فاصله‌های گویشی (گویش‌سنجی) استفاده می‌شود. به این ترتیب، نقشه‌های زبانی بازمودی^۳، نقشه‌های زبانی تفسیری^۴،

1) Linguistic Atlas of Kenya
2) The Atlas of Languages
3) display maps
4) interpretive maps

اطلس‌های ناحیه کوچک^۱، اطلس‌های ناحیه بزرگ^۲، نقشه‌های متنی - مکانی^۳، نقشه‌های نمادی - مکانی^۴، نقشه‌های ناحیه‌ای الگودار^۵، نقشه‌های خطی^۶، نقشه‌های سازگان^۷، اطلس‌های گویشی شنیداری - دیداری برخط^۸ در مبحث اطلس‌های زبانی مطرح می‌شوند. علاوه بر این، ذیل گویش‌سنجی روش‌هایی مانند روش فراوانی در پیکره^۹، روش فراوانی در واژه‌ها^{۱۰}، فاصله لونشتاین^{۱۱}، مقیاس چندوجهی^{۱۲} و روش تحلیل خوشه‌ای^{۱۳} تحلیل و مقایسه می‌شود.

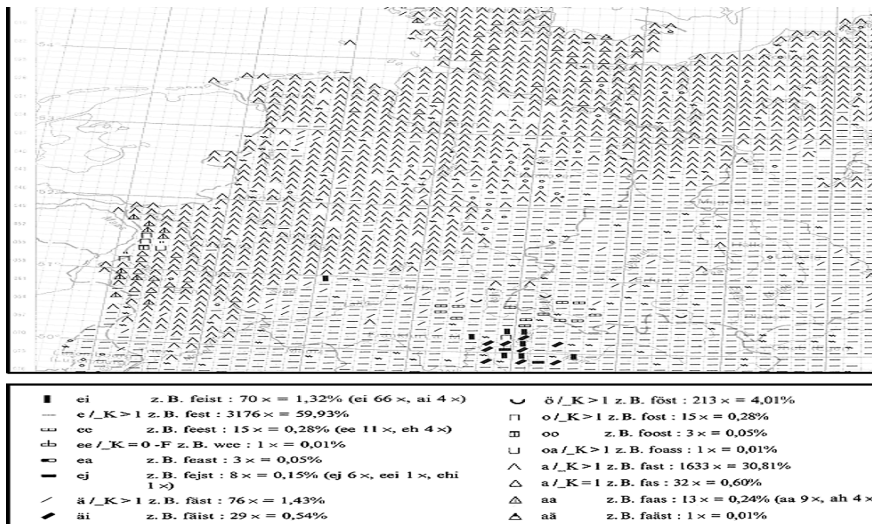
۳. توصیف و بررسی داده‌ها

۱.۳. طبقه‌بندی انواع اطلس‌ها و نقشه‌های زبانی

اطلس‌های زبانی بر مبنای تعداد زبان‌ها و گویش‌ها و وسعت ناحیه تحت پوشش از یک سو و شیوه نمایش اطلاعات از سوی دیگر به انواع گوناگونی طبقه‌بندی می‌شوند: ترادگیل (۲۰۰۴: ۲۵) نقشه‌های زبانی را به دو دسته تقسیم می‌کند: نقشه‌های زبانی بازنمودی مانند اطلس زبانی فرانسه ژیلیرون که صرفاً داده‌های زبانی مربوط به یک مورد خاص را روی نقشه نشان می‌دهد. نقشه‌های زبانی تفسیری که توزیع گونه‌های غالب از یک ناحیه به ناحیه دیگر را نشان می‌دهد و به نسبت توضیحات کلی تری ارائه می‌کند. نقشه‌های تفسیری اغلب در مطالعات ثانویه دیده می‌شود و از داده‌های جغرافیای گویشی به‌عنوان منبع اولیه استفاده می‌کند. جاشنویتز (۱۹۷۳) برای مطالعه مرز زبانی بین شمال و جنوب فرانسه از نقشه‌های تفسیری استفاده می‌کند که بر پایه نقشه‌های بازنمودی ژیلیرون تهیه شده است.

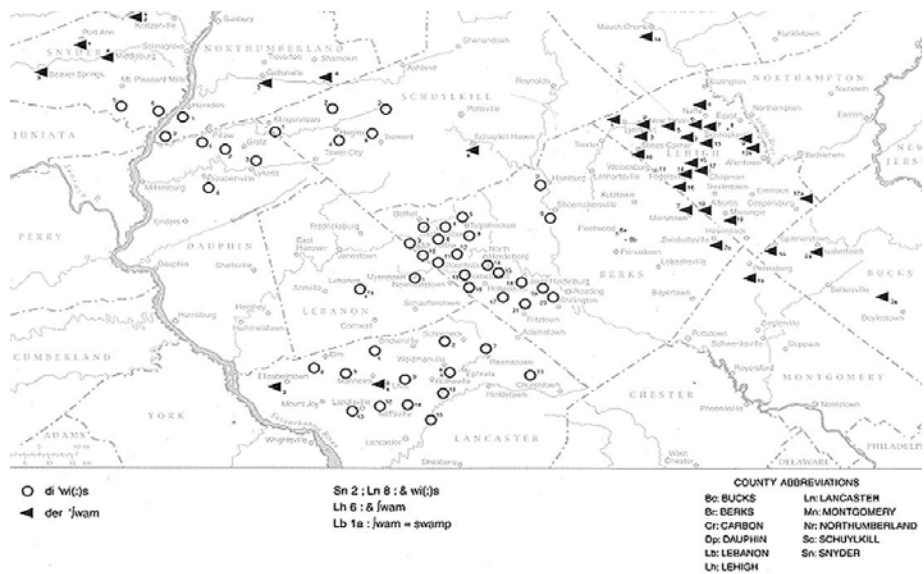
هوتسنکوچرله (۱۹۶۲) دو گونه اصلی اطلس گویشی را معرفی می‌کند: اطلس‌های ناحیه کوچک (مانند اطلس گویشی سویسی - آلمانی) و اطلس‌های ناحیه بزرگ که غالباً ناحیه مربوط به یک زبان ملی (مانند اطلس زبان فرانسه و اطلس زبان آلمانی) و یا چند زبان ملی (مانند اطلس زبان‌های اروپایی) را پوشش می‌دهند.

- | | | |
|------------------------------------|---|--------------------------|
| 1) small-area atlases | 2) large-area atlas | 3) Location Text-maps |
| 4) location symbol maps | 5) area (or region) pattern maps | 6) line maps |
| 7) system maps | 8) audio-visual dialect atlases on the internet | |
| 9) corpus frequency method | 10) frequency per word method | 11) Levenshtein distance |
| 12) multidimensional scaling (MDS) | 13) cluster analysis | |



۲. نقشه نمادی - مکانی برگرفته از KDSA، برای صورت‌های واژه fest به معنی «خواب» (همان: ۵۲۱-۵۲۳)

در بسیاری از اطلس‌های گویشی، داده‌های گویشی در مقایسه با یک زبان معیار شرح داده می‌شوند، مانند گویش‌های فرانسوی با فرانسوی معیار و گویش‌های آلمانی با آلمانی معیار و غیره. این در همه اطلس‌های ناحیه‌ای بزرگ صادق است. نقشه ۳ نمونه‌ای را نشان می‌دهد که انگلیسی (امریکایی) معیار مرجع مقایسه است. در این نقشه کاربرد دو صورت مختلف واژگانی /wi:s/ و /swam/ در نواحی مختلف نشان داده شده است.



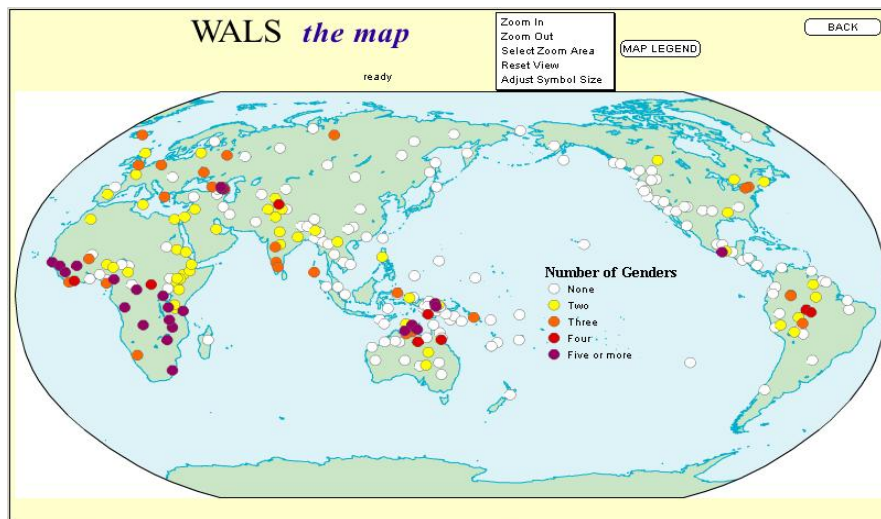
۳. انگلیسی (آمریکایی) معیار به‌عنوان مرجع مقایسه «اطلس واژگانی آلمانی پنسیلوانیا» (سیفرت و همکاران: ۲۰۰۱)

کرک (۲۰۰۲: ۳۵۵-۳۵۷) نیز با اشاره به روش‌های کیفی در ترسیم نقشه‌های زبانی به روش فرانسوی و روش آلمانی اشاره می‌کند. نقشه‌های روش فرانسوی با عنوان‌هایی چون مبناء، مستقیم، داده‌خام، غیرتعبیری، بازنمودی یا مستند نامیده می‌شود. نقشه‌های مستند نوع سنتی نقشه‌ها در جغرافیای زبانی است و از دو روش نقشه‌های متنی و نقشه‌های نمادی استفاده می‌کند. همان‌گونه که پیش‌تر مطرح شد، در نقشه‌های متنی مکانی خود متن (واژه‌ها یا آوانگاری آنها) مستقیماً در آن جایگاه ثبت می‌شود. این روش به‌عنوان روشی عینی شناخته می‌شود زیرا داده‌ها را مستقیماً و بدون تعبیر نشان می‌دهد. یکی از نقاط منفی نقشه‌های متنی این است که استنباط توزیع ناحیه‌ای داده‌ها دشوار است. در نقشه‌های نمادی - مکانی، داده‌های اصلی از طریق اشکال هندسی (و گاهی به رنگ‌های مختلف) نشان داده می‌شوند. این روش نیز عینی است و امتیاز آن ارائه یک برداشت کلی است.

از طرف دیگر، نقشه‌های روش آلمانی به‌عنوان نقشه‌های ناحیه‌ای، تحلیلی، تعبیری، پیش‌بینی‌کننده شناخته می‌شود که بر آشکارکردن توزیع ناحیه‌ای داده‌ها متمرکز است. نقشه‌های تعبیری نیز از نقشه‌های سنتی در جغرافیای زبانی است که به شناسایی ناحیه‌ها بر مبنای جایگاه صورت‌های زبانی یکسانی می‌پردازد. به این نقشه‌ها گاهی نقشه‌های ناحیه‌ای گفته می‌شود. در نقشه‌های ناحیه‌ای متنی جایگاه‌هایی که پاسخ‌های مشابه از آنها استخراج شده است، ناحیه‌های هم‌جوار را شکل می‌دهند و در آنها از متن برای نشان دادن داده‌ها استفاده شده است. در نقشه‌های ناحیه‌ای نمادی ناحیه‌هایی که پاسخ‌های یکسان دارند ناحیه‌های هم‌جوار را شکل می‌دهند که نمادهایی در آنها برای نشان دادن داده‌ها وارد می‌شوند.

نقشه‌های ناحیه‌ای الگودار بر مبنای مناطق جغرافیایی به شش ناحیه (کوهستانی، کوهپایه، ساحلی، دشت، بیشه و دلتا) و تعدادی ناحیه فرعی تقسیم می‌شود. اگر از خطوط برای مشخص کردن پاسخ‌های یکسان در یک ناحیه استفاده شود، این نقشه‌ها با عنوان نقشه‌های خطی شناخته می‌شوند.

نوع دیگری از نقشه‌ها نقشه‌های سازگان است که بر نشان دادن ساخت نظام زبانی متمرکز است. در این نقشه‌ها تعیین ناحیه‌های گویشی مختلف مبتنی بر نقشه‌هایی است که کل نظام را به همراه ساختار درونی نمایش می‌دهند. زیرا این نقشه‌ها مبتنی بر اقلام زبانی نیستند بلکه تفاوت‌های نمودهای آنها درون نظام‌هاست که گویش‌ها را از هم متفاوت می‌کند. چنین نقشه‌هایی از پیمایش گویش‌های انگلیسی تهیه شده است و توسط گلاوزر (۱۹۸۶، ۱۹۸۵) و اندرسون (۱۹۸۷) منتشر شده است (کرک ۲۰۰۲: ۳۵۷). نقشه ۴ مقوله جنس دستوری را روی نقشه جهان نمایش می‌دهد. همان‌طور که در نقشه دیده می‌شود، مقوله جنس در پنج زیرمقوله صفر، دو، سه، چهار و پنج تمایز جنسیتی روی نقشه با استفاده از دایره‌هایی با رنگ‌های مختلف نشان داده شده است.



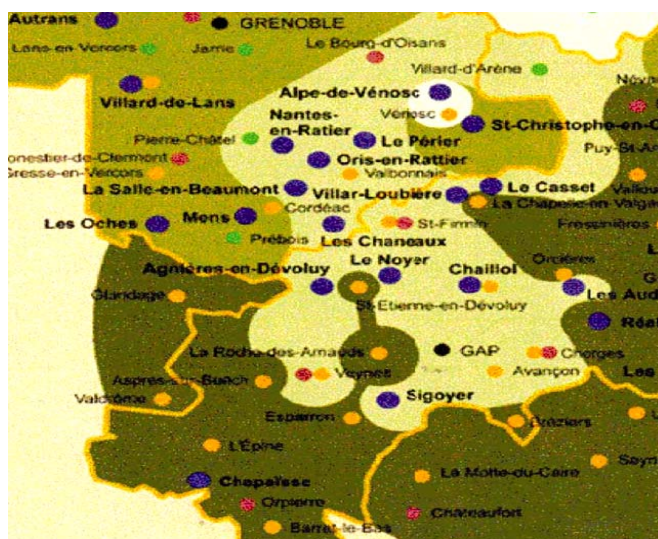
۴. نقشهٔ زبانی مقولهٔ دستوری جنس در زبان‌های دنیا (درایر و هاسپلمات: ۲۰۱۳)

علاوه بر این، رسانه‌های الکترونیکی تأثیر بسیاری، به لحاظ شیوهٔ نمایش اطلاعات، بر اطلس‌های زبانی داشته‌اند. با ظهور برنامه‌های تخصصی برای پردازش داده‌ها و همچنین تهیهٔ نقشهٔ رایانه‌ای، تهیهٔ اطلس‌های گویشی به کمک رایانه میسر شد. از اولین اطلس‌های مبتنی بر این روش، اطلس زبانی کوچک آلمانی و اطلس زبان‌های اروپایی است که در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ منتشر شد. در هر دو اطلس، داده‌ها در نقشه‌های نمادی - مکانی نمایش داده می‌شود. از نیمهٔ دههٔ هشتاد تقریباً همهٔ نقشه‌های گویشی جدید به کمک رایانه تهیه شده‌اند.

نوع دیگری از این اطلس‌ها، اطلس‌های گویشی شنیداری - دیداری برخط هستند که نمونه‌هایی از گویش‌ها در ناحیه‌های گویشی کوچک و بزرگ را از طریق اینترنت در دسترس قرار می‌دهد. به عنوان مثال، می‌توان به «پیوندهای وب گویش آمریکایی^۱»، «گویش‌های بین‌المللی آرشیو انگلیسی^۲»، و «اطلس گویشی گویش‌های آلمانی کانزاس^۳» اشاره کرد. اولین اطلس گویشی شنیداری - دیداری در ۱۹۹۹ در دانشگاه

1) American Dialect Web Links
 2) International Dialects of English Archive (IDEA)
 3) Linguistic Atlas of Kansas German Dialects

فرانسوی گرونوبل منتشر شد. نقشه‌های این اطلس به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده است که فرد با کلیک کردن روی یک جایگاه، می‌تواند به تلفظ ناحیه‌ای موارد مورد نظر گوش کند (ویث ۲۰۰۶: ۳/۵۱۷-۵۲۵). نقشه ۵ نمونه‌ای از اطلس‌های گویای زبانی است که تلفظ‌های مختلف معادل واژه «اسب» را با تمرکز بر حرف <c> نشان می‌دهد.



Traitement C + A - : CABALLU

[ɛ]	[ɛ]
[ɛ]	[ɛ]
[ɛ]	[ɛ]
[ɛ]	[ɛ]
[ɛ]	[ɛ]

۵. اطلس زبانی گویای ناحیه آلپ^۱ (۱۹۹۹). تلفظ C پیش از A در واژه CABALLU به معنای «اسب» (ویث ۲۰۰۶: ۳/۵۲۳-۵۲۵)

۲.۳. مرز همگویی در مقابل گویش سنجی

جغرافی دانان گویشی یا گویش‌شناس^۲ پس از نمایش اطلاعات روی نقشه، سعی می‌کردند که مرزهای جغرافیایی توزیع یک مشخصه زبان‌شناختی خاص را با کشیدن

1) Speaking Linguistic Atlas of an Alpine Region

۲) در این مقاله از این پس اصطلاح «گویش‌شناس» به جای «جغرافی دان گویشی» به کار می‌رود.

خطی که مرز همگویی نامیده می‌شود، نشان دهند. در یک سوی این خط مردم یک ویژگی را به یک شیوه و در سوی دیگر به شیوه‌ای دیگر به‌کار می‌برند. معمولاً با مشخص کردن مرزهای مشخصه‌های زبانی مختلف روی نقشه، این مرزها یکدیگر را قطع می‌کنند. اگر در مواردی مرزها بر هم منطبق شوند، از اصطلاح خوشه یا انبوهه^۱ مرز همگویی^۱ استفاده می‌شود و این انبوهه‌ها مرز گویشی^۲ نامیده می‌شوند (وارداف: ۲۰۰۶: ۱۳۶). استفاده از اصطلاح مرز همگویی در حوزه زبان‌شناسی جغرافیایی^۳ برگرفته از مرزهای آب‌وهوایی است. مرز آب‌وهوایی، خطی است که روی نقشه مکان‌هایی را که در یک زمان مشخص یا میانگین یک دوره زمانی مشخص دمای یکسانی دارند به هم متصل می‌کند. با وجود این، روش مرز همگویی بدون انتخاب‌های فردی و ذهنی ممکن نیست. کسلر (۱۹۹۵) نیز پیش‌تر این واقعیت را شرح داده بود. وی سه مشکل اصلی برای یافتن ناحیه‌های گویشی از طریق مرزهای همگویی را باز می‌شمارد: اول، مرزهای همگویی همیشه بر هم منطبق نیستند، ممکن است موازی باشند و مجموعه‌های مبهم و نامعینی را شکل بدهند یا حتی همدیگر را قطع کنند و تقسیم‌بندی‌های دوگانه متناقضی را موجب شوند. دوم، تقسیم کردن یک ناحیه به دو بخش توسط مرز همگویی چندان دقیق نیست و اغلب متغیرها در دو سوی یک خط مرتب نمی‌شوند و تا حدودی درهم آمیخته هستند. علاوه بر این، در بعضی از نواحی مورد مطالعه، اطلاعات کافی نیست و یا به‌طور کلی امکان مطرح کردن پرسش مورد نظر وجود ندارد. سوم، در مواردی که با پیوستار گویشی روبه‌رو هستیم و تغییرات بسیار تدریجی هستند، کشیدن مرزهای گویشی عمده بین دو روستایی که الگوی گفتاری بسیار مشابهی دارند، تاحدی فردی و دلخواهی می‌شود و می‌دانیم که در بیشتر زبان‌ها با پیوستار گویشی مواجه هستیم (هیرینگا ۲۰۰۴: ۱۰). بنابراین به‌نظر می‌رسد باید از ابزاری متفاوت برای نشان دادن مرزهای گویشی و زبانی استفاده کرد. به‌طور کلی، کشف الگوهای پراکندگی جغرافیایی متغیرها تا حد زیادی وابسته به محاسبات کمی

1) bundle of isoglosses
2) dialect boundary
3) geolinguistics

است و با کاربرد شیوه‌های محاسباتی، آماری و رایانه‌ای در تحلیل و نمایش داده‌ها اکنون ابزار مناسب در اختیار است.

یکی از روش‌هایی که از تحلیل‌ها و روش‌های آماری برای اندازه‌گیری فاصله‌های گویشی و تعیین مرزهای زبانی استفاده می‌کند، گویش‌سنجی است که توسط سگای (۱۹۷۳) در جلد ششم اطلس زبانی گاسکونی^۱ معرفی شده است. وی به امکان شمارش تعداد مشخصه‌هایی که در دو جایگاه گردآوری داده‌ها با هم هم‌پوشی دارند اشاره می‌کند. این روش را می‌توان برای تحلیل داده‌های موجود در طرح‌های اطلس گویشی که اغلب از طریق پرسش‌نامه‌هایی با تعداد محدودی پاسخ گردآوری شده است، به‌کار گرفت. به‌عنوان مثال، اگر انتخاب واژگانی ملاک تعیین فاصله گویش‌ها باشد، می‌توان با ارائه توصیفی از یک واژه از گویشور خواست که نام آن را بگوید. جایگاه‌هایی که گویشوران آن به این پرسش پاسخ یکسان داده‌اند، یک نمره به یکدیگر شبیه‌تر هستند تا آنها که پاسخ متفاوت داده‌اند. گویش‌سنجی اندازه‌گیری تفاوت‌های گویشی است. روش ساده شمارش تفاوت‌ها به سگای اجازه داد تفاوت‌های منفرد را در حجم وسیعی از داده‌ها، تلفیق کند (نربون و کرچمار ۲۰۰۳: ۲۴۸-۲۴۹). در این روش، ماتریسی از موارد نامتشابه تهیه می‌شود. اقلام زبانی به گروه‌های متفاوتی از متغیرها قابل تقسیم هستند (واژگانی، تلفظ، آواشناختی، واج‌شناختی، ساخت‌وازی و نحوی). برای هر یک از این موارد در ابتدا به‌صورت جداگانه درصد ارائه می‌شود و سپس این درصد با درصد کلی فاصله زبانی بین هر یک از جایگاه‌های مجاور هم تلفیق می‌شود. درنهایت، نتایج حاصل از محاسبه فاصله زبانی، روی نقشه مبنا نشان داده می‌شود (هیرینگا ۲۰۰۴: ۱۴). برای این کار از دو روش استفاده می‌شود: در یک روش، فاصله دو نقطه روی نقشه جغرافیایی همیشه ثابت است و فاصله تفاوت‌های گویشی بین آن دو نقطه روی نقشه به‌صورت اعدادی ثبت می‌شود. در روش دوم، فاصله نقاط a و b باتوجه‌به فاصله و وجود تفاوت‌های زبانی مشخص می‌شود. به‌عبارتی، هرچه تفاوت‌های زبانی بین این دو نقطه بیشتر باشد، فاصله این نقاط روی نقشه هم بیشتر می‌شود (بیسانگ ۲۰۰۴: ۱۷).

1) Gascoigne

با اینکه سگای را به‌درستی بنیان‌گذار گویش‌سنجی می‌دانند، گوبل (۱۹۸۲؛ ۱۹۸۴) نیز در شرح نظام‌مند ایده‌ها و قابلیت‌های گویش‌سنجی نقش عمده‌ای ایفا کرد (نریون و کرچمار ۲۰۰۳: ۲۴۹). گوبل (۱۹۸۲) و گوبل (۱۹۹۳) از اطلس زبانی ایتالیا و سویس (جابرگ و جود ۱۹۲۸) به عنوان منابع داده استفاده کرد و برخلاف سگای، شباهت‌ها را نیز شمارش کرد (هیرینگا ۲۰۰۴: ۱۵). گوبل (۱۹۹۳) از سه نوع نقشه برای نمایش نتایج استفاده کرده است: نقشه‌های پهنه‌بندی کوروپلث^۱، اینترپوینت^۲ و پرتویی^۳. نقشه پهنه‌بندی، نقشه‌ای است که به دو واحد مکانی/فضایی تقسیم می‌شود و هر واحد با توجه به ارزش متغیر آن ناحیه سایه‌دار یا رنگی می‌شود. در کار گوبل از این نقشه‌ها اغلب برای به‌تصویر کشیدن شباهت‌ها استفاده شده است. نقشه‌های اینترپوینت فاصله‌های بین گویش‌های مجاور را به‌تصویر می‌کشد. هرچقدر دیوار بین دو چندضلعی (پلی‌گون) مجاور تیره‌تر باشد، فاصله بین دو گونه مورد بررسی بیشتر است. این شیوه نمایش روش ساخت لانه زنبوری^۴ نامیده می‌شود (اینو ۱۹۹۶). نقطه مقابل این شیوه، نقشه شعاعی است. گویش‌های نزدیک به هم با شعاع‌های تیره‌تر و گویش‌هایی که فاصله بیشتری دارند با شعاع‌های روشن‌تر نمایش داده می‌شوند (هیرینگا ۲۰۰۴: ۱۵).

۳.۳. روش‌های تحلیل داده‌ها در گویش‌سنجی

۱.۳.۳. روش فراوانی در پیکره: در این روش بررسی و مقایسه فاصله گویش‌ها بر مبنای فراوانی حروف و آواها در یک پیکره زبانی صورت می‌گیرد و فاصله بین دو زبان برابر است با مجموع تفاوت‌های بین فراوانی حروف یا آواها. علاوه‌بر این، فراوانی مشخصه‌های آواهای گفتاری (مانند پیشین، پسین، افراشته، افتاده و...) نیز می‌تواند ملاک فاصله یا شباهت گویشی باشد. نتایج در قالب هیستوگرام و فراوانی‌ها به‌صورت درصد ارائه می‌شوند (هیرینگا ۲۰۰۴: ۱۶-۲۰). فاصله و شباهت بین دو هیستوگرام را

1) choropleth
2) interpoint
3) beam
4) honeycomb method

می‌توان به صورت‌های گوناگون، به‌عنوان مثال، ضریب همبستگی پیرسون^۱، فاصله منهتن^۲ و فاصله اقلیدسی^۳ محاسبه کرد (نربون و هیرینگا ۲۰۰۱: ۷۳).

۲.۳.۳. روش فراوانی در واژه‌ها: روش فراوانی در هر واژه توسط نربون و همکاران (۱۹۹۶) آزمایش شد. در این روش دو واژه با یکدیگر مقایسه می‌شوند و با این هدف، برای هر یک از گونه‌ها فهرستی از واژه‌ها تهیه می‌شود و با مقایسه n تعداد واژه در دو گونه n تعداد فاصله به‌دست می‌آید. فاصله گویشی با تقسیم مجموع فاصله‌های واژه به تعداد جفت واژه‌های مورد بررسی به‌دست می‌آید. به این شیوه ماتریس فاصله‌ای خواهیم داشت که براساس آن تحلیل خوشه‌ای^۴ یا مقیاس چندوجهی^۵ را می‌توان به‌کار برد (هیرینگا ۲۰۰۴: ۲۰).

۳.۳.۳. فاصله لونشتاین: جایگزین بهتر برای پیدا کردن فاصله واژه استفاده از فاصله لونشتاین است که برای هر واژه ساختار ترتیبی در نظر می‌گیرد. کسلر (۱۹۹۵) فاصله لونشتاین را به‌عنوان ابزاری برای سنجش فاصله‌های گویشی معرفی کرد. در این روش، ارزش عددی مجموعه‌ای از درج‌ها، حذف‌ها یا جایگزینی‌ها که برای تبدیل یک رشته به رشته دیگر لازم است، مورد استفاده قرار می‌گیرد (کروسکال ۱۹۹۹). بر مبنای فاصله‌های به‌دست‌آمده، تحلیل خوشه‌ای انجام می‌شود (هیرینگا ۲۰۰۴: ۲۳).

۴.۳.۳. مقیاس چندوجهی: از این روش برای کشف پیوستار گویشی استفاده می‌شود، برخلاف نقشه‌های نقطه ارجاع که فاصله زبانی را از یک جایگاه نسبت به همه جایگاه‌های دیگر نشان می‌دهد. جایگاه‌هایی که به‌لحاظ زبان‌شناختی مشابه هستند روی نقشه نزدیک به هم قرار دارند، در حالی که جایگاه‌هایی که به‌لحاظ زبانی متفاوت هستند، روی نقشه نیز در فاصله دوری از یکدیگر قرار می‌گیرند. با استفاده از این نقشه می‌توان گویش‌هایی را که با سایر گویش‌ها متفاوت هستند و نیز گروه‌های گویشی را شناسایی کرد (نربون و همکاران ۲۰۱۱).

1) Pearson's correlation coefficient
2) Manhattan distance
3) Euclidean distance
4) cluster analysis
5) multidimensional scaling

۵.۳.۳. روش تحلیل خوشه‌ای: از این روش می‌توان برای طبقه‌بندی گویش‌ها و مشخص کردن ناحیه‌های گویشی استفاده کرد و طبقه‌بندی سلسله مراتبی از گویش‌ها در دندروگرام ارائه داد. تحلیل خوشه‌ای را می‌توان بر ماتریس فاصله اعمال کرد. در خوشه‌بندی، گروه‌ها بر مبنای شباهت با یکدیگر ادغام می‌شوند. در ابتدا هر مکان یک خوشه است. سپس، دو مکانی که در جدول فاصله کوچک‌ترین فاصله زبانی را دارند با یکدیگر ادغام می‌شوند و خوشه تشکیل می‌دهند. تفاوت بین خوشه جدید با مکان‌های باقی‌مانده محاسبه می‌شود و مجدداً گویش‌هایی با کوچک‌ترین فاصله با هم ادغام می‌شوند و به همین ترتیب ادامه می‌یابد، تا اینکه همه مکان‌ها به صورت یک خوشه بزرگ در هم ادغام شوند (اورکوچیا ۲۰۱۲).

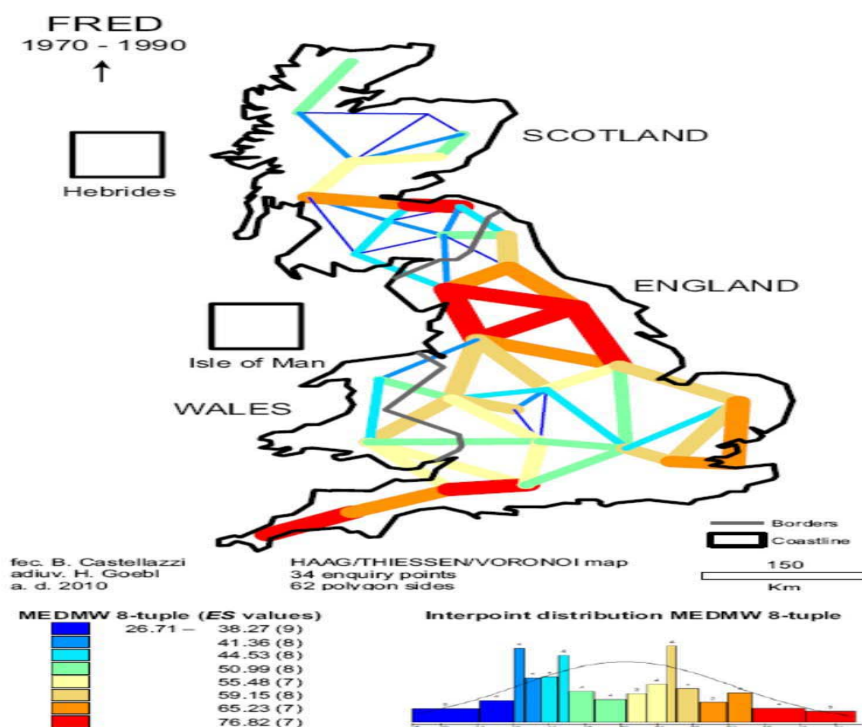
در روش‌های گویش‌سنجی، نتایج تحلیل‌ها در قالب نقشه‌های مختلفی به نمایش درمی‌آید. در ادامه سه نوع از نقشه‌های رایجی که بر مبنای محاسبه ماتریس فاصله بین گویش‌ها به دست می‌آید، به اختصار معرفی می‌شوند: نقشه‌های پرتویی، نقشه‌های پیوستاری^۱ و نقشه‌های خوشه‌ای^۲. این نقشه‌ها با استفاده از نرم‌افزارهای گویش‌سنجی مانند مجموعه گویش‌سنجی تجسمی^۳ (VDM) و مجموعه نرم‌افزار گویش‌سنجی کلاویوگ (RuG/L04) قابل ترسیم است. نقشه‌های پرتویی بدون نیاز به عملیات آماری زیاد، ماتریس‌های فاصله را در جغرافیا نشان می‌دهند و خواندن آنها آسان است (گوبل ۱۹۸۲: ۵۱). معمولاً اگر خطوط ضخیم‌تر باشند و برای ترسیمشان از رنگ‌های گرم نزدیک به قرمز بیشتر استفاده شده باشد، نشان‌دهنده شباهت زبانی بیشتر است. شباهت زبانی کمتر با خطوط نازک‌تر و رنگ‌های سرد نزدیک به آبی نشان داده می‌شود. نمونه‌ای از نقشه‌های پرتویی در نقشه ۶ نشان داده شده است. در این نقشه، نقاط هم‌جواری که به لحاظ ساخت‌واژی - نحوی از هم فاصله دارند، با رنگ‌های سرد (آبی‌گونه) و پرتوهای باریک نشان داده شده‌اند و نقاط هم‌جواری که به لحاظ ساخت‌واژی-نحوی به هم نزدیک هستند، با رنگ‌های گرم (قرمزگونه) و پرتوهای پهن به هم متصل می‌شوند. طبق این نقشه و بر مبنای شباهت‌های ساخت‌واژی-نحوی چهار

1) continuum map

2) cluster map

3) visual dialectometry (VDM)

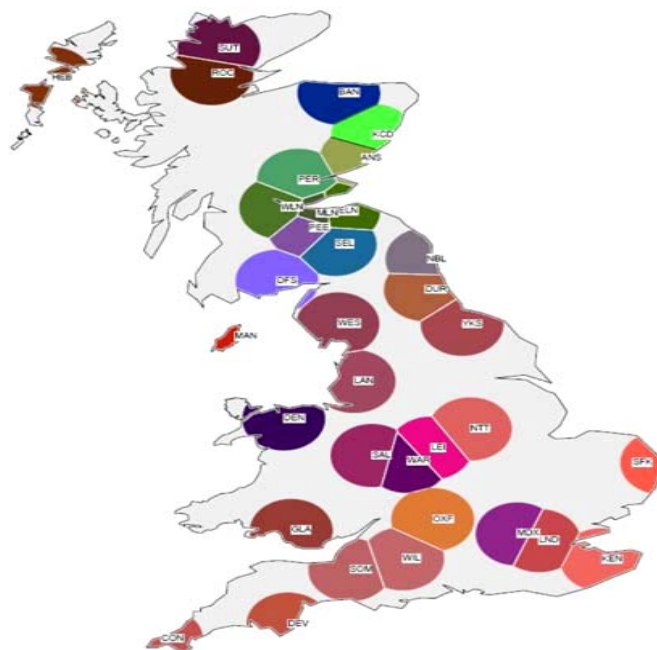
ناحیه گویشی در بریتانیای کبیر شناسایی می‌شود که پژوهش‌های پیشین نیز آن را تأیید می‌کند: (۱) گویش‌های جنوب غربی انگلیس، (۲) گویش‌های جنوب شرقی انگلیس، (۳) گویش‌های شمال انگلیس و (۴) گویش‌های اسکاتلندی (سمرسانی و وُلک ۲۰۱۱: ۵۷۰).



۶. نقشه پرتویی نشان‌دهنده فاصله‌ها (شبهات‌ها)ی گویشی بریتانیای کبیر (همان)

از نقشه‌های پیوستاری برای نشان دادن نسبت فاصله زبانی به فاصله جغرافیایی استفاده می‌شود. برای این منظور، برای هر یک از موقعیت‌های گویشی روی نقشه یک چندضلعی گوژ (محدب) در نظر گرفته می‌شود، به گونه‌ای که هر نقطه‌ای درون این چندضلعی به موقعیت گویشی مربوط نزدیک‌تر است تا به جایگاه‌های گویشی دیگر. نمونه‌ای از نقشه پیوستاری در نقشه ۷ دیده می‌شود. الگوی این نقشه پیوستاری نشان

می‌دهد که گویش‌های بریتانیای کبیر به‌لحاظ ساخت‌واژی - نحوی آن‌قدرها هم پیوستارمانند نیست. هرچند که قطعاً پیوستارهای کوچکی (در جنوب غربی انگلستان و سرزمین‌های مرکزی و شمالی اسکاتلند) دیده می‌شود. همچنین می‌توان مشاهده کرد که چگونه گویش‌های رایج در شمال انگلستان در گویش‌های سرزمین‌های پست اسکاتلند جنوبی گم می‌شود. با این حال، گذارهای تند و مشخصی نیز در این میان به‌چشم می‌آید (همان: ۵۷۲).

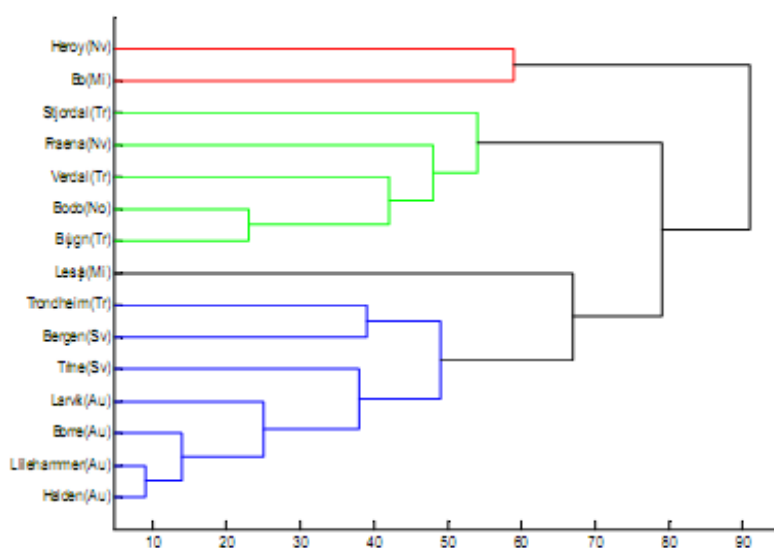


۷. نقشه پیوستار شباهت: همبستگی بین فاصله‌ها در ماتریس فاصله اصلی: $r=0.95$

(۱) از کدهای سه حرفی برای نشان دادن مناطق استفاده شده است (برگرفته از:

<http://www.genuki.org.uk/big/Regions/Codes.html>

نقشه‌های خوشه‌ای بر این دیدگاه استوار هستند که گویش‌ها به لحاظ جغرافیایی ممکن است در ناحیه‌های به لحاظ جغرافیایی منسجم و به لحاظ زبان‌شناختی همگن قرار بگیرند، نواحی که گونه‌های مشابهی در آنها رواج دارد (هیرینگا و نربون ۲۰۰۱: ۳۷۵). نتایج حاصل از ارائه ماتریس فاصله در قالب نقشه‌های خوشه‌ای و دندروگرام ارائه می‌شود. نقشه ۸ نمونه‌ای از دندروگرام را نشان می‌دهد که با استفاده از تحلیل خوشه‌ای فاصله لونشتاین تهیه شده است.



۸. دندروگرام رسم‌شده با استفاده از فاصله لونشتاین بر مبنای آوانگاری ۵۰ واژه در ۱۵ گویش
 نوژی (زولو و برنارد ۲۰۰۶)

۴. بحث و نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر تلاش شد تا با بررسی روش‌های تهیه اطلس‌های زبانی از آغاز تاکنون و طبقه‌بندی انواع نقشه‌های زبانی، اجتناب‌ناپذیر بودن تغییر در روش‌ها نشان داده شود. در طبقه‌بندی انواع نقشه‌های زبانی، عواملی چون وسعت ناحیه مورد بررسی، نمایش یا تفسیر داده‌ها، توجه به ساختار زبان یا تنها یک مشخصه، استفاده از روش‌های

شنیداری - دیداری و غیره مد نظر قرار می‌گیرند. کاستی‌های روش‌های سنتی به صورت ارائه مرزهای زبانی و بررسی چند مشخصه منفرد منجر به شکل‌گیری رویکردهای جدید و تلفیقی شده است که با عنوان گویش‌سنجی شناخته می‌شوند. آنچه گویش‌سنجی را از روش‌های جغرافیای گویشی متفاوت می‌کند، به‌کارگیری روش‌های آماری در انجام تحلیل‌ها و نمایش داده‌ها است.

تعیین فاصله‌ها و ناحیه‌های گویشی که به‌طور سنتی از طریق مرز همگویی انجام می‌شود، امروزه با روش‌های مطرح در گویش‌سنجی شکل تازه‌ای به خود گرفته است. از جمله نقاط ضعف مرزهای همگویی می‌توان به وجود مرزهای همگویی موازی یا متقاطع اشاره کرد که موجب شکل‌گیری مجموعه‌های مبهم و نامعین می‌شوند. همچنین با استفاده از مرزهای همگویی نمی‌توان ماهیت تدریجی تغییرات و تفاوت‌های زبانی و وجود پیوستار گویشی را توجیه کرد. در گویش‌سنجی از روش‌های تحلیل آماری برای به‌دست دادن فاصله‌های گویشی استفاده می‌شود. بیشتر پژوهش‌های غیررایانه‌ای بر تعداد اندکی مشخصه متمرکز است، در حالی که سطوح متراکم و تجمعی را نمی‌توان با توجه به تعداد اندکی ویژگی مشخص ساخت. فنون رایانه‌ای از یک سو و فنون آماری از سوی دیگر، نه تنها مشکلات کلاسیک زبانی را روشن ساخته است، بلکه راه‌هایی را برای بررسی موضوع در سطوح انتزاعی‌تر و تبیین علت تنوع زبانی پیش رو می‌گذارد.

در گویش‌سنجی، روش‌های آماری متفاوتی به‌کار گرفته می‌شود. در روش فراوانی در پیکره، از فراوانی حروف یا آواها برای اندازه‌گیری فاصله‌ها استفاده می‌شود. نکته منفی استفاده از این روش عدم توجه به اهمیت واژه‌هاست. در روش فراوانی واژه، دو واژه در دو گویش با یکدیگر مقایسه می‌شوند. اشکال روش فراوانی برای هر واژه این است این روش نسبت به ترتیب واحدهای آوایی در یک واژه حساس نیست. در روش فاصله لونشتاین، میزان تغییراتی که لازم است تا یک واژه در یک گویش به معادل آن واژه در گویش دیگر تبدیل شود، محاسبه می‌شود. در واقع از این روش برای به‌دست دادن فاصله‌های بین واژه‌ها استفاده می‌شود. در روش مقیاس چندوجهی، رابطه بین همه جایگاه‌ها در مجموعه داده‌ها به‌طور هم‌زمان نشان داده می‌شود. مقیاس چندوجهی یک روش آماری است که داده‌های پیچیده مربوط به فاصله را در ابعاد قابل

تفسیر تقلیل می‌دهد و نتایج به صورت یک نقشه سه بعدی نمایش داده می‌شود. روش دیگر، تحلیل خوشه‌ای است که ناحیه‌های گویشی را به دست می‌دهد. به این ترتیب، با هدف تدقیق نتایج حاصل از مقایسه داده‌های گویشی و به دست دادن فاصله‌ها و مرزهای زبانی، روش‌های گوناگونی هم در انجام محاسبات و تحلیل‌ها و هم در نمایش آنها بر روی نقشه‌های زبانی مورد استفاده قرار می‌گیرند و به نظر می‌رسد این گذار از روش‌های سنتی به روش‌های جدید اجتناب‌ناپذیر است.

منابع

- ANDERSON, J. M., 1987, *A Structural Atlas of the English Dialects*, London.
- ANDERWALD, L. and SZMRECSANYI, B., 2009, "Corpus Linguistics and Dialectology", *Corpus Linguistics. An International Handbook. Handbücher zur Sprache und Kommunikationswissenschaft/ Handbooks of Linguistics and Communication Science*, ed. A. Lüdeling and M. Kyö, Berlin.
- AURREKOETXEA, G., 2012, "Towards a Scientific Measure of the Linguistic Boundaries", *Proceedings of the International Symposium on Limits and Areas in Dialectology (LimiAr)*, ed. Á. PÉREZ et al., Lisboa, pp. 23-34.
- BAILEY, G. et al., 1993, "Some Patterns Of Linguistic Diffusion", *Language Variation and Change* 5, pp. 359-390.
- BISANG, W., 2004, "Dialectology and Typology: An Integrative Perspective", *Trends In Linguistics Studies and Monographs* 153, pp. 11-46.
- CHAMBERS, J. K. and TRUDGILL, P., 2004, *Dialectology* (2nd edition), Cambridge.
- COMRIE B. et al.(eds.), 1996, *The Atlas of Languages: The Origin and Development of Languages Throughout the World*, London.
- DAVIS, L. M., 1990, *Statistics for Dialectologists*, Tuscaloosa.
- DRYER, M. S. and HASPELMATH, M. (eds.), 2013, *The World Atlas of Language Structures Online*. Leipzig, (Available online at <http://wals.info>, Accessed on 2015-01-31.)
- GLAUSER, B., 1985, "Boys and Girls, Sons and Daughters: The Evidence of the Survey of English Dialects", *English World-Wide* 6, pp. 37-58.
- _____, 1986, "This, That and Others", *The History and the Dialects of English*, ed. A. FISCHER, Heidelberg, pp. 253-77.
- GOEBL, H., 1982, *Dialektometrie. Prinzipien und Methoden des Einsatzes der numerischen Taxonomie im Bereich der Dialektgeographie*, (Philosophisch-Historische Klasse Denkschriften, vol. 157), Vienna.

- _____, 1984, *Dialektometrische Studien: Anhand italo-romanischer, rätoromanischer und galloromanischer Sprachmaterialien aus AIS und ALF*, 3 vols., Tübingen.
- _____, 1993, "Probleme und Methoden der Dialektometrie: Geolinguistik in globaler Perspektive", *Proceedings of the International Congress of Dialectologists*, vol. 1, ed. W. VIERECH, Stuttgart, pp. 37-81.
- _____, 1996, "La convergence entre les fragmentations géolinguistique et géo-génétique de l'Italie du nord", *Revue de Linguistique Romane* 60, pp. 25-49.
- _____, 2000, "La dialectométrisation de FALF: présentation des premiers resultants", *Linguistica* 49, pp. 209-236.
- GRADDOL, D., 1981, *Linguistic Variation and Diversity*, Open University Course E263 Language in Use Course Book, UK.
- HEERINGA, W., and NERBONNE, J., 2001, "Dialect Areas and Dialect Continua", *Language Variation and Change* 13(03), pp. 375-400.
- HENSEL, G., 1741, *Synopsis Universae Philologiae*, Nuremberg.
- HOIZENKÖCHERLE, R., 1962, *Einführung in den Sprachatlas der deutschen Schweiz. A: Zur Methodologie der Kleinraumatlanten*, Bern.
- INOUE, F., 1995, "Classification of Dialects by Image: English and Japanese", *Handbook of Perceptual Dialectology*, vol. 1, ed. D. R. PRESTON, Amsterdam, pp. 147-159.
- JABERG, K., and JUD, J., 1928, *Der Sprachatlas als Forschungsinstrument. Kritische Grundlegung und Einführung in den Sprach- und Sachatlas Italiens und der Südschweiz*, Halle.
- JOCHNOWITZ, G., 1973, *Dialect Boundaries and the Question of Franco-Provençal*, Mouton.
- KATE, L. ten., 1723, *Aanleiding tot de Kennisse van het Verhevene Deel der Nederduitsche Sprake* set, 2 vols, Amsterdam.
- KESSLER, B., 1995, "Computational Dialectology in Irish Gaelic", *Proceedings of the 7th Conference of the European Chapter of the Association for Computational Linguistics*, Dublin, pp. 60-67.
- KIRK, J. M., 2002, "Maps: Dialect and Language", *Concise Encyclopedia of Sociolinguistics*, ed. R. MESTHRIE, Amsterdam, pp. 350-362.
- KLAPROTH, J., 1823, *Asia Polyglotta. Sprachatlas*, Paris.
- KONIG, W., 1982, *Dtv-Atlas: Zur deutschen Sprache*, Munich.
- KREIZSCHMAR, W. A., 1997, "Generating Linguistic Feature Maps with Statistics", *Language Variety in the South Revisited*, ed. C. BERNSTEIN et al., Tuscaloosa.
- KREIZSCHMAR, W. A., and SCHNEIDER E., 1996, *Introduction to Quantitative Analysis of Linguistic Survey Data: An Atlas by the Numbers*, Thousand Oaks.
- KRUSKAL, J. B., 1999, "An Overview of Sequence Comparison", *Time Warps, String Edits, and Macro Molecules, the Sequence Theory and Practice of Sequence Comparison*, ed. D. SANKOFF and J. KRUSKAL, Stanford, pp. 1-44.

- LAMELI, A., 2010, Linguistic Atlases - Traditional and Modern, *Language and Space: An International Handbook of Linguistic Variation*, vol. 1, ed. P. AUER and J. SCHMIDT, pp. 567-592.
- MOULTON, W. G., 1960, "The Short Vowel Systems on Northern Switzerland: A Study in Structural dialectology", *Word* 16, pp. 155-183.
- NERBONNE, J., and HEERINGA, W., 2001, "Computational Comparison and Classification of Dialects", *Dialectologia et Geolinguistica*, 9, pp. 69-83.
- NERBONNE, J., and KRETSCHMAR, W., 2003, "Introducing Computational Techniques in Dialectometry", *Computers and the Humanities* 37(3), pp. 245-255.
- NERBONNE, J. et al., 1996, "Phonetic Distance between Dutch Dialects", *CLIN VI, Papers from the sixth CLIN meeting*, ed. G. DURIEUX et al. Antwerp, pp.185-202.
- _____, 2011, "Gabmap-a Web Application for Dialectology", *Dialectologia: Revista electrònica*, pp. 65-89.
- POP, S., 1950, *La dialectologie. Aperçu historique et méthodes d'enquêtes linguistiques*. 2 vols. Louvain.
- SCHILTZ, G., 1997, "A Dialectometrical Analysis of the Dialects in the Grand-Duchy of Luxemburg", *Issues and Methods in Dialectology*, ed. A. THOMAS, Bangor, pp. 94-108.
- SCHMELLER, J. A., 1821, *Die Mundarten Bayerns, grammatisch Dargestellt*. München.
- SÉQUY, J., 1973, "La dialectométrie dans l'Atlas linguistique de la Gascogne". *Revue de linguistique romane*, nos. 145-146, pp. 1-24.
- SEIFERT, L. W. J. et al., 2001, *A Word Atlas of Pennsylvania German*, Max Kade Institute.
- SZMRECSANYI, B., and WOLK, C., 2011, "Holistic Corpus-Based Dialectology", *Revista Brasileira de Linguística Aplicada* 11(2), pp. 561-592.
- THUN, H., 2000, "Altes und Neues in der Sprachgeographie", *Romanistica se movet ... Festgabe für Horst Geckeler zu seinem 65. Geburtstag*, ed. W. DIERICH and U. HOINKES, Münster, pp. 69-89.
- TRUDGILL, P., 1983, "Linguistic Change and Diffusion: Description and Explanation in Geolinguistics", *On Dialect*, ed. P. TRUDGILL, Oxford, 52-87.
- VEITH, W. H., 2006, "Dialects: Early European Studies", *Encyclopedia of Language and Linguistics*, ed. K. BROWN et al., 2nd ed., vol. 3, Oxford, pp. 540-560.
- WARDHAUGH, R., 2006, *An Introduction to Sociolinguistics* (5th ed.), New Jersey.
- WIESINGER, P., 1983, "Die Einteilung der deutschen Dialekte", *Dialektologie: Ein Handbuch zur deutschen und allgemeinen Dialektforschung*, ed. W. BESCH et al., 2 vols., Berlin, pp. 807-900.
- WIKLE, T., 1997, "Quantitative Mapping Techniques for Displaying Language Variation and Change", *Language Variation in the South Revisited*, ed. C. BERNSTEIN et al., Tuscaloosa, pp. 417-433.
- ZULU, N., and BARNARD, E., 2006, *Dialect Distances Based on Orthographic and Phonetic Transcriptions* [pdf].

هویت زبانی - قومی به مثابه هویت ملی

(بررسی میزان گرایش به آشکارسازی هویت زبانی ترک‌زبانان ساکن تهران)

زهرا ابوالحسنی چیمه (عضو هیئت علمی مرکز تحقیق سازمان سمت)

ملیحه مالمیر (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه علوم و تحقیقات تهران)

چکیده: با فرض اینکه در به‌دست دادن تصویری دقیق از مؤلفه‌های هویت قومی، زبان در میان مؤلفه‌های هویت قومی در مناطق دوزبانه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، فرضیه اصلی این تحقیق این است که افراد ترک‌زبان ساکن تهران تمایل دارند که هویت قومی خود را نشان دهند. در این مقاله تلقی هویت قومی به مثابه هویت ملی، اما در اندازه‌ای محدودتر، تأیید می‌شود و نشان داده می‌شود که اگرچه ترک‌زبانان تهران از زبان به‌عنوان رسانه‌ای برای تظاهر هویت قومی بهره می‌گیرند اما این هویت فراتر از خاستگاه جغرافیایی و نژادی، تنها به‌عنوان عاملی وحدت‌بخش برای گویشوران آن عمل می‌کند. با این نگاه این رسانه در خدمت گونه‌ای از هویت ملی عمل می‌کند. جامعه آماری این تحقیق را افراد ترک‌زبان ساکن تهران تشکیل می‌دهند که میزان همبستگی متغیرهای مستقل جنسیت، تأهل، سن و تحصیلات در آنها با نماد هویت قومی یعنی زبان مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج حاصل از تحقیق نشان داد که حدود ۷۰/۸ درصد از افراد ترک‌زبان

ساکن تهران تمایل داشتند که هویت قومی خود را آشکار کنند. همچنین نتایج حاصل نشان داد که بین جنسیت، تأهل، سن و تحصیلات به‌عنوان متغیرهای مستقل و هویت قومی، به‌عنوان متغیری وابسته رابطه معناداری وجود دارد. مردان، متأهلان، مسن‌ترها و کم‌سوادترهای ترک‌زبان تمایل بیشتری به حفظ و تظاهر هویت قومی خود دارند.

کلیدواژه‌ها: هویت، زبان، ترک‌زبان، هویت ملی، هویت قومی

۱. مقدمه و طرح مسئله

موضوع هویت از زمانی که انسان پا بر روی کره خاکی نهاد و خود را بازشناخت و به شباهت‌ها و تفاوت‌های خود با دیگر انسان‌ها وقوف یافت، مطرح بوده است. انسان‌ها از دیرباز به دنبال ویژگی‌هایی بوده‌اند که خود، قبیله، قوم و ملت‌شان را از یک‌سو به دیگرانی که مشابه‌اند نزدیک کنند و از سوی دیگر از دیگرانی که متفاوت‌اند متمایز سازند، به طوری که زندگی فردی و اجتماعی بدون هویت غیرممکن می‌نماید. اما مفهوم هویت از دوایر تودرتویی بهره معنایی می‌برد که هرکدام از این دایره‌ها تعریفی وابسته به مولفه‌ای خاص دارند. به این مفهوم که اولاً برخی هویت‌ها زیرمجموعه هویت‌های دیگرند و ثانیاً یک انسان دارای مجموعه‌ای از هویت‌های گوناگون است. در حالت کلی، هویت قومی زیرمجموعه هویت ملی و هویت ملی دربردارنده مجموعه‌ای از هویت‌های دینی، زبانی، قومی و غیره است. در این میان زبان ویژگی منحصر به فردی دارد. از یک طرف خود می‌تواند هویت معینی را تعریف کند و از طرف دیگر رسانه‌ای برای تعریف و آشکارسازی هویت‌های دیگر است. در واقع، زبان مؤلفه بسیار کلیدی در ایجاد، ابراز و شکل دادن به هویت است. پس انتظار می‌رود تمایلات هویت قومی را بتوان، به جز در لباس و آداب و رسوم، بیش از همه در زبان جستجو کرد. فیشمن (۲۰۱۰: ۲۸) معتقد است آنچه زبان است، به شدت بافت‌وابسته است، قومیت نیز به شدت بافت‌وابسته است، اما هویت از هر دوی این‌ها بافت‌وابسته‌تر است. این مفهوم به شدت به شرایط و تقابل‌هایی که بر آن تحمیل می‌شود، آن را تغییر می‌دهد و آن را خلق یا بازآفرینی می‌کند و وابسته است.

مطالعات بر روی زبان‌های ملی و زبان‌های معیار و معیارهای زبانی (روش‌های صحیح یا غیر صحیح استفاده از زبان) نشان داده است که زبان‌ها با هویت‌های ملی در ارتباط هستند و در زندگی افراد نقش مهمی را ایفا می‌کنند. در واقع زبان و هویت غیر قابل جداسازی هستند (جوزف ۲۰۰۴: ۱۶۲).

جوزف همچنین معتقد است هویت قومی به هویت ملی بسیار وابسته است و قوی‌ترین نوع هویت ملی است. هویت قومی بیشتر بر مشترکات گروه‌ها و فرهنگ‌ها تمرکز می‌کند، در حالی که هویت ملی بر مرزهای سیاسی تأکید دارد (همان: ۱۶۳).

میرمحمدی (۱۳۷۴: ۱۳) زبان را از جمله ابعاد هویت می‌داند که، به‌عنوان بخشی از هویت فرهنگی یک جامعه، ارتباط تنگاتنگی با تطور و تداوم نیت گروه‌های انسانی دارد. زبان بستر شناخت و انتقال هویت در توالی نسل‌هاست. از این‌رو است که در به‌دست دادن تصویری دقیق از مؤلفه‌های هویت قومی گویشوران یک زبان و جایگاه آن، زبان در میان مؤلفه‌های هویت قومی در مناطق دوزبانه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. با این پیش فرض که زبان اصلی‌ترین نماد هویت است، و با در نظر گرفتن این نکته که افراد آزمودنی فارغ از مرز جغرافیایی مورد تعلق^۱ بررسی شده‌اند، تحقیق حاضر در زمینه بررسی میزان گرایش به هویت قومی با استفاده از ابزار زبان صورت گرفته و درصدد پاسخ به پرسش‌هایی از این دست است که:

آیا افراد ترک‌زبان ساکن تهران تمایلی به آشکارسازی هویت قومی خود دارند؟
متغیرهای مستقل اجتماعی جنسیت، تأهل، سن و میزان تحصیلات افراد چه تأثیری در گرایش آنها به آشکارسازی هویت قومی دارد؟

برای دست یافتن به پاسخی مناسب برای هر یک از پرسش‌های بالا، فرضیه‌های زیر مورد نظر قرار گرفته‌اند:

افراد ترک‌زبان ساکن تهران به‌طور کلی تمایل دارند که هویت قومی خود را آشکار کنند.

۱. این تحقیق فقط زبان ترکی را به‌عنوان شاخص هویت قومی مدنظر داشته است و نسبت به خاستگاه جغرافیایی افراد کاملاً بی‌تفاوت بوده است.

مردان، متأهلان، مسن‌ترها و کم‌سوادترها گرایش بیشتری به آشکار کردن هویت قومی خود دارند.

آنچه شفاف‌سازی آن در همین جا لازم به نظر می‌رسد، تفاوت اصطلاح قوم^۱ و قومیت در فرهنگ ایرانی و غربی است. اگرچه این تفاوت در جای خود توضیح داده خواهد شد، اما اشاره‌ای هرچند کوتاه لازم است. قوم در فرهنگ غربی به معنای بیگانه، مهاجر و اقلیت است در حالی که در فرهنگ و زبان ایرانی قوم به معنای بخشی از ملیت و پاره‌ای از ملت است. ایران مجموعه‌ای از اقوام است که بدون هریک مفهوم ملیت و ایرانی بودن کاملاً تهی و بی‌معناست. نگارندگان این مقاله بر این باورند که سرزمین پهناور ایران قدرت و قداست خود را مرهون اقوام متنوعی است که هزاران سال است ساکنان بلامنازع آن‌اند. هویت قومی مردم ایران بخشی از هویت ملی آنان است و بدون تمایل به آشکارسازی هویت قومی و تنوعات گویشی، هویت ملی نیز معنای زیبایی امروزی خود را نخواهد داشت.

۲. پیشینه تحقیق

بررسی و پژوهش پیرامون موضوع این تحقیق با زوایای دید گوناگونی مورد نظر قرار گرفته است. اما این پژوهش‌ها بیشتر مبتنی بر نگاه‌های جامعه‌شناختی در کل بوده و به زبان و گویش به صورت خاص پرداخته نشده است. در واقع در اکثر آنها موضوع هویت قومی و ملی در منظری کلان مورد بررسی قرار گرفته است. به طور مثال «هویت قومی و رابطه آن با هویت ملی» در پژوهش یوسفی (۱۳۸۰) یکی از این تحقیق‌هاست. وی نتیجه می‌گیرد که روابط مبتنی بر همکاری اقوام، تأثیر مثبت و معناداری بر میزان تعلق و وفاداری به اجتماع ملی دارد، یعنی با افزایش همکاری بین قومی، هویت ملی اقوام تقویت می‌شود.

در نتایج پژوهشی دیگر چنین آمده است: «بین کسانی که دارای هویت قومی هستند (آذری، کرد، بلوچ و مانند آن) و زبان مادری آنها فارسی نیست و کسانی که زبان مادری‌شان فارسی است، از نظر اعتقاد به هویت ملی، تفاوتی وجود ندارد و هر دسته،

1) ethnic group

تقریباً به یک اندازه به هویت ملی خود آگاه و بدان پایبندند» (ربانی ۱۳۸۱: ۱۸۱). احمدلو (۱۳۸۶) در رسالۀ خود با عنوان *رابطۀ هویت ملی و هویت قومی در بین نوجوانان تبریز* به این پرسش‌ها پرداخته است که جوانان تبریز تا چه میزانی به هویت ملی پایبند هستند و چه میزانی از هویت قومی را دارا هستند و چه رابطۀ ای بین این دو نوع هویت جمعی وجود دارد؟ در این تحقیق برای سنجش میزان هویت ملی از مؤلفه‌های آن، مانند گرایش به زبان و ادبیات فارسی، میراث فرهنگی ملی، وابستگی ملی، گرایش سیاسی و گرایش دینی، استفاده شده است. همچنین برای سنجش میزان هویت قومی، از مؤلفه‌هایی نظیر، گرایش به زبان و ادبیات ترکی، موسیقی ترکی، گرایش به تاریخ قومی و وابستگی قومی استفاده شده است. نتایج تحقیق حاکی از آن است که جوانان تبریز، در عین گرایش به هویت ملی، نسبت به هویت قومی نیز گرایش قوی دارند و بین این دو نوع هویت جمعی، رابطۀ مثبتی برقرار است.

یکی از نزدیک‌ترین پژوهش‌ها به پژوهش حاضر که در چارچوب زبان‌شناسی اجتماعی صورت گرفته است، مقالۀ داوری اردکانی است. داوری (۱۳۸۶) در مقالۀ خود با عنوان «نمادهای هویت ایرانی و زبان فارسی» به بررسی رابطۀ هویت و زبان می‌پردازد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که مردم، موارد گوناگونی را به‌عنوان مؤلفه‌های هویت ملی ایرانی می‌دانند و به‌نظر می‌رسد که زبان فارسی در زمرۀ مهم‌ترین نمادهای هویت ملی ایرانی است و دو متغیر سن و هویت صنفی در تلقی مردم از زبان فارسی، تأثیری بسزا دارند. به این ترتیب که می‌توان گفت «هویت پدیده‌ای پویاست که در طول زمان و در گروه‌های مختلف تغییر می‌کند».

اما در میان محققان غیرایرانی، برتا (۱۹۹۶: ۲۰-۲۵) در تحقیق خود با عنوان «شکل‌گیری هویت‌های قومی مختلف در بین مهاجران مجارستانی آمریکایی» به بررسی تغییرات زبانی و اجتماعی در بین مهاجران مجارستانی می‌پردازد. نتیجه به‌دست‌آمده از این تحقیق کاهش تمایل به استفاده از زبان مجاری مخصوصاً در نسل دوم مهاجران را نشان می‌داد.

فرنچ (۲۰۰۶) در طی سه سال تحقیق درخصوص هویت قومی سه گروه از آمریکایی‌های آفریقایی، لاتین و اروپایی تبار دریافت که افتخار به گروه قومی خود در

دو گروه آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و لاتین‌تبار نسبت به آمریکایی‌های اروپایی‌تبار کمتر است. اما نتایج دیگر تحقیق وی نشان داد که طی سه سال، توجه به هویت قومی در بین دو گروه نخست نسبت به آمریکایی‌های اروپایی‌تبار افزایش داشته است.

شمایی (۲۰۰۳) معتقد است که نباید درباره رابطه دو متغیر هویت ملی و قومی نگاهی ساده‌انگارانه داشت بلکه رابطه بین قومیت و ملیت‌گرایی بسیار پیچیده و در بین گروه‌های مختلف، متفاوت است و از الگوی یکسانی تبعیت نمی‌کند.

یوماناتایلر و فاین در سال ۲۰۰۴ در تحقیقی تلاش کرده‌اند تا به نقش متغیر جامعه‌پذیری قومی بر هویت قومی چهار گروه قومی - دانش‌آموزی کلمبیایی، گواتمالایی، مکزیکی و پورتوریکویی در آمریکا بپردازند. نتایج تحقیق نشان داد که در خانواده‌هایی که به ارزش‌ها و سنت‌های قومی توجه بیشتری داشته‌اند، فرزندان نیز گرایش‌های قوم‌گرایانه بیشتری از خود بروز داده‌اند.

برون در سال ۱۹۹۵ در تحقیقی با عنوان «بررسی توسعه هویت قومی در بین دانش‌آموزان گروه اقلیت و اکثریت ایالت کبک کانادا» نشان داد که دانش‌آموزان اقلیتی که توانایی بیشتری در استفاده از زبان مادری‌شان دارند، از هویت قومی بالاتری نسبت به دیگر دانش‌آموزان برخوردار بوده‌اند. چنین نتیجه‌ای در تحقیق یوماناتایلر و یازدجیان (۲۰۰۶) در سال ۲۰۰۵ در بین مهاجران پورتوریکویی و مکزیکی در آمریکا نیز گزارش شده است.

یوماناتایلر (۲۰۰۸) در تحقیقی با عنوان «بررسی هویت قومی مهاجران در شهر ایلی‌نوی» تأثیر مثبت متغیرهای احساس محرومیت و تبعیض، عزت‌نفس و شیوه اجتماعی کردن خانواده در برجسته شدن هویت قومی اعضای گروه‌های قومی را نشان داد.

ساباتیر (۲۰۰۸) در بین نسل دوم مهاجران پنج گروه قومی الجزایری، ویتنامی، پرتغالی، موراکوی و آنتالیایی در بلژیک، به تأثیر متغیرهای احساس محرومیت، جامعه‌پذیری قومی و همچنین گروه همسالان در برجستگی هویت قومی پرداخت که در این میان، تأثیر متغیر خانواده، نسبت به دو متغیر دیگر بیشتر بوده است.

گیل (۲۰۰۹: ۸-۱۰) در مقاله‌ای با عنوان «هویت‌های قومی و ملی در جوامع چند

قومیتی» به بررسی نقش زبان در شکل‌گیری هویت‌های قومی می‌پردازد. وی نتیجه می‌گیرد زبان یک بعد از مؤلفه‌های هویت قومی در این جوامع را تشکیل می‌دهد و ابعاد تاریخی و فرهنگی و مذهبی نیز در گرایش افراد به هویت قومی نقش مهمی دارند.

لویکی (۲۰۱۰: ۱۴۳-۱۶۱) نیز در مقاله خود به بررسی شکل‌گیری هویت‌های زبانی در بین مهاجران بوتانی در جنوب فیلادلفیا می‌پردازد. در این مقاله گرایش به هویت قومی و ملی از طریق زبان در این افراد مورد بررسی قرار گرفته و این نتیجه به دست آمده است که آنها دارای هویت‌های چندگانه‌ای بودند که در موقعیت‌های مختلف رسمی و غیر رسمی از آنها استفاده می‌کردند.

۳. چهارچوب نظری

هویت ملی افراد ضرورتاً با تولد آنها آغاز می‌شود و موقعیت اولیه افراد است و بدون تغییر باقی می‌ماند. یکی از اولین و بزرگ‌ترین موانعی که باید در هویت ملی بر آن غلبه شود، فقدان زبان ملی است (جوزف ۲۰۰۴: ۹۸).

جوزف (همان‌جا) نشان می‌دهد که چطور هویت‌های ملی، قومی و دینی از طریق زبان ساخته می‌شوند و مطالعات زبانی در صورتی می‌توانند معنی‌دار باشند که هویت را در نظر گرفته باشند زیرا هویت قلب زبان است. از نظر جوزف (همان: ۹۸) حتی عده‌ای عقیده دارند که زبان هویت را به وجود می‌آورد. جوزف (همان: ۱۳) به بررسی رابطه زبان و هویت پرداخته است و ذکر کرده است که زبان و هویت غیرقابل جدا شدن هستند. اهمیت زبان به‌عنوان نشانگر هویت به این معنا است که تنوعات زبانی اعضای جوامع، طبقه اجتماعی افراد، گروه‌های ملی و قومی، جنسیت و سن و... را نشان می‌دهند. در مورد تفاوت هویت ملی و قومی می‌توان گفت که بیشتر صاحب‌نظران اتصال بین هویت ملی و قومی را باور دارند و تفاوت آنها را در مقیاس می‌دانند، نه در اصول کلی (ادواردز ۲۰۰۹: ۱۸).

اما یکی از افرادی که به رابطه بین زبان و هویت ملی می‌پردازد، اوکز است. اوکز (۲۰۰۱)، به مقایسه سیاست‌های زبانی آشکار (دولتی و رسمی) با سیاست‌های زبانی پنهان (نگرش‌های مردم) و آزمایش نقش زبان در راهبردهای هویت می‌پردازد.

اوکز (۲۰۰۱) به دو نوع ارتباطی که سخنگویان هر زبان ممکن است با زبانشان ایجاد کنند، اشاره می‌کند: ارتباط عاطفی و ارتباط ابزاری. به نظر او، وقتی سخنگوی یک زبان، به زبان خود به‌عنوان ابزاری کارآمد در امر ارتباط می‌نگرد، طبیعتاً رابطه‌ای عاطفی نیز با آن پیدا می‌کند و به‌وجود آمدن این رابطه عاطفی زمینه‌ساز تبدیل زبان به مؤلفه‌ای از هویت می‌شود و مجدداً وقتی بین زبان و سخنگوی زبان رابطه عاطفی پدید آمد، به کارآمد کردن هرچه بیشتر زبان نیز توجه می‌شود. به این ترتیب، پیوند نقش‌های ابزاری و عاطفی زبان می‌تواند زمینه‌ساز تبدیل زبان به نماد هویت باشد. ارتباط بین زبان و هویت، ثابت و قابل پیش‌بینی نیست و در طی زمان و از یک کشور به کشور دیگر متفاوت می‌شود. در بعضی موارد زبان به‌عنوان مهم‌ترین عنصر هویت در نظر گرفته می‌شود و در موارد دیگر زبان نادیده گرفته می‌شود یا به آن اهمیت داده نمی‌شود.

هویت نشان می‌دهد که شما چه کسی هستید و اگر این سؤال از کسی پرسیده شود، اولین پاسخی که انتظار می‌رود، این است که فرد نام خود را بیان کند. دو جنبه اصلی برای نشان دادن هویت یک شخص، اول نام اوست که او را از افراد دیگر متمایز می‌کند و دوم چیزی عمیق‌تر است که نشان می‌دهد او واقعاً کیست. انواع اصلی هویت ۳ گروه هویتی زیر را دربرمی‌گیرد: (۱) هویتی برای افراد واقعی و هویتی برای شخصیت‌های افسانه‌ای، (۲) هویت خود و هویت دیگران، (۳) هویت فردی و هویت گروهی (جوزف ۲۰۰۴: ۳).

همان‌طور که ادواردز (۲۰۰۹: ۱۳۴) اعتقاد دارد، بعید است که بعضی از گروه‌ها برای زبانشان ارزش کمتری قائل شوند، چیزی که بیشتر احتمال دارد این است که بعضی از گروه‌ها در موقعیت‌های مختلف قرار می‌گیرند و به سازگاری‌های بیشتری نیاز دارند. در ادامه به بررسی ارتباط بین زبان و هویت قومی و توضیح این مفاهیم می‌پردازیم.

۱.۳. هویت

ذات هویت براساس شباهت است و چیزهایی که شبیه هم هستند، یکسان هستند. کلمه identity از ریشه لاتین idem گرفته شده است و این معنی اصلی است که مفهوم هویت را پی‌ریزی می‌کند و برای نشان دادن شخصیت به کار می‌رود و دلالت می‌کند بر عینیت یک فرد در همه زمان‌ها یا همه موقعیت‌ها. همان‌طور که فرهنگ لغت نشان می‌دهد،

هویت به‌معنی این حقیقت است که یک شخص خودش است و نه کس دیگر. هویت می‌تواند یک پیوستار را نشان دهد که نشان‌دهنده‌ی ارتباط مهم و روشنی بین هویت فردی و هویت گروهی است (ادواردز ۲۰۰۹: ۱۹).

صاحب‌نظران در تعریف هویت به جنبه‌های مختلفی پرداخته‌اند. هویت واژه‌ای عربی است که از ضمیر غایب هو و یت سازنده‌ی مصدر جعلی، تشکیل شده است. فارسی‌زبانان این کلمه را معادل واژه انگلیسی identity استفاده می‌کنند. هویت از مفاهیم بنیادین علوم اجتماعی و به‌ویژه جامعه‌شناسی فرهنگی است و مثل دیگر مفاهیم، بر سر تعریف آن اختلاف نظر وجود دارد. اندیشمندان حوزه‌های گوناگون، سطوح مختلفی را برای هویت مطرح کرده‌اند، مثلاً روان‌شناسانی مانند پیازه و فروید، اساس شکل‌گیری هویت انسان را در مراحل مختلف رشد او می‌دانند. از نظر آنان، هویت از سطح فردی آغاز می‌شود و با گذر از لایه‌های اجتماعی، در احساس هویت ملی - که عالی‌ترین سطح هویت است - به تکامل می‌رسد. همچنین پیازه رابطه‌ی بین محیط و انسان را دوسویه می‌بیند و هویت را نتیجه‌ی تعامل مداوم سطح واقعی پیشرفت فرد از یک‌سو و ویژگی‌های محیط از سوی دیگر می‌بیند (بوزان ۲۰۰۴).

بنابراین می‌توان گفت که هویت نیازی طبیعی در وجود انسان است. انسان ذاتاً به شناخته شدن نیازمند و از اینکه فراموش شود، سخت‌گیران است. از این‌رو هویت کلی انسان از مجموع هویت‌هایی ساخته می‌شود که در این دوره‌ها و مراحل متعدد زندگی شکل می‌گیرد، با توجه به این نکته که هویت‌های اخیر، هویت‌های قبلی را الزاماً نفی نمی‌کنند (شیخاوندی ۱۳۷۹: ۷).

از دیدگاه گامپرز (۱۹۸۲)، هویت‌ها به‌واسطه‌ی یافتن هویت‌های جدید یا برگشت به هویت‌های قدیمی همیشه در حال تغییر بوده‌اند و زبان به‌عنوان نشانگر هویت در سطح ملی و قومی بسیار مهم است. لهجه و تنوع زبانی افراد، عضویت آنها را در طبقه‌های اجتماعی خاص، جوامع، طبقات قومی و گروه‌های ملی نشان می‌دهد.

اما از سوی دیگر والکر کونور (۱۹۷۸: ۳۸۶) معتقد است که هویت‌های ملی ضرورتاً با اتصالات قومی در ارتباط هستند و این بیشتر در مورد جمعیت‌های مهاجر دیده می‌شود. سیاست و قدرت و برجستگی می‌تواند در شکل‌گیری هویت‌های قومی

قراردادهایی را ایجاد کند. فرهنگ‌ها بر هویت قومی تأثیرگذار هستند و به همین دلیل است که هویت‌های قومی در حال تغییرند و همواره ثابت نیستند.

۲.۳. زبان

نمود مفهوم زبان، گسترده‌تر از مفهوم هویت است. زبان را پایه و مایه فرهنگ، تاریخ‌ساز و مهم‌ترین وسیله انتقال تجربیات، دانش و بینش بشری و ظرف ذخیره‌سازی اندیشه نسل‌های پیشین و فرهنگ نیاکان دانسته‌اند (فالک ۱۳۷۳: ۳۳). زبان عمده‌ترین ابزار یادگیری بشر در جریان کنش متقابل است و برخی آن را ابزار تفکر انسان تلقی کرده‌اند.

اگر یک زبان به عنوان نماد هویت قلمداد شود، دارای شأن هویتی است. برخی از پژوهندگان این حوزه غایت و مهم‌ترین انگیزه برنامه‌ریزی زبان را کسب هویت دانسته‌اند. با چنین نگرشی، می‌توان تصور کرد که زبان به عنوان ابزاری برای تثبیت هویت و در نتیجه نماد هویت یک گروه مورد استفاده قرار گیرد (داوری ۱۳۸۵: ۱۷-۱۹).

در دوران معاصر، سهم زبان در تکوین هویت جمعی انسان مورد مطالعه و توجه جدی دانشمندان قرار گرفته است، به طوری که نظریات مختلفی را برانگیخته است. از عمده‌ترین ویژگی‌های زبان، تأثیر آن در ایجاد همبستگی گروهی است، همچنین زبان را یکی از مؤلفه‌های سازنده شخصیت ملت شمرده‌اند (لیاماس و وات ۲۰۱۰: ۱۱۳).

زبان یک ملت در دنیای هویت و هویت‌شناسی، نظام معنایی یک ملت را تشکیل می‌دهد و هویت افراد در سطح قومی و ملی تا حدود زیادی به زبان مادری آنها بستگی دارد، زیرا زبان بخش انکارناپذیری از متن فرهنگی جامعه را معرفی می‌کند که فرد با استفاده از آن تمایز خود را از اقوام و ملل دیگر مطرح می‌سازد (برگر و لوکمان ۱۳۷۵: ۵۸).

۳.۳. هویت قومی

واژه‌های قومیت‌گرایی و هویت قومی که با هم هم‌معنی هستند، دارای مفاهیم پیچیده‌ای هستند. از نگاه یک اروپایی، مانند اوکز، قومیت و هویت قومی در زبان روزمره برای ارجاع به اقلیت‌های قومی به کار می‌روند (اوکز ۲۰۰۱: ۳۲). در فرهنگ غربی صفت ethnic اغلب همراه است با موضوعاتی که به عنوان بیگانه یا غیراروپایی در نظر گرفته

می‌شود. در استرالیا، معنی آن حتی محدودتر هم شده است و مربوط می‌شود به اعضای یک جامعه که اغلب مهاجر یا از نژاد مهاجرانی هستند که زبان اصلی‌شان انگلیسی نیست. زبان‌شناسی قومی برای اولین بار به‌وسیلهٔ جایلز و جانسون (۱۹۸۱) به‌دنبال توسعهٔ نظریهٔ هویت اجتماعی شکل گرفت و تئوری هویت قومی توسط کلمنت و نولز (۱۹۹۹: ۲۴) مطرح شده است (نک: گودرزی ۱۳۸۴). این تعاریف از هویت قومی، ریشه در تعریف فرهنگ غرب از قومیت دارد که به‌کلی با بحث آن در ایران متفاوت است و بنابراین چارچوب‌های تلقی آن را نمی‌توان در مورد هویت قومی در ایران به‌کار گرفت. آنچه ما در این مقاله و در کل در اصطلاحات رایج زبان‌شناسی اجتماعی به‌عنوان هویت قومی می‌شناسیم و به آن باور داریم، با آنچه در فرهنگ زبانی غربی از آن یاد می‌شود، تفاوت اساسی دارد. قوم و هویت قومی در فرهنگ ایرانی به اقوام اصیلی اشاره دارد که به‌لحاظ قدمت، ملیت و اصالت هیچ برتری یا کمتری نسبت به بقیه اقوام ندارند. اقوام ایرانی برخلاف اقوام مورد نظر اوکز و دیگران هویت‌های مهاجرتی، دینی یا نژادی مغلوب، اقلیت و یا متأخرتر ندارند. هر قوم در ایران بخشی از ملیتی را می‌سازد که بدون آن هویت ملی نیز رنگ هویت نخواهد داشت. بنابراین با اغماض از این تفاوت اصطلاحی، نظریه اوکز را قابل تعمیم به این پژوهش نیز می‌دانیم.

۴.۳. زبان ترکی

رایج‌ترین زبان گروه آلتایی که بیشترین تعداد گویشور را داراست، زبان ترکی است (کریستال ۱۹۸۷). زبان ترکی از جمله زبان‌های رایج در دنیاست که امروزه میلیون‌ها نفر در جهان به آن تکلم می‌کنند و علاوه‌بر ایران، در کشورهای ترکیه، آذربایجان، بلغارستان، ازبکستان، قرقیزستان، یونان و قبرس نیز به این زبان سخن می‌گویند. البته در دیگر کشورهای جهان نیز میلیون‌ها ترک‌زبان زندگی می‌کنند و تنها در آلمان بیش از سه میلیون نفر و در ممالک آمریکای شمالی نیز افراد ترک‌زبان زیادی به‌عنوان مهاجر زندگی می‌کنند. اینان به شاخه‌های مختلف خانوادهٔ زبانی ترکی سخن می‌گویند. در شاخه‌های این زبان، زبان‌های ترکی آذربایجانی، ترکمنی، قفقازی و ترکی خراسانی وجود دارد (هیئت ۱۳۸۰).

زبان ترکی، بخش اعظمی از شمال غرب ایران، استان‌های آذربایجان شرقی، غربی،

اردبیل، زنجان و حتی بخش‌های قابل توجهی از مناطق مرکزی ایران از جمله، تهران، کرج، قزوین، همدان، استان مرکزی، گیلان و خراسان را دربرگرفته است. در مورد شمار سخنگویان به زبان ترکی آذربایجانی، اتفاق نظر وجود ندارد و برآوردها متفاوت است. تخمین *دانشنامه زبان کمبریج* برای سال ۱۹۸۶، ۱۲ میلیون نفر در کل و ۷ میلیون نفر در ایران (۱۵ درصد) بوده است. *دانشنامه بین‌المللی زبان‌شناسی* نیز در تخمین سال ۱۹۸۶، تعداد سخنگویان به این زبان در ایران را ۷,۷۶۰,۰۰۰ نفر (۱۶ درصد) برآورد می‌کند که به تخمین *دانشنامه زبان کمبریج* بسیار نزدیک است. در این پژوهش معیار هویت قومی تنها زبان است، به این معنا که خاستگاه جغرافیایی مرتبط به‌کلی کنار گذاشته شده است. در واقع این پژوهش با تمرکز بر زبان، بدون در نظر گرفتن نژاد جغرافیایی گویشوران، انجام شده است. شواهد تحقیق میدانی حاکی از آن است که ترک‌زبانان به‌محض اطلاع از درک طرف مقابل و در شرایطی که برای رمزگردانی^۱ زبانی مناسب باشد، به زبان ترکی صحبت می‌کنند و اگرچه شاید تلویحی، زادگاه وی را حدس بزنند اما تفاوت در جغرافیا مکالمه به ترکی را متوقف نمی‌کند. برای توضیح اگر دو طرف مکالمه در نیمه یا ابتدای گفتگو متوجه شوند که از دو نقطه جغرافیایی و از این رهگذر از دو نژاد متفاوت هستند، این تفاوت را به نفع اشتراک زبانی کنار می‌گذارند. یعنی آنچه مهم است، زبان است و در واقع نقطه مشترک هویتی و اتصال دو مشارک گفتگو تنها زبان مشترکی است که در آن موقعیت ترجیح به استفاده از آن را دارند. شاید بتوان گفت ترک‌زبانان خود به‌وسیله رسانه زبان شبکه قومیتی را برای خود تعریف کرده‌اند که آنها را نسبت به یکدیگر مشابه و دارای رویکرد هویتی یکسان نشان می‌دهد و از آنجا که دامنه جغرافیایی و پراکندگی ترکی در ایران بی‌مرز و نامحدود است، این زبان خود زیرمجموعه‌ای از گویش ملی و به عبارتی هویت آشکار شده از طریق این گویش خود بخشی از هویت ملی محسوب می‌شود. اینجاست که نگارندگان ادعا می‌کنند که آنجا که پای اشتراک هویت در میان است، زبان می‌تواند بر پیشینه فرهنگی و خاستگاه جغرافیایی پیشی بگیرد.

1) code-switching

۴. تحلیل داده‌های تحقیق

۱.۴. روش تحقیق

گزارش حاضر، شرح یک پژوهش میدانی برای ارزیابی میزان گرایش به آشکارسازی هویت قومی در افراد ترک‌زبان ساکن تهران است که در سال ۱۳۹۳ در شهر تهران انجام شده است. از میان امکانات گوناگون موجود برای تحقیق، روش توزیع پرسش‌نامه انتخاب شده، الگوگیری اولیه پرسش‌نامه برگرفته از تحقیق اوکز و محتوا و ساختار آن بر اساس مقیاس لیکرت^۱، تنظیم شده و پرسش‌های آن از نوع سؤال‌های بسته و پنج‌گزینه‌ای (از کاملاً موافق تا کاملاً مخالف) است.

به باور اوکز، برای تحلیل داده‌های پرسش‌نامه‌هایی که به نگرش اشخاص مربوط است، باید با احتیاط کامل گام برداشت (اوکز ۲۰۰۱: ۹۰). پرسش‌نامه اوکز بخشی از یک مطالعه است که هدف آن تعیین اهمیت زبان در هویت قومی است. قسمت اول این پرسش‌نامه شامل پرسش‌های شخصی در مورد افراد و قسمت بعدی آن حاوی پرسش‌هایی با پاسخ‌های بسته پنج‌گزینه‌ای است. پرسش‌نامه مربوط به این نگرش‌سنجی در میان ۱۵۰ نفر مرد و زن ترک‌زبان ساکن شهر تهران، در گروه‌ها و سنین مختلف توزیع شد. در این پژوهش افراد مختلف از نظر سن، تحصیلات، شغل و جنسیت انتخاب شدند و نمونه‌گیری به صورت تصادفی انجام شد. متغیرهای مستقل در این تحقیق عبارت‌اند از: جنسیت، تأهل، سن و تحصیلات که میزان تأثیر این متغیرها بر میزان گرایش به آشکارسازی هویت قومی با استفاده از گویش که یک متغیر وابسته است، در افراد مورد نظر مطالعه شده است. در بخش اول خصوصیات دموگرافیک و نیز متغیرهای مرتبط با فرضیات تحقیق در قالب جداول و نمودارهای آمار توصیفی (توزیع فراوانی و درصد) ارائه شده است. در بخش آمار تحلیلی از آزمون‌های کولموگروف-اسمیرنوف^۲، لون، t مستقل، t تک‌نمونه‌ای، تحلیل واریانس یک‌طرفه بین آزمودنی و دانکن^۳ استفاده می‌شود. برای تجزیه و تحلیل داده‌های استخراج‌شده نیز از نرم‌افزار آماری SPSS ویرایش ۱۸ بهره‌برداری شده است. نتایج حاصله در قالب جداول

1) Likert scale

2) Kolmogorov-Smirnov

3) Duncan

تحلیلی و نمودار به تصویر کشیده شده است.

۲.۴. آمار توصیفی

ابتدا به بررسی متغیرهای مستقل پژوهش می‌پردازیم:

۱.۲.۴. جنسیت

جدول شماره ۴-۱، توزیع فراوانی افراد ترک‌زبان حاضر در این پژوهش را براساس جنسیت نشان می‌دهد.

جدول شماره ۴-۱: توزیع فراوانی آزمودنی‌ها براساس جنسیت

جنسیت	فراوانی	درصد
زن	۷۲	۴۸
مرد	۷۸	۵۲
مجموع	۱۵۰	۱۰۰

جدول بالا گویای این مطلب است که ۱۵۰ نفر از افراد ترک‌زبان ساکن تهران در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته‌اند که ۴۸٪ از آنان زن و ۵۲٪ مرد هستند.



نمودار شماره ۴-۱: نمودار دایره‌ای درصد افراد ترک‌زبان حاضر در این پژوهش براساس جنسیت

۲.۲.۴. وضعیت تأهل

جدول شماره ۴-۲، توزیع فراوانی افراد ترک‌زبان حاضر در این پژوهش را براساس

وضعیت تأهل نشان می‌دهد.

جدول شماره ۴-۲: توزیع فراوانی افراد ترک‌زبان براساس وضعیت تأهل

وضعیت تأهل	فراوانی	درصد
متأهل	۸۲	۵۴/۷
مجرد	۶۸	۴۵/۳
مجموع	۱۵۰	۱۰۰

جدول فوق نشان می‌دهد که ۵۴/۷ درصد از شرکت‌کنندگان در این پژوهش، متأهل و بقیه (۴۵/۳ درصد) مجردند.

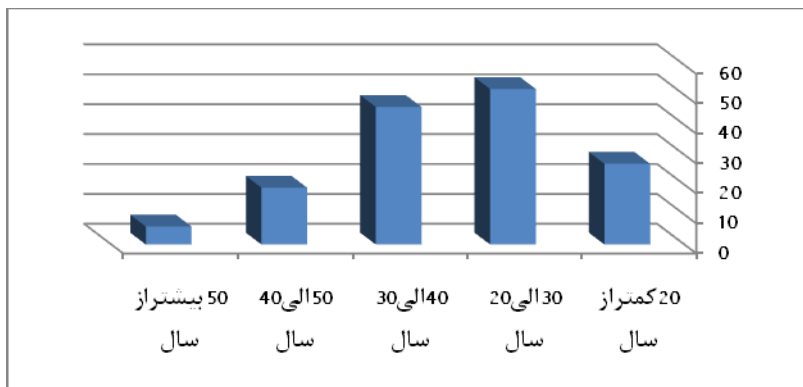
۳.۲.۴ سن

جدول شماره ۴-۳، توزیع فراوانی جامعه آماری مورد بررسی را براساس سن نشان می‌دهد.

جدول شماره ۴-۳: توزیع فراوانی آزمودنی‌ها براساس سن

سن	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
کمتر از ۲۰ سال	۲۷	۱۸	۱۸
۲۰ الی ۳۰ سال	۵۲	۳۴/۷	۵۲/۷
۳۰ الی ۴۰ سال	۴۶	۳۰/۷	۸۳/۳
۴۰ الی ۵۰ سال	۱۹	۱۲/۷	۹۶
بیشتر از ۵۰ سال	۶	۴	۱۰۰
مجموع	۱۵۰	۱۰۰	-

جدول فوق نشان می‌دهد که سن اکثر افراد ترک‌زبان ساکن تهران در این تحقیق با درصد ۳۴/۷٪ مابین ۲۰ تا ۳۰ سال است و گروه سنی ۳۰ تا ۴۰ سال بعد از آن بیشترین فراوانی را دارند (۳۰/۷ درصد)، به این ترتیب ۵۲/۷ درصد از کل جامعه نمونه مورد مطالعه، سنی کمتر از ۳۰ سال دارند.



نمودار شماره ۴-۲: نمودار ستونی درصد فراوانی جامعه نمونه براساس سن

۴.۲.۴. تحصیلات

جدول شماره ۴-۴، توزیع فراوانی افراد ترک‌زبان حاضر در این پژوهش را براساس تحصیلات به‌تصویر می‌کشد.

جدول شماره ۴-۴: توزیع فراوانی جامعه آماری براساس تحصیلات

تحصیلات	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
بی‌سواد	۴	۲/۷	۲/۷
زیردیپلم	۳۲	۲۱/۳	۲۴
دیپلم	۵۱	۳۴	۵۸
فوق دیپلم	۲۹	۱۹/۳	۷۷/۳
لیسانس	۳۰	۲۰	۹۷/۳
فوق لیسانس و بالاتر	۴	۲/۷	۱۰۰
مجموع	۱۵۰	۱۰۰	-

جدول شماره ۴-۴ گویای این مطلب است که سطح تحصیلات اکثر پاسخ‌دهندگان (۳۴ درصد) دیپلم است و بعد از آن افراد دارای تحصیلات زیر دیپلم (۲۱/۳ درصد)

۵۸٪ از کل نمونه مورد ارزیابی فاقد تحصیلات دانشگاهی هستند.



نمودار شماره ۴-۳: نمودار ستونی درصد فراوانی افراد ترک‌زبان براساس تحصیلات

۳.۴. فرضیه اصلی پژوهش

فرضیه اصلی پژوهش به این صورت قابل طرح است: افراد ترک‌زبان ساکن تهران تمایل به حفظ هویت قومی خود از طریق زبان را دارند.

برای بهره‌برداری بیشتر از فضای این پژوهش، کلیه گزینه‌های مرتبط با مؤلفه‌های هویت در جدول شماره ۴-۵ به صورت بررسی اطلاعات آماری مربوط به تفکیک پرسش‌ها و پاسخ‌ها خلاصه شده است.

جدول شماره ۴-۵: شاخص‌های آماری مربوط به میزان موافقت با گویه‌های هویت قومی به تفکیک پرسش‌ها

میانگین (از ۵)	نما	میانگین	کاملاً مخالف	مخالف	بی‌نظر	موافق	کاملاً موافق	تعداد پاسخ	میزان موافقت
									گویه‌های هویت قومی
۴/۰۹	۵	۴	۵۳٪	۴۷٪	۱۲۷٪	۳۰۷٪	۴۶۷٪	۱۵۰	۱. صحبت به زبان ترکی با همسر و پدر و مادر
۳/۸۹	۵	۴	۶٪	۱۰٪	۱۲٪	۳۳۳٪	۳۸۷٪	۱۵۰	۲. ترکی صحبت کردن با فرزندان و خواهر و برادر
۳/۵۸	۴	۴	۷۳٪	۱۸٪	۱۴٪	۳۰۷٪	۳۰٪	۱۵۰	۳. ترکی صحبت کردن با آشنایان در محیط‌های اجتماعی
۳/۰۸	۲	۳	۱۳۳٪	۳۰٪	۱۲٪	۲۴۴٪	۲۰٪	۱۵۰	۴. به کار بردن زبان ترکی در محل کار یا تحصیل
۳/۷۲	۴	۴	۸٪	۶٪	۲۱۳٪	۳۴٪	۳۰٪	۱۴۹	۵. به کار بردن زبان ترکی در مراسم مذهبی
۳/۸۱	۴	۴	۵۳٪	۸٪	۱۸٪	۳۷۳٪	۳۱۳٪	۱۵۰	۶. آشکار کردن هویت قومی در تهران
۳/۷۰	۴	۴	۵۳٪	۱۱۳٪	۱۹۳٪	۳۰۷٪	۲۹۳٪	۱۴۴	۷. استفاده از زبان ترکی برای بیان احساسات
۳/۸۰	۴	۴	۶۷٪	۸٪	۱۲۷٪	۴۳۳٪	۲۸۷٪	۱۴۹	۸. علاقه به تماشای برنامه‌های به زبان ترکی
۲/۸۵	۴	۳	۱۵۳٪	۲۵۳٪	۲۲٪	۲۹۳٪	۶٪	۱۴۷	۹. تغییر کردن معلومات ترکی به دلیل سکونت در تهران
۲/۴۹	۲	۲	۲۳۳٪	۳۶٪	۱۴۷٪	۲۰٪	۶٪	۱۵۰	۱۰. کم شدن علاقه به زبان ترکی به دلیل سکونت در تهران
۳/۹۹	۴	۴	۵۳٪	۴۷٪	۱۱۳٪	۴۱۳٪	۳۶٪	۱۴۸	۱۱. مهم بودن آموزش زبان ترکی به فرزندان
۳/۶۲	۴	۴	۱۰٪	۷۳٪	۲۱۳٪	۳۳۳٪	۲۸٪	۱۵۰	۱۲. تدریس زبان ترکی در دانشگاه‌ها

جدول شماره ۴-۶ به بررسی اطلاعات آماری مربوط به گرایش به هویت قومی ترک‌زبانان ساکن تهران می‌پردازد.

جدول شماره ۴-۶: شاخص‌های آماری مربوط به هویت قومی

میانگین	درصد	انحراف معیار	میانگین خطای استاندارد	واریانس
۳/۵۴	۷۰/۸	۰/۷۸۲	۰/۰۶۶	۰/۶۱۲

جدول فوق نشان می‌دهد که میانگین گرایش به هویت قومی افراد ترک‌زبان ساکن تهران حدود ۳/۵۴ است که در حقیقت سطح گرایش به آشکارسازی هویت قومی آنان تقریباً ۷۰/۸ درصد است.

برای تأیید فرضیه فوق از آزمون پارامتریک t تک‌نمونه‌ای^۱ استفاده می‌شود. جدول بالا نشان می‌دهد که میانگین گرایش به هویت قومی در میان ترک‌زبانان ساکن تهران $۳/۵۴ \pm ۰/۷۸۲$ است که بالاتر از حد متوسط است. همچنین جدول شماره ۴-۷ به بررسی تأیید فرضیه اصلی پژوهش می‌پردازد.

جدول شماره ۴-۷: تأیید فرضیه اصلی پژوهش

ارزش آزمون	آماره t	درجه آزادی	سطح معناداری	تفاوت میانگین	نتیجه
۳	۸/۱۲۲	۱۳۷	۰/۰۰۰	۰/۵۴۱	تأیید H ₁

همان‌طور که پیداست، سطح معناداری به‌دست‌آمده از مقدار آماره t بسیار کوچک‌تر از ۰/۰۵ است که نشان می‌دهد تفاوت معناداری بین مقدار ارزشی با میانگین جامعه وجود دارد. از طرفی با توجه به اینکه میانگین نمونه مورد بررسی در جدول شماره ۴-۷ تا حدودی بیشتر از نمره ارزشی است (تفاوت میانگین = ۰/۵۴۱)، بنابراین افراد ترک‌زبان ساکن تهران تمایل به حفظ هویت قومی خود دارند. پس فرضیه اصلی پژوهش تأیید

1) One-Sample T-Test

می‌شود.

۱.۳.۴. فرضیه فرعی اول پژوهش

گرایش به هویت قومی در بین افراد ترک‌زبان مرد و زن ساکن تهران دارای تفاوت معنی‌داری است.

برای تأیید فرضیه فوق از آزمون پارامتریک تفاوت میانگین بین دو گروه مستقل^۱ استفاده می‌شود. جدول شماره ۴-۸ به بررسی شاخص‌های توصیفی مربوط به متغیر هویت قومی بین دو گروه مردان و زنان می‌پردازد.

جدول شماره ۴-۸: شاخص‌های توصیفی مربوط به فرضیه فرعی اول پژوهش

گروه	میانگین	میانه	حداکثر	حداقل	واریانس	انحراف استاندارد	میانگین خطای انحراف استاندارد
زن	۳/۳۳	۳/۴۱	۴/۷۵	۱	۰/۷۹۰	۰/۸۸۸	۰/۱۰۵
مرد	۳/۷۵	۳/۷۵	۵	۱	۰/۳۴۲	۰/۵۸۴	۰/۰۷۱

جدول فوق نشان می‌دهد که میزان گرایش به هویت قومی در مردان بیشتر از زنان است. همچنین جدول شماره ۴-۹ با استفاده از آزمون t مستقل به بررسی تفاوت هویت قومی و ملی بین دو گروه می‌پردازد.

جدول شماره ۴-۹: بررسی تأیید فرضیه فرعی اول پژوهش

t-test			آزمون لون			
تفاوت میانگین	سطح معناداری	درجه آزادی	آماره t	سطح معناداری		آماره F
-۰/۴۱۸	۰/۰۰۱	۱۳۶	-۳/۲۴۵	۰/۳۰۲	۱/۱۲۳	برابری واریانس‌ها
	۰/۰۰۱	۱۲۱/۷۸۴	-۳/۲۸۳			عدم برابری واریانس‌ها

1) Independent Sample T-test

از جدول بالا می‌توان نتیجه گرفت که سطح معناداری ذکرشده در آزمون لون، بزرگتر از ۰/۰۵ می‌باشد که نشان‌دهنده برابری واریانس‌ها در دو جامعه (مردان و زنان) است. از طرفی سطح معناداری در آزمون T-test، کمتر از ۰/۰۵ می‌باشد که نشان می‌دهد با سطح اطمینان ۰/۹۵، گرایش به هویت قومی در بین افراد ترک‌زبان مرد و زن ساکن تهران تفاوت معنی‌داری دارد. پس فرضیه فرعی اول پژوهش تأیید می‌شود یعنی میزان گرایش به هویت قومی در مردان بیشتر از زنان است.

۲.۳.۴. فرضیه فرعی دوم پژوهش

گرایش به هویت قومی در بین افراد ترک‌زبان متأهل و مجرد ساکن تهران دارای تفاوت معنی‌داری است.

برای تأیید فرضیه فوق از آزمون پارامتریک تفاوت میانگین بین دو گروه مستقل استفاده می‌شود. جدول شماره ۴-۱۰ به بررسی شاخص‌های توصیفی مربوط به متغیر هویت قومی بین دو گروه متأهلان و مجردها می‌پردازد.

جدول شماره ۴-۱۰: شاخص‌های توصیفی مربوط به فرضیه فرعی دوم پژوهش

گروه	میانگین	میانه	حداکثر	حداقل	واریانس	انحراف استاندارد	میانگین خطای انحراف استاندارد
متأهل	۳/۶۹	۳/۷۵	۵	۱	۰/۳۹۱	۰/۶۲۵	۰/۰۷۲
مجرد	۳/۳۶	۳/۵۰	۴/۸۳	۱	۰/۸۲۱	۰/۹۰۵	۰/۱۱۳

جدول فوق نشان می‌دهد که میزان گرایش به هویت قومی متأهلان بیشتر از مجردهاست. همچنین جدول شماره ۴-۱۱ با استفاده از آزمون t مستقل به بررسی تفاوت گرایش به هویت قومی بین دو گروه می‌پردازد.

جدول شماره ۴-۱۱: بررسی تأیید فرضیه فرعی دوم پژوهش

t-test			آزمون لون		تفاوت میانگین
سطح معناداری	درجه آزادی	آماره t	سطح معناداری	آماره F	
۰/۰۱۴	۱۳۶	۲/۴۹۲	۰/۱۸۴	۲/۶۹۲	برابری واریانس‌ها
۰/۰۱۷	۱۰۹/۵۴۱	۲/۴۲۸			عدم برابری واریانس‌ها

از جدول بالا می‌توان نتیجه گرفت که سطح معناداری ذکرشده در آزمون لون، بزرگتر از ۰/۰۵ است که نشان‌دهنده برابری واریانس‌ها در دو جامعه (متأهلان و مجردها) است. بنابراین یکی از شروط استفاده از آزمون پارامتریک T-test مستقل رعایت می‌شود. از طرفی سطح معناداری در آزمون T-test، کمتر از ۰/۰۵ است که نشان می‌دهد با سطح اطمینان ۹۵ درصد، گرایش به هویت قومی در بین افراد ترک‌زبان متأهل و مجرد ساکن تهران دارای تفاوت معنی‌داری است. پس فرضیه فرعی دوم پژوهش تأیید می‌شود، یعنی میزان گرایش به هویت قومی در متأهلان بیشتر از مجردها است.

۳.۳.۴. فرضیه فرعی سوم پژوهش

بین تمایل به حفظ هویت قومی و سن افراد ترک‌زبان ساکن تهران رابطه معنی‌داری وجود دارد. برای تأیید فرضیه فوق از آزمون پارامتریک تحلیل واریانس یک‌طرفه بین آزمودنی استفاده می‌شود. جدول شماره ۴-۱۲ با استفاده از آزمون لون به بررسی برابری واریانس‌ها در هر جامعه می‌پردازد.

جدول شماره ۴-۱۲: بررسی برابری واریانس‌ها در فرضیه فرعی سوم پژوهش

سطح معناداری	درجه آزادی دوم	درجه آزادی اول	مقدار آزمون لون
۰/۱۸۵	۱۳۳	۴	۱/۵۷۲

همان‌طور که پیداست، سطح معناداری به‌دست‌آمده از آزمون لون، بیشتر از ۰/۰۵ است. بنابراین واریانس‌ها در هر پنج جامعه (گروه‌های سنی) با یکدیگر برابرند.

همچنین جدول شماره ۴-۱۳ با استفاده از آزمون تحلیل واریانس به بررسی ارتباط بین تمایل به حفظ هویت قومی و سن می‌پردازد.

جدول شماره ۴-۱۳: بررسی ارتباط بین متغیرهای وابسته و مستقل در فرضیه فرعی سوم پژوهش

سطح معناداری	آماره F	میانگین مربعات	درجه آزادی	مجموع مربعات	
۰/۰۱۳	۱/۸۲۹	۱/۰۹۴	۴	۴/۳۷۵	بین‌گروهی
-	-	۰/۵۹۸	۱۳۳	۷۹/۵۱۷	درون‌گروهی
-	-	-	۱۳۷	۸۳/۸۹۲	مجموع

جدول فوق‌گویای این مطلب است که سطح معناداری به‌دست‌آمده از آماره F، کوچکتر از ۰/۰۵ می‌باشد، بنابراین با سطح اطمینان ۹۵٪، ارتباط معناداری بین تمایل به حفظ هویت قومی و سن وجود دارد. پس فرضیه فرعی سوم پژوهش تأیید و فرضیه صفر رد می‌گردد. همچنین جدول شماره ۴-۱۴ با استفاده از آزمون تعقیبی دانکن به گروه‌بندی هویت قومی به تفکیک گروه‌های سنی می‌پردازد.

جدول شماره ۴-۱۴: گروه‌بندی هویت قومی به تفکیک گروه‌های سنی

گروه‌بندی با سطح اطمینان ۹۵٪		گروه‌های سنی
دوم	اول	
-	۳/۲۲	کمتر از ۲۰ سال
۳/۵۵	۳/۵۵	۲۰ تا ۳۰ سال
۳/۵۸	۳/۵۸	۳۰ تا ۴۰ سال
۳/۸۱	۳/۸۱	۴۰ تا ۵۰ سال
۳/۹۳	-	بیشتر از ۵۰ سال
۰/۲۶۱	۰/۰۸۶	سطح معنی‌داری

در جدول شماره ۴-۱۴ گرایش به آشکارسازی هویت قومی از کمترین تا بیشترین

میزان طبقه‌بندی شده است که گروه‌های سنی کمتر از ۲۰ سال، ۲۰ تا ۳۰ سال، ۳۰ تا ۴۰ سال و ۴۰ تا ۵۰ سال در یک گروه قرار دارند و نشان می‌دهد، گرایش آنان با سطح اطمینان ۹۵ درصد یکسان است. همچنین بیشترین و کمترین میزان گرایش به هویت قومی به ترتیب در گروه‌های سنی بیشتر از ۵۰ سال و کمتر از ۲۰ سال قرار دارد.

۴.۳.۴. فرضیه فرعی چهارم پژوهش

بین تمایل به حفظ هویت قومی و تحصیلات افراد ترک‌زبان ساکن تهران رابطه معنی‌داری وجود دارد. جدول شماره ۴-۱۵ با استفاده از آزمون تحلیل واریانس به بررسی ارتباط بین تمایل به حفظ هویت قومی و تحصیلات می‌پردازد.

جدول شماره ۴-۱۵: بررسی ارتباط بین متغیرهای وابسته و مستقل در فرضیه فرعی چهارم پژوهش

سطح معناداری	آماره F	میانگین مربعات	درجه آزادی	مجموع مربعات	
۰/۰۴۶	۱/۷۴۱	۰/۴۵۸	۵	۲/۲۹۱	بین گروهی
-	-	۰/۶۱۸	۱۳۲	۸۱/۶۰۲	درون گروهی
-	-	-	۱۳۷	۸۳/۸۹۲	مجموع

جدول فوق گویای این مطلب است که سطح معناداری به‌دست آمده از آماره F، کوچکتر از ۰/۰۵ است، بنابراین با سطح اطمینان ۹۵٪، ارتباط معناداری بین تمایل به حفظ هویت قومی و تحصیلات وجود دارد. پس فرضیه فرعی چهارم پژوهش تأیید و فرضیه صفر رد می‌شود. همچنین جدول شماره ۴-۱۶ با استفاده از آزمون تعقیبی دانکن به گروه‌بندی هویت قومی به تفکیک گروه‌های تحصیلی می‌پردازد.

جدول شماره ۴-۱۶: گروه‌بندی حفظ هویت قومی به تفکیک گروه‌های تحصیلی

گروه‌بندی با سطح اطمینان ۹۵٪		گروه‌های تحصیلی
اول	دوم	
۳/۳۱	-	فوق لیسانس و بالاتر
۳/۴۴	-	زیردیپلم
۳/۵۱	۳/۵۱	فوق دیپلم
۳/۵۶	۳/۵۶	لیسانس
۳/۵۷	۳/۵۷	دیپلم
۴/۳	-	بی‌سواد
۰/۵۶	۰/۰۶	سطح معنی‌داری

جدول شماره ۴-۱۶ گویای این مطلب است که هویت قومی از کمترین تا بیشترین میزان طبقه‌بندی شده است که گروه‌های تحصیلی فوق دیپلم، لیسانس، دیپلم و بی‌سواد در یک گروه قرار دارند و نشان می‌دهد، گرایش به هویت قومی آنان با سطح اطمینان ۹۵ درصد یکسان است. همچنین بیشترین و کمترین میزان گرایش به آشکارسازی هویت قومی به ترتیب در گروه‌های تحصیلی بی‌سواد و فوق لیسانس و بالاتر قرار دارد.

۴.۴. یافته‌ها، تفسیر و نتیجه‌گیری

باتوجه به بررسی‌های انجام‌شده در این تحقیق و تحلیل جداول و نمودارها می‌توان گفت که افراد ترک‌زبان ساکن تهران گرایش نسبتاً بالایی به حفظ و آشکار کردن هویت قومی خود از راه زبان دارند. بررسی شاخص‌های توصیفی مربوط به گرایش به هویت قومی میانگین ۳/۵۴ را نشان می‌دهد که در حقیقت ۷۰/۸ درصد را به خود اختصاص داده است. بررسی آماری تحقیق نشان داد که میانگین گرایش مردان به حفظ هویت قومی ۳/۷۵ و زنان ۳/۳۳ از حداکثر ۵ است که بیانگر این حقیقت است که مردان گرایش بیشتری به حفظ و نشان دادن هویت قومی خود دارند و گرایش به هویت

قومی در مردان و زنان دارای تفاوت معناداری است.

متغیر دیگری که همبستگی آن با گرایش به هویداسازی هویت قومی مورد بررسی قرار گرفت، تأهل افراد بود. بررسی شاخص‌های توصیفی مربوط به آنها نشان داد که افراد متأهل دارای میانگین پاسخگویی ۳/۶۹ و افراد مجرد ۳/۳۶ هستند و با بررسی آزمون t و به دست آمدن سطح معناداری ۰/۰۱۴ به این نتیجه می‌رسیم که تفاوت معناداری بین افراد متأهل و مجرد در میزان گرایش به حفظ و نشان دادن هویت قومی وجود دارد و افراد متأهل تمایل بیشتری به حفظ هویت قومی خود دارند.

همبستگی دیگری که مورد بررسی قرار گرفت، تأثیر متغیر سن بر میزان گرایش به هویت قومی افراد بود. بررسی میانگین پاسخ‌های افراد در سنین مختلف نشان می‌دهد که افراد کمتر از ۲۰ سال با میانگین پاسخ ۳/۲۲، دارای کمترین گرایش به تظاهر هویت قومی و افراد بالای ۵۰ سال با میانگین ۳/۹۳، دارای بیشترین میزان گرایش به تظاهر و حفظ هویت قومی بوده‌اند. همچنین بررسی سطح معناداری حاصل از آماره F، با عدد ۰/۰۱۳ نشان می‌دهد که ارتباط معناداری بین سن افراد و میزان گرایش به هویت قومی آنها وجود دارد. و به این نتیجه می‌رسیم که با افزایش سن افراد، تمایل آنها به حفظ هویت قومی شان بیشتر می‌شود.

متغیر دیگری که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت، تحصیلات افراد و تأثیر آن بر گرایش به حفظ هویت قومی بود. بررسی آزمون تحلیل واریانس، سطح معناداری ۰/۰۴۶ را نشان می‌دهد و نتیجه می‌گیریم که ارتباط معناداری بین تحصیلات افراد و میزان گرایش آنها به حفظ و نشان دادن هویت قومی وجود دارد. افراد با تحصیلات فوق لیسانس دارای کمترین میانگین پاسخ یعنی ۳/۳۱ و کمترین میزان گرایش به آشکارسازی هویت قومی و افراد گروه تحصیلی بی‌سواد با میانگین ۴/۳ دارای بیشترین میزان گرایش به آشکارسازی هویت قومی بوده‌اند.

تغییر در نگرش افراد جامعه نسبت به زبان، گویش و لهجه محلی زاینده تغییر در نگرش کلی تری در جامعه است که خود از تحولات جامعه ناشی می‌شود. تأکید بر استانداردهای ملی، از جمله زبان معیار، اگرچه بایسته و ضرورتی انکارناپذیر است اما نباید به قیمت نادیده انگاشتن زبان‌ها و گویش‌های قومی تمام شود. یافته‌های این

تحقیق نشان می‌دهد، جنسیت متغیری تأثیرگذار بر نگرش افراد به هویت قومی است. مطالعات جامعه‌شناختی نشان می‌دهد زنان گونه‌زبانی دارای منزلت اجتماعی را بیشتر از مردان ترجیح می‌دهند. این پژوهش نشان می‌دهد زنان ترک‌زبان گونه‌زبانی معیار را بر آشکارسازی هویت قومی خود ترجیح می‌دهند. این نتیجه از یک‌سو نشان می‌دهد نزد زنان هویت ملی بر هویت قومی ارجح است. این تعبیر نیز محتمل است که این‌گرایش به‌سبب دریافت فرصت‌های اجتماعی باشد که زنان آن را در گرو کتمان هویت قومی خود می‌بینند. از سوی دیگر زنان به‌عنوان تربیت‌کنندگان نسل جدید، سیر تغییرات زبانی را از گویش محلی به سمت زبان ملی هدایت می‌کنند.

گرایش بیشتر افراد متأهل به حفظ و تظاهر هویت قومی نسبت به افراد مجرد، کفه ارزش‌های اجتماعی زبان را در گویش یا زبان قومی در مقایسه با زبان ملی نزد این‌گروه سنگین‌تر می‌کند. این یافته نشان می‌دهد معنی منزلت یا جاهت در دوره‌های مختلف زندگی انسان‌ها تغییر می‌کند و آنچه در دوران مجرد مایه‌دستیابی به مزیت اجتماعی است، لزوماً در دوران تأهل نیز منزلت یا مزیت‌آور نیست.

اما تمایل کمتر نسل جوان نسبت به نسل مسن، در به‌کار بردن ابزار تظاهر هویت قومی بیش از هر متغیر دیگری نشان‌دهنده این نتیجه است که تغییری، اگرچه بسیار بطئی، در نگرش افراد جامعه نسبت به هویت قومی در شرف تکوین است. تغییرات قابل مشاهده در الگوی رفتار زبانی نسل جدید، مطالعه‌ای در طول زمان با معیار زمان ظاهری را در اختیار می‌گذارد که می‌توان از آن طریق، تغییرات در حال شکل‌گیری را پیش‌بینی کرد. اینکه نسل جوان بی‌پروا، محافظه‌کاری و به اصطلاح رودربایستی‌های زبانی را کنار می‌گذارد و مفهوم هویت قومی در نظر او معنایی متفاوت از دیدگاه پدران می‌یابد، با دستاوردهای این پژوهش تأیید می‌شود.

با رشد اجتماعی افراد از طریق تحصیلات، میزان وابستگی آنان به زبان رسمی افزایش می‌یابد. افراد با رشد در محیط‌های آموزشی به زبان ملی خو می‌گیرند و بخشی از اعتبار روزمره خود را در گرو تظاهر به تعلق به زبانوران معیار می‌دانند، گروهی که نه تنها در تحصیلات مشترکات جدی با هم دارند، بلکه در ابزار بیان آن نیز به‌گونه‌ای عمیق به هم شباهت پیدا می‌کنند.

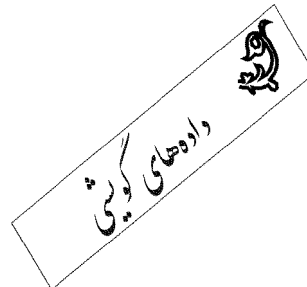
مطالعات زبان‌شناسی اجتماعی در دهه‌های اخیر پرده از تغییرات نظام‌مندی برمی‌دارد که بدون آنها به تمایلات درهم‌ریخته‌ای تعبیر می‌شده است که هیچ‌گونه تعمیم و نظریه‌پردازی‌ای بر آنها مترتب نبوده است. با کمک این مطالعات آنچه به‌نظر، رفتار فردی، گرایش شخصی، تمایلات انفرادی و عادات کور و بی‌منطق تلقی می‌شود، در واقع بخشی از الگوی واحدی است که بیش از هرچیز از رفتارهای اجتماعی و گروهی انسان ناشی می‌شود.

گرایش افراد به کتمان یا آشکارسازی هویت قومی، اگرچه در جای خود بازتاب موفقیت‌ها و شکست‌ها، فرصت‌ها و تهدیدها و مزایا و محرومیت‌هایی است که زاییده انتساب به یکی از این روش‌هاست، اما نمادها و نشانه‌های خود را در عناصر هویت، بروز می‌دهد که یکی از اصلی‌ترین آنها زبان است. برنامه‌ریزی زبانی و فرهنگی می‌تواند با تشخیص و شناسایی به‌جا، به‌هنگام و منطقی مسائل زبانی از همه تهدیدها فرصت بسازد و آمیختگی زیبای هویت قومی با هویت ملی را قوام بخشد.

منابع

- احمدلو، حبیب، ۱۳۸۶، *بررسی رابطه میان هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان تبریز*، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- برگر، پیترا ال، لوکمان، توماس، ۱۳۷۵، *ساخت اجتماعی و واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران.
- ربانی، جعفر، ۱۳۸۱، *هویت ملی*، تهران.
- داوری اردکانی، نگار، ۱۳۸۵، «شأن زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی»، *مجله نامه پارسی*، س ۱۱، ش ۲، ص ۱۷-۲۹.
- ____، ۱۳۸۶، «نمادهای هویت ایرانی و زبان فارسی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ش ۳۰، ص ۳-۲۶.
- شیخاوندی، داور، ۱۳۷۹، *تکوین و تنغید هویت ایرانی*، تهران.
- فالك، جولیا، ۱۳۷۳، *زبان‌شناسی و زبان*، ترجمه خسرو غلامعلی‌زاده، مشهد.
- گودرزی، حسین، ۱۳۸۴، *گفتارهایی درباره زبان و هویت*، تهران.
- میرمحمدی، داوود، ۱۳۷۴، *مطالعه و بررسی مؤلفه‌های بارز هویت فرهنگی و قومی مردم بلوچ*، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- هیئت، جعفر، ۱۳۸۰، *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی*، چاپ سوم، تهران.
- یوسفی، علی، ۱۳۸۰، «هویت قومی و رابطه آن با هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ش ۹، ص ۲۰۱-۲۱۳.

- BARHA, C. 1996, *Constructing Different Ethnic Identities*, Budapest.
- BROWN, M. 1995, *Social Identity Processes*, Los Angeles.
- BUZAN, B., 2004, "Security Studies , Beyond Strategy ", www.Yorku.Dald
- CLÉMENT, R. and NOELS, K. A., 1999, "Motivational Orientations and Self-Determination", *Modern Language Journal* 83, pp. 23-34.
- CONNOR, W., 1978, "A Nation is a Nation, Is a State, Is an Ethnic Group, Is a...", *Ethnic and Racial Studies* 1, pp. 377-400.
- CRYSTAL, D., 1987, *The Cambridge Encyclopedia of Language*, Cambridge.
- EDWARDS, J., 2009, *Language and Identity*, Cambridge.
- FISHMAN, J., 2010, *Handbook of Language and Ethnic Identity*, 2nd edition, vol. 1, Oxford.
- FRENCH, S., 2006, "The Development of Ethnic during Adolescence", *Developmental Psychology*, vol 22, no.1, pp. 1-10.
- Gill, S. K., 2009, "Ethnic and National Identities in Multicultural Contexts", *The Routledge International Companion to Multicultural Education* , ED/ ME 14, pp. 7-17.
- Giles, H. and JOHNSON, P., 1981, "Ethnolinguistic Identity Theory", *International Journal of the Sociology of Language* 13, pp. 68-69.
- GUMPERZ, J. (ed.), 1982, *Language and Social Identity*, Cambridge.
- JOSEPH, J. E., 2004, *Language and Identity: National, Ethnic, Religious*, Macmillan.
- LEWICKI, Z., 2010, "One Community, Many Identities: Language, Ethnicity and Nationality among Bhutanese Refugees in South Philadelphia", *Contributions to Nepalese Studies*, vol. 25, pp. 143-161.
- LIAMAS, C. and WATT, D., 2010, *Language and Identity*, Edinburgh.
- OAKES, L., 2001, *Language and National Identity: Comparing France and Sweden*, Amsterdam.
- SABATIER, C., 2008, "Ethnic and National Identity among Second-Generation Immigrant Adolescents in France", *Journal of Adolescence* 31, pp. 185-205.
- SHAMAI, J. S., 2003, *Ethnic and National Identity among Jewish Students in Toronto*, Ph.d Thesis, University of Toronto.
- UMANA-TAYLOR, A. J., 2008, "A Longitudinal Examination of Latino Adolescents' Ethnic Identity, Coping with Discrimination, and Self-Esteem", *Journal of Adolescence* 28, no.1, pp.16-50.
- UMANA-TAYLOR, A. J. and FINE, B. M., 2004, "Developing the Ethnic Identity Scale Using Eriksonian and Social Identity Perspectives", *Identity: An International Journal of Theory and Research* 4 (1) , pp. 9-38.
- UMANA-TAYLOR, A.J. and YAZEDJIAN, N., 2006, "An Examination of Ethnic Identity and Self-Esteem with Diverse Populations: Exploring Variation by Ethnicity and Geography", *Cultural Diversity and Ethnic Minority Psychology*, vol. 13, no.2, pp. 178-186.



واژه‌ها و اصطلاحات ویژه باغداری

در گویش کوهمره نودان، جروق و سرخی فارس

عظیم جباره ناصرو (عضو هیئت علمی دانشگاه جهرم)

۱. مقدمه

۱.۱. موقعیت جغرافیایی منطقه کوهمره سرخی

کوهمره نودان، جروق و سرخی در استان فارس که از جنوب شیراز شروع می‌شود، از سمت جنوب و شرق با فراشبند و فیروزآباد و از جنوب غربی و غرب با کازرون و منطقه چنارشاهیجان (قائمیه کنونی) و منطقه دشمن‌زیاری همسایه است. منطقه عموماً کوهستانی و دارای راه‌های صعب‌العبور است. قسمتی از آن سردسیری است و قسمتی در منطقه گرمسیر واقع شده است. این منطقه شامل سه بخش است:

۱) کوهمره نودان که در گذشته دو قسمت بوده است: بخش گرمسیری را پیشکوه و ناحیه سردسیری را پشتکوه می‌گفته‌اند که امروزه پشتکوه را بُن‌رود و پیشکوه را کوهمره نودان می‌نامند که مرکز آن دهی است به نام نودان. کوهمره نودان در ۶۰ کیلومتری جنوب غربی شیراز واقع شده و بیشتر نقاط آن گرمسیری است.

۲) کوهمره جروق که از نظر تقسیمات کشوری جزء شهرستان کازرون است. این

منطقه کوهستانی است و بین کوهمره نودان و کوهمره سرخی و گره و فامور و رودخانه قره‌آغاج واقع شده است.

۳) کوهمره سرخی از نظر تقسیمات کشوری جزء شهرستان شیراز است. از طرف شمال به کوه‌های جنوب شیراز، از سمت جنوب به فراشند، از مشرق به فیروزآباد و جوکان و از غرب به کوهمره جروق پیوسته است. شغل عمده مردم این مناطق، کشاورزی، دامداری و کمی باغداری است. به دلیل کمی آب اکثر کشت آنها به صورت دیم انجام می‌گیرد. مهم‌ترین محصولات آنها گندم، جو، ذرت و حبوبات است. در بعضی مناطق کوهمره سرخی، برنج نیز کشت می‌شود. محصول اغلب باغ‌ها انار است (موسوی ۱۳۶۲: ۵-۶).

۲.۱. پیشینه تاریخی

منطقه کوهمره، یکی از کهن‌ترین مناطق مسکونی استان فارس است. اسناد و مدارک مکتوب و شفاهی موجود این مدعا را تأیید می‌کند. عبدالله شهبازی در این باره می‌نویسد: «آثار و سنگ‌نوشته‌های موجود در تنگ شاپور (از جمله غار شاپور) قدمت این منطقه را به زمان ساسانیان می‌رساند. در بخش سرخی کوهمره نیز شواهدی دال بر تاریخ کهن آن در دست است که متأسفانه تاکنون پژوهشی بر روی آن صورت نگرفته است. کهن‌ترین گزارش شفاهی از تاریخ کوهمره سرخی نیز این ادعا را ثابت می‌کند: معروف است که در زمان ساسانیان، گروهی از مزدکیان برای فرار از کشتار به کوهمره پناه می‌برند و هم‌اکنون در غرب کوهمره سرخی کوهی به نام مزدک (به گویش محلی مروک) خوانده می‌شود که گویا مأوای مزدکیان فراری بوده است» (شهبازی ۱۳۶۶: ۲۵۲).
ابن بلخی در کتاب *فارسنامه* بلوک ماصرم را — که امروزه نیز به همین نام خوانده می‌شود — از توابع شیراز معرفی کرده است (ابن بلخی، *فارسنامه*، ص ۱۵۳).

حمدالله مستوفی در کتاب *نزهة القلوب* حدود ماصرم را از رود جرشیق (ماصرم کنونی) به طرف شمال تا قسمت علیای رود سکان (قره‌آغاج کنونی) یاد می‌کند. (مستوفی، *نزهة القلوب*، ص ۲۱۵). در شرق کوهمره سرخی، ولایت خنیفقان قرار داشته است. در میان کوه‌ها، روستای بزرگی بوده که راهی صعب‌العبور از آن به فیروزآباد می‌رفته است. ابن بلخی درباره این روستا می‌نویسد: «هوای آن سردسیر است معتدل و

منبع رود برازه کی رود فیروزآباد از آنجاست و مردم آنجا کوهی طبع باشند. اما در این ایام همایون خلد‌ها الله آن راه و غیر آن ایمن است و کس را زهره نیست کی فسادی کند» (ابن بلخی، *فارسانه*، ص ۱۵۴). لسترنج در کتاب *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، از دو رود مهم منطقه — رود ماصرم و رود قره‌آغاج — یاد می‌کند. وی می‌نویسد: «رودخانه جرشئق از کوهستان جنوبی جره در روستای ماصرم سرچشمه می‌گیرد... و قبل از آن که رودخانه جرشئق به شهر جره برسد از زیر پل سنگی کهنه‌ای که به پل سبوک معروف است می‌گذرد» (لسترنج ۱۳۶۴: ۱۶۷).

کهن‌ترین گزارش تاریخی که از این منطقه داده شده، مربوط به سال ۲۰۳ هجری قمری است. در این سال، به دستور مأمون، در خان‌زنیان کوهمره، راه بر کاروان پانزده‌هزارنفری بنی‌هاشم بسته می‌شود و جنگی میان کاروان بنی‌هاشم و سپاه چهل‌هزارنفری قتلغ خان، حاکم فارس، روی می‌دهد و در نتیجه این جنگ تعدادی از بنی‌هاشم به کوه‌های کوهمره پناه می‌برند. وجود مقبره‌های زیادی که در روستاهای این منطقه دیده می‌شود، نشان می‌دهد که اینان در همین منطقه ساکن شده بوده‌اند.

۲. اهمیت باغداری در منطقه کوهمره سرخی

در میان شیوه‌های سنتی تأمین معیشت بومیان منطقه، باغداری تنها شیوه‌ای است که در سال‌های اخیر بر اهمیت آن افزوده شده است، چنان‌که در حال حاضر بخش مهمی از نیروی کار بومی در این بخش اشتغال دارند. به دلیل کوهستانی بودن، زمین‌های کشاورزی و قابل کشت در منطقه بسیار ناچیز و اندک است. همین امر باعث شده است تا ساکنان منطقه به باغداری گرایش ویژه‌ای داشته باشند. به دیگر سخن، باغداری در تأمین معاش مردم منطقه نقش کلیدی و مهمی دارد، به گونه‌ای که نیمی از مردم از این طریق امرار معاش می‌کنند.

۳. اهمیت پژوهش

انجام پژوهش‌های گویش‌شناسی و گردآوری واژه‌های مربوط به هریک از زبان‌ها و گویش‌های محلی و توصیف دقیق آن اهمیت شایان دارد، زیرا گسترش رسانه‌های

گروهی و وسایل ارتباط جمعی، باسواد شدن روستاها، مهاجرت از روستاها به شهرها، ماهواره، رشد فناوری و صنعت و غیره می‌تواند گویش‌ها و زبان‌های محلی را در معرض انقراض و خاموشی قرار دهد. پس می‌توان با مستندسازی آن گویش، از خطر انقراض و نابودی آن جلوگیری کرد.

۴. روش پژوهش

این پژوهش با گردآوری داده‌ها به روش میدانی و برپایه مشاهدات نگارنده انجام شده است. در این پژوهش، از روش گفت‌وگو با گویشوران و ضبط داده‌ها استفاده شده است. جامعه بررسی شده، شامل باغداران و کسانی بوده است که به صورت مستقیم با باغداری سروکار دارند. مواد این پژوهش در محدوده جغرافیایی کوهمره گردآوری شده است. این داده‌ها حاصل سفر نگارنده در سال‌های ۱۳۹۰-۱۳۹۳ به روستاهای منطقه کوهمره نودان، جروق و سرخی فارس بوده است. مصاحبه‌ها با افراد بومی و ساکنان اصیل در منطقه کوهمره انجام شده است. در این پژوهش، با بیش از ۳۵ گویشور در گروه‌های سنی ۳۷ تا ۷۸ سال، مرد، کم‌سواد و بی‌سواد مصاحبه به عمل آمده و داده‌ها بر روی نوار ضبط و پس از آن آوانگاری شده است.

۵. اصطلاحات مربوط به بخش‌های مختلف باغ و درخت

اشکزه/ *eškeza*: چوب‌های کوتاهی است که روی دیوارهای گلی باغ‌ها و مزارع افقی می‌گذارند و روی آنها پوشال و سپس خاک می‌ریزند تا آب باران را دورتر از دیوار بریزد و در خود دیوار نفوذ نکند.

بشمه/ *bošma*: دسته‌های علف یا نی که بر روی دیوارهای چینه‌ای باغ‌ها، افقی قرار می‌دهند تا آب باران را به طرفین دیوار فرو بریزد. بشمه‌ها را روی اشکزه قرار می‌دهند.

بنگا/ *bonā*: نشستن گاهی نزدیک مدخل باغ که اطراف آن درخت‌های سایه‌افکنی چون افرا غرس شده و احیاناً جوی آبی نیز در کنار آن روان باشد. هنگام برداشت محصول، بارگیری میوه در بنگا انجام می‌شود.

بنه /bona/ : درخت و نهال.
پرجین /parjin/ : دیوارهای خاری که در اطراف باغ‌ها قرار می‌دهند.
پس‌کنگ /pas-kaŋ/ : شاخه‌های فرعی درخت انگور.
تخته /taxta/ : بخشی از زمین یا باغ.
تره /tarra/ : درخت جوان، نهال.
ترکه /tarka/ : قلمه مو یا انار.
ترنجه /terenja/ : جوانه درخت.
چيله /čila/ : سرشاخه‌های انتهایی درخت.
خونه‌باغی /xuna-bāyi/ : خانه باغی. اتاقکی از گل و تیر چوبی که تا زمان گردآوری میوه‌ها مورد استفاده است.
دار /dār/ : درخت.
کره /karra/ : دیواری است از سنگ که دور باغ می‌چینند.
کرزه /korza/ : قسمت کوچکی از باغ که برای سبزی‌کاری به کار می‌رود.
کرشک /kerešk/ : زمینی که از مخلوطی از شن و سنگ تشکیل شده و معمولاً خیلی سفت و محکم است.
کنگ /kaŋ/ : شاخه درخت؛ یک قطعه هیزم.
کوله‌جوش /kula-juš/ (۱) پاجوش درخت؛ (۲) شاخه‌ای که بشکند و از محل شکستگی مجدداً ترمیم شود.
مشا /mašā/ : محلی در باغ برای خشک کردن انجیر. باغداران در گوشه‌ای از باغ، قسمتی را که مسطح و عاری از درخت باشد انتخاب می‌کنند، سطح آن را با ریگ می‌پوشانند و انجیرها را روی آن پهن می‌کنند.

۶. اصطلاحات مربوط به اجاره دادن و آبیاری باغ

اجاره /ejāra/ : پیمان و قراردادی است که طی آن صاحب باغ حق برداشت محصول و برخوردارگی از عواید آن را در قبال دریافت وجهی به‌عنوان مال‌الاجاره طبق شرایط به دیگری که او را اجاره‌دار گویند واگذار کند. اجاره‌دار علاوه بر پرداخت

مال‌الاجاره طبق توافق سالانه مقدار معینی میوه را به‌عنوان منال به صاحب باغ می‌دهد.

اجاره تصدیقی / ejāreye tasdiqi: نوعی از اجاره است. در این گونه از اجاره، اجاره‌دار از اول سال زراعی در باغ به کار مشغول می‌شود و خدمات معمول را با هزینه خودش انجام می‌دهد. وقتی که میوه آماده برداشت شد، خبره محلی میوه سردرخت را قیمت‌گذاری می‌کند و اجاره‌دار هزینه‌هایی را که برای انجام امور باغ پرداخت کرده است، به تصدیق خبره می‌رساند و آن را از مبلغ اعلام‌شده توسط خبره کسر می‌کند و باقیمانده را به باغدار می‌پردازد و سپس محصول را برداشت می‌کند.

اجاره‌داری / ejāra dāri: به حرفه و شغل اجاره باغ مشغول بودن و از این طریق امرار معاش کردن.

اجاره زمسونه / ejāreye zemessuna: در این نوع از اجاره صاحب باغ در قبال دریافت سالانه مال‌الاجاره، باغ را در آغاز سال زراعی به‌مدت یک یا چند سال به دیگری اجاره می‌دهد. در این صورت اجاره‌دار طبق توافق موظف خواهد بود که افزون بر پرداخت مال‌الاجاره خدمات معمول از قبیل آبیاری، کود دادن و... را انجام دهد و در مقابل از عواید باغ بهره‌مند شود.

اجاره سردرختی / ejāreye sarderaxti: گاه صاحب باغ حاصل موجود و آماده برداشت سردرخت را در قبال دریافت مال‌الاجاره که میزان آن توسط خبره محلی تعیین می‌شود، اجاره می‌دهد. این گونه از اجاره را اجاره سردرختی گویند.

اخته کردن / axta kerdan: گونه‌ای هرس کردن است. در این‌گونه از هرس همه شاخه‌های فرعی درخت را جدا و تنه اصلی آن را نیز تا اندازه قامت آدمی قطع می‌کنند. غرض از اخته کردن آن است که درخت نیرومند شود، در عرض رشد کند و شاخه‌های نو برویاند.

اوبسن / ow-bassan: جلو مسیر آب را بستن و راه آن را در جهت باغ یا کشتزار مورد نظر گشودن و به آن سمت به‌جریان انداختن.

اوخل / ow-xal: مجرای در انتهای باغ که چون آبیاری انجام شود، زیادی آب از آن

گذر کند و در باغ یا زمین مجاور جاری شود.

اوخور /ow-xor/: آب‌خورنده، خورنده آب. کسی که باغ او در حال آبیاری شدن است یا مقرر شده باشد که آب در ساعت‌های آینده باغ او را آبیاری کند.

اوخورون /ow-xorun/: در تاکستان‌های آبی باغ را به واحدهایی به نام اوخورون تقسیم می‌کنند. هر اوخورون عبارت است از یک جوی بلند که در یک سمت خود به سه جوی موازی و کوتاه‌تر متصل می‌شود.

اوخوس /ow-xows/: بخشی از باغ یا زمین زراعتی که به دلیل تراز نبودن سطح زمین، آب در آن جمع شود و به‌کندی حرکت کند.

او دذن /ow daðan/: آب را به باغ هدایت کردن و به آبیاری آن پرداختن.

اوره /ow-ra/: (۱) مدت زمانی که آب در راه باشد تا فاصله میان دو نقطه معین را — مثلاً از این باغ تا باغی دیگر — بپیماید؛ (۲) مقدار آبی که تا مدتی پس از بسته شدن آب از منشأ یا باغ بالادست، همچنان در جوی جاری باشد.

اوشور /ow-šur/: آبی که در اثر ریزش باران بر سطح زمین جاری می‌شود و سر راه خود خاک‌ها را می‌شوید و غلیظ و گل‌آلود می‌شود. از جاری شدن چنین آبی بر باغ جلوگیری می‌کنند چون ته‌نشین شدن گل‌ولای آن به خاک باغ زیان می‌رساند.

اومال /ow-māl/: میراب. کسی که آب‌های جدول‌ها را به منازل و یا باغ‌ها هدایت کند.

اومالی /ow-māli/: (۱) عمل و حرفه اومال؛ (۲) وجهی که بابت نظارت بر تقسیم آب و حق میرابی به میراب می‌پردازند؛ این وجه جدای از هزینه‌ای است که بابت بهای آب می‌پردازند.

اویار /ow-yār/: آبیاری. کسی که آب را بر کوزه‌ها و کرت‌ها هدایت و باغ یا کشتزار را آبیاری کند.

باغ بش /bāy-e baš/: باغی که به‌صورت بش و بدون آبیاری درست شده است.

بردن /bordan/: رخنه و نفوذ آب در بیل‌گاه و پدید آمدن منفذ در آن و در نتیجه هرز رفتن آب.

برکت شدن /barakat šoðan/: به‌انجام رسیدن برداشت محصول. در این مورد و نیز موارد مانند آن، به‌کار بردن تعبیر تمام شدن را خوش ندارند و برای تفأل به خیر

و طلب فزونی و فراوانی در رزق، تعبیر برکت شدن را به‌کار می‌برند.
بس /ba:s/: تعدادی اوخورون یا کرزه که در طول هم قرار گیرند. این تعداد در هر باغ
و بسته به مساحت آن متفاوت است.
پدم /paðom/: لبریز شدن جوی و حرکت کند آب در آن در اثر تنگ بودن مجرا یا
به‌دلیل کاملاً باز نبودن مسیر گذر آب.
تی‌او /ti-ow/: کشاورزی که مراقب آب و آبیاری است؛ همچنین عمل مراقبت از جوی
آب و آبیاری.
جوغ /ju:/ جوی، نهر آب.

۷. ابزار باغداری و ابزار حمل و نگهداری میوه‌ها

اره /arra?: اره‌ای کوچک و ظریف که ویژه رزبری است.
بیل‌باغی /bil-bāyi/: نوعی بیل که دم آن باریک و دسته آن دارای اسپره است.
تُربه /torba/: توبره. ظرفی از جنس موی بز برای حمل انواع میوه‌ها.
خر زن /xer zan/: وسیله‌ای شبیه داس برای بریدن شاخه‌های تمشک.
داسک /dāsak/: داس کوچکی که برای درو و گردآوری علف‌های هرز در باغچه‌ها و
باغ‌ها به‌کار می‌رود.
دولک /dowlak/: مترسک باغ.
کلاکک /kalākak/: چوب‌دستی‌ای که سر آن قلاب‌مانند است. کلاکک در حقیقت چوب
دو شاخه‌ای بوده است که یک شاخه آن را حدود یک وجب مانده به محل اتصال
بریده‌اند. باغبان‌ها به‌وسیله کلاکک از درخت میوه می‌چینند.
کهلو /kahlow/: ظرفی از جنس شاخه‌های بادام تلخ برای حمل انجیر.
گیره /gira/: سبدي بزرگ که در آن میوه و گاهی چیزهای دیگر حمل و نگهداری
می‌شود. گیره را از ترکه‌های بید یا بادام تلخ می‌بافند. لبه گیره‌های بزرگ را با
نوارهای چرمی می‌دوزند تا دوام بیشتری داشته باشد.
گیره چین /gira čin/: کسی که گیره می‌بافد.
لُوده /lavda/: سبدي از چوب گز که برای حمل میوه از آن استفاده می‌کنند.

۸. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به میوه

اسه /*ʔassa*/: هسته میوه.

اولمبو /*ow-lambu*/: فشردن و نرم کردن میوه‌هایی مانند انار، به گونه‌ای که آب و دانه در داخل پوست از هم جدا شوند.

باذرز /*bāḍ-rez*/: میوه‌ای که در اثر وزش باد از درخت جدا شود و به زمین ریزد. میوه باذریز به دلیل ضرب‌خوردگی از میوه دست‌چین ارزان‌تر است.

پادرختی /*pā-deraxti*/: میوه‌هایی که به سبب وزش باد، کم‌قوه بودن زمین و درخت، نوک زدن پرندگان یا بیش از حد رسیدن روی زمین افتاده باشد.

پس‌او /*pas-ow*/: پس از گرفتن آب میوه، اگر به تفاله‌های میوه آب بیفزایند و دوباره آب آن را بگیرند، این آب را پس‌او گویند.

پس‌کپه /*pas-kappa*/: آنچه از میوه در ته کپه (ظرف میوه‌فروشان) باقی می‌ماند و به دلیل ماندگی و نامرغوبی خریدار ندارد.

پیش‌رس /*piš-ras*/: میوه‌هایی که از نوع دیگرشان زودتر می‌رسد.

دنگ /*deŋ*/: میوه کال.

کرمو /*kermu*/: میوه‌ای که کرم‌زده است.

واچینک /*vāčīnak*/: ته‌مانده محصول. میوه‌هایی که در مرحله اول چیده نمی‌شود و مردم رهگذر یا باغبان آن را می‌چینند.

۹. اصطلاحات مربوط به کاشت، هرس کردن و نگهداری درخت

پاکنی /*pākani*/: خاک پای درخت را برداشتن تا حد پدید آمدن چاله‌ای و در آن کود ریختن و روی کود را با خاک پوشاندن. این عمل در زمستان انجام می‌شود.

پرکردن /*pa:r kerdan*/: هرس کردن درختان.

تخمی /*toxmi*/: گیاه و درختی که با بذر تکثیر یافته است. بعضی گیاهان بهتر است از شیوه‌های غیربذری مانند پیوند و قلمه زدن تکثیر شوند. چنانچه این گیاهان از طریق بذر تکثیر شوند، به دلیل دورگه شدن و اصلاح نشدن، خصوصیات ژنتیکی

آنها مرغوب و خالص نیست و بیشتر حالت وحشی دارند، مانند انجیر تخمی.
تنک کردن /tonok kerdan/ وجین کردن محصولات اضافی در زمین مزروعی تا
باقیمانده بهتر رشد کند.

خر /xer/ تمشک.

گا زدن /gā zaðan/ شخم زدن فاصله میان درختان به وسیله گاو.

گله /go:la/ آبخور درخت.

گوده /gavda/ گودالی به عمق نیم متر برای قرار دادن قلمه درخت در آن.

۱۰. اصطلاحات مربوط به انگور

اژی /ozzi/ صمغ، شیرهای چسبناک و غلیظ که از تنه درختان می‌جوشد.

اژیی /ozziyi/ برآمدن صمغ مدام از درخت. چنین درختی ممکن است به‌زودی
خشک شود یا کیفیت و کمیت محصول آن کاهش یابد.

انگورخور /angur-xor/ قطعه باغ کوچکی که انگور حاصل از آن تنها برای مصرف
خانه کافی باشد.

انگور سمرقندی /angur-e samarqandi/ انگور درشت‌دانه، ترد و شکننده.

انگور عسکری /angur-e askari/ انگوری شیرین دارای حبه‌های سبز و دانه‌دار که وقتی
زیاد بماند، زرد متمایل به قهوه‌ای می‌شود.

اویی /owyi/ انگور آبی. انگور درشت و پوست‌کلفت.

بش /baš/ انگور دیم. انگوری با دانه‌های درشت، بسیار شیرین.

پدک /peðak/ تفاله انگور.

تالین /tālin/ درخت انگوری که هرس نشود و به هر سو شاخ و برگ بگستراند.

تلخ /telx/ باقیمانده انگور بعد از گرفتن آب آن.

خُشه /xoša/ خوشه.

خیگ /xig/ ظرفی از جنس پوست بز که شیرۀ انگور را در آن نگهداری می‌کردند.

دومزه /do-mazza/ غوره تقریباً رسیده، دارای مزه ملس.

رَش /raš/ خوشه انگور سیاه که نیمی از دانه‌ها سیاه و رسیده و نیمی دیگر سفید و

نارس باشد.

ریش‌بوا /riš-bowā/: نوعی انگور با دانه‌های درشت و کشیده. در منطقه دو گونه سیاه و سفید دارد.

سربری /sar-bori/: هرس کردن درختان انگور.

سیسارڈنگ /sisār-dong/: انگور دانه‌درشت سبزرنگ.

شفته /šefta/: شته. حشره‌ای است از راسته نیم‌بالان که انگل درختان و گیاهان است و شیرۀ آنها را می‌مکد.

شفته زدن /šefta zađan/: آفت شته به باغ رسیدن.

قلمه /qalama/: شاخه جداشده از درخت انگور.

کپر /kapar/: سایبانی که از درخت مو درست شده است.

کرش /koreš/: فضایی بسته برای نگهداری دانه‌های انگور در کارخانه.

کرش‌له‌کن /koreš-la-kon/: کسی که در کارخانه وظیفه فشردن و له کردن دانه‌های انگور را به‌عهده دارد.

کله‌واکن /kola-vākon/: انبار انگور. جایگاهی در کارخانه برای نگهداری خوشه‌های انگور.

کلیفی /koleyfi/: شیرۀ انگور.

کیسه کردن /kisa kerdan/: قرار دادن خوشه‌های انگور درون کیسه برای جلوگیری از خورده شدن توسط گنجشک‌ها.

گره‌ترنگی /gora-terengi/: انگور سیاه دانه‌ریز.

گره‌خور /gora-xor/: چیدن میوه‌های درخت قبل از رسیدن.

گلون‌گیی /golun-geyi/: پستان‌گاو، انگور دانه‌درشت که مثل پستان‌گاو است و نوکی برجسته دارد.

گیی /geyi/: انگور درشت با پوست نازک و بسیار شکننده.

لرکش /lor-koš/: نوعی انگور با دانه‌های گرد و درشت و پوست کلفت و هسته‌های بزرگ. انگور لرکش بیشتر برای تهیه سرکه به‌کار می‌رود.

مییز /meyiz/: مویز.

نالنی /nālani/: انگور درشت‌دانه، پوست‌نازک و بسیار مرغوب.
یاقوتی /yāquti/: انگوری با حبه‌های کوچک و فشرده که بسیار شیرین است. وقتی که می‌رسد رنگ آن بنفش تیره می‌شود.

۱۱. اصطلاحات مربوط به انار

پیسِمکی /pismaki/: انار گندیده. اناری که دانه‌های آن پوسیده است.
تلیت نار /talit-e nār/: تلیت انار. غذایی مرگب از آب انار و تکه‌های نان.
حرومک /harumak/: ساقه‌های تازه و کوچکی که از پای ساقه اصلی می‌روید.
خطی /xati/: اناری که شکاف به‌صورت یک خط بر پوست آن ظاهر شده است.
خُلّی /xoli/: اناری با پوست کلفت و قرمزرنگ. دانه‌های این انار قرمز مایل به سیاه و مزه آن ترش است.
خندون /xandun/: اناری که پوست آن کاملاً شکافته و باز شده است.
دنگ /doŋ/: دانه انار.
رب نار /rob-e nār/: رب انار.
زرداڻنگ /zardā-doŋ/: انار پوست‌نازک با دانه‌هایی سفیدرنگ و شیرین. پوست این گونه انار زردرنگ است.
سمرقندی /samarqandi/: اناری با پوست سفید، دانه‌های سفید و شیرین. این گونه انار بسیار مرغوب است.
کذرو /kaðru/: اناری است شیرین با دانه‌های درشت و سفیدرنگ. پوست این گونه انار سفید مایل به زرد است.
گرنارک /gornārak/: انار کال.
گروسک /gorusk/: انارهای بسیارریز و نامرغوب که اغلب قابل خوردن نیست.
گل‌نارک /gol-nārak/: گل انار.
محموتی /mahmuti/: پوست این گونه از انار سفید و زرد و دانه‌های آن زردرنگ و شیرین است.
میخوش /meyxoš/: اناری که مزه آن نه خیلی ترش و نه خیلی شیرین است.

نار /nār/: انار.

نار پیچک /nār-pičak/: انار ریز و کژوکوژ.

نار چوغ‌دار /nār-e čuydār/: انار درشت، سالم، مرغوب و گزیده.

ناردنگ /nār-donj/: دانه انار.

نارگرک /nār-gorak/: اناری با پوست سبزرنگ و بسیار ترش.

۱۲. اصطلاحات مربوط به انجیر

ایماذ /eymāð/: انجیر تازه رسیده که سبزرنگ است.

چوغک /čuyak/: پیوستن دانه‌های انجیر به یکدیگر به وسیله چوب.

سُرک /so:rak/: گونه‌ای از انجیر که درون آن سرخ رنگ است. این گونه از انجیر دانه درشت و ترش مزه است.

شیلک /šilak/: شیر انجیر کال.

صدیک /sadyak/: بهترین گونه انجیر.

فانوس /fānus/: به هم پیوستن دانه‌های انجیر مرغوب و درجه یک در یک رشته.

فحل /fahl/: گرده افشانی درخت انجیر.

کپورک /kapurak/: ظرفی از جنس شاخه‌های بادام کوهی که ویژه حمل انگور است.

کتک /katak/: انجیر نر.

کرک /karak/: انجیر نامرغوب که اغلب خوراک الاغ است.

کله بجیشکک /kala-bejiškak/: انجیری که نیمی از آن را گنجشک خورده است.

گهره /gahra/: محلی در بالای درختان برای خشک کردن میوه‌هایی مانند انجیر و ...

لویزه /laviza/: انجیری که کاملاً رسیده است.

مُل بنه /molbana/: دانه‌های انجیر که در کنار هم به رشته می‌کشند و به شکل گردن‌بند درمی‌آورند.

نرمک /narmak/: انجیری که با آرد مخلوط شده است.

همبونه /hambuna/: ظرفی از جنس پوست بز که درون آن انجیر می‌ریختند.

هوهه /howha/: صدایی برای دور کردن گنجشک‌ها از درختان انجیر.

۱۳. اصطلاحات مربوط به دیگر میوه‌ها

انجیکک/anjikak: گلابی.

تیت/tit: توت.

تیت خر/tit-e xer: تمشک.

تیت سفید/tit-e safið: توت سفید.

تیت سیا/tit-e siyā: شاه‌توت.

چغله‌بذم/čeyelabaðom: میوه‌های هسته‌دار قبل از رسیدن را گویند، به‌ویژه بادام و زردآلوی نارس قبل از چوبی و سفت شدن هسته‌اش که ترش‌مزه و قابل خوردن است.

خرمور/xormur: گلابی.

سیب‌ترشک/sib-torošak: سیب ترش.

سیب مصری/sib-e mesri: سیب سرخ.

کل/ke/ نوعی کیالک یا زالزالک که قرمزرنج و شیرین است و طعمی گس دارد.

کنک/kenek: نوعی گردوی نامرغوب که مغزش به‌آسانی از پوست چوبین جدا نشود.

گردون/gerdun: گردو.

گردون قاغذی/gerdun-e qāyazi: نوعی گردو که پوست آن بسیار نازک است و با فشار انگشتان دست شکسته می‌شود.

منابع

ابن بلخی، فارسنامه، تصحیح لسترنج و نیکلسون، تهران، ۱۳۶۳.

شهبازی، عبدالله، ۱۳۶۶، ایل ناشناخته، تهران.

لسترنج، گی، ۱۳۶۴، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران.

مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب، تهران، ۱۳۳۶.

موسوی، سیدحسن، ۱۳۶۲، گوشه‌هایی از فرهنگ و آداب و رسوم مردم کوهمره نودان، جروق، سرخی

فارس، شیراز.

واژه‌های ویژهٔ برنج و برنج‌کاری در گویش رودسر

میترا فریدی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

۱. مقدمه

سرزمین ایران پهنهٔ گسترده‌ای است با اقلیم‌ها، فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های گوناگون و متنوع. در این میان گیلان که از کهن‌ترین زیستگاه‌های اقوام ایرانی است، کوچک‌ترین استان از حیث وسعت و تقریباً بزرگ‌ترین استان از نظر پراکنش جمعیت است. منطقهٔ رودسر که یکی از شهرستان‌های واقع در منتهالیه شرق گیلان است، از تنوع اقلیم کوه و دریا و طبیعت و آب و هوایی نسبتاً متضاد برخوردار است با بستر کاملاً آماده، مستعد و حاصلخیز و با پوشش بسیار متنوع گیاهی و زندگی جانوری. شاید از این‌رو دارای فرهنگی متفاوت مبتنی بر اقتصاد شبانی و کشاورزی است، و مآلاً بهره‌مند از فراوانی واژگانی مستقل در قلمروهای یاد شده است. در این پژوهش برآنیم که صرفاً به اصطلاحات و واژه‌های مرتبط به اقتصاد کشاورزی در حوزهٔ برنج و برنج‌کاری و وابسته‌های آن پردازیم و شرحی مختصر و کوتاه از آنها ارائه بدهیم. روش تحقیق در این پژوهش کاملاً میدانی است و پرسش و استقرا از چند تن از اهالی این منطقه (رودسر) که همچنان به این کار اشتغال داشتند، انجام شده است. بدیهی است این

اصطلاحات و واژه‌ها با بخش‌های دیگر گیلان دست‌کم از حیث آوایی و بعضاً در بخش واژگانی تفاوت‌های چشمگیری دارد.

۲. انواع برنج

بی‌نوم /binom/: برنجی پرمحصول، ولی از نظر کیفیت در حد متوسط و بسیار زودرس. پیش‌پیشی /pišpiši/: برنجی که از حیث کیفیت بسیار نامرغوب است و در واقع بیشتر بر برنج زیرالکی گفته می‌شود که غذای طیور و پرندگان خانگی یا غذای فقرا و درویشان است.

حسن طارم /hasan-tāram/: برنجی از خانوادهٔ موسی طارم.

حسن مولایی /hasan-mowlāi/: برنجی بسیار مرغوب، از خانوادهٔ صدری.

دادرس /dādras/: برنجی بسیار مرغوب و زودرس. وجه تسمیهٔ آن از این جهت است که به‌موقع می‌رسد و دست زارع را از حیث فروش می‌گیرد.

دُم‌سیا /dum-siyā/: برنجی که دُم شالی آن سیاه است، دانه‌های کشیده و بلند دارد و مرغوب‌ترین نوع برنج ایران است.

زرچه /zarčə/: برنجی که پوست آن کاملاً گرفته نمی‌شود و برخلاف سایر برنج‌ها رنگ آن طلایی است.

زیرالکی /zir-alki/: برنجی شبیه پیش‌پیشی.

سالاری /sālāri/: بهترین نوع برنج که حتی از دُم‌سیا نیز مرغوب‌تر است اما دیگر کشت نمی‌شود.

سَرآلکی /sar-alki/: هر نوع برنجی که در الک کردن بالای الک قرار می‌گیرد.

سُرُخه دُم /surxə-dum/: برنجی از انواع برنج‌های مرغوب که دُم شالی آن سرخ‌رنگ است.

سَرده برنج /sardə-baranj/: برخلاف گرمه برنج، محصول به‌زمان زیادتری نیاز دارد تا برسد، معمولاً یک ماه دیرتر از گرمه برنج می‌رسد.

سَرده سالاری /sardə-sālāri/: برنجی از نوع سالاری و مرغوب‌تر از آن و زمان برداشت آن اوایل فصل پاییز است، اما این نوع برنج نیز دیگر کشت نمی‌شود.

شصت‌رس /šast-ras/: برنجی که شصت روز پس از نشا برداشت می‌شود.

صدری /sadri/: برنجی که از حیث مرغوب بودن، اندازه و مزه شبیه دُم‌سیا است.

طارم/*tāram*: برنجی نازک، کشیده و معطر با شالی سفید که از حیث مرغوب بودن کمی نازل‌تر از صدری است.
غربال‌بونی/*yarbāl-buni*: زیرالکی.
غربال‌سری/*yarbāl-sari*: سرالکی.
غریبه/*yaribe*: برنجی از خانوادهٔ چمپا و از نظر پخت نامرغوب و با قیمتی ارزانتر.
گرده‌برنج/*gardə-baranj*: برنجی درشت، پهن و شیرین که بیشتر برای پخت نان برنجی استفاده می‌شود.
گرمه‌برنج/*garmə-baranj*: برنجی که زودرس است و زودتر از دیگر انواع برنج زرد می‌شود و برای درو آماده است.
گرمه‌مولایی/*garmə-mowlāi*: حسن‌مولایی.
لله‌بی‌دُم/*lale-bidum*: برنج چمپا؛ برنجی نامرغوب با نشاستهٔ زیاد، که بیشتر به مصارف صنعتی یا پختن آش می‌رسد.
موسی‌طارم/*musā-tāram*: برنجی از خانوادهٔ طارم که مرغوب و معطر است.
نیم‌دونه/*nimdonə*: تقریباً به برنج زیرالکی گفته می‌شود.
هاشمی/*hāšemi*: برنجی که از حیث اندازه و بزرگی از همهٔ انواع برنج درشت‌تر و بزرگ‌تر است ولی از لحاظ مرغوبیت به درجهٔ صدری یا طارم نمی‌رسد.

۳. اصطلاحات و واژه‌های مربوط به اجزای گیاه برنج

آکوتنه/*ākuta*: سبوس برنج.
آشکل/*aškal*: ساقهٔ برنج.
برنج/*baranj*: به‌طور کلی به شلتوک و برنج اطلاق می‌شود.
برنج‌پیل/*baranj-pil*: سوزنک‌های خوشهٔ برنج.
بیش‌بیل/*bišbil*: خرده‌ریزه‌های پوست جو و کاه (کولوش) که هنگام خرمن به‌دست می‌آید.
توم/*tüm*: نشای برنج.

توم‌پینه /tüm-pitə/: بوتهٔ نشای برنج را می‌گویند. چنانچه در بخشی از مزرعه، نشای برنج به‌دلایلی از بین رفته باشد، کمی از این بوته را می‌کنند تا در آنجا نشای دوباره کنند.

شِکَم‌هگیتن /šəkam-hagitən/: آبستن شدن نشای برنج برای خوشه زدن.

فل /fal/: پوستهٔ برنج.

قوشه /qušə/: خوشهٔ برنج.

کولوش /koluš/: کاه برنج.

۴. گیاهان و علف‌های هرز شالیزار

برخی از این گیاهان آفت برنج و مزرعهٔ شالی است، برخی برای استفادهٔ دام و طیور و برخی برای استفاده در پوشش سقف و بام انبار و خانه و نیز برای بافتن حصیر و انواع سبد استفاده می‌شود.

بوکُن‌گالی /bukon-gāli/: نوعی گالی که بسیار نرم و لطیف است و برای خوراک دام نیز از آن استفاده می‌شود.

ترشه‌واش /turšə-vāš/: نوعی از علف خوراکی با مزهٔ ترش که در نوعی خورش گیلانی از آن استفاده می‌کنند.

تیتِه /titə/: گیاهی مانند یونجه که در زمین‌های بایری که کاملاً خشک است، می‌روید.

چیجیم /čijim/: نوعی از علف هرز که روی مرزهای مزارع می‌روید و دانه‌های ریز مشخصی دارد.

چیگه‌واش /čiga-vāš/: نوعی از علف هرز که به‌صورت چنگال در زمین فرو رفته است.

دل‌سوروف /dal-suruf/: سوروفی که در داخل نشای برنج قرار دارد و با آن رشد می‌کند و مانع رشد مطلوب برنج می‌شود.

دوکه /düke/: نوعی از علف هرز که عمدتاً در باغ‌هایی با درختان انبوه می‌روید و بعضاً در مزارع شالی که به‌نحو مطلوب آبادان نشده باشد، دیده می‌شود.

رماج /romāj/: گیاهی است با برگ‌های پهن و میوه‌های ریز خوشه‌ای که خوراکی است.

برگ‌های این گیاه برای درمان برخی بیماری‌های پوستی در طب سنتی کاربرد دارد.

روغن‌واش /ro:qan-vāš/: نوعی از علف هرز که نرم، براق و روغنی است.

زاع‌گالی /zāy-gāli/: نوعی گالی مخصوص بافت حصیر که در قدیم برای پوشش بام خانه‌های روستایی به کار می‌رفت.

سگه‌واش /saga-vāš/: علف هرزی که ریشه محکمی در زمین شالی دارد و دست‌وپاگیر است.

سوروف /suruf/: نوعی علف هرز که در مزارع شالی مانع رشد برنج می‌شود.
سوم /süm/: گیاهی است از خانواده گندمیان که ساقه‌های هوایی بلند و تقریباً میان‌تهی و ساقه زیرزمینی دارد و بیشتر در مرداب‌ها یا کنار رودها و نهرها می‌روید و از آن برای پوشش خانه‌ها و بافتن حصیر نیز استفاده می‌شود.

شال‌تسبیح /šāl-tasbih/: نوعی گیاه است که دانه‌های آن شبیه دانه‌های تسبیح است و جزء اوّل آن، شال همان شغال است و چون این گیاه اساساً مورد استفاده چندانی ندارد به شغال نسبت داده می‌شود. و یا شغال در میان این گیاه لانه می‌کند.

قاشق‌واش /qāšoq-vāš/: نوعی از علف هرز که بخش بالای آن شبیه قاشق است.

قلین چککه /qalen-čalake/: گیاهی که مانند قلبان به نظر می‌رسد.

کولر /küler/: نوعی از گالی که دارای ساقه‌های خیلی پهن‌تر و ضخیم‌تر است.

گالی /gāli/: نوعی گیاه بلند، شبیه بوریا که بیشتر در مرداب‌ها می‌روید و برای بافتن نوع خاصی حصیر از آن استفاده می‌کنند.

گالی‌زک /gāli-za:k/: نوعی گالی که کوچک و ریز و از جنس زاع‌گالی است.

گنده‌واش /ganda-vāš/: نوعی از علف هرز که دارای بوی بد و نامطبوعی است.

لله‌پر /ləla-par/: گیاهی است شبیه ذرت که در کنار مرزهای مزارع و زمین‌های بایر می‌روید.

لله‌واش /ləla-vāš/: علف هرزی، بیشتر از خانواده گندمیان، که ساقه‌های میان‌تهی دارد.

لی /li/: گیاهی است که بیشتر در مزارع شالی می‌روید، دارای برگ‌های شمشیری ولی نه چندان پهن است و از آن برای پوشش خانه‌های روستایی و همچنین در حصیربافی استفاده می‌شود.

مردارواش /murdār-vāš/: نوعی از علف که خوراک دام (گاو و گوسفند) است.

مینا گالی /*minā-gāli*: نوعی گالی که مخصوص پوشش بام خانه‌های روستایی است.
واش /*vāš*: گیاه و علف هرز داخل مزرعهٔ شالی.

۵. واژه‌های شالیزار و وابسته‌های آن

آب له‌آکو /*āblaāku*: لاک‌پشت.

اوسوار /*ow-sowār*: کسی که مسئول تقسیم آب برای مزارع، افراد محله یا روستای خود است.

بالا اوسوار /*bālā-ow-sowār*: کسی که مسئول تقسیم آب برای مزارع چند روستا است.
بگه /*begə*: دهانهٔ جوی فرعی از جوی اصلی برای منحرف کردن و انتقال آب به مسیر دیگر.

بونوخال /*bunow-xāl*: مزرعه‌ای که در زیر یا نقطهٔ پایین‌تر جوب‌ساخت قرار دارد.

بونه‌مرز /*bunə-marz*: مرزی که از حیث درازا و پهنا از دیگر مرزها بزرگ‌تر است.

بیجار /*biĵār*: مزرعهٔ شالی.

بیجار سر /*biĵār-sar*: مزرعه، مزارع شالی.

بیجار گه /*biĵār-ge*: بیجار سر.

بیجار مرز /*biĵār-marz*: مرز.

پور /*pur*: اولین شخمی که در هر سال زمین خورده می‌شود.

تول /*tül*: گِل.

تولجه /*tülje*: نهرهای داخل مزارع شالی (بخش دوم واژه، یعنی جه، مخفف جوی است).

توم بیجار /*tüm-biĵār*: مزرعهٔ خزانهٔ برنج.

جوب‌ساخت /*ĵub-sāxāl*: مزرعه‌ای که مستقیم از سر جوی یا آب نهر مشروب می‌شود.

خال /*xāl*: مزرعه، بیجار.

خوشکوم خال /*xuškom-xāl*: مزرعهٔ شالی که خشک شده و باتلاقی نیست.

خوشکی /*xuški*: زمان‌های بی‌آبی مزارع شالی، خشک شدن مزارع از بی‌آبی.

زولو /*zolu*: زالو.

سَل/sal/: استخر طبیعی که در مواقع ضروری و خشکسالی از آب آن برای مزارع استفاده می‌کنند.

سَل اوخور/sal-ow-xor/: زمین مزروعی که از آب استخر یا مرداب مشروب می‌شود.

سونور/sunur/: اندازهٔ معین سهمیهٔ آب هر برنجزار که به‌وسیلهٔ میراب تعیین می‌شد.

شِل/še:l/: مزرعهٔ شالی باتلاقی. لَپَه خال.

شَنگ/šang/: سگ آبی یا موجودی شبیه سمور.

فِکال او/fəkāl-ow/: آب پس‌ماندهٔ برنجزار یا مزرعهٔ شالی را می‌گویند.

قوربَغه/qurbayə/: قورباغه.

کَپیش/kapiš/: آب‌دزدک.

کَلَم/kalm/: کرم، کرم ساقه‌خوار برنج.

لَپَه خال/lappə-xāl/: مزرعهٔ شالی باتلاقی.

مرز/marz/: حدفاصل میان مزارع شالی. راه باریکی که زمین‌های مزروعی را به هم وصل می‌کند.

مِیراب/meyrāb/: کسی که چند بالآوسوار را تحت نظر دارد، شخصی که مسئول آب مزارع مناطق وسیعی از یک ناحیه است.

میلوم/milom/: مار، شاید صورت تحریف‌شدهٔ ملعون عربی باشد.

نماخال/namā-xāl/: مزرعه‌ای که از حیث وسعت بسیار بزرگ است و پس از درو برنج و آب‌گیری فراوان از آن برای شکار پرندگان وحشی استفاده می‌کنند. زمینی شبیه مرداب.

واکار/vākār/: شخم دوم زمین شالی در هر سال را واکار می‌گویند.

وَر/ve:r/: نهري کوچک و باریک برای آبیاری بخش‌های دیگر مزرعه.

۶. ابزارآلات مربوط به کشت برنج و وابسته‌های آن

آب‌دنگ/ābdang/: طرز کار آب‌دنگ شبیه پادنگ است، با این تفاوت که نیروی محرکهٔ آب‌دنگ فشار آب است. این ابزار شبیه به آسیاب بادی است با این تفاوت که آن به‌جای باد با آب کار می‌کند.

آسون/āsson: کفگیر فلزی و عمدتاً مسی.

باره‌بند/bāra-band: لافند.

بارچو/bār-ču: چوبی به اندازهٔ یک تا یک‌ونیم متر به تعداد دو عدد که در طرفین پالان بند می‌شود تا برنج‌درز (دسته‌های برنج) را به آن آویزان و حمل کنند.

بار منزک/bār-manzal: محل جمع‌آوری برنج از مزرعهٔ شالی.

بسه‌کار/bassa-kār: کار گروهی کشاورزان یک روستا در فصلی معین برای لای‌روبی قنات و نهرهای مزارع.

بور/būr: آتش یا زغال گذاخته را گویند که در کلاچال (آتشدان) وجود دارد و برنج‌های روی خرک را گرم و خشک می‌کند.

بولو/bolu: بیلچه؛ کج‌بیل.

پادنگ/pādang: ابزاری سنتی با نیروی پا که برای جدا کردن پوستهٔ شلتوک و تبدیل آن به برنج به کار می‌رفت.

پادنگ‌چال/pādang-čāl: گودالی که در آن شلتوک می‌ریختند تا چوب پادنگ بر آن کوبیده شود و پوستهٔ شلتوک را از آن جدا و تبدیل به برنج کند.

پادنگ‌دار/pādang-dār: ستون بزرگ پادنگ.

پادنگ‌زن/pādang-zan: کسی که روی پادنگ کار می‌کند.

پادنگ‌سر/pādang-sar: مکان پادنگ.

پادنگ‌کله/pādang-kallə: سر فلزی پادنگ.

پادنگ‌گاز/pādang-gāz: حلقهٔ فلزی دور پادنگ‌کله.

پادنگ‌نافه/pādang-nāfə: ستون بزرگ پادنگ.

پارو/pāru: وسیله‌ای از جنس چوب یا فلز با صفحه‌ای مسطح و مستطیل‌شکل و با دسته‌ای بلند به اندازهٔ دو متر که برای شخم زدن باغ و مزرعهٔ شالی به کار می‌رود.

پبنه/pebnə: پیمان، واحد وزن و معادل پانزده کیلوگرم است.

پیچ/pič: ویریس.

پیشکاول/piškāvol: گجمه.

تس/tās: ظرفی بزرگ برای پختن پلو، عمدتاً از جنس مس و احياناً روی.

تِن/te:n/: پاتیل؛ دیگ دهانه‌گشاد معمولاً از جنس مس.
توم‌سفه/tüm-safə/: سبد بزرگ چوبی که به‌وسیلهٔ آن توم (نشای برنج) را حمل می‌کنند.
جاکو/jāku/: چوبی به‌درازای یک متر و قطر ده سانتی‌متر که برای کوبیدن شالی به‌کار می‌رود تا شلتوک از ساقه و خوشه جدا شود.
جیت/jit/: قطعه‌چوبی تراشیده و خمیده که بر شانهٔ گاو قرار می‌گرفت، با طنابی که یک سوی آن به گجمه (گاوآهن) و سوی دیگر آن به جیت وصل بود. با حرکت گاو، گجمه نیز به حرکت درمی‌آمد.
چلم/čalm/: کود حیوانی.
چوپاره/čupāra/: سینی‌ای از جنس چوب که برای جدا کردن زوائد و پوسته‌ها از برنج به‌کار می‌رود.
خِرَک/xərak/: چوب‌هایی به‌طور افقی، آویخته به سقف خانه مانند داربست که شالی را به‌ترتیبی روی آن قرار می‌دادند تا خشک شود.
دَره/da:rə/: دهره، وسیله‌ای برای درو کردن برنج، داس مُضَرَس.
دَمَرَدَه/damardə/: وسیله‌ای مانند لت که پس از عمل لت‌زدن، توسط کشاورز برای تسطیح کامل مزرعه، مجدداً انجام می‌شود.
راست‌گجمه/räst-gajəmə/: گاوآهن راست با درازای بیشتر که برای زمین‌های کاملاً خشک به‌کار می‌رفت.
غربال/γarbāl/: الک.
فَل کو/fal-ku/: محل جمع‌آوری فل (پوستهٔ برنج).
کَتَرَه/katarə/: آسون. کفگیری که از جنس چوب است.
کِل/kel/: واحد وزن و منخف کیل است.
کِلَچال/kəläčāl/: آتشدانی کوچک، در داخل خانه‌های روستایی که پیش‌تر برای پخت‌وپز غذا و دم‌کردن چای و خشک کردن برنج‌های خوک از آن استفاده می‌شد.
کَندوج/kanduj/: انبار برنجی که بر روی چهارپایهٔ بلند چوبی به ارتفاع متوسط سه متر قرار دارد، تا از این طریق، برنج از رطوبت مصون بماند و از دسترس پرنندگان و

جونندگان درامان باشد. از سویی از فضای زیر **کندوج** برای خرمن کردن برنج استفاده می‌شود.

کیت/kit: چوب دوشاخه‌ای به شکل عدد هفت که یک سر آن به طناب وصل است و سر دیگر آن را در **برنج‌درز** فرو می‌کنند و از زمین (کف **کندوج**) به بالای **کندوج** می‌کشند.

کیل/kil: مسیری که ورزا (گاو نر) در هر بار در مزرعهٔ شالی برای شخم‌زدن طی می‌کند را **کیل** می‌گویند.

گَجمه/gajəmə: گاو آهن، ابزاری دارای تیغهٔ سنگین که از آن برای شخم‌زدن و شیار کردن زمین استفاده می‌کنند، **گاجمه** نیز گفته می‌شود که جزء اول آن صورت تخفیف‌یافتهٔ گاو است، یعنی وسیله‌ای که با نیروی گاو عمل می‌کند.

گرباز/garbāz: نوعی پارو که صفحهٔ فلزی آن کمی باریک‌تر و درازتر و تیزتر است و برای کندن زمین‌های خشک به کار می‌رود.

گوف/guf: بالاترین بخش **کندوج**. معمولاً **کندوج** به شکل هرمی تیز ساخته می‌شود که نقطهٔ بالایی رأس هرم را **گوف** می‌گویند.

لافند/lāfand: طناب مخصوص حمل برنج.

لَپیه/lappayə: چوب بلندی که به صورت افقی روی شانه می‌گذارند و بر هر سر آن **برنج‌درز** را آویزان می‌کنند.

لَت/lat: وسیله‌ای مانند تخته به طول یک و نیم متر و عرض بیست تا بیست و پنج سانتی‌متر که پشت موتور کشاورزی یا حیوان (ورزا یا اسب) می‌بندند تا حیوان با حرکت خود در تمام مسیر و گسترهٔ مزرعهٔ شالی، سطح آن را صاف و هموار و برای نشا آماده سازد.

لِها/lehā: ابزاری برای هوا دادن و باد دادن کاه برنج و جدا کردن آن از شلتوک. این ابزار دارای چوبی به اندازهٔ دو متر با قطر ده سانتی‌متر با سری چنگک‌دار است.

مَلَقَه/məlaqə: ملاقه، پیشتر به ملاقه‌های چوبی اطلاق می‌شد.

نیخون/nixun / نیفین.

نیفین/nifin: سرپوش دیگ پلو.

ول گجمه /val-gajəmə/: گاوآهن کج و کوتاه که در زمین‌های باتلاقی به کار می‌رفت.
ویریس /viris/: ریسمان بافته از کاه برنج.

۷. واژه‌های مربوط به پخت برنج

پلا /pələ/: برنج پخته، پلو.
پلابرنج /pələ-bəranj/: برنج خوراکی.
پلاپوچ /pələ-puč/: کسی که پلو را می‌پزد، همچنین کنایه از زن خانه.
پلاتاس /pələ-tās/: تاس.
پلاخور /pələ-xor/: کنایه از عیال و فرزندان است.
پلادیگ /pələ-dig/: دیگ مخصوص پلو.
پلاکاسه /pələ-kāsə/: بشقاب مخصوص پلو.
پلاموشته /pələ-mušta/: میزان پلویی که در یک مشت قرار می‌گیرد.
پوچا /pučā/: برنجی که خوب پخت می‌شود و برای خوراک مرغوب است.

۸. واژه‌های متفرقهٔ مربوط به برنج و برنج‌کاری

برنج‌بار /baranj-bār/: حمل برنج به وسیلهٔ اسب یا وسایل دیگر.
برنج‌بینی /baranj-bini/: درو کردن برنج.
برنج‌درز /baranj-darz/: بیست و چهار تا سی و چهار برنج‌موشته را یک برنج‌درز می‌گویند.
برنج‌فیچینی /baranj-fičini/: جمع کردن شالی از مزرعه.
برنج‌موشته /baranj-mušta/: هنگامی که ساقه‌های برنج دروشده در یک مشت جا بگیرد.
توم‌بار /tüm-bār/: کسی که نشای برنج را به وسیلهٔ توم‌سفه (سبد بزرگ چوبی) حمل می‌کند و به توم‌ده می‌رساند. محل نشا با سبد بزرگ چوبی.
توم‌ده /tüm-də/: کسی که نشای برنج را به کارگران در مزرعه می‌دهد و میانشان توزیع می‌کند تا در زمین شالی نشا کنند.
جو شوندن /jow šondan/: ریختن شلتوک در مزرعهٔ شالی برای تبدیل آن به نشا.

جو کل‌هامان /*ǰow kalhāmān*: وقتی که شلتوک خشک را در آب می‌گذارند و پس از چند روز جوانه‌های سفید می‌زند.

چیکا، چینا /*čikā, činā*: به عمل بیرون کشیدن ته‌ماندهٔ گیاهان و علف‌های هرز از مزرعه اطلاق می‌شود.

خرمن‌گوتن /*xarman gutən*: خرمن کردن شالی به وسیلهٔ اسب، گاو یا موتورهای خرمن‌کوب.

دوباره /*dubārə*: تکرار عمل ویجین پس از آن که ده تا بیست روز از عمل ویجین گذشت.

شوم /*šüm*: چیدن برنج‌ها در کندوج (انبار برنج) به ترتیب و شیوه‌ای خاص.

نیشاس /*nišās*: نشا کردن.

وانیشا /*vānišā*: نشای مجدد بخش‌هایی از زمین مزروعی که احیاناً زرد یا خشک شده است.

ورزه‌موشته /*varza-mušta*: آخرین دستهٔ برنج در هنگام درو مزرعهٔ شالی که بسیار بزرگ و قطور است.

ورزکی /*varzaki*: برنج‌های سبزی که پس از درو برنج‌های اول در مزرعهٔ شالی می‌روید.

ورز /*varz*: وقتی که برنج اندک‌اندک در حال خوشه‌زدن است.

ویجین /*viĵin*: عملی است که یک ماه پس از نشای برنج برای کندن علف‌های هرز انجام می‌شود.

واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به نخل و خرما در گویش بلوچی مه‌گسی (مهرستان)

محمد اکبر سپاهی (دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران)

۱. مقدمه

مه‌گس^۱ نام بلوچی و محلی شهری از مناطق سراوان استان سیستان و بلوچستان است که به تازگی تبدیل به شهرستان شده است. ریشه دقیق این نام هنوز مبهم است ولی گویا با گاه و گاس در پهلوی به معنی «مکان» و گس بلوچی به معنی «خانه» مرتبط است. در دوره پهلوی اول و در جریان درگیری‌ها برای سرکوبی خوانین محلی بلوچستان یکی از افسران قشون به نام زابلی‌نسب در این منطقه کشته شد و به یاد آن افسر و برای اینکه در فارسی نام حشره‌ای مشهور، با نام این منطقه، شبیه است، اسم این شهر و منطقه را زابلی نهادند. چند سالی است که این شهر تبدیل به شهرستان شده و نام آن از زابلی به مهرستان تغییر کرده است اما مردم کماکان در محاورات عامه این منطقه را مه‌گس و ساکنان آن را مه‌گسی می‌نامند.

1) Magas

این منطقه در دامنه جنوبی رشته کوه بیرک واقع شده است. مرکز این شهرستان در فاصله ۱۰۰ کیلومتری شهر سراوان (شستون سابق) و ۱۲۰ کیلومتری ایرانشهر (پهره سابق) قرار گرفته است.

مردم همه مناطق این شهرستان بلوچ هستند و به گونه‌هایی آمیخته از گویش‌های سراوانی، سرحدی و سربازی سخن می‌گویند اما ساکنان قدیم مرکز این شهرستان، گویشور گونه‌ای خاص از گویش سراوانی هستند که خود آن را مه‌گسی می‌نامند. جمعیت این گویشوران حدود ۱۲۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود.^۱

شغل غالب مردم این منطقه، دامداری و کشاورزی است و عمده‌ترین محصول کشاورزی آنان، خرما است. خرما در اقتصاد و معیشت مردم این محل نقشی اساسی دارد.

۲. پیشینه و اهمیت پژوهش

با رشد امکانات ارتباطی جدید و گسترش تحصیلات به زبان رسمی، ناگزیر بسیاری از گویش‌های محلی در معرض فراموشی قرار گرفته‌اند. گویش‌ها و زبان‌های محلی بخش مهمی از میراث فرهنگ بشری به‌شمار می‌آیند پژوهش و ثبت مواد گویشی زبان‌های ایرانی هم می‌تواند از سرعت زوال آنها بکاهد و هم می‌تواند منابعی برای تحقیق و پژوهش‌های تطبیقی بر روی زبان‌های ایرانی فراهم کند.

درباره گویش خاص ساکنان این منطقه، هیچ‌گونه تحقیق مستقلی انجام نگرفته است اما گاه پژوهش‌هایی که مربوط به فرهنگ عامه بلوچستان و سراوان هستند، به‌صورت پراکنده داده‌های زبانی این منطقه را نیز دربردارند. ازجمله این نوع پژوهش‌ها می‌توان به بخش واژه‌نامه رساله کارشناسی ارشد نگارنده درباره منظومه‌های داستانی بلوچی در دانشگاه تهران و رساله کارشناسی ارشد میربلوچزائی درباره فرهنگ عامه مردم سراوان اشاره کرد. همچنین نگارنده و میربلوچزائی در کتاب ضرب‌المثل‌های بلوچ در پژوهشی میدانی بسیاری از ضرب‌المثل‌های این منطقه را گردآوری کرده‌ایم (نک: سپاهی و میربلوچزایی ۱۳۹۲).

(۱) به نقل از آقای ناصر جمشیدزهی، رئیس شورای شهرستان مهرستان.

۳. روش پژوهش

در گردآوری داده‌های گویشی این نوشتار، به صورت مستقیم، از هیچ منبع مکتوبی استفاده نشده است و همه واژه‌ها در تحقیق میدانی و از زبان گویشوران منطقه، ثبت شده‌اند اما مقالاتی که در همین موضوع درباره مناطق دیگر ایران در مجله گویش‌شناسی چاپ شده بودند، الگوی کار بوده‌اند. نگارنده، خود نیز گویشور بلوچی و بومی این منطقه است و بیشتر سال‌های زندگی را در میان همین مردم گذرانده است اما برای ثبت دقیق واژه‌ها با افرادی اغلب روستایی، بی‌سواد و نخل‌دار مصاحبه شده است.^۱ در بخش پایانی، چند ضرب‌المثل مربوط به نخل و خرما از منبعی مکتوب نقل شده است.

واژه‌های بلوچی این پژوهش با حروف الفبای بلوچی به شیوه سید هاشمی نوشته شده‌اند (هاشمی ۲۰۰۰: مقدمه) یعنی حرف‌های عربی (ح/ض/ص و...) در آن وجود ندارد ولی واج‌های برگشته بلوچی، مانند /t/d/، به سبب نبود آنها در خط فارسی، با «ت»، «د» و «ر» نشان داده شده‌اند.

۴. اجزای درخت خرما

بستک /bastok/: جوانه خوشه داز.

بن‌لت /bon-loŋ/: قسمت انتهایی شاخه که کلفت و فاقد برگ است و روی آن، به موازات برگ‌ها، خارهایی می‌روید.

بونگر /būngar/: قسمت تحتانی کوش که به تنه اصلی درخت وصل است.

پگنز /pogonz/: کنده داز.

پیش /pišš/: برگ نخل.

(۱) با تشکر از گویشوران محترمی که بیشتر در گردآوری این جستار یاری‌ام کرده‌اند: محمد دهانی ۶۵ ساله (بی‌سواد)، گل محمد سپاهی ۷۰ ساله (بی‌سواد)، شیرمحمد گوری ۴۵ ساله (پنجم ابتدایی) و سپاسگزارم از همه بزرگواران دیگری که در این کار و دیگر پژوهش‌های بلوچی یاریگر بوده و هستند.

تاک /tāk/: نام دیگر پیش. این واژه به معنی برگ درختان دیگر نیز به کار می‌رود.
تپتک /tapotk/: قسمت تحتانی شاخه نخل که هنگام قطع کردن شاخه، بر روی کُنده باقی می‌ماند و دهقانان هنگام بالا رفتن از درخت، پا روی آن می‌گذارند.
تُکّ /tokk/: گرفتن و قطع کردن گوشه‌ها و دو طرف شاخه‌های پیش به کمک جوال‌دوز.
چت /čat/: شاخه سبز نخل.
چرک /čerak/: ریشه‌های ضخیم‌تر نخل که ریشه‌های نازک از آنها منشعب می‌شوند.
دندیکّ /daṇdikk/: تارهایی ضعیف و کرم‌رنگ که از پیش جدا می‌شوند.
رگتک، رگت /reget, regetk/: ریشه‌هایی نازک‌تر از چرک.
روژبند /rōžband/: مجموعه شاخه‌های خشک خوشه پس از اینکه خرماها از آنها جدا شده باشد.
ریدگ /rēdag/: صفت برای پیش‌هایی که استقامت زیادی دارند و برای بافتن ریسمان‌های محکم مناسب‌ترند.
سرچت، چتیکّ /čatikk, sarčat/: نیمه انتهایی شاخه نخل.
سیسّ /siss/: الیاف به هم پیوسته نخل که ابتدا در زیر بن شاخه‌هاست و رنگش قهوه‌ای روشن است و در مراحل رشد درخت، به تدریج بیرون می‌آید و کم‌کم رنگ آن به تیرگی می‌گراید.
شنگ، شتن /šetē, šenag/: جدا کردن شاخه‌های برگ پیش از همدیگر.
شی پلاشک /šīpalāšk/: الیاف ریز و نازکی در چوب نخل که چون خار به دست‌وپای نخل‌کاران فرومی‌رود.
کانزگ /kānezg/: چوبی دراز و خمیده، که گلپش را به تنه درخت متصل می‌کند.
کرت /karaṭ/: برعکس ریدگ، این نوع پیش ضعیف است و ریسمان‌های بافته‌شده از آن محکم نیستند.
کرز /karz/: شاخه خشک نخل که از آن برای پوشش سقف خانه‌ها و ساختن کپر استفاده می‌شود.
کلچوک /kalbočök/: باقی‌مانده‌های محل اتصال شاخه پیش با داز که همانند تپتک در نخل‌ها است.

کُنت /koŋt/ : کُنده نخل.

کُنتک /koŋtak/ : خار شاخه‌های نخل.

کُه کراچی، کُه کراچیک، کُه کرهچیک /kohkarāčī kohkarāčikk kohkarahčikk/ : غلاف اولیه خوشه خرما.

کوش /kūšš/ : مغز قسمت سبز تنه نخل که خوشمزه است و مصرف خوراکی نیز دارد.

کوکر /kōkorr/ : غلاف خوشه نورسته خرما.

کوگر /kūllar/ : خوشه داز.

گرگه /garage/ : شاخه‌های تازه و میانی درخت نخل.

گُش، گُژن /gožn goš/ : خوشه نخل نر که چند شاخه یا گرده‌های آن را برای تلقیح در میان خوشه نخل ماده می‌گذارند. در یک معنای کلی به همه خوشه‌های تازه نر و ماده نخل که هنوز در غلاف هستند نیز گُژن اطلاق می‌شود.

گُپش /golapš/ : شاخه‌های خوشه خرما.

گوش کالک /gōš-kālk/ : برگ‌های نخل، دوشاخه هستند. گوشه‌های دو طرف آن را با جوال‌دوز سوراخ و جدا می‌کنند و میانه‌های آن را برای حصیربافی آماده می‌کنند.

گُت /lot/ : شاخه نخل.

مچ /mačč/ : درخت نخل.

مریز /marizz/ : ریشه‌های نازکی که از ریشه‌های اصلی منشعب می‌شود و در پای درخت و خاک‌های نزدیک سطح زمین جمع می‌شوند. کشاورزان این ریشه‌ها را نوعی بیماری و مرض تلقی می‌کنند که لازم است با شخم‌زدن از بین بروند.

مهد /mehd/ : قسمت بالایی کوش که رشد می‌کند و تبدیل به بونگر می‌شود و بدین ترتیب نخل بلندتر می‌شود.

میان کالک /meyān-kālk/ : میان دو شاخه یک برگ نخل که برای حصیربافی آنها را کنار هم می‌گذارند.

نره /nara/ : محل اصلی قطع شدن پاجوش (نهال) نخل از مادر که در صورت آسیب جدی دیدن این قسمت، نهال سبز نخواهد شد.

هوش /hōš/ : خوشه درخت خرما.

۵. نام‌های نخل در مراحل رشد

گونگ /*gwang*/ پاجوش یا نهالِ درختِ خرما.

گورنگ /*gwarnag*/ نوعی از نهالِ درختِ خرما که برخلاف اغلب پاجوش‌هایی که در پایه درخت مادر می‌رویند، از تنه درخت مادر که بالاتر از خاک است بیرون می‌زنند. در بعضی از نخل‌ها ممکن است تا ارتفاع دو متری هم از این نوع نهال‌ها به وجود بیاید.

گدگ /*gaḡḡag*/ هسته خرما؛ نخلی که حاصل کاشت گدگ به دست انسان است و نیز نخلی که بر اثر افتادن هسته خرما بر زمین سبز شده باشد.

نال /*nāl*/ نهال و پاجوشی که قبلاً در جایی کاشته شده باشد و دوباره آن را از خاک درآورند و در محل دیگری بکارند. این نهال را پس از کاشت دوباره، نال می‌گویند و چنین عملی را نال‌گرتن /*nāl-korten*/ می‌گویند.

کش /*keš*/ نخلی که به دست انسان و به شکل نهال کاشته شده باشد.

بری /*barī*/ نخلی که به بار بنشیند.

سال‌بر /*sāl-bar*/ نخل‌هایی که یک سال در میان، محصول بدهند.

داک /*ḡāk*/ نخل بسیار بلند.

۶. گونه‌های نخل

در استان سیستان و بلوچستان، تنوع گونه‌های نخل به حدی زیاد است که بسیاری از گونه‌های آن هنوز اسم مشخصی ندارند و هرروز نیز ممکن است گونه‌های جدیدتری به وجود بیاید. دلیل این امر آن است که اگر چند هسته خرما از یک خوشه نخل در زمین کاشته شوند، از هر کدام از هسته‌ها نوع خاصی از نخل به وجود خواهد آمد و چنانچه یک یا چند نوع آن مرغوب باشند، پس از آن کشاورزان آن را از طریق نهال (پاجوش) تکثیر خواهند کرد و ممکن است به تناسب شکل، رنگ خارک، مزه آن یا حتی از سر ذوق هنری خود کشاورزان، نامی بر آن بگذارند. بنابراین، انواع نخل در این نوشتار، فقط انواع معروف آن در این منطقه خاص را دربردارد.

آبو /*ābō*: خارک رسیده این نخل، آبدار، شیرین و به رنگ زرد است و خرمايش طرفدار بیشتری دارد. بنابراین، پیش از خرما شدن مصرف می‌شود.

بهملکدین /*bahmaladīn*: خارک این نخل دراز و زردرنگ و کمی کوچک‌تر از ربی است. پُرك /*pork*: نوعی نخل خودرو از خانواده داز که رنگ برگ‌هایش از داز، کم‌رنگ‌تر است.

پیمازو /*pimāzō*: خارک این نخل، دراز و استوانه‌ای و زردرنگ است و از جمله خرماهایی است که خشک می‌شود و ماندگاری بالایی دارد. جوژ /*jūžž*: عنوانی کلی برای نخل‌هایی که هرس نشده باشند و شاخ و برگ‌های درخت و نهال‌های آن زیاد باشد.

چرپان /*čarpān*: از نخل‌هایی است که در این منطقه بسیار بلند می‌شوند، اندازه خارک آن متوسط و باتوجه به رنگ، خارک آن دو نوع است.

چگردی /*čegerdi*: خرماي این نوع نخل، دراز و خارک و خرماي آن زردرنگ است. نام درختی بیابانی و نیز نام چند روستا در بلوچستان، چگرد است و ممکن است نام این نخل هم به سبب انتسابش به یکی از این روستاها باشد.

داز /*dāz*: نوعی درختچه نخل خودرو که به فاصله و در حاشیه رودخانه‌های فصلی می‌روید. میوه داز معمولاً گرد و قرمز رنگ است و طعمی نزدیک به خرمالو دارد.

ربیی /*rabayī*: خرماي ربی؛ خارک این نوع خرما، دراز و سرخ است. این نوع خرما از نظر مرغوبیت و تجاری بودن پس از مضافتی است.

زردان /*zardān*: نخلی پُرمحصول که خارک آن، کوچک‌تر از مضافتی و زردرنگ است.

زردچرپان /*zard-čarpān*: خارک این نوع چرپان زردرنگ است.

سَبزو /*sabzō*: خارک آن تا هنگام خرما شدن سبز است.

سیه چرپان /*syah-čarpān*: خارک این نوع نخل چرپان سرخ‌رنگ است.

شکری /*šakarī*: خارک آن سرخ و شیرین و کوچک‌تر از مضافتی است.

کروچ، کُروچ /*korōč*، *krōč*: انواعی از نخل‌های کم‌ارزش ولی پُرمحصول که میوه آنها بیشتر به مصرف دام می‌رسد. این نوع نخل، ممکن است از نوع گدگ باشد ولی چنانچه میوه آن مرغوب شود، کشاورز آن را از طریق پاجوش تکثیر خواهد کرد و

به تناسب شکل خرما یا مزه آن ممکن است، نامی بر آن بنهد. گاه تسامحاً و در یک تقسیم‌بندی کلی، به جز مضافتی و ربّی، همه انواع دیگر نخل را هم **کروچ** می‌نامند. **کلگی** /*kallagi*/ خارک آن هم اندازه چرپان و شیرین است و هم پیش از خرما شدن و هم هنگامی که هنوز خارک است مصرف می‌شود. **کلوت** /*kalūt*/ خارک آن گرد و کمی بزرگ‌تر از مضافتی و زرد است. **گدگ** /*gaḡḡag*/ نخلی که از هسته خرما روئیده باشد، خواه این هسته را انسانی کاشته باشد و خواه این هسته بر خاک بیفتد و سبز شود. معمولاً محصول این نوع نخل‌ها، بی کیفیت خواهد شد. **گژن، گش، نَر** /*nar, goš, gožn*/ نخلِ نر. **مُزاوتی** /*mozāwati*/ مضافتی، از مرغوب‌ترین و گران‌ترین انواع خرما است. خارک مضافتی سرخ‌رنگ و خرمای آن سیاه است. **میرو** /*mirō*/ نوعی **کروچ**. خارک آن قرمز می‌شود و خرمایش ریز و سیاه است. **وش‌کُنک** /*waš-konk*/ خارک این نخل، دراز، زرد و تقریباً هم اندازه **کلوت** است. **هلبله** /*halēla*/ خارک آن گرد و زردرنگ و کمی کوچک‌تر از مضافتی است و از آخرین خرماهایی است که می‌رسد.

۷. مراحل داشت

ایوار، ایوارداتن، ایواردیگ /*ēwār, ēwār-dāteŋ, ēwār*/ لقاح، تلقیح درخت خرما به وسیله انسان. **بستن** /*basten*/ بستن خوشه نخل به شاخه درخت برای جلوگیری از شکسته شدن آن در اثر سنگینی محصول. **پتایگ** /*patāyag*/ پوشاندن نهال تازه کاشته شده نخل با هر وسیله‌ای تا از گزند سرما و گرما آسیب نبیند. **ساج‌وپاچ** /*sāč-o-pāč*/ قطع کردن شاخ و برگ‌های خشک و اضافه نخل. **سُندگرتن، سُندگنگ** /*soŋd-kanag, soŋd-korten*/ پوشاندن خوشه‌های خرما با **سُند**. **شوم** /*šōm*/ شخم، شخم‌زدن.

کُنتک جتن /koŋtak-jateŋ/ قطع کردن خارهای شاخه‌های نخل.
گُش، گُش کُنگ /goš-kanag, goš/ آمیختن شاخه یا گرده نخل نر در خوشه نخل ماده
برای عمل تلقیح.
مینتن، مینگ /mēnag .mēŋteŋ/ آبیاری، آبیاری کردن.
هاک دَیگ /hāk-dayag/ کود دادن.

۸. وسایل نگهداری خرما

پاچک /pāček/ نوعی کتِل کوچک با ظرفیت ۵ تا ۱۰ کیلو خرما.
پیپ /pip/ ظرف‌های حلبی که خرما را به صورت لهیده در آنها نگهداری می‌کنند.
پیژبند /pižž-band/ میان یک شاخه پیش را پراز خرما می‌کرده‌اند و دو سر آن را
می‌بسته‌اند. این نوع نگهداری امروزه تغییر کرده است، یعنی، خرماها را داخل کیسه
نایلونی می‌گذارند و آن را با پیش می‌پوشانند.
سُند /sonjd/ سبدهایی نازک و مشبک برای قرار دادن خوشه نخل تا از گزند حشرات و
گردوخاک در امان باشند.
کپات /kapāt/ سبدهای کوچک برای جمع‌آوری خرما که از برگ‌های داز و نخل بافته
می‌شود.
کتِل /katel/ کیسه‌هایی به‌اندازه جوال که با برگ‌های نخل بافته می‌شوند و برای
نگهداری خرما استفاده می‌شوند. ظرفیت کتِل، حدوداً بیش از ۲۰ کیلو است.
لاپ سُند /lāp-sonjd/ دو سُند را روی هم می‌بافند و برای نگهداری خرما استفاده می‌کنند.
هینزک، هیزک /hīzzak .hīŋzak/ نوعی مشک برای نگهداری خرما و شیرۀ خرما.

۹. وسایل و ابزارهای باغبانی نخلستان

برد، بیل /bēl, bard/ بیل.
پَرَبند /parboŋd/ کمربندی محکم و بافته‌شده از پیش که از آن برای بالا رفتن از نخل‌های
بلند استفاده می‌کنند.
تِگم /tikkom/ کُنگ.

چیلک /*čillek, čillok*/ ریسمانی که با پیش‌بافته می‌شود.
داس /*dās*/ داس.

دپ‌سُند /*dap-sonđ*/ نوعی چیلک نازک برای جمع و محکم کردن دهانهٔ سُنْد.

سبت، سبت /*sapt, sabt*/ سبَدِ بافته‌شده از برگ پیش.

سیه /*sīh*/ سیخ، ابزاری فلزی و نیزه‌مانند که برای قطع کردن پاجوش از درخت استفاده می‌شود.

کچ /*kač*/ وسیله‌ای کوچک‌تر از کچو، برای حمل بار.

کچو /*kačō*/ دو سبَد بزرگ بافته‌شده از پیش که همانند دو لنگهٔ حمل بار، روی الاغ و قاطر قرار می‌گیرد.

گُراز /*korāz*/ وسیلهٔ بندکشی و تراز کردن زمین شخم‌زده.

گُرگ /*gorg*/ چوبی که به‌شکل میخ درمی‌آورند و برای نصف کردن طولی کندهٔ نخل به‌کار می‌رود.

مَنک /*menak*/ چوبی که به‌عنوان تکیه‌گاهِ خوشه‌های سنگین نخل‌های کوتاه در زمین کوبیده می‌شود.

موگونگ /*mū-gwang*/ نوعی ابزار فلزی پهن و تیز برای قطع کردن پاجوش (نهال) نخل.
هَرآت /*harrāt*/ ارهٔ هرس کردن نخل.

۱۰. اجزای خرما و انواع آن از ابتدا تا رسیدن

آرت /*ārt*/ گردهٔ خوشهٔ نخل نر.

سرمپک /*srompak*/ کلاهکی که محل اتصال خرما با خوشه است.

درنگ /*drang*/ خرمایی باکیفیت که حاصل تلقیح به‌موقع خوشهٔ نخل ماده با گرده‌های خوشهٔ نخل نر است.

کوهک /*kwahk*/ خرمایی بی‌کیفیت که به‌سبب عدم تلقیح مناسب به‌وجود آمده است.

پین /*piŋ*/ نوعی خرمای کوهک.

لر /*larr*/ خرمای خشک و بی‌کیفیت.

پپک /papok/: نام خارک کال، سبز و کوچک در مراحل اولیه رشد. چنانچه پپک از خوشه جدا شود و بر زمین بریزد یا پین و کوهک باشد، به مصرف دام می‌رسد.
کُنک /koŋk/: خارک خُرما در مراحل پایانی و رسیدن کامل و قبل از خرما شدن.
لَهْمَگ /lahmag/: کُنک نرم و نیمه‌فاسد.
پون /pōŋ/: کُنک پوسیده.
تازگ /tāzag/: خُرمای نورسیده، نوبرانه خرما.
چَلّ /čall/: خرما یا خارک نیمه‌خشک.
سپک /sapak/: خارک‌های پوسیده و خشکی که در میان خوشه باقی مانده باشند.
زک، زپت /zapt, zakk/: مزه خارک سبز و نارس، گس.
کوندگ /kūŋdāg/: خُرمای نیم‌رسیده.
گودرّوار /gōderr-wār/: خرمایی که قسمتی از آن را زنبور خورده باشد.
تیلگ /tēlag/: میوه داز و پُرک. این اصطلاح رایج‌تر است، هرچند اصطلاح کونل هم در برخی از روستاها رایج است.
کونل /kōnal/: میوه داز و پُرک.
هُرما /hormā/: خُرما.

۱۱. محصولات فرآوری‌شده از خرما

پُندی /poŋdi/: دانه ذرت محلی را می‌پزند و آرد می‌کنند و خرمای خام را با آن می‌آمیزند و به صورت گلوله درمی‌آورند و نگهداری می‌کنند.
جَه، جَهه /jāh, jah/: خرما را به صورت لهیده در ظرف قرار دادن.
چانگال /čāŋgāl/: نوعی حلوا که از آمیختن نوعی نان به نام سیسرک /sīserk/ و خرما و روغن حیوانی، درست می‌شود.
شیرگ /šīrag/: شیره خُرما.
کپک /kappak/: خارک (کُنک)‌های مضافتی را با چاقو به چهار قسمت طولی، تکه‌تکه می‌کنند و زیر آفتاب خشک می‌کنند. این محصول ماندگاری بیشتری پیدا می‌کند.

هارک /hārak/: خارک را در آب می‌جوشانند و خشک می‌کنند تا ماندگاری بیشتری پیدا کند و برای مصرف زمستانی نگهداری می‌کنند.
هلوا /halwā/: نوعی حلوا که از آرد و خرما تولید می‌شود.

۱۲. صنایع دستی ساخته‌شده از نخل

مردم این منطقه، بسیاری از وسایل و صنایع دستی محلی را از برگ‌های نخل درست می‌کنند. از مهم‌ترین‌های این مصنوعات، می‌توان حصیر و انواع سبدها و ریسمان‌ها را نام برد.

اشکناروک /eškonārūkk/: فلاخن ساخته‌شده از پیش.

پات /pāt/: ظرفی بزرگ که از پیش ساخته می‌شود و برای نگهداری خرما از آن استفاده می‌کنند.

تک /takk/: نوعی حصیر کوچک که برای گذاشتن و سرد کردن نان داغ از آن استفاده می‌شود.

تکل /takkol/: نوعی دمپایی بافته‌شده از پیش.

تگرد /tagerd/: حصیر بافته‌شده از برگ‌های داز و نخل.

تیچک /tiččak/: نوعی ظرف به‌شکل تشت که از پیش ساخته می‌شود و معمولاً برای پاک کردن غلات از آن استفاده می‌کنند.

جتک /jatk/: پیش را با سنگ می‌کوبند و نرم می‌کنند و برای دوختن مشک پاره‌شده و مواردی دیگر استفاده می‌کنند.

روپگ /rōpag/: جارو.

سُبره /sobra/: سفره‌ای حصیری و گرد که از پیش بافته می‌شود.

سواس /sawās/: نوعی کفش روباز و بنددار بافته‌شده از پیش.

کُرکو /korkō/: نوعی جغجغه که از برگ نخل و غالباً از برگ نخل وحشی (داز) ساخته می‌شود.

کَسگ /kasag/: دوختن سوراخ مشک به وسیله جتک.

گوات‌گیج، گوات‌گیج /gwāt-gēj, gwād-gēj/: بادبزن ساخته‌شده از پیش.

گوراهنگ /gwar-āheng/: ریسمان ضخیمی که از دو چیلوک معمولی بر روی هم بافته شده، ساخته می‌شود و از آن برای کشیدن خاک از قنات استفاده می‌کنند.
لکم /lekam/: برگ‌های پیش را دوبه‌دو گره می‌زنند و برای بستن موقتی علوفه به کار می‌برند.

نمازی /nomāzi/: نوعی جانماز حصیری (تگرد) بافته شده از پیش.
هژبُر /hožborr/: چیلک خشک.

۱۳. فصول خرما

پپگریچ، پپگریچ /papok-rēč, papog-rēč/: زمانی پس از کامل شدن تلقیح خوشه‌های خرما که هنوز خارک‌ها به حد کامل رشد نکرده‌اند و مقدار زیادی از آنها از خوشه‌ها جدا می‌شوند و به زمین می‌ریزند.

مچ‌بُر /majborr/: آخرین مرحله هامین که خوشه‌های خرما را از درخت می‌بُرند.
مچ‌بند، مچ‌بند /maj-baṅd, mačč-baṅd/: زمانی که گنک‌ها به حد کافی رشد کرده باشند، باعث سنگینی خوشه‌ها می‌شوند. این زمان را فصل مچ‌بند یا مچ‌بند می‌گویند که نخل‌داران، خوشه‌ها را به شاخه‌ها می‌بندند تا محکم شوند و بر اثر سنگینی و تکان‌های باد نشکنند.

مچ‌ایوار، مچ‌ایوار /maj-ēwār, mačč-ēwār/: زمان گرده‌افشانی نخل.
هامین /hāmēṅ/: موسم خرماپزان.

۱۴. پیشه‌های مرتبط با نخل

آپ‌مین، آب‌مین /āb-mēṅ, āp-mēṅ/: آبیار.

بازیار، بچک /bačak, bāzeyār/: کارگر و مزدور کشاورزی.

دهگان /dehgāṅ/: دهقان.

گراک /gerāk/: خریدار محصولات کشاورزی و خرما.

مچ‌دار، مچ‌دار /mačj-dār, mač-dār/: نخل‌دار.

مچ‌لانچ، مچ‌لانچ /maj-lāṅč, mač-lāṅč/: کسانی که توانایی بالا رفتن از نخل‌های بلند را دارند.

۱۵. آفت‌های نخل و خرما

بُگک /bagok/: نوعی آفت خرما که از گردو خاک زیاد یا از نوعی قارچ، به وجود می‌آید و خرماها و برگ‌های نخل را سفیدرنگ می‌کند.
تُگ /tog/: نوعی سوسک که شاخه‌های نخل و خوشه‌های خرما را می‌خورد.
رِچ /reč/: تخم نوعی کرم که در خرما به وجود می‌آید.
گودر /gōderr/: زنبور قرمز که آفت خرماست.

۱۶. ضرب‌المثل‌هایی درباره نخل و خرما

مِچّء کِشیت و کهور لکء کن /mačč a kešitt o kahūr lekk a kan/: نخل می‌کارد و کهور برپا می‌کند، کنایه از شدت عصبانیت (سپاهی و میربلوچزایی ۱۳۹۲: ۱۴۰).

مِچّی که مه رد بی، آپی مه بُنء یی /maččē ke ma red bī, āpī ma bon a yay/: نخلی که در ردیف نخل‌های دیگر باشد، آب به پایش خواهد رفت، تأکید بر اهمیت در ردیف اجتماع بودن (همان: ۱۴۱).

مِچّ مِچّء گندی، رنگء زوری؛ بیچ بیچء گندی، پنتء زوری /mač mačč a genđī, ranğ a zūrī; /bač back a genđī, pañt a zūrī/: نخل، نخل‌های دیگر را می‌بیند و رنگ می‌گیرد و بچه، با دیدن بچه‌های دیگر یاد می‌گیرد (همان‌جا). معادل: آلو چو به آلو نگرَد رنگ برآرد (دهخدا ۱۳۶۳: ۴۱).

هُرما بی پونء نه بی /hormā bē pōna nabī/: خوشه نخل، خالی از خرما پوسیده نیست (سپاهی و میربلوچزایی ۱۳۹۲: ۱۷۱).

هُرما یء وارتء گدگء چوشی /hormāya wart o gađđag a čūšši/: خرما را می‌خورد و هسته‌اش را می‌مکد، کنایه از نهایت خست (همان‌جا).

منابع

- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۶۳، *امثال و حکم*، تهران.
سپاهی، محمداکبر، میربلوچزایی، اسحاق، ۱۳۹۲، *ضرب‌المثل‌های بلوچ*، زاهدان.
هاشمی، سیدظهورشاه، ۲۰۰۰، *سیدگنج*، کراچی.

واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به درخت بنه، سقز و سقزکاری در هورامی

سید مهدی سجادی (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران)

۱. مقدمه

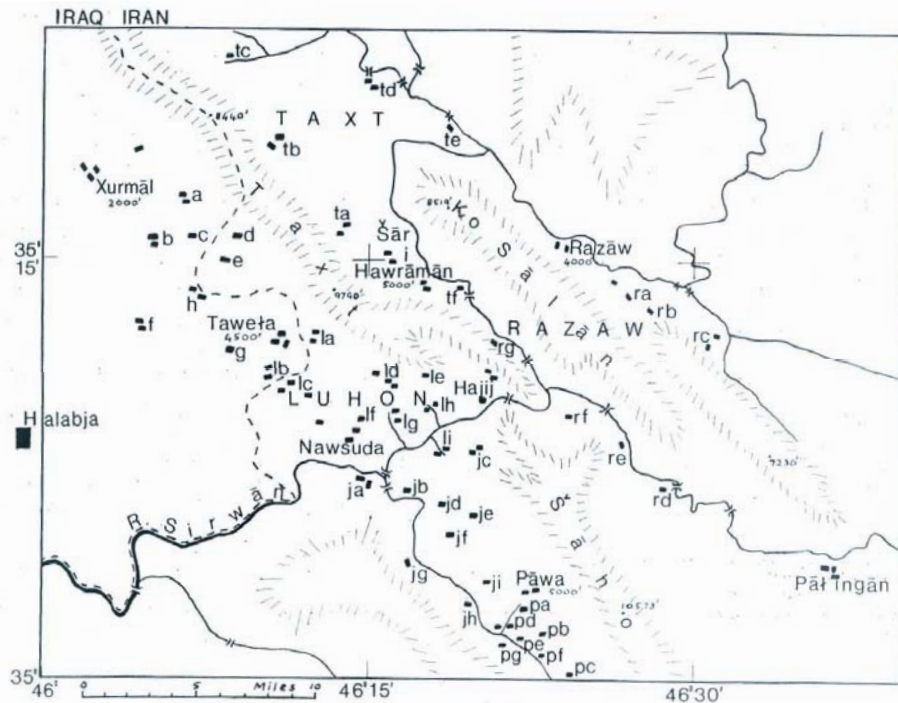
هورامی یکی از زبان‌های ایرانی نو شاخه شمال غربی است که در دو کشور ایران و عراق به آن تکلم می‌شود. این زبان دارای گویش‌هایی از جمله گویش هورامان تخت است (سجادی ۱۳۹۳: ۲۰، ۲۶-۲۷).

منطقه هورامان که هورامانات^۱ نیز خوانده می‌شود، محل سکونت هورامی‌ها است. این منطقه، منطقه‌ای کوهستانی و ناهموار و دارای آب و هوای متنوعی است. ادامه رشته‌کوه زاگرس در این منطقه با دو کوه مرتفع شاهو^۲ و کوسالان^۳ شناخته می‌شود. رودخانه معروف و دائمی سیروان نیز از این منطقه می‌گذرد.

(۱) در متون رسمی کشور از واژه‌های اورامی، اورامان و اورامانات استفاده می‌شود.

2) Jaho

3) Kosafan



نقشه ۱. منطقه هورامان (مکنزی ۱۹۶۶: ۵)

پوشش گیاهی این منطقه را جنگل و مرتع تشکیل می‌دهد و به‌طور کلی از این لحاظ منطقه‌ای غنی محسوب می‌شود، به‌گونه‌ای که بخش عظیمی از جنگل‌های غرب کشور را به خود اختصاص داده است. از مهم‌ترین گونه‌های جنگلی آن، بلوط و بنه است.

اقتصاد هورامان به‌طور عمده مبتنی بر باغداری، دامداری و صنایع دستی است. با این حال، در طول چند سال اخیر دچار تغییراتی شده است.

سقزکاری که در منطقه هورامان تاریخی طولانی دارد و نقش مهمی در بهبود وضعیت اقتصادی مردم داشته و دارد، اخیراً به جاهای دیگری از جمله دیگر مناطق استان کردستان، کرمانشاه، ایلام و سایر استان‌ها مانند چهارمحال و بختیاری، لرستان و غیره نیز گسترش پیدا کرده است. در منطقه هورامان سقزکاری هنوز هم به روش سنتی

انجام می‌گیرد و از ابزارها و وسایل ساده و ابتدایی برای این منظور استفاده می‌شود. امروزه سقزکاری زیر نظر اداره منابع طبیعی صورت می‌گیرد و هرساله درختان بنه برای این کار به افراد محلی واگذار می‌شود.

صمغ درختان بنه (سقز) دارای رنگ سبز خیلی روشن، غلیظ و بسیار چسبنده است که موارد استفاده فراوان دارد. از شیرۀ سقز در تهیه آدامس، عطر، خوشبوکننده‌ها، حشره‌کش‌ها، نرم‌کننده‌ها، و ضدعفونی‌کننده‌ها در صنعت داروسازی استفاده می‌شود. به‌علاوه، در صنعت پلاستیک‌سازی، تهیه واکس کفش، چرم و صنعت چاپ نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. مردم منطقه معتقدند که مصرف شیرۀ خام سقز به‌صورت ناشتا برای افراد دارای مشکلات گوارشی مفید است و جویدن آدامس به سفید شدن دندان‌ها و هضم بهتر غذا کمک می‌کند.

نگارنده بر این باور است که سقزکاری در سطح کشور یا حداقل در سطح استان برای اولین بار از سوی هورامی‌ها انجام شده است. دلایل این ادعا عبارتند از: الف) در دیگر مناطق کشور یا استان درختان بنه کمتر یافت می‌شوند؛ ب) همان‌گونه‌که در بالا اشاره شد، این کار اخیراً به دیگر مناطق کشور گسترش پیدا کرده است و در گذشته در این مناطق وجود نداشته است؛ ج) وجود واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به سقزکاری در زبان هورامی؛ تاجایی که نگارنده اطلاع دارد حداقل در دیگر مناطق کردستان از این واژه‌ها و اصطلاحات در این زمینه استفاده می‌شود (به‌عنوان وام‌واژه هورامی در زبان یا گویش‌های دیگر)، هرچند ممکن است در پاره‌ای موارد معادل‌سازی صورت گرفته باشد؛ د) در میان مردم غیر هورامی زبان آدامس حاصل از سقزکاری به آدامس کُردی شهرت دارد و در میان آنان رایج است که هورامی‌ها آدامس را درست می‌کنند ولی به‌جای اینکه به آدامس هورامی شناخته شود به آدامس کُردی مشهور است. هورامی‌زبانان به آن آدامس محلی/خودمانی می‌گویند.

۲. اهمیت پژوهش

ایران از تنوع زبانی و گویشی زیادی برخوردار است. فناوری اطلاعات و ارتباطات، تماس زبان‌ها و گویش‌ها و به‌تبع آن فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را بیش از پیش امکان‌پذیر

ساخته است. این امر سبب تأثیرپذیری بیشتر زبان‌ها و گویش‌های محلی از زبان‌های رسمی کشورها و زبان‌های بین‌المللی شده است. به عبارت دیگر، جهانی‌سازی و ایجاد دهکده جهانی، به رغم مزایایی که دارد، دارای مخاطراتی نیز هست. یکی از آنها، خطر انقراض و مرگ تدریجی زبان‌ها و گویش‌های محلی است که ضرورت و اهمیت پژوهش‌های زبانی و گویشی را برای ثبت، مستندسازی و ابقای آنها چند برابر می‌سازد. این امر از دیدگاه زبان‌شناختی هم حائز اهمیت است و می‌تواند اطلاعات مفیدی در اختیار زبان‌شناسان، برای کشف ناشناخته‌های انسان، فرهنگ، زبان، ذهن و شناخت، قرار دهد.

۳. روش پژوهش

برای گردآوری داده‌های این پژوهش هیچ منبع نوشتاری‌ای مورد استفاده قرار نگرفته است. نگارنده که خود گویشور بومی این زبان است، با حضور در منطقه در تابستان سال ۱۳۹۳ (موسم سقزکاری) و با استفاده از روش مصاحبه با سقزکاران و مشاهده کار آنان، ضبط گفتگوها و عکس‌برداری، به گردآوری داده‌ها پرداخته است. داده‌های این پژوهش مبتنی بر گویش هورامان تخت است و بر اساس الفبای آوانگاری بین‌المللی آوانگاری شده‌اند.

۴. واژه‌های مربوط به درخت بنه و سقز

تُک، تُل /toʔ tok/: پوست تنه درخت بنه.

ژاواي /ʒavaj/: جویدن (به‌ویژه آدامس).

گُژمه /goʒma/: میوه درخت بنه که سفت، سخت، رسیده، خوش‌طعم و به رنگ سبز یا آبی است، آن را خرد کرده و می‌خورند.

گلاوَن /gatavan/: برگ درخت بنه. آن را با آب دوغ می‌جوشانند و برای برطرف کردن بوی آن، قبل از استفاده در مشک تازه‌درست‌شده به مدت دو روز می‌ریزند. به‌علاوه، آن را در آب می‌جوشانند و پس از سرد شدن، زخم‌ها و جراحات‌ها را با آن ضدعفونی می‌کنند.

وژن /vezan/: سقز، آدامس.
وژنه تاله /vezana-tala/: شیرۀ خام سقز.
وژنه جنانه /vezana-džnana/: شیرۀ خام سقز به رنگ آبی روشن که خودبه‌خود ترشح می‌شود. این شیرۀ تلخ است و به دلیل رقیق بودن قابل جویدن نیست.
وژنه کوله /vezana-kawla/: شیرۀ خام سقز و دارای رنگ آبی.
وژنه ومانه /vezana-wemana/: آدامس محلی.
وَنَنَقِی /vanataqqi/: میوه درخت بنه (تصویر ۴) که هنوز سفت و سخت نشده است، می‌توان آن را خیلی راحت با دندان شکست و خورد. آن را برای خوش‌طعم کردن داخل دوغ قرار می‌دهند. برای همین منظور و نیز درست کردن خورشت، آن را خشک می‌کنند. خشک‌شده آن را آسیاب می‌کنند و به‌عنوان ادویه از آن استفاده می‌کنند. به‌علاوه، از آن ترشی هم درست می‌کنند.
وَنَه سوره /vana-sure/: میوه درخت بنه (تصویر ۵). هنگامی که هنوز به رنگ قرمز است. مرحله قبل از رسیدن و به رنگ سبز یا آبی درآمدن.
وَنَه کوه /vana-kave/: میوه درخت بنه که رسیده و به رنگ آبی است (تصویر ۳).
وَنَگو /vanago/: شکوفه (جوانه) میوه درخت بنه که قابل خوردن و دارای مزه خوبی است.
وَنَه مَشکی /vana-məʃki/: میوه درخت بنه که رسیده ولی خیلی نرم، ترد و شکننده است.
وَنی /vani/: درخت بنه؛ میوه درخت بنه (تصویر ۲). در هنگامی که میوه بنه نارس است پوسته آن به رنگ سفید یا قرمز است و خیلی سخت نیست. اما در هنگامی که می‌رسد پوسته آن به رنگ سبز یا آبی و سخت است.

۵. واژه‌های مربوط به سقزکاری

آو پزگنای /ʔaw-pəʒɡnəj/: آب‌پاشی. هنگامی که شیرۀ سقز در درون دیگ در حال پختن و جوشیدن است برای جلوگیری از ریخته شدن آن بر اثر بالا آمدن، با دست بر روی آن آب می‌پاشند تا فرو نشیند.
آو جُر /ʔawdʒor/: بیرون ریختن و گرفته شدن آب. کیسه نخعی محتوی شیرۀ سقز را از

جای بلندی آویزان می‌کنند تا آب آن بیرون بریزد.

آویرگا /*ʔavirga*/: آتشدان. اطراف آن با گِل گرفته می‌شود و در ورودی آن مواد سوختنی قرار داده می‌شود و در جلو و عقب آن نیز روزنه‌ای برای خروج دود تعبیه می‌شود.

پالفته /*paʔəfta*/: پالوده و تصفیه شده. شیرهای که ناخالصی‌های آن گرفته شده است.

پوش /*puʃ*/: گیاه خشک (مثل ساقه جاروی کوهی) که بر روی تیرهای چاه قرار می‌دهند تا هنگام ریختن شیرۀ خام سقز جوشانده‌شده در چاه، آشغال و خس و خاشاک آن گرفته شود.

ترشته /*treʃta*/: تیشه. برای کاسه‌گذاری باید خیلی تیز باشد.

تُلّاش /*toʔaʃ*/: تکه‌های ریز پوستۀ تنۀ درخت بنه که در شیرۀ خام سقز قبل از پالودن وجود دارد.

تَنکه /*tanaka*/: حلب؛ ظرفی دیگر برای نگهداری شیرۀ خام سقز پس از برداشتن از کاسه.

چاله‌وژنه /*ʃaʔaveʒana*/: چاهی نه‌چندان عمیق با پهنای برابر با دهانۀ ظرف (حلب) شیره که دیوارهای آن را با گِل صاف می‌کنند و شیره را در آن قرار می‌دهند.

چالی /*ʃaʔi*/: چاه.

خام /*xam*/: کیسهٔ نخی. وقتی که سقز پخته شد، یک نفر چندین حلب یا دبهٔ آب سرد می‌آورد و نفر دیگری دستش را درون دیگ فرو می‌برد. نفر اول آب سرد را روی دست وی می‌ریزد و نفر دوم آن‌قدر دستش را درون دیگ می‌چرخاند تا سقز به هم بچسبد، سپس آن را از دیگ بیرون می‌آورند و در **خام** قرار می‌دهند و آن را می‌بندند.

دَم‌ژاو /*damaʒaw*/: مقدار سقزی که برای یک بار جویدن لازم است.

دوه‌لله /*dvalala*/: دومین «لله». دو هفته بعد از یوه (یک‌لله)، دومین لله زده می‌شود، البته بسته به میزان و زمان ترشح شیرۀ خام سقز، این مدت تغییر می‌کند. این کار برای ترشح شیرۀ بیشتر انجام می‌گیرد.

رُچن /*roʔʃan*/: روزنه. در جلو و عقب آتشدان وجود دارد.

رِفَتال /*reʔtat*/: ناخالصی‌ها و خس و خاشاک درون شیرۀ خام سقز که پس از عبور شیرۀ از

صافی (پوش یا الک) گرفته می‌شود.

شاته /ʃata/ شاخه نازک درخت بنه.

شریته /ʃrita/ طناب. برای جلوگیری از پاره شدن کیسه محتوی شیره سقر هنگام آویزان کردن، طناب را به دور **هنگل** می‌بندند.

فیسناي /fisnaji/ خیس کردن خاک سفید برای درست کردن گِل کاسه‌گذاری.

قازانه /qazana/ دیگ؛ برای ریختن شیره خام سقر در آن و جوشاندن و پختن آن.

کچله /kotʃata/ کاسه گود که با گل درست می‌کنند و در زیر لکه قرار می‌دهند تا شیره سقر در داخل آن قرار گیرد. باید دو تا سه سانتی‌متر پایین‌تر از یوه (یک) لکه باشد تا جا برای دوه‌لکه باقی بماند.

کچله‌بس (سی) /kotʃata-bas(saj)/ کاسه‌گذاری.

کرنای /kərnaji/ تمیزکردن جای لکه با دهانه تیشه.

کمه /kama/ نوعی الک که نسبت به **هَلکه** دارای سوراخ‌های بزرگ‌تری است. از آن برای الک کردن خاک سفید گِل کاسه‌گذاری استفاده می‌شود. گل را داخل کیسه پلاستیکی یا گونی می‌گذارند و به محل کار می‌برند.

کوله /kule/ کدو. در قدیم وسیله بیرون آوردن شیره سقر از درون چاه و ریختن آن به داخل دیگ بوده است. هر کدو حدوداً ظرفیت ۱۵ کیلوگرم شیره سقر را داشته است.

گریای /gerjaji/ پخته‌شدن؛ وقتی که شیره سقر در درون دیگ در حال پختن و جوشیدن است، انگشت سبابه را درون آب سرد قرار می‌دهند و داخل شیره سقر فرو می‌برند. اگر هنگام بیرون آوردن، شیره به‌راحتی از انگشت جدا شود، نشانگر آن است که پخته شده است. باید مواظب بود که زیاد پخته نشود، چون سفت و شکننده می‌شود.

گرینای /grinaji/ پختن (صورت سببی گریای).

گنکه‌هر /gonkahar/ مقداری از گِل که برای یک کاسه لازم است.

لکوونه /lkaw-vane/ گره (تنه) درخت بنه.

لله /lala/ جایی که بر اثر **لله‌دایوه** بر تنه درخت بنه ایجاد می‌شود.

لله دایوه /*lala-dajva*: زدن پوست تنه درخت بنه به اندازه دهانه تیشه و به شکل مستطیل برای ترشح شیرۀ خام سقز، تیغ زدن.

لله در /*laladar*: کسی که لله می‌زند.

وتی /*vetaj*: الک کردن؛ خاک لازم برای گل کاسه‌گذاری را روی پلاستیک یا هر چیز مناسب دیگری الک می‌کنند، به گونه‌ای که بدون سنگ‌ریزه باشد.

وژن آسیره /*vezan-?asajra*: عمل عبور دادن شیرۀ سقز از صافی؛ شیرۀ درون ظرف برداشت آن از کاسه را در برابر نور آفتاب قرار می‌دهند تا ذوب شود. ظرف (حلب) دیگری را می‌آورند و روی آن الک قرار می‌دهند و شیرۀ ذوب‌شده را از آن عبور می‌دهند تا ناخالصی‌های آن گرفته شود، یا آن را از پوش روی دو تیر چوبی بالای چاه سقز می‌گذرانند و به این وسیله خس و خاشاک آن را می‌گیرند.

وژن آمای جبر /*vezan-?amajǰbar*: ترشح شیرۀ خام سقز.

وژن آماینه /*vezan-?amajna*: ریخته شدن شیرۀ خام سقز در کاسه بر اثر ترشح.

وژن دای جبر /*vezan-dajǰbar*: ترشح کردن شیرۀ خام سقز.

وژن کر /*vezankar*: سقزکار.

وژن کری /*vezan-kari*: سقزکاری. سقزکاری در فصل تابستان و در ماه‌های گرم (تقریباً از ۲۰ تیرماه تا ۲۰ مردادماه) انجام می‌شود، زیرا برای ترشح شیرۀ خام سقز گرمای زیاد لازم است.

وژن گرینای /*vezan-grinaj*: پختن سقز. برای این کار یک حلب شیرۀ سقز را در حدود سه تا چهار حلب آب می‌ریزند و در دیگ قرار می‌دهند.

وژن مالای /*vezan-mataj*: عمل برداشت شیرۀ خام سقز از درون کاسه. این کار باید صبح

(۱) همخوانی ناسوده، دندانان و واک‌دار است. برای تولید آن، نوک زبان به دندان‌های بالا نزدیک می‌شود بدون آنکه با آنها تماس پیدا کند. واجگونه *d* است. در ابتدای واژه ظاهر نمی‌شود. محل وقوع آن، محیط بین دو واکه، پایان واژه پس از واکه و در خوشه آغازی به‌عنوان عضو دوم خوشه است تا اصل سلسله‌مراتب رسایی رعایت شود (نقل قول از دکتر عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا در جریان گفتگوی نگارنده با ایشان در این مورد). یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد نظام آوایی زبان هورامی است و زیبایی خاصی به تلفظ واژه‌های آن بخشیده است. این همخوان به‌رغم واجگونه بودنش، دارای بسامد زیادی در این زبان و به‌ویژه گویش منطقه هورامان تخت است.

زود قبل از طلوع آفتاب صورت گیرد، چون شیره در آن هنگام سفت است و برداشتن آن از درون کاسه آسان است. بعد از طلوع آفتاب، شیره ذوب می‌شود و به کاسه و انگشت می‌چسبد و برداشتن آن مشکل است. این کار با انگشت شست انجام می‌شود، به این صورت که انگشت شست را در زیر شیره در داخل کاسه قرار می‌دهند و آن را از کاسه بیرون می‌آورند.

وژنه کاله /*vezana-kała*: سقز پخته‌نشده و خام.

وژنه گریا /*vezana-gorja*: سقز پخته‌شده.

هرپاتی /*horpataj*: بریدن شاخه‌های نازک درخت بنه که مانع سقزکاری (کاسه‌گذاری و غیره) می‌شوند.

هره /*hara*: گل. برای کاسه‌گذاری استفاده می‌شود و باید از خاک سفید درست شده باشد و آنقدر آن را به هم می‌زنند تا کش‌دار شود. با این شرایط، گل بر تنه درخت هنگام خشک شدن ترک برنمی‌دارد و شیره از آن بیرون نمی‌آید.

هزم /*hezəm*: تیر چوبی. در بالای چاه دو تیر چوبی به‌طور افقی قرار می‌دهند و ظرف (حلب) محتوی سقز را روی آنها می‌گذارند.

هلکه /*hetaka*: الک.

هلزیه /*hatiza*: مشک. شیره خام سقز را هنگام برداشتن از کاسه در آن می‌ریزند.

هنگل /*hangot*: گوشه کیسه نخ‌ی محتوی شیره سقز. در هر کدام از چهارگوشه کیسه سنگ‌ریزه‌ای قرار می‌دهند تا موقع آویزان کردن، کیسه پاره نشود.

یوه (یک) لله /*jva(jak)lala*: اولین لله‌ای که زده می‌شود. سقزکاری با این کار شروع می‌شود.

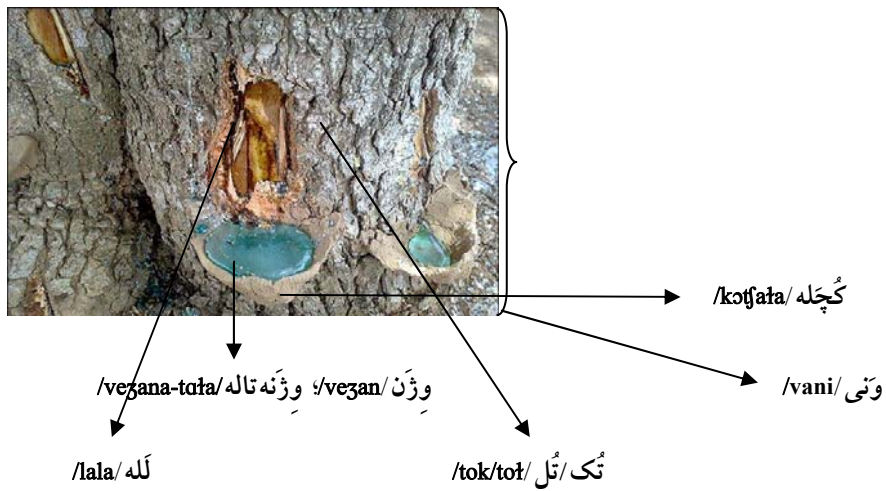
۶. اصطلاحات مربوط به درخت بنه، سقز و سقزکاری

کچله دم /*kočala-dam*: کاسه‌دهان. کسی که دهانش مثل کاسه شیره خام سقز است. معمولاً در مورد افرادی به‌کار می‌رود که چانه درازی دارند یا فک پایینشان جلو آمده است.

وژنودمی /*vezanu-dami*: آدامس دهان. در اصطلاح به‌معنی «ورد زبان» است.

لکوونه /lkaw-vane/ گره (تنه) درخت بنه. در اصطلاح به کسی گفته می‌شود که از سلامتی کامل برخوردار است.

تصویر ۱.



تصویر ۲.



وتی /vani/

تصویر ۳.



وَنه کوه /vana-kave/

تصویر ۴.



وَنه سوره /vana sure/؛ وَنَتَقی /vanataqqi/

منابع

سجادی، سید مهدی، ۱۳۹۳، بررسی جنس در زبان هورامی (گویش هورامان تخت)، رساله کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

MacKENZIE, D. N., 1966, *The Dialect of Awroman (Hawrāmān-ī Luhōn): Grammatical Sketch, Texts, and Vocabulary*, København.



هلموت هومباخ^۱

هلموت هومباخ در چهارم دسامبر سال ۱۹۲۱م در شهر مونیخ زاده شد. از سال ۱۹۴۶م، در دانشگاه مونیخ تحصیلات خود را در زمینه زبان‌های هندواروپایی آغاز کرد و در سال ۱۹۵۱م درجه دکتري خود را از همین دانشگاه گرفت. او در این دانشگاه از محضر استادانی چون کارل هوفمان^۲، که تا سال ۱۹۵۲م دانشیار غیررسمی دانشگاه مونیخ بود، بهره برد و به تشویق او با گاهان زردشت، درون‌مایه اصلی اوستا، آشنا شد و به این ترتیب اساس ترجمه گاهان پی‌ریزی شد (هومباخ ۱۹۵۹: ۸؛ ۱۹۷۹: ۲۶۳؛ هومباخ و فایس ۲۰۱۰: نه).

شیوه پژوهش هوفمان در رابطه با تجزیه و تحلیل‌های دستوری و تعبیر متون اوستایی براساس شیوه کریستین بارتلمه^۳ در *واژه‌نامه ایرانی باستان*^۴ است. این شیوه را شاگردان سرشناس او همچون هلموت هومباخ، یوهانا نارتن^۵، برنارد فورسمان^۶ و گرت کلینگن‌اشمیت^۷ نیز در مطالعات و پژوهش‌های خود به‌کار بردند (اشمیت ۲۰۰۱: ۵۳۶). ولی در حدود سال ۱۹۵۰م، هوفمان هنگام بررسی صرف و نحو افعال سنسکریت ودایی

1) Helmut HUMBACH

2) Karl HOFFMANN

3) Christian BARTHOLOMAE

4) *Altiranisches Wörterbuch*, 1904.

5) Johanna NARTEN

6) Bernard FORSMANN

7) Gert KLINGENSCHMITT

که بار تلمه از کهن‌ترین متون زبان سنسکریت به دست داده بود، دربارهٔ اعتبار این شیوه دچار شک و تردید روزافزون شد و این شیوه را نیازمند بازبینی دید. او خود به بازبینی این شیوه اقدام نکرد، اما از گرایش هومباخ به این کار استقبال کرد. با این اقدام علاوه بر رفع مشکلات بی‌شمار زبان‌شناختی و واژه‌شناختی، هومباخ علاقه‌مند شد که گاهان را نه از دیدگاه اثری دینی، بلکه به‌عنوان شعری باستانی بررسی کند (هومباخ و فایس ۲۰۱۰: نه). او مقدمهٔ کار خود را به مطالعات سبک‌شناسی و نقد متونی اختصاص داد که زمینهٔ تصحیح *واژه‌نامهٔ ایرانی باستان* بار تلمه را در طیف گسترده‌ای فراهم می‌کرد (مالاندرا ۲۰۰۱: ۳۲۹).

تحقیقات بر روی گاهان از نیمهٔ دوم قرن ۱۹ آغاز شده بود. در آن زمان شناخت دستوری این متن هنوز ناقص بود و ترجمه‌های آن نیز تنها منعکس‌کنندهٔ عقاید دوران ساسانی براساس ترجمه‌های زند بود. این ترجمه‌ها اساس کار برای ترجمه‌های بعدی گاهان شدند و این روند ادامه یافت تا در سال ۱۹۵۴م، اولین نسخهٔ کار هومباخ به‌عنوان رسالهٔ دورهٔ فوق دکتری او در دانشکدهٔ لودویگ-ماکسیمیلیان دانشگاه مونیخ پذیرفته شد. او تا سال ۱۹۵۶م از مباحث آزاد و پرشور فضای همایش‌های زبان‌شناسی مونیخ زیر نظر فردیناند زومر^۱ و ویلهلم ویسمان^۲ استفاده کرد و این زمان را اقبالی نیک برای خود می‌دانست (هومباخ ۱۹۵۹: ۸؛ دریایی ۱۳۷۴: ۲۲۲). در همین سال به دانشگاه زاربروکن^۳ رفت و تا سال ۱۹۶۱م استاد زبان‌شناسی تطبیقی و مطالعات شرق‌شناسی آن دانشگاه بود (هومباخ ۱۹۷۹: ۲۶۳).

هومباخ در سال ۱۹۵۹م، براساس ریگ‌ودا، ترجمهٔ جدید خود را از گاهان منتشر کرد (دریایی ۱۳۷۴: ۲۲۲). پیش از انتشار این اثر، چیزی به‌عنوان اوستایی کهن و متأخر شناخته شده نبود. گاهان هومباخ، نخستین نوآوری در فاصله گرفتن از شیوهٔ بار تلمه به‌لحاظ زبان‌شناختی و نقطهٔ عطفی در مسیر پژوهش‌های اوستایی محسوب می‌شد. او آغازگر تفسیری نو از اوستای گاهانی‌ست و در بررسی‌های جدید خود در متون اوستایی، نگرش گذشته را دربارهٔ تفسیر گاهان که بار تلمه بنیان‌گذار آن بود، درهم

1) Ferdinand SOMMER
2) Wilhelm WISSMANN
3) Saarbrücken

شکست. هومباخ ۱۷ سرود از پیکره گاهان را در اصل نظم ندانسته و آنها را شبیه به ریگ‌ودا دانسته است و بر این تقسیم‌بندی استوار ماند (کلنز ۲۰۱۷: ۹؛ مالاندرا ۲۰۰۱: ۳۲۹). او در این اثر کوشیده است که هنگام ترجمه متن، برداشت‌های ذهنی را با دلایل زبان‌شناختی‌ای جایگزین کند که از طریق بررسی‌های زبانی و مطالعه متون مشابه کسب شده باشد (هومباخ ۱۹۵۹: ۷) و برای دستیابی به ترجمه‌ای دقیق و گویا، توضیحاتی را بر هر واژه افزوده و برای نزدیک‌تر کردن خواننده به فحوای دقیق سخنان زردشت، برای هر قطعه نیز توضیح مفصلی در راستای تأکید نقش سنتی پیامبر به‌عنوان روحانی آورده است (مالاندرا ۲۰۰۱: ۳۲۹).

پس از سال ۱۹۵۹م، هومباخ مقالات بی‌شماری درباره زبان اوستایی، تعبیر و تفسیر موضوعات آن نوشت. او در همه جنبه‌های واجی، صرفی، نحوی، معناشناختی و ریشه‌شناختی به شیوه استادش کارل هوفمان، پایبند بود و با تجزیه و تحلیل‌های خود در زمینه دستور زبان اوستایی بر نظرات او صحنه نهاد (کلنز ۲۰۱۷: ۹؛ اشمیت ۲۰۰۱: ۵۳۶). این ترجمه گرچه روشنگر ساختار کلام و تفسیر جدیدی از این سرودها بود، اما هنوز از نظر ترجمه، اثری گنگ و مبهم محسوب می‌شد (دریایی ۱۳۷۴: ۲۲۳). هانس پتر اشمیت^۱، ایلیا گرشویچ^۲ و اوتاگر کلیما^۳ بر این کتاب نقد نوشتند. از سال ۱۹۵۹م، هومباخ دوره‌ای را نیز به پژوهش در زمینه زبان‌های ایرانی میانه، بلخی، سغدی و خوارزمی اختصاص داد و در سال ۱۹۶۱م، به دانشگاه یوهانس گوتنبرگ شهر ماینتس پیوست و تا زمان بازنشستگی در سال ۱۹۹۱م، به پژوهش و آموزش در زمینه زبان‌شناسی تطبیقی و زبان‌شناسی هندواروپایی پرداخت (کلنز ۲۰۱۷: ۹؛ هومباخ ۱۹۷۹: ۲۶۳). از دیگر آثار هومباخ در سال ۱۹۶۰م، کتیبه کانیسکا در سرخ‌کتل است.^۴ هومباخ از این کتاب به‌عنوان شاهی بر کیش مهر در ایران یاد کرده است.

در سال ۱۹۶۱م، والتر هینتس در کتاب خود با عنوان زردشت^۵، همچون اثر

1) Schmidt, H.P., *DZMG* 111, 1961, pp. 211-222.

2) Gershevitch, I., *BSOAS* 25, 1962, pp. 367-370.

3) Klima, O., *Archiv Orientalni* 29, 1961, pp. 136-141.

4) Humbach, H., *Die Kaniška-Inschrift von Surkh-Kotal*, Wiesbaden, 1960.

5) Hinz, W., *Zarathustra*, Stuttgart, 1961.

دوشن‌گیمن^۱، ترجمه متن را پس از ویژه‌نگاشتی درباره زردشت و دین او آورده است. هیتس در این اثر خود، توضیحات زبان‌شناختی را با احتیاط بیشتری از دیگر دانشمندان آورده است. در سال ۱۹۶۲م، شلرات در مقاله‌ای با عنوان «گاهان زردشت» ترجمه‌های هیتس و هومباخ از گاهان را نقد کرد.^۲

استنلی اینسلر در سال ۱۹۷۵م، براساس متن گاهان که هومباخ در سال ۱۹۵۹م منتشر کرده بود، با هدف رفع مشکلات موجود در متن، دستور زبان، واژگان و خصوصاً نحو گاهان ترجمه دیگری را از گاهان ارائه داد و بسیاری از نارسایی‌های کار هومباخ را برطرف کرد. او با تأکید بر جنبه‌های استعاره‌ای هنر سرایش زردشت به‌منظور فهم بهتر آموزه‌های پیامبر، تفاسیر آیینی هومباخ را مورد انتقاد قرار داده است (اینسلر ۱۹۷۵: ۲-۳؛ مالاندرا ۲۰۰۱: ۳۲۹).

هومباخ در دوره‌ای که بر روی پژوهش زبان‌های ایرانی میانه شرقی متمرکز شده بود، به اهمیت ترجمه متون پهلوی برای درک متون اوستایی پی برد (کلنز ۲۰۱۷: ۱۰). لذا در سال ۱۹۸۱م بر آن شد که اثر دو جلدی خود از ترجمه گاهان را که در سال ۱۹۵۹م منتشر کرده بود، به زبان انگلیسی مورد بازبینی قرار دهد. ویرایش نخست جلد اول این کتاب (مقدمه، متن و ترجمه) را با همکاری پرودز اکتور شروو به انجام رسانید ولی پس از آن شروو به‌عنوان ویراستار *دائرةالمعارف ایرانیکا* در نیویورک منصوب شد و ادامه همکاری ناتمام ماند. در سال‌های بعد هر زمان که هومباخ فرصت می‌یافت، وقت خود را به آماده کردن جلد دوم کتاب خود اختصاص می‌داد و سرانجام در سال ۱۹۹۱م، با همکاری یوزف الفنباین ویرایش جلد دوم کتاب خود را نیز به‌انجام رسانید.^۳ این اثر به‌طورکلی با ترجمه هومباخ از گاهان در سال ۱۹۵۸م متفاوت است. در اینجا بسیاری از موضوعات با وضوح بیشتری بیان شده‌اند (مالاندرا ۲۰۰۱: ۳۳۰؛ هومباخ ۱۹۹۱: هفت). در سال ۱۹۹۲م گراردو نیولی^۴ و در سال ۱۹۹۳م والتر زوندرمان^۵ بر این کتاب

1) DUCHESNE-GUILLEMIN, J. *Zoroastre. Étude critique avec une traduction commentée des Gâthâ*, Paris, 1948.

2) SCHLERATH, B., "Die Gathas des Zarathustra", *OLZ* 57, 1962, pp. 565-589.

3) Humbach, H., *The Gâthâs of Zarathushtra and the Other Old Avestan Texts*, in collaboration with J. Elfenbein and P. O. Skjærvø, Heidelberg, 1991.

4) Gnoli, Gh., *East and West* 42, 1992, pp. 519-527.

5) SUNDERMANN, W., *Kratylos* 38, 1993, pp. 50-66.

نقد نوشتند. نگرش او در زمینه اهمیت ترجمه متون پهلوی در درک اوستا، روند تازه‌ای را در تفسیر گاهان آغاز کرد و جهشی نوین در ایران‌شناسی پدید آورد (کلنز ۲۰۱۷: ۱۰). او با این نگرش، یشت ۱۹، زامیادیشست، را همراه با ترجمه و تفسیر با همکاری ایچاپوریا منتشر کرد.^۱ در سال ۱۹۸۸-۱۹۹۱م، ژان کلنز و اریک پیرار ترجمه کامل خود را از گاهان در سه جلد منتشر کردند.^۲ این اثر با به‌چالش کشیدن رویکرد آیینی و سنتی ترجمه و تفسیر هومباخ به گاهان، در برخی موارد از آن پیشی جسته است (مالاندرا ۲۰۰۱: ۳۳۰). از دیگر تألیفات هومباخ در این زمان *ایریدستان: متنی اوستایی-پهلوی* است که در سال ۱۹۹۰م با همکاری یوزف الفنباین در مونیخ منتشر شد.^۳ میراث زردشت، ترجمه دیگری از گاهان است که هومباخ در سال ۱۹۹۴م، با همکاری ایچاپوریا منتشر کرد.^۴ در این اثر، او کوشیده است به‌قصد استفاده آسان‌تر و دسترسی راحت‌تر به متن منظوم و دینی گاهان، بدون دور شدن از متن اصلی و بدون استفاده از ویژگی‌های نحوی اوستایی که در مغایرت با زبان انگلیسی است، این مهم را به انجام برساند (هومباخ و ایچاپوریا ۱۹۹۴: ۹)

تفاوت عمده ترجمه‌های مختلف گاهان، به‌دلیل رویکردهای متفاوت و برداشت‌های فردی مترجمان نسبت به متن گاهان است و این تفاوت‌ها تا جایی است که گویی هر یک کتابی متفاوت را ترجمه کرده‌اند (دریایی ۱۳۷۴: ۲۲۲). هوفمان، هومباخ، نارتن و کلنز، بررسی سنتی را برای گاهان نمی‌پسندند و شیوه کار آنان در ترجمه و تفسیر گاهان، مقایسه آنان با متون ودایی و تجزیه و تحلیل ساختاری واژه‌هاست (راشدمحصل ۱۳۸۲: ۷۷). اختلاف نظر اساسی هومباخ و کلنز با اینسler در چگونگی این سرودهاست. هومباخ و به‌ویژه کلنز گاهان را سرودهای تشریفات مذهبی می‌دانند که تنها برای اجرای مراسم زرشتی سروده شده است (دریایی ۱۳۷۴: ۲۲۲)، ولی اینسler، گاهان را حاوی نگرشی معنوی و اخلاقی می‌داند و درعین حال توجه آن را بر آیین‌ها و آداب انکار نمی‌کند (اینسler ۱۹۷۵: ۲۲؛ راشدمحصل ۱۳۸۲: ۷۷). از دید هومباخ گاهان تنها اثری

1) Humbach, H. and Ichaporía, P., *Zamyad Yasht*, Wiesbaden, 1998.

2) Kellens, J. and Pirart, E., *Les textes vieil-avestiques*, 3 vols., Wiesbaden, 1988-1991.

3) *Ērbedestān: An Avesta-Pahlavi Text*, Edited and Translated by H. Humbach in cooperation with J. Elfenbein, München, 1990.

4) Humbach, H. and Ichaporía, P. *The Heritage of Zarathushtra*, Heidelberg, 1994.

اخلاقی نیست بلکه بخش‌های مهمی از *گاهان* راز و نیاز زردشت با خدای بزرگ است. نیرگ از عرفان زردشت سخن می‌گوید و او را مردی صاحب‌دل می‌شمارد (همان‌جا). شور و هیجان هومباخ نسبت به *گاهان* هیچ‌گاه فروکش نکرد و در سال ۲۰۱۰م، با همکاری کلاوس فایس کتاب *زردشت و مخالفان او* را منتشر کرد. او در مقدمه این کتاب به توضیح دربارهٔ مخالفان زردشت و نیز گسترش مزدپرستی در مشرق زمین پرداخته است. سپس در بخش بعدی متن *گاهان* را همراه با تجدید نظر در متون منتشرشده در سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۹۱م آورده است.

دوستان و همکاران هومباخ در طول زندگی پربار او سه جشن‌نامه به او هدیه کردند: در سال ۱۹۸۶م، در شصت و پنجمین سال زندگی او، رودیگر اشمیت و پرودز اکتور شروو به پاس خدمات ارزندهٔ هومباخ در زمینهٔ مطالعات ایرانی، مجموعه مقالاتی را در زمینهٔ مطالعات ایرانی پیش از اسلام، کتیبه‌های فارسی میانه و پارسی، متون سغدی بودایی و فارسی نو با عنوان *مطالعات دستور زبان ایرانی* منتشر کردند. در سال ۲۰۰۱م نیز جشن‌نامه‌ای به کوشش ماریلا گابریلا اشمیت و والتر بی‌سنگ به مناسبت هشتادمین سالگرد تولد هومباخ منتشر شد.^۱ در این جشن‌نامه مقالاتی در زمینه‌های ایران‌شناسی پیش از اسلام، هندشناسی، زبان‌شناسی کلاسیک و غیره منتشر شده است. سومین شمارهٔ نشریهٔ *مطالعات ایرانی و تورانی* نیز به مناسبت نود و پنجمین زادروز هلموت هومباخ در سال ۲۰۱۷م به سرپرستی آلبرتو کانترا در شهر خیرونا^۲ کشور اسپانیا منتشر شد. در این نشریه تعداد ۹ مقاله از اوستاشناسان مشهور دنیا به زبان‌های انگلیسی و فرانسه ارائه شده است.

گسترهٔ پژوهش‌های هومباخ آیین زردشت، ایران‌شناسی، تاریخ مناسبات میان ایران و هند و کتیبه‌خوانی است. آثار او در زمینهٔ زبان‌های هندواروپایی و خصوصاً ایران‌شناسی و زبان‌های آسیای شرقی همچون بلخی، خوارزمی و سغدی توجهات بین‌المللی را به خود جلب کرد. او با پژوهش‌های ارزنده‌ای که از خود به یادگار نهاد، راه مطالعات تطبیقی را برای گونه‌های زبان‌های ایرانی هموار کرد. هلموت هومباخ که با بازسازی و

1) Schmidt, M.G., and Bisang, W., *Philologica et Linguistica, Historia, Pluralitas, Universitas: Festschrift für Helmut Humbach zum 80. Geburtstag am 4. Dezember 2001*, Trier, 2001.

2) Girona

ترجمه کلام زردشت شهرت جهانی یافت، در ۳ آوریل ۲۰۱۷ چشم از جهان فرو بست. از او حدود ۱۴۰ عنوان مقاله و ۴۶ نقد کتاب در نشریات معتبر منتشر شده است. عناوین برخی از آنها به شرح زیر است:

کتاب‌ها:

1. *Baktrische Sprachdenkmäler*, 2 vols., Wiesbaden 1966-1967.
2. *Die aramäische Inschrift von Taxila*, Mainz, 1969.
3. *Vaeθā Nask*, in Cooperation with K. M. JAMASPASA, Wiesbaden, 1969.
4. *Pursišnīhā*, in Cooperation with K. M. JAMASPASA, 2 vols., Wiesbaden, 1971.
5. *The Sassanian Inscription of Paikuli* (3 vols. in 4 parts), in Cooperation with P. O. Skjærvø, Wiesbaden, 1978-1983.

مقالات:

1. "Genita Mana", *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft* 7, 1955, p. 55.
2. "Gathisch-awestische Verbalformen", *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft* 9, 1956, pp. 66-78.
3. "Ahura Mazdā und die Daēvas", *Wiener Zeitschrift für die Kunde Süd- und Ostasiens*, 1957, pp. 81-94.
4. "Gathisch und Jungawestisch", *WZKSO* 2, 1958, pp. 22-32.
5. "Der iranische Mithra als Daiva", *Festgabe für H. Lommel*, Wiesbaden, 1960, pp. 75-79.
6. "Die Götternamen der Kušān-Münzen", *ZDMG* 111, 1961, pp. 475-479.
7. "Avestan pairigaēθa- and apairi.gaēθa-", *Dr. J. M. Unvala Memorial Volume*, Bombay, 1964, pp. 271-272.
8. "Studien zur Kontinuität des avestischen Wortgebrauchs", *MSS* 33, 1975, pp. 51-60.
9. "Die sogdischen Inschriftenfunde vom oberen Indus [Pakistan]", *Allgemeine und vergleichende Archäologie, Beiträge* 2, 1980 [1981], pp. 201-228.
10. "Choresmian", R. Schmitt (ed.) *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden, 1989, pp. 193-203.
11. "The Gathas and Their Pahlavi Translation", *K. R. Cama Oriental Institute, Second International Congress Proceedings*, Bombay, 1996, pp. 259-265.
12. "'Wind', An Old Iranian Deity", *Electronic Journal of Vedic Studies* 21, 2014 Issue, 2, pp. 5-7.

نقد کتاب:

1. "F. Altheim, *Awestische Textgeschichte*", Halle 1949", *OLZ* 50, 1955, pp. 540-542.
2. "J. Wackernagel, *Altindische Grammatik*, II, 2, Göttingen 1954", *DLZ* 78, 1957, pp. 298-301.
3. "J. Duchesne-Guillemin, *The Western Response to Zoroaster*, London 1958". *OLZ* 55, 1960, pp. 512-515.
4. "R. Göbl, *Die Drei Versionen der Kaniška-Inschrift von Surkh-Kotal*, Vienna 1965", *DLZ* 87, 1966, pp. 876-878.
5. "R. N. Frye, *Bukhara, The Medieval Achievement*, Oklahoma 1965" *IJJ* 12, 1969-1970, pp. 47-48.
6. "R. E. Emmerick, *Saka Grammatical Studies*, London 1968", *ZDMG* 121, 1971 [1972], pp. 394-396.
7. "D. N. MacKenzie, *The Sūtra of the Causes and Effects of Actions in Sogdian*, London 1970", *ZDMG* 122, 1972, pp. 389-390.
8. "P. Thieme, *Kleine Schriften*, Wiesbaden 1971", *Erasmus* 24, 1972, pp. 784-785.
9. "H. W. Bailey, *Khotanese Texts*, 2nd Edition, Cambridge 1969", *ZDMG* 123, 1973, pp. 173-174.
10. "W. B. Henning, *A Fragment of a Khwarezmian Dictionary*, London 1971", *ZDMG* 124, 1974, pp. 175-176.

مریم رضایی

منابع:

درباری، تورج، ۱۳۷۴، «زرتشت و اوستای باستانی (تألیف ژان کلنز)»، *ایران‌شناسی*، س ۷، ش ۱، ص ۲۲۱-۲۲۶.

راشدمحصل، محمدتقی، ۱۳۸۲، *اوستا: ستایش‌نامه راستی و پاکی*، تهران.

Humbach, H., 1959, *Die Gathas des Zarathustra*, Heidelberg .

_____, 1979, "Helmut Humbach", *Acta Iranica* 20, Leiden, pp. 263-272.

_____, 1991, *The Gāthās of Zarathushtra and the Other Old Avestan Texts*, Heidelberg.

Humbach, H. and Ichaporā, P., 1994, *The Heritage of Zarathushtra*, Heidelberg.

Humbach, H. and Faiss, K., 2010, *Zarathustra and His Antagonists*, Wiesbaden.

Inslar, S., 1975, *The Gāthās of Zarathustra*, *Acta Iranica* 8, Téhéran and Liège.

- KELLENS, J., 2017, "Préface", *Estudios Iranios y Turanios: Homenaje a Helmut Humbach en su 95^o aniversario*, ed. A. CANTERA and J. FERRER-LOSILLA, Girona, pp. 9-10.
- MALANDRA, W. W., 2001, "Gathas ii. Translations", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 10, pp. 327-330.
- SCHMITT, R., 2001, "Germany iii. Iranian Studies in German: Pre-Islamic Period", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 10, pp. 530-543.
- SCHMITT, R. und SKJÆRVØ, P. O., 1986, *Studia Grammatica Iranica: Festschrift für Helmut Humbach*, München.



آساطوریان، گارنیک، فرهنگ گویش‌های کاشان، زیر نظر حسین محلوجی، تهران، ۱۳۹۵، ۴۶۰ صفحه.

کتاب حاضر بر پایه داده‌هایی تدوین شده است که هیئتی از استادان و پژوهشگران بخش ایران‌شناسی دانشگاه دولتی ایروان و مرکز ایران‌شناسی قفقاز در تابستان و پاییز ۲۰۰۵ میلادی (۱۳۸۴ش) به سفارش بنیاد فرهنگ کاشان، طی چند ماه و چند نوبت از روستاهای هنجن، کمجان، یارند، طره، ایبانه، فریزهند، بیدهند، تکیه‌سادات، ولوگرد، چیمه، جوشقان، ازوار، برزک، ویدوج، ابوزیدآباد، خالدآباد، نراق، نوش‌آباد، قهرود، محلات، دلیجان، بیجگان و دیگر مناطق اطراف گردآورده و ثبت کرده‌اند.

پیکره اصلی کتاب شامل مقدمه و واژه‌نامه است. برخی مسائل زبان‌شناختی، نظام جای‌نام‌های منطقه، روش تحقیق و نیز پی‌نوشت‌ها در مقدمه آمده است. مدخل‌های

واژه‌نامه که بخش عمده این کتاب را تشکیل می‌دهد، برگرفته از داده‌های میدانی این هیئت است. در این بخش علاوه بر توضیحات زبان‌شناختی و اشتقاق، شرح مفاهیم و باورهایی که با واژه‌های سرمدخل بیان می‌شوند، آمده است. واژه‌ها و نام‌ها به خط لاتینی آوانویسی شده‌اند و جدول حروف لاتینی و نیز نشانه‌ها در ابتدای واژه‌نامه آمده است. در انتخاب واژه‌های این واژه‌نامه، که بر پایه الفبای آوانگاری تدوین شده، گونه‌های اصیل ارجحیت داده شده است. واژه‌های عربی و ترکی، به جز آنهایی که دگرگونی آوایی اصیل گویش‌ها را می‌رسانند یا معنا و کاربردی متفاوت از زبان معیار دارند، حذف شده‌اند و واژه‌های عربی متداول در گویش‌های کاشان در واژه‌نامه آمده‌اند. واژه‌های هم‌ریشه و هم‌معنی بیشتر در یک مدخل گنجانده شده‌اند و سپس هریک به صورت جداگانه به مدخل اصلی ارجاع داده شده‌اند. در بخش ریشه‌یابی واژه‌ها، در وهله نخست واژه‌های اصیل و تکواژه‌های

گویشی معرفی شده‌اند. در آوانگاری واژه‌ها به جنبه تاریخی بیشتر توجه شده، اما جزئیات تلفظی واژه‌ها نیز بسته به ویژگی‌های آوایی گویش‌ها همواره در نظر بوده است. در برخی مدخل‌ها، وجود تنها یک نمونه از یک گویش، دلیل بر آن نیست که این واژه در مناطق دیگر وجود ندارد، بلکه سعی بر آن بوده است که واژه‌هایی در واژه‌نامه بیابند که به‌طور حضوری ثبت شده‌اند. واژه‌های بازسازی‌شده نیز با علامت ستاره مشخص شده‌اند.

این واژه‌نامه به‌مثابه گنجینه‌ای بنیادین، دایره‌ای غنی از اصطلاحات کشاورزی و دامداری، نام‌های گیاهان، جانوران، پدیده‌های طبیعی، اصطلاحات روابط اجتماعی و دیگر پندارهای وابسته به محیط زیست، رسم‌ها و آیین‌های ساکنان گستره کاشان را در بردارد. این اصطلاحات بسیاری از عناصر کهن واژه‌های ایرانی باستان را در بر دارند و به این جهت منبع معتبری، نه تنها برای پژوهش‌های همه‌جانبه در زمینه واژه‌شناسی تاریخی و تدوین اطلس گویشی زبان‌های ایرانی، بلکه برای تدوین تاریخ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منطقه و نیز تحقیقات در واژه‌شناسی هم‌زمانی و مطالعه شیوه و نظام واژه‌سازی محسوب می‌شود.

مریم رضایی

انصاف‌پور، نسرین و ضیایی، محمدرفعی، *واژه‌نامه گویش مردم اوز، همراه با اصطلاحات*، مصدرها، ضرب‌المثل‌ها و دستور زبان اوزی، اختران، تهران، ۱۳۹۶، ۱۲۸۰ صفحه، مصور.

براساس گفته نویسندگان، شهرستان اوز در شهر لارستان استان فارس واقع است. این شهرستان دو دهستان و ده روستا و جمعیتی حدود چهل و پنج هزار نفر دارد. نویسندگان صورت‌های گوناگون و ناهمسانی را برای تلفظ شهر اوز در جای‌های گوناگون کتاب آورده‌اند، مانند اوز بر روی جلد و فهرست‌نامه‌ها، اوز در صفحه عنوان، اوز در سرفصل‌ها و متن کتاب و اوز در متن کتاب. بنابراین روشن نیست که تلفظ درست یا تلفظ معیار ایشان کدام است و توضیحی درباره گوناگونی این آرا و تلفظ رایج داده نشده است.

کتاب با گفتاری در گرامی‌داشت یاد محمدرفعی ضیایی، یکی از نویسندگان کتاب، و معرفی فعالیت‌ها و آثار او آغاز می‌شود. در بخش پیشگفتار به چگونگی گردآوری داده‌های کتاب پرداخته شده است و سپس نویسنده کوشیده است جایگاه گویش اوزی را در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی مشخص کند. در بخش دیگر، با عنوان درباره اوز، نویسندگان توضیحاتی پیرامون اوضاع جغرافیایی، تاریخی، اقلیم، آب‌وهوا، گویش، گفته‌های پیشینیان درباره اوز، رویدادهای معاصر، اوضاع اقتصادی و معیشتی و فرهنگی و علمی و اجتماعی داده‌اند. در ادامه، جدول نشانه‌های اختصاری و جدول نشانه‌های آوایی ترسیم شده است. پس از آن، در بخشی با نام ویژگی‌های گویش اوزی، نویسندگان در ۲۹ بند کوشیده‌اند ویژگی‌های آوایی و تاریخی و ریشه‌ای این گویش را بررسی کنند. روش نویسندگان در این بررسی علمی نیست. در بخش دستور زبان

که خارج از روش فرهنگستانی گردآوری و چاپ می‌شوند.

عفت امانی

رزّاقی، سیدطیب، گنجینه گویش‌های ایرانی: استان اصفهان ۳ (دفتر سوم)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۵، ۳۹۰ صفحه.

دفتر سوم گنجینه گویش‌های ایرانی: استان اصفهان ۳ به‌همت سید طیب رزّاقی گردآوری و تدوین شده است. مقدمه این دفتر به‌قلم دکتر حسن رضائی باغبیدی است. تحقیق حاضر با الگوبرداری از دفاتر گنجینه گویش‌شناسی فارس و مجلدات پیشین دیگر نه گویش را در بردارد. گویش‌های این دفتر به‌ترتیب عبارت‌اند از: آذرانی، ابوزیدآبادی، آزواری، برزکی، تُمجایی، تَجْرَه‌ای، قَهْرودی، ویدوجی و ویدوجایی.

در آغاز این دفتر، مؤلف معرفی کوتاهی از گویش‌های گردآوری شده به دست می‌دهد و به دنبال آن به معرفی مناطق مورد مطالعه و گویشوران این دفتر می‌پردازد. نکات دستوری گویش‌های گردآوری شده بخش بعدی کتاب است و مواردی چون ساختمان فعل، نشانه‌های مصدری، اسم، صفت و ضمائر را شامل می‌شود. همه این موارد در چارچوب دستور سنتی معرفی و تحلیل شده‌اند، اما اظهارات مؤلف در خصوص جنسیت در این گویش‌ها بازبینی و بررسی‌های زبان‌شناختی دقیق‌تری را می‌طلبد.

اوزی، ساختواژه این گویش در ۳۷ صفحه بررسی شده است. این بررسی دسته‌بندی و بخش‌بندی نظام‌مندی ندارد و نیز بدون اصطلاحات علمی و فنی است. در بخش دیگر با عنوان «صرف افعالی از چند مصدر در زمان‌های مختلف»، نویسندگان ۲۱ فعل را به‌درستی صرف کرده‌اند اما فعل‌ها با خط فارسی آوانگاری شده است و تلفظ درست را به دست نمی‌دهد. در بخش «شرحی بر مصدرهای گویش اوزی»، ساختار مصدر و وند مصدرساز توصیف شده و سپس در ۵۵ صفحه و به‌ترتیب الفبای فارسی معیار به گویش، مصدرهای ساده و مرکب، فهرست و توصیف شده‌اند.

پس از این پیشگفتارها با واژه‌نامه‌ای بسیار مفصل و داده‌هایی ارزشمند روبه‌رو می‌شویم. پیکره گردآوری شده در این کتاب بسیار مفید و پرواژه است، با گوناگونی واژگانی که برای توصیف و بررسی کامل یک گویش نیاز کاربر را برطرف می‌سازد. اما به‌سبب روش الفبایی این واژه‌نامه که از گویش به فارسی معیار مرتب شده است، و چه خوب و کارآمد بود اگر مانند بخش مصدرها الفبایی از فارسی معیار به گویش می‌بود، و نیز آوانگاری‌ها که گاه دقیق نیستند، کاربر زمان و زحمت بسیاری باید بگذارد تا بتواند برابر واژه مورد نظرش در فارسی معیار را در این گویش بیابد و چه‌بسا یافتن یک واژه ناممکن باشد و کاربر ناگزیر شود سرتاسر واژه‌نامه را بخواند تا بتواند به واژه مورد نظر دست یابد. این ضعف همیشگی بیشتر واژه‌نامه‌ها و فرهنگ‌های گویشی است

در جدول آوانگاری و نظام آوایی (ص ۳۷)، ذیل ستون واکه‌ها، تعابیر غیرمصطلح و ناآشنایی چون آ (پیشین‌شده)، ا (کوتاه و پیشین)، آ (کوتاه و پیشین‌شده)، ا (کشیده و پسین) و... با نشانه‌های برساخته مؤلف در برابر هریک آمده است که مؤلف خود به ناچار برای روشن شدن مطلب به زیرنویس متوسل شده است. جا دارد در این قبیل تحقیقات از نشانه‌های پذیرفته‌شده و رایج در حوزه آواشناسی و تعابیر مصطلح زبان‌شناختی استفاده شود تا ضمن افزایش اعتبار علمی اثر، کار مطالعه و بررسی نزد محققان و اهل فن سهل‌تر شود.

بدنه اصلی کتاب را واژه‌های موضوعی مشتمل بر ۱۷ موضوع و یک‌صد جمله با معادل آنها در هر نه گویش تشکیل می‌دهد. در پایان کتاب نمایه فارسی آمده است که کار مراجعه به مدخل‌ها را آسان می‌سازد. چنانچه همانند سایر سازمان‌های تحقیقاتی معتبر جهان این‌گونه گردآوری‌های زبانی با یک فایل صوتی در قالب لوح فشرده (CD) همراه باشد، ضمن سودمندی بیشتر بر اعتبار علمی اثر نیز می‌افزاید.

علی مصریان

صناعتی، مرضیه و همکاران، *واژه‌نامه گویش ابیانه، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ۱۳۹۴، ۴۱۴ صفحه.*

همکاران نویسنده در تدوین این کتاب تینا

درخشان‌رکنی و ندا ازکیا هستند. کتاب با دیباچه‌ای در توضیح حوزه پژوهشی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری آغاز می‌شود. پس از فهرست مطالب و جداول، پیش‌درآمدی است به قلم نویسندگان کتاب که در آن روش پژوهش کتاب توضیح داده شده است و ضمن آن به تأخیر ده‌ساله چاپ کتاب پی می‌بریم. در ادامه مقدمه‌ای کوتاه از مدیر وقت پایگاه میراث فرهنگی ابیانه گنجانده شده است و سپس در مقدمه‌ای دیگر مطالبی درباره ابیانه آمده است.

براساس گفته نویسندگان، روستای ابیانه به سبب معماری ویژه، رنگ خاک، آداب و آیین‌ها و آب‌وهوای آن از روستاهای زیبا و گردشگرپذیر ایران است. ابیانه از روستاهای دهستان برزورد از بخش حومه شهرستان نطنز در استان اصفهان است. گویش ابیانه از گویش‌های مرکزی ایران و از دسته شمال شرقی است.

کتاب یک دیباچه، یک پیش‌درآمد، دو مقدمه، سیزده جدول و چهار پیوست دارد. در بخش نخست نویسندگان ویژگی‌های گویش ابیانه را در دو بخش ویژگی‌های آوایی و ویژگی‌های صرفی و نحوی بررسی کرده و ضمن این بررسی جدول‌هایی با عنوان‌های «صرف افعال لازم»، «صرف افعال متعدی»، «ضمایر و صفت متصل و منفصل» و «صفات اشاره دور و نزدیک» ترسیم کرده و در ادامه بررسی‌های زبانی، مراحل تألیف واژه‌نامه را توضیح داده‌اند. براساس این توضیحات، واژه‌نامه از طریق پژوهش میدانی گردآوری

عنوان‌های زیر ترسیم شده است: «همخوان‌ها»، «همخوان‌های گویش ایبانه‌ای در آوانویسی تفصیلی»، «واکه‌ها»، «واکه‌های گویش ایبانه‌ای در آوانویسی تفصیلی»، «نشانه‌های زیروزبری گویش ایبانه‌ای»، «نشانه‌های اختصاری»، «نشانه‌های راهنما»، «نشانه‌های آوانویسی کلی» و «جدول الفبایی آوانگاری بین‌المللی (IPA)». پیوست‌های کتاب با چهار عنوان «واژه‌نامه ایبانه‌ای - فارسی» با آوانویسی تفصیلی، فهرست افعال ایبانه‌ای، فهرست اسامی خاص مکانی، و فهرست پیشوندها و پسوندها، موضوعات پایانی کتاب‌اند. در بخش واژه‌نامه، کاربر با واژه‌نامه‌ای دوسویه روبه‌رو است. واژه‌نامه‌های دوسویه مفیدترین نوع واژه‌نامه‌ها در تدوین فرهنگ‌های گویشی است، چراکه افزون‌بر رفع نیاز کاربر و آسان شدن دسترسی به واژه‌ها راهنما و راهگشایی مفید و آسان برای دیگر پژوهش‌ها، به‌ویژه پژوهش‌های آوایی، است. در آغاز پیوست‌ها «واژه‌نامه ایبانه‌ای - فارسی» تنظیم شده است که در آن واژه‌ها به ترتیب الفبای ایبانه‌ای به فارسی‌اند یعنی واژه ایبانه‌ای مدخل شده و سپس برابر فارسی معیار آن آورده شده است. پس از آن «واژه‌نامه فارسی به ایبانه‌ای» گنجانده شده و در آن واژه‌ها به ترتیب الفبای فارسی است، یعنی در آغاز واژه فارسی معیار مدخل شده و سپس برابر آن در گویش ایبانه‌ای آورده شده است. واژه‌نامه فارسی به ایبانه‌ای با خط لاتینی آوانگاری نشده و آوانگاری‌ها با خط فارسی است. پیوست دو، یعنی فهرست افعال ایبانه‌ای نیز با خط لاتینی آوانگاری نشده و آوانگاری تفصیلی ندارد،

شده است. در مرحله نخست گردآوری داده‌ها، در سال ۱۳۸۱ پرسش‌نامه‌ای با عنوان «پرسش‌نامه تحلیل زبانی ویژه گونه‌های زبانی رایج در ایران» اساس گردآوری قرار می‌گیرد. این پرسش‌نامه را گروه پژوهش زبان و گویش رایج میراث فرهنگی براساس «پرسش‌نامه برای گردآوری گویش‌ها» تألیف بهرام فره‌وشی و فهرست دویست‌تایی واژگان پایه مورس سوادش، گردآوری کرده است اما براساس گفته نویسنندگان، با تغییراتی اساسی و حذف و اضافه‌هایی، به‌روزرسانی شده است تا درنهایت ۲۵۰۰ واژه در ۴۶ مقوله و حوزه معنایی متفاوت به‌دست آمده است. نویسندگان به پرسش‌نامه بسنده نکرده و در مرحله‌ای دیگر از گویشوران خواسته‌اند تا مراسم یا شعری را به گویش خود بگویند و ترجمه کنند. پایان گردآوری پرسش‌نامه و رفع همه ابهامات آن سال ۱۳۸۶ است.

نویسندگان توضیح می‌دهند که روش آوانویسی در این کتاب در دو نوع تفصیلی و کلی است و آوانویسی کلی برای کاربران ناآشنا به نشانه‌های آوانگاری و غیرمتخصصان انجام شده و شبیه به آوانویسی فرهنگ‌ها است. پس از این توصیفات، نویسندگان در بخش قدردانی، با فهرست کردن نام گویشوران از آنها سپاسگزاری کرده‌اند. نویسندگان در ادامه در بخشی با عنوان «ویژگی‌های واژه‌نامه و راهنمای استفاده از آن» نمای کلی واژه‌نامه، نشانه‌های اختصاری به‌کاررفته در آن و مدخل‌ها را با آوردن مثال‌هایی توضیح داده‌اند. در پایان، پس از فهرست منابع، سه جدول با

فعل‌ها به ترتیب الفبای ابیانه‌ای به فارسی تنظیم شده و برابر فارسی آنها آورده نشده است، مدخل مصدر است و صورت سوم شخص مفرد گذشته ساده و صورت امر فعل‌ها در برابر مدخل آورده شده است. پیوست سه، یعنی فهرست اسامی خاص مکانی، به ترتیب الفبای گویش به فارسی تنظیم شده است و آوانگاری تفصیلی و برابر فارسی دارد. فهرست چهار، یعنی پیشوندها و پسوندها نیز به ترتیب الفبای ابیانه‌ای به فارسی مدخل شده است و آوانگاری تفصیلی و مثال دارد.

عفت امانی

میرفخرایی، مهشید، زردشت و گاهان (بررسی دستوری و محتوایی دو فصل ۴۷ و ۴۸ سپتامینوگاه - اوستا و زند)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۶، ۱۵۵ صفحه.

زردشت و گاهان در چهار فصل و ۱۵۵ صفحه با هدف تحلیل زبان‌شناختی دو فصل (۴۷ و ۴۸) گاهان و زند تألیف شده است. اما، به‌علاوه آن، حاوی مقدمه نسبتاً مفصلی درباره گاهان، شامل شواهد اوستایی جدید درباره ترتیب آن، نظر اوستاشناسان درباره آن، ارجاع‌های درون‌متنی گاهان درباره نام زردشت، آموزه‌های دو مینوی نخستین، فرشکرد، دعاهای مقدس و تألیف شفاهی، یسن هفت‌ها، پدیدآورنده و وزن گاهان، است. این مقدمه دلیل نام‌گذاری کتاب را نیز روشن

می‌سازد و مطالب بسیار مفیدی در زمینه‌های بالا و با اشاره به دیدگاه‌های مختلف در تفسیر گاهان را دربردارد. خوانندگان این مطالب را در جای دیگری جز این کتاب به این صورت دسته‌بندی شده و مرتب، با ارجاع به دیدگاه‌های مختلف تفسیر و ترجمه گاهان، نخواهند یافت و از این‌رو مقدمه این کتاب برای پژوهشگران و علاقه‌مندان گاهان منبعی بسیار ارزشمند است.

فصل دوم کتاب به بررسی زبان‌شناختی متن اوستایی فصل‌های ۴۷ و ۴۸ می‌پردازد. برای هر فصل به‌طور جداگانه، ابتدا مضمون کلی فصل آمده است. سپس متن به خط اوستایی و با حرف‌نویسی می‌آید و بعد از آن به فارسی ترجمه شده است. این ترجمه فارسی از آن منظر اهمیت دارد که با در نظر گرفتن ملاحظات زبان‌شناختی صورت گرفته است که در زبان فارسی نظیر ندارد. نکاتی درباره برخی از این ملاحظات به صورت یادداشت در پایان فصل دوم آمده است.

فصل سوم، به متن زند، که برگردان کهن متن اوستایی به فارسی میانه است، اختصاص دارد. در مقدمه‌ای که بر این فصل نوشته شده است، درباره ویژگی‌ها، تاریخ نسبی این ترجمه‌ها و مکاتب تفسیری، سنت و علت ترجمه متن‌های اوستایی به فارسی میانه، روش ترجمه هم در شکل بیرون و هم در نحو و تفسیر، طریقه برگرداندن مقوله‌های صرفی و واژه‌های اوستایی به فارسی میانه و سپس به طور خاص درباره ترجمه پهلوی گاهان توضیحاتی دیده می‌شود. مطالبی که درباره ترجمه پهلوی گاهان و تغییر کارکرد و گم

بند که حاوی یکی از این نام‌ها است، تا چه اندازه نیاز به دانش یکپارچه از کل متون مقدس زردشتی دارد، و بنابراین مشکل است؛ و دوم آنکه تا چه اندازه می‌تواند بسته به نگاه و برداشت مترجم متفاوت باشد. البته، چنین ویژگی‌ای، به دلیل غنای ادبی و رمزی متن گاهان است و از ویژگی‌های جهانی مهم متون دینی محسوب می‌شود.

فصل سوم همچنین، حاوی متن زند به خط پهلوی، آوانویسی، و ترجمه به زبان فارسی است. ترجمه متون زند به خودی خود مشکل است و نیازمند درک درستی از زبان اوستایی و مهم‌تر از آن اشراف بر متون پهلوی و سبک و سیاق متون زند است. ترجمه زبان‌شناختی زند گاهان تا کنون در دنیا نمونه‌ای به این شکل نداشته، و به‌جز واژه‌نامه و یادداشت‌های مفصل و مهم دابار^۱، و یک مقاله از جوزفسون^۲ و دیگران، اثری جدی در این باره منتشر نشده است. روشن است که قدم‌های اول، همواره پر مشقت‌تر، جسورانه‌تر و دست‌نیافتنی‌ترند، با این حال، اگر نباشند همین قدم‌ها، این گونه مطالعات هیچ‌گاه به ثمر نخواهند نشست.

واژه‌نامه اوستایی-زند-فارسی در فصل چهارم، برای بررسی فوری برخی معادل‌ها و نیز درک بهتر ترجمه بسیار مفید و آگاهی‌بخش است. این واژه‌نامه هر نیمه اوستایی را در سناک،

شدن مفاهیم در این ترجمه‌ها بیان شده است، نسبتاً مفصل و قابل توجه است. در این بخش، ویژگی‌های متمایز زند گاهان و دلایل تمایز آن بیان و به‌خوبی تحلیل می‌شود که چرا نمی‌توان از آنها برای فهم بهتر متن گاهانی بهره جست و چرا در مواردی زند (و هر ترجمه دیگر) نمی‌تواند از برداشت مترجم فاصله بگیرد. با این حال در این بخش روشن نمی‌شود که پس دلیل پرداختن به متن زند چیست و چه مطالبی را می‌توان از آن دریافت کرد.

ظاهراً، نگارنده فاضل کتاب فواید این مطالعه را مسلم دانسته و بر اساس تواضع آن را از مقدمه خود کاسته است. با این همه می‌توان افزود که اهمیت پرداختن به زند، و حتی زند گاهان که در برطرف کردن پیچیدگی‌های متن اوستایی چندان سودمند نیست، روشن کردن برداشت زردشتیان ساسانی از متون مقدس خود است. بر اساس این ترجمه‌هاست که می‌توان میزان و کیفیت درک موبدان ساسانی و متعاقباً جامعه عوام زردشتی را از گاهان دریابیم. درک زردشتیان دوره ساسانی از گاهان می‌تواند ما را نه تنها در فهم دیگر متون سنتی زردشتی یاری کند، بلکه اطلاعات مهمی در زمینه دین‌شناسی و جامعه‌شناسی ایران آن دوران به دست خواهد داد.

یکی از ارزشمندترین اطلاعاتی که در این کتاب آمده است، در پایان مقدمه بخش سوم کتاب قرار گرفته است، جایی که درباره ترجمه هر یک از ذوات زردشتی و ترجمه زند آنها توضیحاتی آمده است. با خواندن این بخش، خوانندگان می‌توانند دریابند که اولاً ترجمه هر

1) Dhabhar, B. N. 1949, *Pahlavi Yasna and Visperad*, Edited with an Introduction and Glossary of Select Terms, Bombay.

2) Josephson, J. 2003, "Remarks on the Pahlavi Version of the Gāthās", *Studia Iranica* 32, pp. 7-34.

و نشانه‌های افزوده ذکر شده است. *واژه‌نامه* موضوعی زبان‌های باستانی ایران، سه دفتر، دفتر نخست، بدن انسان و جانوران، نام‌های جانوران، دفتر دوم، گیاهان و اندام‌های گیاهی، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و دفتر سوم، خانواده و اصطلاحات خویشاوندی، مشاغل و مناصب را در بر می‌گیرد.

نگارش کتاب *واژه‌نامه* موضوعی زبان‌های باستانی ایران گامی سودمند، در زبان‌شناسی ایرانی است و در بررسی ریشه‌شناختی زبان فارسی و دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی و نیز *واژه‌گزینی* به‌کار خواهد آمد.

میترا فریدی

MORANO, ENRICO, PROVASI, ELIO, AND ROSSI, ADRIANO (ed.), *Studia Philologica Iranica; Gherardo Gnoli Memorial Volume*, Roma, 2017, ... pages.

مورانو، انریکو، پرواسی، الیو و روسی، آدریانو (ویراستاران)، *مطالعات فقه‌اللغة ایرانی: یادنامه* *گراردو نیولی*، رم، ۲۰۱۷، دوازده + ۵۲۳ صفحه.

گراردو نیولی (۱۹۳۷-۲۰۱۲م) از دانشمندان و پژوهشگران برجسته در حوزه تاریخ دین و زبان‌های ایران پیش از اسلام بود. او در سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۳م استاد زبان‌شناسی تاریخی زبان‌های ایرانی در دانشگاه شرق‌شناسی ناپل بود و در ۱۹۷۰م به مقام ریاست همان دانشگاه منصوب شد. نیولی از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۸م در دانشگاه سائپینزا در کرسی

خادمی ارده (رشت، انتشارات دانشگاه گیلان، ۱۳۸۷)، فرهنگ موضوعی *تاتی* به فارسی، اثر جواد معراجی لرد (رشت، انتشارات بلور، ۱۳۸۸)، *گنجینه گویش‌شناسی فارس*، اثر عبدالنبی سلامی (تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳-۱۳۹۳: ج ۷-۱) نیز می‌توان اشاره کرد.

در هریک از بخش‌های *واژه‌نامه* موضوعی *زبان‌های باستانی ایران*، *واژه‌های فارسی* به ترتیب الفبایی مرتب شده و در زیر هریک معادل یا معادل‌های آن در زبان‌های ایرانی باستان و ایرانی میانه، که زبان‌های اوستایی، سکایی باستان، مادی، فارسی باستان، پارسی کتیبه‌ای، پارسی مانوی، فارسی میانه کتیبه‌ای، فارسی میانه زردشتی، فارسی میانه مسیحی، فارسی میانه مانوی، پازند، سَرمَتی، بلخی، خوارزمی، خُتنی، تُمَشُقی، سُغدی، سُغدی بودایی، سُغدی مانوی و سُغدی مسیحی را در بر می‌گیرند.

در *واژه‌نامه* موضوعی آمده است که *واژه‌های ایرانی باستان و ایرانی میانه* به‌روش منابع و مآخذ مورد استفاده، حرف نویسی یا آوانویسی شده‌اند و تغییری در آنها داده نشده است. شیوه ارجاع به منابع به این صورت است که ابتدا نام نویسنده، گردآورنده یا مترجم، سپس تاریخ چاپ اثر و در پایان شماره صفحه یا صفحات، ذکر می‌شود. در استفاده از منابعی که افزون‌بر *واژه‌نامه* دارای متن نیز بوده‌اند، تنها به *واژه‌نامه* اکتفا نشده، بلکه به معنی *واژه* در بافت جمله نیز توجه شده است.

در بخش نخست اثر، راهنمای نشانه‌های حرف نویسی و آوانویسی، مصوت‌ها، صامت‌ها

«تاریخ دین در ایران و آسیای مرکزی» به تدریس و تحقیق پرداخت و از ۲۰۰۹م به‌عنوان استاد بازنشسته به فعالیت‌های علمی خود ادامه داد. آثار و آموزش‌های گرامر و نیولی در حوزه زبان‌شناسی تاریخی زبان‌های ایرانی بستر رشد مطالعات ایرانی و لغت‌شناسی ایرانی را در ایتالیا فراهم آورد.

نیولی در تأسیس انجمن ایرانی - اروپایی رم، در سال ۱۹۸۳م نقش مؤثری داشت. او رئیس مؤسسه ایتالیایی خاور میانه و خاور دور^۱ و رئیس مؤسسه ایتالیایی آفریقا و شرق^۲ بود. او همچنین عضو کمیته مشورتی و مؤلف *دائرةالمعارف ایرانیکا*، عضو وابسته آکادمی ملی لنینچی، آکادمی علوم تورین، عضو آکادمی علوم روسیه، آکادمی کتیبه‌ها و متون ادبی و انجمن آسیایی پاریس بود.

آثار نیولی تا پایان سال ۲۰۰۱م شامل هشت کتاب و بیش از دویست مقاله به زبان‌های ایتالیایی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه در مجلات و مجموعه‌های خارجی است که از میان آنها شماری در *دائرةالمعارف ایرانیکا* و *دائرةالمعارف دین* به چاپ رسیده است.

در سال ۲۰۰۳م جشن‌نامه‌ای^۳ به‌مناسبت شصت و پنجمین سالگرد تولد گرامر و نیولی به همت تعدادی از همکاران و شاگردان او، فراهم آمد و در چند بیست و چهارم مجموعه ایران‌شناسی زیر نظر نیکلاس سیمز - ویلیامز به

1) Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente (IsMEO)
2) Istituto Italiano per l'Africa e l'Oriente (IsIAO)
3) Religious Themes and Texts of Pre-Islamic Iran and Central Asia

چاپ رسید.

کتاب حاضر نیز یادنامه‌ای در بزرگداشت استاد نیولی است که در آن ۲۳ مقاله از ایران‌شناسان معروف در حوزه زبان‌های ایرانی از باستان تا نو گردآوری شده است. برخی از مقالات این مجموعه عبارت است از «درباره منشأ واژه "افغان" و "پشتون"؛ نوشته چونگ، «زنانی که تولد زردشت را گواهی دادند»^۴ به‌قلم دیونگ، «درباره واژه اوستایی -nāuuia و پهلوی *nāydāg»^۵ از فیلیپونه، «گویش‌های تاتی»^۶ از احسان یارشاطر، «قطعه‌ای به فارسی میانه مانوی در کتابخانه کیشوکو در اوساکای ژاپن»^۷ از یوشیدا. مقالات ارزشمند دیگری نیز به‌قلم ایران‌شناسان برجسته از جمله داندامایف، ژینیو، گیزلن، هیتسه، هومباخ، لازار، لکوک و ماتسوخ در یادنامه حاضر گرد آمده است. در این مجموعه، مقاله‌ای با عنوان «سه یادداشت ریشه‌شناختی»^۸ به‌قلم حسن رضائی باغبیدی درج شده که در آن ریشه‌شناسی سه واژه بشکول/ بشکولیدن، دیزه و بلوچ بررسی شده است. بنابر تصریح مؤلف، تا کنون تحلیل ریشه‌شناختی برای واژه فارسی قدیمی baškūl به‌شکل زیر صورت گرفته است:

باهش؛ پرتحرک، فعال، سخت‌کوش» و

4) "On the Origin of the "Afghan" and "Pashtun" (Again)"

5) "The Women Who Witnessed Zoroaster's Birth"

6) "On the Meaning Avestan nāuuia- and Pahlavi *nāydāg"

7) "Tati Dialects"

8) "Manichaean Middle Persian Fragment Preserved in the Kyōushooku Library, Osaka, Japan"

9) "Three Etymological Notes"

یادداشت سوم به واژه بلوچ اختصاص یافته است. مؤلف پس از اشاره به پیشینه پژوهش درباره ریشه‌شناسی و ساخت واژه بلوچ آورده است: واژه *balōč* با صورت قدیمی *bulōč* از شکل آغازین **brz-aučah**، ترکیبی از **brz-* «بلند، بلندی؛ تپه، کوه» و *-aučah* «اسکان، مسکن، محل سکونت» است. بنابر تصریح مؤلف، **brz-aučah** را ترکیب *tatpuruša* (= ترکیب وابسته) به معنی «مسکن بلند، مسکن مرتفع، محل سکونت مرتفع» یا به معنی «اسکان در کوهستان» می‌توان دانست. همچنین می‌تواند، به عنوان ترکیب *bahuvrīhi* (= ترکیب دارندگی)، به معنی «دارنده مسکن مرتفع» یا «دارنده کوهستان به عنوان محل سکونت، ساکن در کوهستان، کوهستانی» باشد. او تحول ایرانی آغازی **brz-aučah** به فارسی *bulōč* و سپس به *balōč* با تحول معمول ایرانی جنوب غربی **rz* < *l* را این گونه بیان می‌کند: **brz-aučah** < **burzōč* < *bulōč* < *balōč*.

بلدا شکوهی

Nourzaei, Maryam, *Participant Reference in Three Balochi Dialects, Male and Female Narrations of Folktales and Biographical Tales, Uppsala, 2017, 715 pages.*

نورزایی، مریم. *ارجاع به مشارک‌ها در سه گویش بلوچی، روایت‌های زنان و مردان از قصه‌های عامیانه و شرح حال‌نامه‌ها*، اوپسالا، ۲۰۱۷، ۷۱۵ صفحه.

baškūlīdan «انجام‌دادن چیزی به چالاکي یا با مهارت یا هوشمندانه؛ سخت کار کردن؛ خردمند بودن؛ حرکت کردن» پیشنهاد نشده است. به نظر مؤلف، این لغات می‌تواند از ریشه ایرانی آغازین **sku(n)** «خردمند بودن؛ سحرآمیز بودن، دارای قدرت جادویی» باشد. صفت مفعولی این ریشه، **skūta** با پیشوند **pati-* به صورت‌های *baškūl*، *pažkūl*، *bašūl*، *bažkūl* و *bažgūl* گسترش یافته است. در ادامه مقاله، رضائی باغبیدی یادآور می‌شود که در متون فارسی میانه زردشتی، فارسی میانه مانوی، ارمنی، گرجی، آسی و حتی متن‌های آرامی تلمودی، به حیوانی افسانه‌ای با بدن شیر و سر و بال عقاب اشاره شده است. در متون فارسی میانه زردشتی، این حیوان افسانه‌ای *baškuč* نامیده می‌شود و مشتق از ریشه **sku(n)** با پیشوند **pati-* و پسوند مؤنث‌ساز *-či-* است.

یادداشت بعدی درباره ریشه‌شناسی واژه دیزه است. مؤلف آورده است که این واژه در فرهنگ‌های فارسی به معنی «سیاه، خاکستری تیره» ذکر شده است. در شاهنامه نیز دیزه اشاره به «اسب سیاه» است. رضائی باغبیدی بر آن است که واژه *dēza* از فارسی میانه **dēzag** ایرانی آغازی **daj-ya-ka** از ریشه **daj** «سوختن» مشتق شده است. از ایرانی آغازی **daj-ya-* در اوستایی *daža-* و در فارسی میانه زردشتی *daz-* باقی‌مانده است. او تحول معنایی واژه *dēza* را سوخته < سیاه؛ خاکستری تیره < اسب سیاه پیشنهاد می‌کند و گسترش معنایی خاکی < خاکی رنگ < تیره < سیاه، خاکستری تیره < اسب سیاه را دور از احتمال دانسته است.

بلوچی همچون دیگر زبان‌های ایرانی به شاخهٔ هندوایرانی خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی تعلق دارد و از گویش‌های متفاوتی تشکیل شده است که در بسیاری سطوح دستوری با هم تفاوت دارند. براساس نظریهٔ کارینا جهانی و اگنس گرن (۲۰۰۹: ۶۳۶-۶۳۷)، زبان بلوچی به گروه شرقی، غربی و جنوبی تقسیم می‌شود؛ اگرچه گونه‌هایی از آن را چون سراوانی و پنجگوری نمی‌توان در هیچ‌یک از این گروه‌ها قرار داد.

برای آگاهی از پیشینهٔ پژوهش‌هایی که تاکنون دربارهٔ بلوچی و طبقه‌بندی گونه‌های مختلف آن صورت گرفته است، رک: گایگر (۱۸۸۹)، دیمز (۱۸۹۱)، گریسون (۱۹۲۱)، الفنباین (۱۹۶۶)، بارکر و منگال (۱۹۶۹)، کارلتون (۱۹۸۷) و جهانی (۱۹۸۹-۲۰۰۱ و ۲۰۰۳).

کتاب حاضر به بررسی و تجزیه و تحلیل نحوهٔ ارجاع به مُشارک‌ها در سه نمونه از قصه‌های عامیانه و سه نمونه از شرح‌حال‌نامه‌ها در سه گونه از زبان بلوچی پرداخته است: بلوچی سیستانی، بلوچی ساحلی و کُرشِی. گویشوران بلوچی سیستانی در منتهالیه شمال و بلوچی ساحلی در منتهالیه جنوب استان سیستان و بلوچستان، واقع در جنوب شرقی ایران، زندگی می‌کنند. کُرشِی گویش بلوچانی است که اکثراً به استان فارس، واقع در جنوب غربی ایران، مهاجرت کرده‌اند.

مناطق که گویشوران در آن به بلوچی سیستانی تکلم می‌کنند، در ایران عبارت است از: در سیستان و بلوچستان (حوالی زَهک،

زابل، هامون، محمدآباد، زاهدان تا خاش)، در استان خراسان رضوی (در سرخس)، به‌صورت پراکنده در استان گلستان، در آزادشهر، گرگان، گنبدکاووس و کلاله. در افغانستان (در نیمروز، کنگ، چخانسور، زرنج، چهاربُرجک و رودبار). در ترکمنستان، در منطقهٔ ماری. بلوچی ساحلی در ایران زبان منطقهٔ وسیعی از سواحل دریای عمان است شامل دشت یاری، چابهار، کُنارک، کاروان تا جاشک، میناب و بندرعباس در استان هرمزگان و همچنین در عمان و امارات. در پاکستان، در طول ساحل دریای عمان تا درهٔ کِچ به بلوچی ساحلی سخن می‌گویند و جمعیت قریب به اتفاق بلوچ‌ها در کراچی به این زبان صحبت می‌کنند. بلوچی کُرشِی که در منطقهٔ وسیعی از جنوب غربی ایران به آن تکلم می‌شود، به‌ویژه در هرمزگان، بوشهر و استان فارس. گویشوران کُرشِی در روستاهای نزدیک شهرهای بزرگ و نیز خارج از مناطق نام‌برده زندگی می‌کنند. به‌لحاظ تعداد، بیشترین گویشوران کُرشِی را نخست بندرعباس واقع در استان هرمزگان، سپس نواحی جنوبی و شمال غربی استان فارس در خود جای داده است.

زبان بلوچی از دیگر گویش‌های مناطق بلوچ‌نشین بسیار تأثیر پذیرفته و این امر موجب ایجاد تنوع بیشتر در گونه‌های مختلف آن شده است. در ایران زبان بلوچی با زبان فارسی، سیستانی، بَشکَرَدی، بَراهویی (از زبان‌های دراویدی)، جَدگالی و ترکی، در افغانستان با ذری و پشتو، در پاکستان با چند زبان هندوآریایی (مانند اُردو، پنجابی، کُندا و سندی)، پشتو، انگلیسی و براهویی، در مناطق خلیج

آواشناسی و آوانگاری، نظام حالت در بلوچی، اصطلاحات عام و تخصصی، ۲) داده‌ها، جایگاه کنونی و پیشین سنت شفاهی در گونه‌های مورد بحث از زبان بلوچی، انتخاب پیکره‌های مورد نظر، شیوه‌های روایت متون، قصه‌های عامیانه و شرح حال‌نامه‌ها، ۳) روش تحقیق و رویکرد نویسنده در تحلیل ارجاع به مشارک‌ها، مقایسه رویکردهای مختلف در موضوع مورد بحث، شیوه آوانگاری و ترجمه متون، انواع گفتمان و نمونه‌ای از متون قصه‌های عامیانه، ۴) تحلیل ارجاع به مشارک‌ها در بلوچی ساحلی، قصه‌های عامیانه، شرح حال‌نامه‌ها، نشانه‌گذاری‌های پیش‌فرض، ۵) تحلیل ارجاع به مشارک‌ها در بلوچی کُرُشی، قصه‌های عامیانه، شرح حال‌نامه‌ها، نشانه‌گذاری‌های پیش‌فرض، ۶) تحلیل ارجاع به مشارک‌ها در بلوچی سیستانی، قصه‌های عامیانه، شرح حال‌نامه‌ها، نشانه‌گذاری‌های پیش‌فرض، ۷) مقایسه نحوه ارجاع به مشارک‌ها در بلوچی ساحلی، مقایسه میان قصه‌های عامیانه با شرح حال‌نامه‌ها از دو منظر ویژگی متن‌ها و جنسیت راویان، ۸) مقایسه نحوه ارجاع به مشارک‌ها در بلوچی کُرُشی، مقایسه میان قصه‌های عامیانه با شرح حال‌نامه‌ها از دو منظر ویژگی متن‌ها و جنسیت راویان، ۹) مقایسه نحوه ارجاع به مشارک‌ها در بلوچی سیستانی، مقایسه میان قصه‌های عامیانه با شرح حال‌نامه‌ها از دو منظر ویژگی متن‌ها و جنسیت راویان، ۱۰) مقایسه نحوه ارجاع به مشارک‌ها در سه گونه بلوچی ساحلی، بلوچی کُرُشی و بلوچی سیستانی، قصه‌های عامیانه و شرح حال‌نامه‌ها به

فارس با عربی، در آفریقای شرقی با زبان‌های بانتو مانند سواحیلی و در ترکمنستان با ترکمنی در تماس است.

هدف نویسنده در این پژوهش که موضوع رساله دکتری اوست، بررسی و تحلیل نحوه ارجاع زنان و مردان به مشارک‌های قصه‌های عامیانه و شرح حال‌نامه‌ها در سه گونه از زبان بلوچی در ایران است. در این پژوهش شش پیکره زبانی از قصه‌های عامیانه و شرح حال‌نامه‌ها که راوی آنها زنان و مردان بوده‌اند، گردآوری و به‌لحاظ ساختاری تجزیه و تحلیل شده است. بنا به تصریح مؤلف، انگیزه انتخاب او از دو نوع پیکره آن بوده است که متون داستانی اغلب چند مشارک دارند، حال آنکه اغلب شرح حال‌نامه‌ها حاوی مشارکی منفرد است و نحوه روایت هر یک از این دو نوع از سوی راویان زن و مرد متفاوت و به‌لحاظ زبان‌شناختی حائز اهمیت است. از سوی دیگر، قصه‌های عامیانه مبتنی بر ادبیات شفاهی‌اند و با تکیه بر حافظه فردی روایت می‌شوند، حال آنکه شرح حال‌نامه‌ها بی‌مقدمه و به‌صورت خودانگیخته بیان می‌شوند. ازین‌رو گفتمانی متفاوت دارند. لازم به ذکر است که مؤلف در این پژوهش از رویکرد لوینسون^۱ (۱۹۹۴) در تحلیل گفتمان پیروی کرده است.

کتاب از یازده بخش تشکیل شده است و عناوین: سر فضا، های آن عبارت‌اند از: ۱) مقدمه، هدف از تحقیق، بلوچی و گویش‌های مختلف آن، توصیف گونه‌های زبانی مورد بحث،

1) LEVINSON

می‌شود، دراصل زبان ناحیهٔ پرتوه < pahlaw مربوط به ایرانی میانهٔ شمال غربی بوده است که امروزه پارتی نامیده می‌شود.

کتاب حاضر به توصیف آواشناسی تاریخی فارسی میانه و به تبیین ویژگی‌های اساسی آن پرداخته است. مؤلف این اثر کوشیده است فهرست کاملی از تحولات آواشناختی را از دورهٔ باستان به دورهٔ میانه، با ذکر شواهد، ارائه کند. او همچنین چشم‌اندازی کلی از قواعد مختلف آوایی در فارسی میانه را ترسیم کرده است. این کتاب، همان‌گونه که مؤلف در دیباچهٔ آن تصریح کرده است، اگرچه حاوی اطلاعاتی مربوط به ریشه‌شناسی بسیاری از واژه‌های فارسی میانه است، به مبحث ریشه‌شناسی فارسی میانه نپرداخته است.

مندرجات این اثر به شرح زیر است: **دیباچه** به تبیین جایگاه زبان فارسی میانه در خانوادهٔ زبان‌های ایرانی و ذکر آثار بازمانده از آن، از قدیم‌ترین تاریخ با ذکر موضوع و زمان نگارش آنها اختصاص یافته است. در ادامه مؤلف طی یادداشتی کوتاه هدف خود را از انتشار کتاب توضیح داده است. پس از فهرست **کوتاه‌نوشت‌ها و نشانه‌ها**، در بخش **توضیحات مقدماتی** به اختصار به ذکر انواع واکه و همخوان در فارسی باستان و فارسی میانه پرداخته و تحولات آن را با ذکر مثال نشان داده است. بخش **تاریخچهٔ واکه‌های فارسی میانه** به تحولات واکه‌ای از دورهٔ باستان تا دورهٔ میانه با ارائهٔ شواهد اختصاص یافته و در بخش **تاریخچهٔ همخوان‌های فارسی میانه** تحولات همخوانی از دورهٔ باستان تا میانه با ذکر شواهد

روایت زنان و مردان، مقایسهٔ آنها از منظر گویشی و نتیجه‌گیری، (۱۱) نتیجه‌گیری کلی، پیشنهادهای نویسنده برای تحقیقات بعدی و توسعهٔ روند تحقیق، فهرست منابع و پیوست. در پیوست، برای هر یک از سه گونهٔ بلوچی سیستانی، بلوچی ساحلی و کُرشلی دو نمونه متن از قصه‌های عامیانه و شرح‌حال‌نامه‌ها، به روایت از دو گویشور زن و مرد، آوانگاری و به انگلیسی ترجمه شده است.

شایان ذکر است که نسخهٔ پی‌دی‌اف کتاب، همچنین پیوست B-D در آدرس اینترنتی زیر قابل دسترسی است:

<http://urn.kb.se/resolve?urn=urn:nbn:se:uu:diva-314090>

جمیله حسن‌زاده

Rezaï Baqhbidi, Hassan, Middle Persian Historical Phonology, Osaka, 2017, 193 pages.

رضائی باغبیدی، حسن، *آواشناسی تاریخی فارسی میانه*، اوساکا، ۲۰۱۷، ۱۹۳ صفحه.

به لحاظ زبان‌شناختی، زبان فارسی میانه به شاخهٔ جنوب غربی زبان‌های ایرانی میانه تعلق دارد و ادامهٔ مستقیم فارسی باستان و نیای فارسی امروز است. گفتنی است که فارسی میانه در آغاز پارسیگ نامیده می‌شده، زیرا زبان بومی منطقهٔ پارس، سرزمین مادری حکومت ساسانی، واقع در جنوب غربی ایران بوده است. اصطلاح پهلوی که گاهی به فارسی میانه اطلاق

شواهد مربوط به هر یک از آنها به تفکیک زبانی و با ترتیب الفبای لاتینی نمایه شده است. لازم به ذکر است که مؤلف در این کتاب برای آوانگاری واژه‌های اوستایی از شیوه هوفمان (۱۹۸۹) و آوانگاری فارسی‌میان‌ه از روش مکنزی (۱۹۸۶)، با اندکی تغییر در برخی شواهد، پیروی کرده است.

جمیله حسن‌زاده

بررسی شده است. بخش دیگر که به بررسی رفتار آواشناختی فارسی میان‌ه با وام‌واژه‌ها اختصاص یافته است، به ذکر انواع وام‌واژه‌ها پرداخته و تحولات آنها را پس از ورود به فارسی میان‌ه و گونه‌های دیگر آن بررسی کرده است. کتاب‌شناسی و نمایه‌ها بخش پایانی کتاب را تشکیل می‌دهد. در بخش نمایه‌ها، ابتدا اسامی زبان‌هایی که در بخش‌های مختلف کتاب شواهدی از آنها ارائه شده است، سپس



مطالعات مانوی در کمبریج: همایشی یک‌روزه درباره مطالعات مانوی

بنیاد ایران و هند باستان^۱ پیوندی دیرینه با مطالعات مانوی دارد و از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۵ میلادی به‌عنوان مرکز پژوهش‌های هنری و علوم انسانی، طرح تدوین واژه‌نامه مانوی را به سرپرستی نیکلاس سیمز - ویلیامز بنا نهاد. در روز شنبه ۲۵ مارس ۲۰۱۷ همایشی یک‌روزه در بنیاد ایران و هند باستان برگزار شد. عناوین مقالاتی که در این همایش ارائه شده به شرح زیر است:

«متون سغدی به خط مانوی در مجموعه ترفان برلین»^۲ (انریکو مورانو)، «حکایات چینی زندگی مانی در منابع جدید متنی و تصویری»^۳ (گابور کوزا^۴)، «مانی و آمیتبه»^۵ (گونر میکلسن^۶)، «استفاده مانویت از متون عهد قدیم»^۷ (نیلز آرنه پدرس^۸)، «مانویان نوکیش در بیزانس قدیم (قرن ۴-۶ میلادی)»^۹ (رئا ماتسانگو^{۱۰})، «فرقه‌گرایی و روابط اجتماعی مانویان در کلیس باستانی»^{۱۱} (ماتیاس براند^{۱۲})، «بخش‌هایی از تقویم نویافته مانوی در ترفان»^{۱۳} (نیکلاس سیمز - ویلیامز)، «عنوان و موضوع سرودهای مذهبی مزامیر عیسی

1) Ancient India and Iran Trust

2) "The Sogdian Texts in Manichaean Script of the Berlin Turfan Collection"

3) "Chinese Narratives of Mānī's Life in the New Textual and Visual Sources"

4) Gábor Kósa

5) "Mani and Amitabha"

6) Gunner Mikkelsen

7) "Manichaean Use of Old Testament Texts"

8) Nils Arne PEDERSEN

9) "The Converted Manichaeans in Early Byzantium (4th -6th Centuries)"

10) Rea MATSANGOU

11) "Sectarianism and the Social Relations of Manichaeans in Ancient Kellis"

12) Mattias BRAND

13) "New Manichaean Calendar Fragments from Turfan"

در مجموعهٔ مزامیر قبطی - مانوی چیست؟^۱» (گوتفرید نیه^۲)، «هنر کاتبان مانوی در عصر الکترونیک^۳» (سام لیو^۴).

مریم رضایی

نخستین همایش دوسالانهٔ فرهنگ و زبان‌های باستانی

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی با هدف تجلیل از استادان برجسته‌ای چون دکتر محسن ابوالقاسمی، دکتر بدرالزمان قریب و دکتر ژاله آموزگار در تاریخ ۱-۲ خردادماه ۱۳۹۶ اقدام به برگزاری نخستین همایش دوسالانهٔ فرهنگ و زبان‌های باستانی کرد.

محورهای این همایش عبارت بودند از: زبان‌های باستانی ایران، فرهنگ ایران باستان، دین‌های ایران باستان، اساطیر ایران، ادبیات پیش از اسلام، تحلیل جامعه‌شناختی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، تأثیر زبان‌ها و اساطیر ایرانی در شکل‌گیری شاهنامهٔ فردوسی، تحقیق در خطوط باستانی، ریشه‌شناسی واژه‌های زبان‌های ایرانی، گویش‌های ایرانی و تأثیر آنها بر زبان فارسی، نقد و بررسی آثار ترجمه‌شدهٔ متون باستانی به زبان فارسی، کتیبه‌شناسی، فرهنگ و زبان‌های کهن غیرایرانی، رده‌شناسی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، آواشناسی، واج‌شناسی و ساخت‌واژهٔ تاریخی، فرهنگ‌نگاری زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، معنی‌شناسی تاریخی.

عناوین برخی مقالات ارائه‌شده در این همایش دوروزه به این شرح است: «پیشنهادی دربارهٔ تصحیح دو واژه از فرگرد دوم و نندیداد» (چنگیز مولایی)، «تحلیلی‌شدگی زبان فارسی» (مجتبی منشی‌زاده)، «نام‌شناسی در فارسی میانه (پهلوی)» (یدالله منصوری)، «نام‌های خاص ایرانی در *شکال‌الزار جنید شیرازی*» (احمدرضا قائم‌مقامی)، «اظهار مالکیت دارایی در دورهٔ ساسانی براساس *مادیان هزاردستان*» (نادیا حاجی‌پور)، «تأثیرپذیری متون فارسی میانهٔ زردشتی از کهن‌الگوهای سامی» (حسین مصطفوی کاشانی)، «دستوری‌شدگی ضمیر -ya در زبان اوستایی» (احسان چنگیزی)، «میراث گمشدهٔ آذرکیوان» (فرزانه گشتاسب)، «عصر کرتیر در کتیبه‌های کرتیر» (روزبه زرین‌کوب)، «دگرگونی آوایی در واژگان بلخی» (محمود جعفری دهقی)، «مطالعهٔ

1) "What Is the Title and What Is the Theme of the Psalm Group 'Psalms to Jesus' in the Coptic-Manichaean Psalmbook?"

2) Gottfried Nebe

3) "The Art of the Manichaean Scribe in an Electronic Age"

4) Sam Liu

نخستین سکه‌های خوارزم باستان» (سارا روحانی)، «بررسی جامع ریشه‌شناسی سه واژه اوستایی نو: پری، خناتیتی، گندروه» (محسن محمودی، فرخ حاجیانی)، «هزوارش یا واژه دخیل» (سعید عریان)، «مهرسارگان (بررسی سروده‌ای از سرودنامه مهرنامگ)» (آرمان بختیاری، زهره حاجی نوروژی)، «افسانه‌ای ازوپی در یک دست‌نویس پارسی مانوی از مجموعه تُرفان؛ بازبینی متن‌شناسانه در مقایسه با دیگر روایت‌های یونانی، اسلاوی و فارسی» (محمد شکری فومشی، سپیده طاهری)، «سفال‌نوشته‌ها، اسنادی ارزشمند از روزگار اشکانیان» (مژگان خان‌مرادی)، «فلز‌نوشته‌های اورارتویی به‌دست‌آمده از ایران» (مریم دارا، پریسا کردبگلی)، «واژه نوه در کتیبه اشکانی شاپور اول در حاجی‌آباد و تطبیق آن با متون بین‌النهرینی» (بهزاد معینی سام، مژگان دیباج، سارا محمدی الوندی)، «بررسی تأثیر زبان آرامی بر زبان‌های فارسی و عربی باتوجه‌به واژه‌های موجود در کتیبه‌های شنز روان و بر ركب» (سهیلا صلاحی مقدم، معصومه عباسی، الهام فرجی بیرگانی)، «بررسی قرابت زبان کردی (ایلامی) با زبان‌های باستانی» (مهین‌ناز میردهقان)، «مختصری درباره تاریخ زبان و برخی واژه‌های مازندرانی» (طیار یزدان‌پناه لموکی)، «بررسی فرایندهای واژه‌های عربی در تالشی» (مریم‌سادات فیاضی، دکتر علی رفیعی جیردهی)، «فرایندهای واجی در گویش آباده‌ای» (سید محمد صاحبی)، «رده‌شناسی گونه زبانی سیوندی» (مریم مولایی).

این همایش در عصر روز سه‌شنبه دوم خرداد سال ۱۳۹۶، با برگزاری جلسه نقد و بررسی جلد اول فرهنگ زبان پهلوی تألیف یدالله منصوری و نشست علمی و پرسش و پاسخ درباره رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی به کار خود خاتمه داد.

مریم رضایی

هفتمین همایش بین‌المللی زبان‌شناسی ایرانی

بخش مطالعات آسیایی و آفریقایی دانشگاه دولتی لومونوسوف مسکو با همکاری مؤسسه زبان‌شناسی فرهنگستان علوم روسیه با دعوت از زبان‌شناسان و واژه‌شناسانی که حوزه تحقیقاتشان زبان‌های ایرانی است، از ۲۸-۳۰ اوت ۲۰۱۷ هفتمین همایش بین‌المللی زبان‌شناسی ایرانی را برگزار کرد. در این همایش سه روزه ۳۲ عنوان مقاله به‌صورت سخنرانی و ۲۰ عنوان مقاله نیز به‌صورت پوستر ارائه شد. عناوین برخی از مقالات ارائه شده به شرح زیر است:

«ایرانی شرقی و تخاری»^۱ (میشائیل پیرو^۲، هلند)، «واژه‌های ایرانی برای گواهی و بررسی واژ-واجی ریشه‌های مختوم به $-(y)ā^*$ »^۳ (مارتین کومل^۴، آلمان)، «جایگاه(های) واژه‌بست‌ها در شغنی»^۵ (پتر ایوانوف^۶، روسیه)، «عبارات اسمی در برابر ترکیب‌ها: فرایند واژ-نحوی در زبان شغنی»^۷ (لیلا دادو خودایوا^۸، روسیه)، «ظهور آواهای حلقی در کردی کرمانجی»^۹ (دانیل بری^{۱۰}، آمریکا)، «نشانگان لهجه خارجی در یک زن فارسی‌زبان»^{۱۱} (رباب تیموری، فرشته مؤمنی و گلناز مدرسی، ایران)، «تفاوت‌های کوچک: اختلافات میان‌گوشی در نشانه‌گذاری افعال وجهی»^{۱۲} (آگنس کورن^{۱۳}، مراد سلیمانوف^{۱۴}، فرانسه)، «نظام نمودی در لُری درود»^{۱۵} (لیلا ضیامجیدی، کانادا)، «نهادهای پس‌گزاره‌ای در زبان‌های ایرانی»^{۱۶} (جفری هیگ^{۱۷}، آلمان)، «گویش فارسی یهودی متقدم خوزستان و گویش‌های جدید منطقه»^{۱۸} (ماکسیمیلیان کیتسلر^{۱۹}، آلمان)، «فعل کردن در گویش تاتی علیای سیروان»^{۲۰} (مراد سلیمانوف، فرانسه)، «نظام حالت زبان‌های ایرانی غربی در دورنمای رده‌شناختی و تاریخی»^{۲۱} (لودویک پاول^{۲۲}، آلمان)، «هم‌ترازی ویژه در زبان‌های ایرانی نو»^{۲۳} (محمد دبیرمقدم، ایران)، «رده‌شناختی معنایی و تحول واژگانی زبان‌های ایرانی»^{۲۴} (ادل‌مان^{۲۵}، روسیه).

مریم رضایی

1) "Eastern Iranian and Tocharian"

2) Michaël PEYROT

3) "The Iranian Words for 'Witness' and the Morphophonology of Roots in $^{*}ā(y)-$ "

4) Martin KÜMMEL

5) "Clitic Position(s) in Shughni"

6) Peter IVANOV

7) "Noun Phrase vs. Compound: Morphosyntactic Process in the Shughnani Language"

8) Leila DODYKHDOEVA

9) "The Emergence of Pharyngeal Sounds in Kurmanji Kurdish"

10) Daniel BARRY

11) "Foreign Accent Syndrome in a Persian – Speaking Woman"

12) "Issues of Microvariation: Crossdialectal Differences in Modal Marking"

13) Agnes KORN

14) Murad SULEYMANOV

15) "The Aspectual System of Luri of Doroud"

16) "Post-Predicate Arguments in Iranian Languages"

17) Geoffrey HAIQ

18) "The Khuzistan Dialect of Early Judaeo – Persian and Modern Dialects of the Region"

19) Maximilian KINZLER

20) "The Verb 'to do' in Upper Sirvan Tat"

21) "The Case System of Modern West Iranian Languages in Typological and Historical Perspective"

22) Ludwig PAUL

23) "Peculiar Alignments in Modern Iranian Languages"

24) "Semantic Typology and the Lexical Evolution of Iranian Languages"

25) Edelman

برگزاری هفتمین مدرسه تابستانی انجمن زبان‌شناسی ایران

پس از برگزاری اولین و سومین مدرسه تابستانی انجمن زبان‌شناسی ایران در سال‌های ۱۳۸۷ و ۱۳۸۹ در دانشگاه بوعلی‌سینای همدان، هفتمین مدرسه تابستانی این انجمن از ۱۴ تا ۱۷ شهریورماه ۱۳۹۶ همزمان با برگزاری دومین همایش نقش‌گرایی، در دانشگاه بوعلی همدان برگزار شد.

برنامه هفتگی کارگاه‌های این مدرسه به شرح زیر بود:

شیوه‌های آوانویسی و واج‌نویسی زبان فارسی (گلناز مدرسی قوامی)، از نشانه‌شناسی زایشی تا نشانه-معناشناسی کاربردی (حمیدرضا شعیری)، آموزش استفاده از فرهنگ لغت (ساغر شریفی)، آشنایی با فارسی باستان و شیوه نگارش خط میخی بر گِل (میلاذ عابدی)، رایانه و زبان‌شناسی (آذین شهریاری فرد)، زبان‌شناسی پیکره‌ای و ترجمه (مهران برزوفرد و شهرام مدرس خیابانی).

مریم رضایی

راهنمای نگارش مقالات

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
- آراء مندرج در نوشته‌ها لزوماً مورد تأیید مجلهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیست.
- مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود، پس فرستاده نخواهد شد.

از نویسندگان محترم درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:

- مقاله باید حاصل پژوهش‌های نویسندهٔ آن باشد.
- مطلب ارسالی نباید در نشریهٔ دیگری چاپ شده باشد.
- مقاله باید دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیدهٔ فارسی و انگلیسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
- شیوهٔ نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
- هر مقاله باید روی کاغذ A4 در برنامهٔ Word تایپ شده باشد.
- نمودارها، جدول‌ها و تصاویر باید به صورت آماده برای چاپ ارائه شود.
- در آوانویسی داده‌های گویشی می‌توان از الفبای آوانگاری بین‌المللی نیز استفاده کرد.
- ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شود. برای ارجاع ذکر این اطلاعات ضروری است:
نام خانوادگی تاریخ: [جلد /] صفحه (مثلاً: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۸/۱). اگر ارجاع بعدی به اثر دیگری از همان نویسنده باشد: همو تاریخ: [جلد /] صفحه (مثلاً: همو ۱۳۷۳: ۱۶). اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: همان: شمارهٔ صفحه. اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: همانجا.
- اگر کتاب یا مقاله تاریخ نشر نداشته باشد، به جای سال نشر عبارت «بی‌تا» ذکر شود.
- اگر کتاب یا مقاله دو یا سه نویسنده داشته باشد، نام خانوادگی نویسندگان با حرف عطف «و» می‌آید.
- اگر کتاب یا مقاله بیش از سه نویسنده داشته باشد، ارجاع بدین صورت خواهد بود: نام خانوادگی نویسندهٔ نخست و دیگران تاریخ: [جلد /] صفحه.
- برای ارجاع به منابع قدیم، به جای تاریخ، نام کتاب ذکر می‌شود: نام خانوادگی، نام کتاب: [جلد /] صفحه.
- منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود:
کتاب‌های جدید: نام خانوادگی، نام، تاریخ، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، ج ...، ...، ج،] نام شهر.
کتاب‌های قدیم: نام خانوادگی، نام، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، ج ...، ...، ج،] نام شهر، تاریخ.
مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ، «عنوان مقاله»، نام کتاب/نام مجله، [س ...، ش ...، ص ... - ...].
- ذکر مشخصات کامل و رتبهٔ علمی نویسنده به همراه نشانی کامل، شمارهٔ تلفن و نشانی الکترونیکی ضروری است.
- پس از تأیید مقاله، نویسندهٔ مقاله موظف است ارجاعات درون متن و منابع پایان مقاله را در صورت عدم رعایت موارد فوق‌الذکر، مطابق این شیوه‌نامه تنظیم و نسخهٔ نهایی مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.
- ناشران و نویسندگان محترم در حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی می‌توانند یک نسخه از آثار خود را برای معرفی یا نقد و بررسی در ویژه‌نامهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به دفتر مجله ارسال فرمایند، تا پس از ارزیابی نسبت به معرفی آنها اقدام شود.

Tehran are inclined to disclose their ethnic identity. In this research, the subjects are Iranian Azerbaijanis living in Tehran; the independent variables are gender, age, marital status, and education; and the dependent variable is language.

The results of this research indicate that 70.8% of the subjects were willing to disclose their identity. Further analysis showed that there is a significant correlation between all dependent and independent variables. This finding confirms that ethnic identity, though on a small scale, is now considered a national identity.

'Āhāri' Verb Conjugations

Elahe **Golebostan**

'Āhāri' is a dialect of Old Qasrān district spoken in the village of Āhārin northern Tehran, Alborz mountain range. Supposedly, Āhāri is closely related to Tajrishi which is a variety of Gilaki. This paper gives a brief overview of the verb conjugation in Āhāri.

Identifying Language Boundaries: Transition from Dialect Atlases to Dialectometry

Atoosa **Rostambeik Tafreshi**,

Ahmad **Ramezani**

Traditional dialectology aimed to draw up dialect atlases based on bundles of isoglosses. Over a long period of time, the isogloss method was the only tool to delimit dialects. However, the isogloss approach proved to be inefficient and unsuitable for demarcating dialect boundaries. Today, computational and statistical analysis have given rise to a new method known as 'Dialectometry' which defines dialect borders more accurately. The dialectometrical approaches have produced a wide range of methods such as "Cluster analysis", "Levenshtein distance", and "Frequency per word method".

The present article is designed to find out the advantages and disadvantages of both traditional and new approaches based on a descriptive-analytic method.

Ethno-lingual Identity as a National Identity

Zahra **Abolhassani Chime**,

Malihe **Malmir**

The central thesis of this paper is that the Azerbaijani inhabitants of

**An Analytical Study of M33 (recto):
A Manuscript of Manichaean Turfan Texts**

Mohsen **MIRZAI**

M 33 (recto), a Manichaean script in Turfan collection, is a damaged folio in Parthian on some astronomical calculations. The folio is severely damaged, however, the remaining few lines are quite informative. This article will attempt to find out Mani's formula in his astronomical calculations based on an analytical survey.

**Morphological Rules in Middle Persian:
Derivational Affixes**

Jamileh **HASANZADEH**

The Middle Persian affixes are mostly descended from the Old Persian affixes. However, some affixes remained active with similar form and application of their origin while the rest found a new function in Middle Persian. This article aims to explain and categorize the derivational affixes in Middle Persian with appropriate examples.

**Āsiyābi Lutar
(The Constructed Language of Sa'diyeh Millers)**

Ahmad **TAHAN**,

Farzane **FAHANDEJ S'ADI**

'Lutar' is a Farsi term meaning 'constructed language' or 'conlang'. 'Āsiyābi' is an endangered Persian-based Lutar of Sa'diyeh millers in northeast of Shiraz, Iran. It follows the general pattern of the standard Persian. The purpose of this article, which is mainly based on the author's field work, is to provide a precise description of the main characteristics of Āsiyābi Lutar.

century after the composition of Behistun inscription, these drifts seem to be already pervasive, a process that leads to the emergence of the analytic language of Middle Persian or Pahlavi. Middle Persian, too, lost nearly all its inflectional endings, grammatical gender, dual number, case system, noun and adjective declensions, and more. Meanwhile, after an elapse of centuries, many Indo-European languages such as Latin, Greek, Russian, and East Iranian languages have remained synthetic languages.

This article tries to explain Old Persian's metamorphosis in terms of external factors. Using an evolutionary model of language change, we will argue that Old Persian's metamorphosis was not primarily internally motivated, but happened as a result of drastic socio-historical changes, the effect of the linguistic niche on its structure, and, in particular, contact with nonnative speakers in southwestern Iran.

The Features of Avestan, Zand, and Sanskrit Texts of Yasna 31

Fateme **Musavi**

As the most sacred part of Avesta and the holy hymns of Zarathustra, *Gathas*, with their poetic form and allusive language, are the most complicated part of Avesta in translation. This resulted in various interpretations and perceptions. Zand and Sanskrit interpretations are the archetypes of *Gatha* interpretations. Though they do not contribute much to our understanding of *Gathas*, they are part of the legacy of Iranian ancient culture which shed some light on the religion and society of their time.

The present article attempts to study the structure of the fourth hymn of *Gathas*, Yasna 31, and the Zand and Sanskrit interpretations for a better understanding of the text.

Summary of Articles

A Newly Discovered Elamite Letter

Hamid **REZAYI SADR**,
Golfam **SHARIFI**

In 2010 a fragment of an ancient ceramic jar with nine lines of Elamite cuneiform was accidentally found in the region of Tepe-Hosseinih (RH-046) in Marbacheh, suburb of Rāmhormoz. The fragment bears Elamite names of individuals and toponyms that are all new to the experts. The discovery is very highly regarded, for no similar inscription has ever been discovered.

Language Contact and Metamorphosis of Old Persian

Mohammad **DABIR-MOQHADDAM**,
Mojtaba **MONSHIZADE**, Hamed **BASHEAHANGAR**

Old Persian is the only attested southwestern dialect of Iranian languages. However, compared to other ancient southwestern Iranian languages, Old Persian exhibits distinct phonetic differences. There also happened significant drifts toward analyticity and simplicity that rendered Old Persian untypical of the Gatha-Vedic type. Only a

Obituary		
Helmut Humbach	M. REZAI	245
Recent Publications		255
<i>A Dictionary of the Dialects of Kashan; A Glossary of Evazi Dialect; A Treasury of Iranian Dialects (Isfahan Province 3), A Glossary of the Dialect of Abyaneh; Zoroāstra and Gāthās; A Thematic Lexicon of Ancient Iranian Languages (1-3); Gherardo Gnoli Memorial Volume; Participant Reference in Three Balochi Dialects, Male and Female Narrations of Folktales and Biographical Tales; Middle Persian Historical Phonology.</i>		
News		271
Manichaean Studies: A Day-Symposium on Manichaean Studies; The First Biennial Conference on Ancient Culture and Languages; The Seventh International Conference on Iranian Linguistics; The Seventh Summer School of the Linguistics Society of Iran.		
Summary of Articles in English	A. MESRIAN	3

Table of Contents

Articles

A Newly Discovered Elamite Letter	H. REZAYI SADR and G. SHARIFI	3
Language Contact and Metamorphosis of Old Persian	M. DABIR-MOGHADDAM , M. MONSHIZADE and H. BASHE AHANQAR	9
The Features of Avestan, Zand, and Sanskrit Texts of Yasna 31	S. F. MUSAVI	41
An Analytical Study of M33 (recto): A Manuscript of Manichaean Turfan Texts	M. MIRZAI	59
Morphological Rules in Middle Persian: Derivational Affixes	J. HASANZADEH	77
Āsiyābi Lutar (The Constructed Language of Sa'diyeh Millers)	A. TAHAN and F. FAHANDEJ SA'DI	97
'Āhāri' Verb Conjugations	E. GOLEBOSTAN	119
Identifying Language Boundaries: Transition from Dialect Atlases to Dialectometry	A. ROSTAMBEIK TAFRESHI and A. RAMEZANI	137
Ethno-lingual Identity as a National Identity	Z. ABOLHASSANI CHIME and M. MALMIR	163

Dialect Data

Specific Words and Terms for Farming in the Dialects of Kuhmarre-Nowdan, Jarugh and Sorkhi in Fars	A. JABBARE NASERU	193
Special Words for Rice and Rice Cultivation in Rudsari Dialect	M. FARIDI	207
Specific Words and Terms for Palm and Date in Baluchi Dialect of Magas (Mehrestan)	M. A. SEPAHI	219
Special Words and Terms for Terebinth, Turpentine and Turpentine Cultivation in Howrami	S. M. SAJJADI	233